

جامعه‌شناسی مسایل اجتماعی ایران
علی طایفی

نشان .ان

B

شناسی مسایل اجتماعی ایران

علی طایفی

چاپ اول 2008

نشر باران، سوئد

شابک: 978_91_85463_14_12

طرح جلد: باران

عکس پشت جلد: باران

ISBN: 978-91-85463-14-12

Baran, Box 4048, 163 04 SPÅNGA, SWEDEN

info@baran.st

Tel: +46-(0)8-88 54 74

© Baran 2008

نقل تمامی یا بخش‌هایی از این کتاب جهت چاپ مجدد،
استفاده در رادیوها،
گرفتن میکروفیلم و برگردان منوط به اجازه‌ی کتبی ناشر
است.
نقل قول از کتاب جهت نقد و بررسی از این قاعده مستثنا
است.

فهرست

مقدمه

- مسئله‌ی اجتماعی : چالش‌ها و تعریف‌ها

فصل اول : آسیب‌شناسی مسایل خانواده در ایران

- خانواده‌ی ایرانی، خانواده‌ی مقدس؟!
- پسرکونداری نشان از پدر! تبیین گسست بین نسلی
- موج نسل چهارمی‌ها در راه است!
- حجاب مردان
- نگرش ایرانیان ایران و امریکا به روابط جنسی پیش از ازدواج و خانواده
- کام ایرانی، آمیزش جنسی!

فصل دوم : آسیب‌شناسی مسائل کودکان ایران

- مفهوم گنگ کودکی در ایران!
- کودکان بی‌هویت، آینده‌ی بی‌هویت!
- کودکان خیابانی، مردمان خیابانی
- کودکان کار!
- کودکان خشونت!
- کودکان بدون تامین!
- استفاده نظامی از کودکان
- از زندان تا اعدام کودکان : خطای بزرگسالان، مجازات کودکان
- راهیابی مسائل کودکان : مسئله‌شناسی آینده

فصل سوم : آسیب‌شناسی مسایل زنان ایران

- زنان سنتی، زنان مدرن
- آدم آدم است، آدم مرد!
- زندان زنان و زنان زندانبان
- زنان بدون مردان : بررسی وضعیت و مشکلات زنان سرپرست خانوار
- شکاف جنسی در ایران: رتبه‌ی ۱۰۸ از ۱۱۵ کشور دنیا
- روسپیگری در ایران: آسیب‌پذیری يك مفهوم
- ختنه‌ی زنان

فصل چهارم : آسیب‌شناسی مسایل علمی و آموزشی ایران

- فرهنگ علمی- پژوهشی ایران : بررسی قابلیت‌ها و تنگناها
- آموزش رسمی؛ آموزش واپسگرا!
- افت آموزش در ایران
- فرار نخبگان یا قرار پخمگان
- فرار مغزها یا شکار مغزها
- رانتهای تحصیلی و پدیده‌ی شبه نخبگان!
- بحران جامعه‌شناسی در ایران

فصل پنجم : آسیب‌شناسی مسایل فرهنگی ایران

- خلق را تقلیدشان بر باد داد!
- دنیاگرایی و دنیاگریزی : پارادوکس معاش و معاد!
- فرهنگ بیگانه‌ستیزی و بیگانه‌پرستی
- فرهنگ تسلیم ، ستم‌پذیری و فرمان‌پرستی
- از اخلاق پروتستانی تا اخلاق اسلامی :
- قناعت و مناعت ایرانی
- اسلام ، مسیحیت و فرهنگ دموکراسی
- از مردم‌سالاری اسلامی تا سکولاریزم زره‌پوش:
- چالش راهبردی اسلام و دموکراسی در ایران
- از چهارده قرن تا چهارده دهه تضاد :
- تضادهای سه‌گانه‌ی فرهنگ ایرانی، اسلامی و غربی
- پارادوکسها و الگوهای عمده‌ی سنت و مدرنیسم
- بررسی برخی شاخص‌ها : ایران در کشاکش سنت و نوگرایی
- مسجد و کتابخانه : پارادوکسهای سنت و مدرنیسم
- از کیست که برماست؟

فصل ششم : آسیب‌شناسی مسایل سیاسی ایران

- اجتماع بیش از دو نفر ممنوع!
- یکونیم قرن بر مدار بسته‌ی استبداد ایران!
- پیوستار خدمت تا خیانت : از عامه‌پسندی تا عوام‌فریبی
- پارادوکسهای نواندیشی و نوگرایی : از سیدضیا تا سیدخاتمی
- رسانه‌های ایران در سیمای جهانی

- رتبه‌ی ۳۳ ایران از نظر تعداد اعدام در جهان
- نیم‌نگاهی به آسیب‌شناسی اپوزیسیون خارج از کشور
- آزادی در ایران: رتبه‌ی ۱۱۸ از ۱۴۱ کشور!
- نیروی نظامی ایران، رتبه‌ی هشتم جهان!
- پایان عصر پادشاهی و اقتدارگرایی

- فصل هفتم: آسیب‌شناسی مسایل اقتصادی ایران
(جامعه‌شناسی اقتصادی)
- همه با هم برابرند، بعضی برابرتر
 - جامعه‌شناسی صدقه!
 - "تأمین اجتماعی" در ایران: بدون "تامین"، "غیر اجتماعی"!
 - تشکلهای کارگری: رؤیای تعبیر نشده!
 - ایران تنها و سرمایه‌های گریزپا!
 - مهاجرت یا فرار مسلمانان!
 - ایران بدهکارترین کشور دنیا
 - بهداشت در ایران: یک رتبه‌ی میانی در دنیا!
 - واپسین رویداد: زلزله‌ی بم؛ تاسف یا تعقل؟

مقدمه

مسئله‌ی اجتماعی

انسان هیچ گاه از مسائل اجتماعی رها نبوده است. با این حال حس و درک روزافزون او محصول گسترش ارتباطات جمعی و آموزش همگانی است. این امر منجر به تولید مردمی روشنفکر، آگاه از نارضایتی، تقاضا برای شراکت در منابع و قدرت ملی شده است. در طول سده های متوالی زمانی که مردم احساس کردند خودشان نمی‌توانند به حل مسائل خویش بپردازند به تدریج به سوی متخصصان روی آوردند. **ازاینرو** مردم به نهادهایی از قبیل دین، حکومت، یا رشته های دانشگاهی و حرفه‌هایی نظیر فلسفه یا روان درمانی روی می‌آوردند. امروزه این روند برای چاره جویی مسائل اجتماعی معطوف به پرسش از دانشمندان علوم رفتاری، به ویژه اقتصاددانان، روانشناسان و جامعه شناسان شده است. از سوی دیگر بحث های کاربردی در برابر نظری، بین جامعه شناسی لیبرال و جامعه‌شناسی رادیکال بسیار پیچیده‌تر شده است. با این حال بحث نظری و کاربردی همچنان دارای اهمیت است. روبرت بیرستد می‌نویسد: «جامعه‌شناسی یک علم محض است نه یک علم کاربردی. هدف بلافصل و مستقیم جامعه‌شناسی کسب معرفت درباره ی جامعه‌ی انسانی است و نه بهره‌گیری از این دانش.» برخی دیگر مانند هربرت گنس معتقدند:

«جامعه‌شناس باید بیش از یک محقق

انتزاع‌اندیش و برکنده از جامعه باشد و باید در برنامه های عمل اجتماعی بیش از پیش مشارکت نماید.» (Smigel,E,1971,p16)

این چالش میان دو جریان جامعه شناسان محض یا ناب‌اندیش و کاربردی، با وقوع بحران‌های اجتماعی پس از جنگ جهانی دوم صورت دیگری می‌یابد و بسیاری از جامعه شناسان پی‌رامون مطالعه علمی مسائل اجتماعی، تحقیق، ارزشیابی و بازپردازی نقش‌های خود به عنوان منتقدان اجتماعی تمرکز می‌یابند. این سمت‌گیری نیز ناشی از اهتمام دولت‌ها برای ساختن موسسات پژوهشی و فراخوان از متخصصان این رشته برای چاره‌جویی در مسائل اجتماعی روی می‌دهد. در این کشاکش، گروهی از جمله اروین سمیگل نیز بر این اندیشه پا می‌فشارند که «هیچ تضادی میان علوم و تحقیقات محض و جامعه شناسی کاربردی وجود ندارد. در واقع این آثار می‌تواند خدمات دوگانه‌ای ارائه دهد؛ یعنی هم به جامعه‌ای که با مسئله‌ی اجتماعی روبه‌رو است یاری رساند و هم به جامعه شناسی برای آزمون بسیاری از نظریه‌های تولید شده تا زمینه‌ای برای ایده‌های نوین باشد. امروزه حتی تضادهای ایدئولوژیک و تضادهای موجود در بخش‌هایی از جامعه با اهداف متفاوت برای سیاسی کردن مسائل اجتماعی ساخته شده‌اند. این سیاسی کردن میل به تقسیم بندی بیشتر مردم دارد و در پی دراماتیزه کردن یک مسئله است.

در جوامع تکثرگرا یا پلورالیست این چندصدایی در جامعه شناسی نیز بازتاب می‌یابد. این امر می‌تواند در تکثیر جامعه‌شناسان از محافظه کار به رادیکال، شامل لیبرال‌ها، انسان‌گراها، واکنش‌گراها، مارکس‌گراها و چپ قدیم و جدید مشاهد شود. این تنوع دیدگاه‌ها طیف متنوعی از درک مسائل اجتماعی را ب‌ه‌بار می‌آورد که سبب دشوارتر شدن مطالعه‌ی آن‌ها، قبول راهکارها و مشارکت در چاره‌یابی‌ها می‌شود. در دهه‌های پیش نفوذ چپ جدید و جامعه شناسی رادیکال نیز محسوس بود. جامعه‌شناسی رادیکال که شانه بر شانه‌ی جامعه‌شناسی مارکسیست می‌نهاد، جامعه‌شناسی مبتنی بر برائت ارزشی

یا آزاد از ارزش‌ها را مردود فرض کرده و روی مطالعه‌ی پدیده‌های اجتماعی نوعی سوگیری آشکار در پیش‌می‌گرفت. این نخله بر این امر صحه می‌گذارد که نهادهای بنیادین ما فاسد و ناکارآمد هستند. لذا همه‌ی تحقیقات باید به دنبال نمایش این فساد و پیشنهاد راهکارهای اصلاح یا دگرگونی آن حتی با فعالیت عملی برای این تغییرات باشند. در همین راستا جامعه‌شناسان وابسته به چپ جدید و رادیکال قادر بودند بازنگری روش‌های مطالعه، فرمول‌بندی مسائل و رویکردهای نظری را تضمین کنند. گولدر به عنوان سخنگوی جامعه‌شناسی واکنش‌گرا یا رفلکسیو معتقد است: «همه‌ی این تحقیقات آلوده‌اند.» (Smigel, E, 1971, p14)

هم‌زمان با تغییرات جامعه و نظام اجتماعی، نظریه‌های جامعه‌شناسی و همین‌طور روش‌های مطالعه‌ی جامعه نیز دستخوش تغییر شد. از این‌رو امروزه شاهد جاب‌جایی فنون پژوهشی موجود از تحقیقات پیمایشی به تاریخی، روش‌شناسی قومی و بازپيوندی همه‌ی روش‌های معمول تحقیقاتی و حتی روزنامه‌نگاری جامعه‌شناختی هستیم. تکثرگرایی یا پلورالیزم درون جامعه‌شناسی نشان می‌دهد که در دانشگاه‌ها مطالعه‌ی مسائل اجتماعی به هیچ رشته‌ی خاصی تعلق ندارد و بسیاری درباره‌ی آن‌ها فرضیه‌پردازی کرده و تحلیل می‌کنند. از سویی دیگر هیچ نظریه‌ی ویژه‌ای برای همه‌ی مسائل اجتماعی قابلیت کاربرد ندارد. هم‌چنین بر سر راهیابی و چاره‌جویی مسائل اجتماعی نیز اتفاق نظر فراگیری بین جامعه‌شناسان وجود ندارد و هر مسئله‌ی اجتماعی راهکارهای بسیاری را برمی‌تابد.

تعریف مسئله‌ی اجتماعی

مهم‌ترین پرسش مطرح در سنجش چیستی مسئله پیش از هر بحثی مربوط به شناسایی پدیده‌ی اجتماعی به عنوان یک مسئله است. این پرسش همواره طرح می‌شود که آیا می‌توان هر پدیده و نهاد یا نمادی از روابط انسانی و اجتماعی را به عنوان مسئله تعریف کرد؟ آیا رابطه‌ی میان جنگ و مثلاً روسپیگری نیز رابطه‌ای است مسئله‌دار؟ و آیا روابط،

رفتار و کنش روزمره ی انسان‌های یک اجتماع محلی تا ملی و بین‌المللی می‌تواند به‌عنوان یک مسئله مورد توجه و بررسی قرار گیرد؟ مسئله ی اجتماعی را جامعه شناسان، فاقد محتوایی دقیق می‌دانند. برخی می‌گویند دایره ی این اصطلاح می‌تواند وضع یا شرایط کلی اجتماعی را که سبب بروز دشواری خاصی می‌شود، ساختارهای اقتصادی نامطلوبی که به بروز نابرابری های بزرگ می‌انجامد و یا بی‌عدالتی‌های نهادینه شده و نارضایتی و نابسامانی عمومی را در برگیرد. عده ای دیگر نیز معتقدند مسئله ی اجتماعی در شرایط و اوضاع خاصی به کار می‌رود که نیاز به بهسازی احساس شود. در این صورت مسائل اجتماعی ناشی از عدم تعادل های جزئی به بروز مشکلات یا بن بست‌هایی می‌انجامد که خروج از آن ها برای افراد محروم، امکان‌پذیر نیست. در این معنا، مسائل اجتماعی بسیار متعددند و موضوع آن می‌تواند هر یک از جهات و ابعاد حیات اجتماعی در هر سطح را شامل شود؛ نظیر مسکن، بهداشت و بی‌کاری. حتی نوع زندگی نیز می‌تواند به پیدایی سلسله مسائل اجتماعی مانند بزهکاری، ارتکاب جرم، اعتیاد به الکل و فساد منجر شود. (علاقیند، م، 1385، ص2)

وینسنت در خصوص تعریف مسئله ی اجتماعی می‌نویسد: «مردم مسائل اجتماعی را برحسب ارزش‌ها و تصورات شان تعریف می‌کنند. راهکارهای چاره‌جویی آن‌ها نیز به‌جای تحلیل علمی اغلب برحسب آنچه حق است دنبال می‌شود. پیوند متقابل مسائل، راهکارها را نیز دشوار می‌سازد و برای تثبیت یک مسئله باید مسائل دیگر را سبک‌تر کرد. این باور غلط نیز وجود دارد که مسائل اجتماعی، در هر جامعه ای اجتناب‌ناپذیر است و مانع بزرگی برای چاره جویی آن ها وجود دارد. (یعنی چه؟) گاهی ما به سادگی مسائل اجتماعی را تخفیف می‌دهیم و کوچک می‌شماریم و بر تضادهای زیان‌های اجتماعی آن چشم می‌بندیم. تحلیل علمی به ما کمک می‌کند واقعیت‌های زندگی اجتماعی را از هم مجزا و تفسیر کنیم.» (Vincent,N;2005;pp.10-11)

گاه یکی از عو امل دیرپایی و ماندگاری مسائل اجتماعی تفاوت های مربوط به تعاریف به دست آمده از مسئله است که ناشی از تفاوت دیدگاه ها، وابستگی گروهی و قشری، ساختار اندیشگی، دین، ایدئولوژی و رویکرد سیاسی افراد یک جامعه است. گاه نیز پاسخگویی و چاره یابی یک مسئله سبب ساز بروز مسئله ی دیگری می شود.

روزگاری در جوامع مختلف، روابط جنسی، خشونت خانوادگی، خشونت علیه زنان و کودکان، برابرخواهی زنان در برابر مردان، کار کودکان و قاچاق انسان و مواد مخدر، مسائل حقوق بشری و ... به هیچ وجه به عنوان مسئله شناخته نمی شدند. ولی امروزه به اشکال مختلف و با شدت و ضعف گوناگون این مسائل به سرفصل اصلی مطالبات مردم و مسائل اجتماعی در اکثر مناطق دنیا تبدیل شده است. علاوه بر این پدیده های نوینی مانند اثر تخریبی انسان در محیط زیست، دختران فراری، ازدواج در سنین کودکی، مهاجرت نیروی انسانی، حق فرزندخواهی زنان، بیداری جنسی زنان، حقوق کودک، حقوق همجنسگرایان و ازدواج آنان، بی کاری پنهان و آشکار، بی سوادی الکترونیک، تروریسم و جرایم اینترنتی و ... از زمره مسائل اجتماعی نوینی تلقی می شوند که با دیدمان یا پارادیم های دیروز قابل سنجش و تحلیل نیستند.

رأبرت نیست معت قد است مسائل اجتماعی، حتی ناگوارترین و بدترین آن ها، معمولاً ریشه در ارزش هایی دارند که به شدت از سوی ما تأیید می شوند. به عبارت دیگر مسائل اجتماعی، اغلب رابطه ای کارکردی با نهادها و ارزش هایی دارند که ما با آن ها زندگی می کنیم. مرتن و نیسبت معتقدند معمولاً در جوامع معاصر به واسطه ی تحولات عمیق فنی و جمعیتی، تغییرات تند و روزافزونی در محیط نظام های اجتماعی ایجاد می شود و به خاطر شدت این تغییرات، نظام اجتماعی و ساختارهای تشکیل دهنده ی آن دچار دردسر فراوان شده و در واکنش نسبت به محیط، رابطه ی تعادلی قبلی میان محیط و نظام اجتماعی و نیز میان اجزای نظام، مخدوش

می‌شود و قطعاً مدت ها طول می‌کشد تا این تعادل برقرار شود. اما از آن جا که این تغییرات محیطی، دائمی و رو به رشد است، بنابراین امروزه مسئله‌ی اجتماعی در جوامع معاصر، امری اجتناب‌ناپذیر و همیش‌ه‌گی شده است. (حسینی، ح. و صدیقیان، آ؛ 1385؛ ص 18-25)

مسئله‌ی اجتماعی شرایط و وضعیتی است که حداقل برخی افراد در یک اجتماع به عنوان امری ناخوشایند می‌بینند. هرکسی می‌تواند درباره‌ی برخی مسائل اتفاق نظر داشته باشند. در مواردی نیز مسائلی وجود دارند که توسط گروه‌های خاصی مسئله تلقی می‌شوند. مانند نوجوانان زیر سن قانونی که انجام امری مانند سیگار کشیدن را مسئله تلقی نمی‌کنند ولی همان عمل نزد گروه دیگری از جمله والدین و خانواده ها نوعی مسئله به‌شمار می‌رود. در تبیین هر مسئله‌ی اجتماعی باید به چهار حوزه توجه کرد :

محلی، استانی، ملی، بین‌المللی. (what is social problem, 2004)

در خصوص نقش دانشمندان و متخصصان علوم اجتماعی و جامعه‌شناسان نیز باید گفت مرز میان تشخیص و اظهار نظر و راه جویی این گروه با آحاد مردم بسیار شکننده است. این قضاوت‌های ارزشی مردم است که تعیین‌کننده اولویت در تعیین یک مسئله از میان انواع دیگر و اولویت در راهیابی آن هاست. هیچ روش علمی‌ای برای تصمیم‌گیری در خصوص اولویت بخشیدن به اهمیت مسائلی مانند این‌که نرخ بالای جرایم بدتر یا مهم‌تر از نرخ بالای طلاق است، وجود ندارد. حتی در بین طیفی از جامعه شناسان نیز به سختی بتوان در خصوص اولویت‌بندی طیفی از مسائل اجتماعی در یک جغرافیا و دوره‌ی زمانی مشخص به یک نظر واحد رسید و این تنوع ناشی از فرایندهای متنوع جامعه‌پذیری و درک و تجربه‌ی اجتماعی افراد مانع جدی در دستیابی به شناخت پایدار مسائل و راهیابی آن می‌شود. با این توصیف راه برون رفت چیست؟ آیا خود علوم اجتماعی نیز یک مسئله‌ی اجتماعی است؟

در عین حال برای تبیین یک مسئله ی اجتماعی دیدگاه ها، نحله ها، رویکردها و پارادایم یادیدمان های مختلفی در جامعه شناسی و علوم اجتماعی در کل وجود دارد. این وضع منجر به این می شود که جامعه شناسان نیز هر مسئله ی اجتماعی را از زوایای مختلفی نگاه کنند و به تعبیری هریک از زاویه خود به منشور واقعیت تام و تمام یک مسئله بنگرند. این نگره ها و دیدگاه ها از ابعاد مختلف عینی و ذهنی، ساختگرا و کارکردگرا، کلان نگر و خردنگر، درون نگر و برون نگر، به یک پدیده در قالب یک مسئله ی اجتماعی می نگرند. چهار مولفه ی اصلی برای به رسمیت شناختن یک مسئله ی اجتماعی عبارتند از:

- آنها سبب زیان فیزیکی و روانی به افراد یا جامعه می شوند.
- آنها ارزش ها یا استانداردهای برخی از بخش های قدرتمند جامعه را تهدید می کنند
- آنها برای یک دوره ی طولانی دوام می آورند و مقاومت می کنند.

- آنها به دلیل تنوع ارزشیابی از گروه ها در موقعیت های متفاوت در جامعه، راهکارهای رقابتی ایجاد می کنند که رسیدن به یک اتفاق نظر در چگونگی هجوم علیه مسئله را به تاخیر می اندازد (Vincent,N;2005;p.11).

موضوع های اجتماعی (Social issues) موضوعاتی هستند که با عوامل بیرون از کنترل انسان و محیط اجتماعی مستقیم قابل توضیح هستند. این موضوعات معمولاً با بیش از یک فرد در ارتباط بوده و بر افراد بسیاری در جامعه اثر می گذارند. این موضوعات عبارتند از: فقر، خشونت، بی عدالتی، سرکوب حقوق بشر، تبعیض و نابرابری، و جرم (Wikipedia,2005,social issues).

پنج مقوله ی مسائل اجتماعی

دانشمندان علوم اجتماعی، مسائل اجتماعی را از دیدگاه های مختلفی مورد بررسی قرار می دهند. از اینرو این تنوع نه تنها به تعریف و طبقه بندی مسائل اجتماعی یاری می رساند بلکه در تنظیم راهکارهای این مسائل با الزامات سیاست گذاری برای تعیین پنج مقوله از مسائل اجتماعی نیز کمک

می‌کند: مستمر، به رسمیت شناخته شده، موجود، بازمدپردازی شده، و به رسمیت شناخته نشده (Smigel, E, 1971, p18-9). این مقوله‌ها اگرچه دارای هم پوشانی‌هایی نیز می‌توانند باشند ولی می‌توانند زمینه‌ای برای تسهیل تحلیل و برنامه‌ریزی عملی باشند. این مسائل به شرح زیر است:

1- مسئله‌ی مستمر و بازوجود به مسائلی اشاره دارد که در مدت طولانی ماندگاری و مقاومت نشان داده و قابل مشاهده و مزمن هستند. مثلاً جرایم بهترین نمونه‌ی این دسته از مسائل هستند.

2- مسئله‌ی به رسمیت شناخته شده، اشاره به مسائل کمتر مورد توجهی دارد که هرازگاهی در جامعه نسبت به آن آگاهی عمومی پیدا می‌شود. فقر نمونه‌ی بارز این دسته از مسائل است. فقر پنهان یا بی‌کاری پنهان از زمره مواردی است که گاهی برحسب حساسیت گروه‌ی یا حزبی و یا برحسب بحران‌های خاص دوباره سربر می‌آورد.

3- مسائل موجود یا حال حاضر، به مسائلی اشاره دارد که به تازگی این برچسب را خورده‌اند و عموماً مورد تصدیق و مورد توجه قرار می‌گیرند. نمونه‌ی این مسائل آلودگی محیط زیست است. همگرایی رسانه‌ها، مطبوعات، انجمن‌های غیردولتی و جوانان زمینه‌ساز بروز و اطلاق مسئله به این امور می‌شود.

4. مسئله بازمدپردازی شده عبارت از مسئله‌ی مستمری است که دوباره تعریف شده است. مسئله‌ی حق اکثریت زیر مشروعیت قانون از زمره این مسائل به شمار می‌رود. امروزه حق اکثریت و هم چنین حق اقلیت‌ها توسط جریان‌های دست‌چپی به عنوان یک مسئله مطرح می‌شود. این مسئله پردازی و بروز سازی آن تأثیرات جدی بر قانون‌های اساسی، نظام‌های سیاسی، قوانین مدنی، نظم عمومی و حتی دین و نهادهای رسمی می‌گذارد.

5- مسئله‌ی به رسمیت شناخته نشده، شامل مسئله‌ای است که هنوز برای بخش بزرگی از جمعیت آشکار نشده است. این مسائل گاه توسط گروه‌ها و یا لایه‌هایی از فعالان

اجتماعی یا متخصصان مطرح می شود که می تواند در آینده به مسئله ی مهمی تبدیل شود. این دسته از مسائل حتی می تواند زیر عنوان مسائل اجتماعی فردا مطرح شود. به عنوان مثال پیش بینی بازنشستگی بیش از صد ها هزار نفر در بیست سال آتی می تواند به عنوان یک خلا و بحران نیروی انسانی در جوامع اروپایی، به یک مسئله ی اجتماعی در آینده تبدیل شود که نیازمند بررسی و برنامه ریزی های لازم از هم اکنون است. در این میان مسائلی نیز وجود دارند که می تواند در هر دو دسته بندی جای گیرد . نمونه ی این امر روابط نژادی است که هم مسئله ی مستمر و بازمانده از گذشته است و هم مسئله ای است بازمدپردازی شده و به روز آمده که درجای خود بررسی پدیده ها را برای محققان پیچیده تر می سازد. ریتزر بر این باور است که در ارتباط با مسائل اجتماعی چهار موضوع مرتبط به هم وجود دارد (Ritzer, G, 2004, pp.1-4) :

1) کشورهای کمتر توسعه یافته و کمتر مرفه احتمالاً بیشتر از کشورهای مرفه در معرض طیف وسیعی از مسائل اجتماعی قرار دارند . طبعاً فقرا نیز در هر دو جامع ه بیش از اقشار دیگر با مسائل اجتماعی درگیر و درگیر هستند و رنج می برند.

2) وفور یا فراوانی زمینه ساز یا سبب ساز مجموعه ای از مسائل اجتماعی است که پیش از آن وجود نداشت . مانند بحث نیروگاه های هسته ای و آثار آن بر آلودگی هوا، گسترش سوراخ لایه ی اوزون در هوا و

3) مسئله ی بوم شناختی بدین معنا که به تعبیر «یرلی»، با وقوع رفاه، مردم برخی پدیده ها را به عنوان مسئله ی اجتماعی تلقی می کنند مانند مسئله ی مصرف اضافی . به طوری که هم اینک بیش از یک میلیارد نفر در جهان از سوء تغذیه رنج می برند ولی در ممالک توسعه یافته به ویژه در امریکا، اروپای غربی و ژاپن مصرف اضافی غذا یک مسئله ی اجتماعی است (مثلاً چاقی به عنوان یکی از مهم ترین بیماری ها مطرح است) .

4) آسیب‌پذیری فزاینده‌ی جوامع مرفه نسبت به مسائل اجتماعی؛ به‌طوری که این جوامع هم در ایجاد و هم در حل بسیاری از این مسائل پیشرو هستند. به بیان دیگر ر این نکته همانند مفهوم شناخته شده‌ی نظریه‌ی پسامدرن «قدرت ضعف» (از بوردیارد) و به بیان دیگر (ریتزر) «ضعف قدرت» به‌ویژه با وقوع پدیده‌ی 11 سپتامبر است.

روش‌شناسی برخورد با مسئله‌ی اجتماعی

هوارد بیکر مسائل اجتماعی را ناشی از تعاریف ذهنی از شرایط عینی می‌داند. مسائل اجتماعی جامعه، پدیده‌های اجتماعی اعم از شرایط ساختاری و یا الگوهای کنشی هستند که در مسیر تحولات اجتماعی بر سر راه توسعه یعنی وضعیت موجود و وضعیت مطلوب مورد توجه مردم و گروه‌های اجتماعی قرار می‌گیرند و مانع از تحقق اهداف و تهدیدکننده‌ی ارزش‌ها و کمال مطلوب آن‌ها می‌شوند. «این پدیده‌ها معمولاً به وسیله‌ی اندیشمندان اجتماعی به عنوان موانع توسعه (نظیر خاص‌گرایی‌های فرهنگی و اجتماعی)، هزینه‌های توسعه (نظیر آلودگی محیط زیست) و آثار و تبعات عقب‌مانده‌گی (نظیر بی‌سوادی و خشونت) مورد شناسایی و ارزیابی قرار می‌گیرند. مسائل اجتماعی به عنوان پدیده‌هایی نامطلوب، اذهان نخبگان و افکار عمومی مردم را به خود مشغول می‌دارند؛ به طوری که نوعی وفاق و آمادگی جمعی برای مهار آن‌ها پدید می‌آید که مقامات رسمی کشور را به چاره‌جویی و اقدام عملی در جهت اصلاح و یا رفع و پیشگی‌ری از آن‌ها وامی‌دارد.» (عبداللہی، م، 1384)

هر پدیده‌ی اجتماعی از منظر رویکردها و نحله‌های مختلف در علوم اجتماعی (به‌ویژه جامعه‌شناسی به عنوان زمینه‌ی علمی مورد نظر در این نوشتار)، دارای ابعاد و سطوح مختلفی است که هر نظریه نیز در تلاش برای شناسایی و سنجش برخی از این ابعاد و سطوح مورد نظر است. مسئله‌ی اجتماعی همانند منشوری است که چشم ساده انگار می‌تواند با اولین مخروط از آن به انگاره تامیت رسیده

و مخروط های دیگر این منشور را نادیده بیانگارد. در اینجا اهتمام بر این است به زوایا و ابعاد پیچیده تر این بازیابی و بازکاوی یک مسئله اجتماعی توجه شود: الف) دیدمان ها. در جامعه شناسی دو دیدمان یا پارادایم نظری عمده وجود دارد که عبارتند از دیدگاه کلان و خرد نگر. دیدگاه کلان به فرایندهای اجتماعی در کل جامعه توجه دارد. این دیدگاه به آزمون روابط متقابل ساختارهای اجتماعی با مقیاس بزرگ نظیر اقتصاد، دولت، نظام بهداشت و رفاه و ... می پردازد. از سوی دیگر دیدگاه های خردنگر بر الگوهای روابط فردی تاکید دارد یعنی روابط روزانه ای که در سطح فردی وجود دارد. مهم ترین دیدمان های نظری عمده در جامعه شناسی عبارتند از پارادایم ساختگرا- کارکردگرا، پارادایم تضاد اجتماعی، و پارادایم کنش متقابل نمادی. «هیچ یک از این دیدگاه ها به تنهایی صحیح یا غلط نیستند بلکه هریک از آنها شیوه ی متفاوتی برای دیدن و تحلیل جامعه ب ه دست می دهند. آنها می توانند مسائل مختلف را برنموده و پاسخ های متفاوتی برای عبور از مسائل ارائه دهند. در این میان دو پارادایم ساختی- کارکردگرایی و تضاد اجتماعی در دسته ی دیدگاه های کلان نگر و پارادایم کنش متقابل نمادی در دیدگاه خردنگر قابل دسته بندی است.» (Stolly, K. 2005; p.12)

1) نظریه ی ساختی- کارکردگرایی ریشه در توسعه ی علمی علوم فیزیکی در جامعه شناسی دارد. از این منظر هر جامعه ای همانند بدن انسان به گونه ای کار می کند که بتواند ثبات و تعادل کل بدن یا نظام را در جامعه حفظ کند. مطابق این دیدگاه بخش های نظام اجتماعی در وابست هگی متقابل هستند. این نظام همانند بدن سالم دارای وضع بهداشتی نرمال و متعادل است. زمانی که این نظام می پاشد بخش های این نظام برای با زگرداندن نظام به تعادل قبلی به سازماندهی و سازگاری مجدد می پردازد. در این دیدگاه پس از پارسونز، رابرت مرتن به تفکیک انواع کارکردهای نظام اجتماعی می پردازد. «به نظر او سه کارکرد اصلی بر بخش های این نظام

حاکم است : کارکرد آشکار یعنی مورد انتظار، کارکردهای پنهان یعنی ناخواسته و دژکارکرد یا کارکردهای ناخوشایند که در واقع می تواند یک مسئله ی اجتماعی باشد . مثال مناسب این کارکردها عبارت است از کارکرد آشکار اتومبیل به عنوان وسیله ی تسهیل حمل و نقل و ص رفه جویی زمان، کارکرد ناخواسته و پنهان آن به عنوان افزایش دهنده ی اقتدار و استقلال فردی، و **دژکارکرد بد** آن به عنوان آلوده کننده محیط زیست شهری .» (Stolly,K.2005;p.24) . در پی انتقادهای به عمل آمده از این پارادایم با ظهور افرادی چون جفری الکساندر، نیکلاس لومان و نیل اسملسر گرایش جدیدی درون آن به نام نوکارکردگرایان ظاهر شد که با تلاش برای پاسخگویی به انتقادات به بهره گیری از برخی ایده های نظریه پردازان تضاد و اهمیت دادن به نظریه های خردنگر پرداختند.

(2) نظریه ی تضاد اجتماعی . این نظریه بر رقابت میان گروه های اجتماعی متمرکز است و برخلاف کارکردگرایان که بر ثبات و توازن درون جامعه تاکید دارند، جامعه را مرکب از روابط اجتماعی مبتنی بر نابرابری و تغییر می بینند. بر این اساس گروه ها دائم در حال رقابت برای دستیابی به منابع کمیاب و توزیع شده به صورت نابرابر مانند ثروت و قدرت هستند و هرگروهی نیز به دنبال منافع خودش است. در این تحلیل یک یا چند گروه علیه گروه های دیگر بر این منابع تسلط دارند. راندال کولینز می نویسد بیش تر تاریخ جهان، تاریخ تضادهاست . در این پارادایم، نظریه پردازان تضاد ، یک رویکرد تاریخی نیز اتخاذ می کنند. به نظر مارکس نیز جامعه میدان کارزار میان طبقات اجتماعی دارا و ندار یا صاحبان کارخانه و وسایل تولید با کارگران است. در فرایند رشد این نظریه برخی این تضاد ها را به زمینه های نژادی و جنسی نیز کشانده اند مانند برخی فمنیست های خواه مارکسیست، لیبرال یا رادیکال . (Stolly,K.2005;p.26)

(3) نظریه ی کنش متقابل نمادی . این نظریه به عنوان دیدمان میکرو یا خردنگر بر الگوی روابط فردی متمرکز است . باوجود تایید

ساختارهای بزرگ‌تر اجتماعی و اهمیت آن ها در جامعه، نظریه پردازان این دیدگاه معتقدند جامعه توسط مردمی ساخته می‌شود که به‌طور ر وزمره با یکدیگر در کنش متقابل هستند و این کنش های متقابل کوچک تر سازنده ی ساختارهای اجتماعی بزرگ‌تر هستند. به‌نظر آنان ما از آن رو قادر به ارتباط متقابل با دیگران هستیم که نمادهایی را ساخته و آن‌چه را که این نمادها در روابط ما معنی می‌دهند را یاد می‌گیریم. نظریات ماکس وبر، هربرت مید و هربرت بلومر از مهم‌ترین نظریه های این دیدگاه ب ه شمار می‌رود. به‌طورکلی جامعه شناسان از این دیدگاه‌های نظری ب ه عنوان ابزارهای اساسی تحلیل مسائل اجتماعی بهره می‌گیرند. (Stolly,K.2005;p.29)

مقایسه ی پارادایم های جامعه‌شناختی

پارادایم نظری	سطح تحلیل	پیش‌فرض‌ها	پرسش‌ها	چگونگی وقوع تغییرات
---------------	-----------	------------	---------	---------------------

ساختی- کارکردگرا	کلان	کارکردهای جامعه به عنوان نظامی از بخشهای مرتبط با هم که برای حفظ ثبات عمل میکنند	چطور جامعه عمل میکند؟ بخشهای مختلف چه کارکردهایی را انجام میدهند؟	به صورت تکاملی، و توازن مجدد نظام
تضاد اجتماعی	کلان	جامعه مرکب از روابط اجتماعی است با مشخصه نابرابری و مبارزه بین گروهها	چه کسی ذینفع است؟ منبع تضاد میان گروهها چیست؟ چطور میتوان این تضادها را چاره کرد؟	به صورت انقلابی و تضاد اجتماعی بین گروهها برای منابع
کنش متقابل نمادی	خرد	جامعه از طریق کنش متقابل روزانه ایجاد میشود.	چطور افراد در ارتباط هستند؟	به صورت تعاملی با تعریف موقعیت

ب) ابعاد مسئله . هر مسئله ی اجتماعی دارای ابعاد گسترده ای است که از عینی تا ذهنی در پیوستار است . بعد عینی مسئله ناظر بر زمینه ها، روابط و پیامدهای آن است. (Ritzer,G;1998;p.345) این بعد می تواند شامل عواملی هم چون فناوری، اقتصاد و هزینه-درآمد، ترافیک شهری، قوانین، جمعیت و شاخصهای آن و ... باشد که بیرون از انسانها و ب صورت قابل مشاهده و اندازه گیری بر یک مسئله ی مفروض اثر میگذارد. بعد ذهنی مسئله نیز شامل پارامترهایی نظیر فرهنگ، آداب و رسوم، باورداشتهای دینی، خرافات، ارزش های سنتی، هنجارها، دروغ پردازی، ازهم گسیخته گی اجتماعی، ستمگری، مردسالاری و پدرسالاری و

... هستند که در حوزه‌ی نگرش‌ها پشتوانه‌ی نظری کنش‌های اجتماعی افراد ی ک جامعه اند. از این منظر در شناسایی هر پدیده و تحلیل آن، توجه به این ابعاد نیز می تواند راهگشای طرح نظری و چاره یابی عملی یک مسئله باشد.

پ) سطوح مسئله. هر پدیده و به‌طور خاص هر مسئله ای در یک پیوستار از کلان تا خرد گسترده است. (Ritzer,G;1998;p.346) این سطوح از سطح کلان در روابط کره ای یا جهانی آغاز می شود و در پرتو اثر کنش و واکنش میان ابعاد ذهنی و عینی، بین ملت ها به اثرگذاری می‌پردازد. پس از آن سطح منطقه ای است که در حوزه‌ی قاره‌ای یا منطقه‌ای با اشتراکات خاص عمل می کند. سطح بعدی یک مسئله در عرصه‌ی ملی و درون مرزی است که متأثر از تصمیم‌گیری‌های نهادهای سیاسی و اجتماعی از یکسو و تاریخ و سنن بازمانده از گذشته از سوی دیگر است. سطح چهارم سطح سازمانی و نهادهاست که می تواند حوزه ی نفوذ و اثرپذیری یک مسئله را به روابط میان سازمان‌های رسمی و غیر رسمی امتداد دهد. سطح پنجم گروه ها و انجمن‌هایی است که برخی مسائل ریشه در تعاملات اعضای آنها و نقش‌آفرینی‌شان در فضای عمومی تر دارد. هم‌چنین مسائلی نیز وجود دارند که برای یک گروه مسئله هستند و برای دیگری چنین تلقی نمی‌شوند. سطح ششم و نهایی نیز روابط میان‌فردی و کنش‌های فردی است که در سطوح روان‌شناسی اجتماعی و جامعه شناسی گروه ها نیازمند توجه و بررسی است.

کلان>|----|----|----|----|<خرد

جهانی، منطقه ای، ملی، سازمانی، گروهی، میان‌فردی

ت) رویکرد تاریخی گری نیز از دیگر ابزارهای شناخت فرایند و زمینه های شکل‌گیری، رشد و زوال یک پدیده یا مسئله ی اجتماعی است. رویکرد تاریخی گری یا

هیستوریزم با تاریخ گرایی یا هیستوریسزم که در تحلیل تاریخ به دنبال تدوین نظریه های تاریخی و قالب بندی آن بر اساس سیر تحولات کلی جامعه است، تفاوت دارد. در این رویکرد فرض بر این است که هر پدیده به ویژه پدیده های اجتماعی مورد بحث در این نوشتار، محصول یک فرایند تاریخی بوده و زمانمند است. به بیان دیگر هیچ پدیده و مسئله ای اجتماعی نمی تواند بدون پیشینه ی تاریخی آن از زمینه های سبب ساز تولد و شکل گیری آن تا مسیر رشد، تغییر و تکامل کمی و کیفی آن، مورد بررسی دقیق قرار گیرد.

جمع بندی

با مروری بر اهم تعاریف و دیدمان های نظری پیرامون شناسایی و چاره جویی مسائل اجتماعی، هدف دستیابی به یک ابزار معتبرتر برای انجام فرایند مسئله یابی، مسئله شناسی و مسئله زدایی است که امروزه در جامعه ی ایران به دلایل متعددی مورد تشتت آرا و عدم انسجام نظری است. این دلایل ناشی از این است که هریک از اقشار مختلف از اصحاب قدرت در ساختار حکومت گرفته تا بدنه ی کارشناسی سازمان های برنامه ریز و سیاستگذار از یکسو و متخصصان امر در مراکز دانشگاهی و پژوهشی از سوی دیگر دارای ایدئولوژی، دیدگاه ها و منافع متفاوتی بوده و در مسئله وار بودن پدیده های اجتماعی اختلاف نظر دارند. به طوری که امروزه در جامعه ی ایران از منظر اصحاب ایدئولوژیک قدرت و قشر تندرو و روحانیون، بی حجابی و به تعبیر آنان بدحجابی یک مسئله است ولی همین امر از سوی لایه ها و اقشاری از مردم و هم چنین دانشگاهیان و متخصصان جامعه شناسی مسئله تلقی نشده است. آنها معتقدند با مسئله دار دانستن این امر زمینه ساز مسائل دیگر می شوند. از اینرو چنین تلاشی برای تعریف دامنه ی شمول و شفاف سازی مرزهای یک مسئله ی اجتماعی می تواند ابزاری برای اتفاق نظر و عزم علمی و عملی برای شناخت و تغییر آن ها به دست دهد.

آسیب‌شناسی مسایل خانواده در ایران

خانواده‌ی سنتی: از ضرورت تا تقدس!

به روایت تاریخ اجتماعی انسان ، نهاد خانواده اولین نهاد اجتماعی است که برخی از جامعه شناسان ریشه‌ی پیدایش آن را هم‌زمان با ظهور مالکیت فردی می‌دانند (مورگان و مارکس). در جامعه‌ی ایران نیز از دیرباز نهاد خانواده اولین و مهم‌ترین بستر اجتماعی‌شدن فرد و فراگیری آموزه‌ها، ارزش‌ها و هنجارهای اجتماعی بوده و هست. این ساختار بازمانده از سده‌های گذشته همواره دارای کارکردهای بسی‌اری بوده که منجر به قوام و دوام آن در ایران نیز شده و به آن سیما و کارکردی "مقدس" داده است. به‌طوری که می‌توان از زوایای مختلفی به این کارکردها پرداخت.

1. از دیدگاه سیاسی، نهاد خانواده مهم‌ترین ابزار نگهداشت و توسعه‌ی ساختار پاتریمونیالیسم یا سلطه‌ی موروثی سلطان در جامعه و حفظ دولت مطلقه‌ی مردسالار و پدرسالارانه است. به‌طوری که «ولی کوچک» در سطح خانواده (پدر) دارای همان اقتدار

بی‌حد و حصری است که «ولی‌کبیر» در سطح جامعه با عناوینی همچون والی‌ده یا شهر، سلطان و ولی‌فقیه داراست. از این‌رو خانواده برای نه‌تن‌ها مردان مسلط بر زنان، بلکه برای مردان سیاسی و دینی مسلط بر جامعه نیز دارای تقدس و ارزش ویژه‌ای است که بدون آن ضمانتی بر پایداری ساختارهای پیش‌گفته وجود نخواهد داشت. اطاعت و تسلیم‌پذیری، ترس و تقلید از رهبران سیاسی و دینی و تبعیت و فرمان‌پرستی کورکورانه از صاحبان حوزه‌ی قدرت و سیاست از گذشته تا کنون همواره آویز گوش و دستاویز بردگی مردم بوده است. بن‌مایه‌ی این زور آشکار و پنهان چنان با سیاست یگانه شده است که در ادبیات ایرانی سیاست به معنای تنبیه و ادب کردن مردمان نااهل تعبیر شده است.

2. از دیدگاه اجتماعی نهاد خانواده، ساز و کار عینی‌پایش و زایش مردسالاری و هژمونی مرد بر زن است. تنفیذ و راهبری کارکردهای مردخواهانه‌ای همچون شوهرداری، کودک‌آوری و کودک‌پروری، و خانه‌داری از مهم‌ترین وجوه تقسیم کار سه‌گانه‌ی خانوادگی است که همواره از سوی مردان مسلط بر جامعه و خانواده دنبال شده است. الگوهای مردخواهانه‌ای نظیر تعداد و جنسیت فرزندان، نوع پوشش کامل سر و روی زنان، نوع آموزش زنان و فرزندان، نحوه‌ی انتخاب همسر برای فرزندان دختر و پسر، نحوه‌ی صرف اوقات فراغت، احترام به بزرگان و شیوخ خانواده و عشیره، جامعه و انتخاب طرز تفکر دینی و شدت و حدت رعایت سلوک دینی و... از زمره خدماتی بود که تقدس خانواده را دوچندان می‌ساخت.

3. از دیدگاه اقتصادی نیز کمیت و تعداد خانواده از یکسو و کیفیت یا پسرزایی آن از سوی دیگر در اقتصاد معیشتی و بسته‌دارای کارکردهای مطلوبی بود. میل به ازدواج زود هنگام و هم‌زمان با ورود به سن بلوغ اولین زمینه‌ی تشکیل خانواده و بهره‌گیری از حداکثر توان باروری و فرزندزایی است که موجب قوام نسل و اصل عشیره، افزایش نیروی کار جدید و تقویت

قدرت اقتصادی و اجتماعی در زیست بوم‌های کوچک عشیره‌ای و روستایی می‌شود. بر همین اساس مردان یا زنان نازا یا به اصطلاح اجاق کور فاقد ارج و قرب لازم بودند و برخلاف آن افراد دارای فرزندان به ویژه پسرزاد از قرب و اقتدار و تقدس بیشتری برخوردار بودند.

4. از منظر دینی نیز خانواده علاوه بر اهمیت کمی در ایجاد فرصت افزایش تعداد لشکر مسلمین در مقابل کفار فرضی در دفاع از کیان و بیضه‌ی اسلام، دارای اهمیت کیفی در افزایش فرصت برای تکثیر و گسترش اندیشه‌ی اسلامی نیز بود. به عبارت دیگر تضمین نمایش اقتدار دینی روحانیت و متولیان دینی موکول به حفظ و گسترش خانواده و در عین حال وجود آن زمینه‌ی عینی لازم برای پیشبرد هژمونی دینی و ضرورت وجودی صاحبان دین و اقتدار دینی بوده است.

خانواده‌ی نیمه‌مدرن: خانواده‌ی پاردوکسیکال!

با ظهور پدیده‌ی مدرنیسم وارداتی در کشور که از سال‌های واپسین حکومت قاجار و دوران زایمان خود در عصر مشروطه و در اوج آن با روی کار آمدن پهلوی اول رو به توسعه گذاشت، بسیاری از نهادها و نمادهای مدرنیسم به تدریج با نهادهای سنتی و دینی جامعه به چالش نشست چنان که یکی، دیگری را برنمی‌تابید. با شکل‌گیری تاسیسات مدنی نوینی هم چون مدارس (که در تعقیب نخستین الگوی مدرسه‌ی نوین رشدیه بود)، دانشگاه‌ها، دادگاه‌های مدنی و تصویب قوانین کیفری و جزایی نوین، سازمان‌های اداری و بروکراتیک، شناسنایی هویت‌های فردی با صدور شناسنامه‌ها و ثبت ازدواج و طلاق بیرون از ید اقتدار سنتی دین و متولیان دینی، نهاد خانواده نیز دستخوش تغییرات اساسی شد. به طوری که وظایفی هم چون آموزش، اشتغال، تربیت، همسرگزینی، هویتیابی و جامعه‌پذیری افراد خانواده از زیر سیطره‌ی پدر در خانواده خارج و به سایر نهادهای اجتماعی واگذار شد. در این شرایط به دلیل مقاومت متولیان سنت و دین

از یکسو و ناتوانی متولیان نوگرایی در پیشبرد موفق این فرایند و در نتیجه فرسایشی شدن این روند، بسیاری از نهادها و کارکردهای آن با شرایط پارادوکسیکالی روبرو شد که امروزه بیشترین ناهنجاری های ناشی از آن را می توان در نهاد خانواده ردیابی کرد.

1. الگوی ازدواج به عنوان خاستگاه اصلی تشکیل خانواده دستخوش تغییرات مهمی شده است. اولین تغییر مربوط به الگوی همسرگزینی است. امروزه میان ارزش های والدین و فرزندان برای انتخاب همسر، تفاوت و گاه تضادهای آشتی ناپذیری بروز کرده است. به طوری که جوانان دیگر تن به ازدواج های فامیلی نمی دهند و از درون همسری یا ازدواج با خویشاوندان و عشیره ی مشترک سر باز می زنند. متغیر سن نیز اشکال متفاوتی به خود گرفته است. از طرفی جوانان در سنین جوانی (از نظر روان شناختی تا 24 سالگی) به ازدواج روی نمی آورند و متوسط سن ازدواج به حدود 27 سال رسیده است. از طرف دیگر نیز آن ها با افرادی ازدواج می کنند که کم ترین فاصله ی سنی را با وی دارند. عامل سن و فزونی سن شوهر نسبت به زن در ساختار سنتی مبین و مقوم اطاعت پذیری زنان و استحکام نسبی خانواده است. علاوه بر این هویت فردی نیز در انتخاب همسر نقش تعیین کننده ای به دست آورده است. چنان که همسرگزینی لزوماً به اقتدای هویت خانوادگی افراد صورت نمی گیرد. عواملی نظیر تحصیل، شغل، ثروت و دارایی، زیبایی و قابلیت های فردی نسبت به عواملی چون آبروی خانواده، گهگی، اسم و رسم، تبار و منزلت اجتماعی، تدین و اخلاق دینی و سنتی از اهمیت بیش تری برخوردار شده است. امروزه بخصوص در اجتماعات نیمه سنتی- مدرن و شهرهای بزرگ، موضوع تعیین مهریه و چگونگی احقاق حقوق زن در صورت جدایی از شوهر از مهم ترین مراحل فرایند همسرگزینی به شمار می رود. شکل افراطی و بیمارگونه ی این فاکتور چنان است که هم چون الگوی کلیدی اقتصاد سیاسی نظام سرمایه داری

«پول- کالا- پول»، زن هم چنان به عنوان کالا در معادله ی «جهیزیه- دختر- مهریه» قرار گرفته و سنجیده می شود.

2. همسرگزینی سنتی با همه ی محدودیت هایش، در ساختار بسته ی مناسبات دختر و پسر دارای کارکردی بود که در شکل نیمه مدرن آن، فاقد این کارکرد شد و به دلیل عدم شناخت کافی و لازم دختر و پسر از یکدیگر از یکسو و اهمیت عوامل اقتصادی در سنجش و گزینش همسر از سوی دیگر، نرخ طلاق و گسیختگی پیمان ازدواج به طور روزافزونی زیاد شده است. بر اثر شناخت سطحی و بسنده کردن بسیاری از الگوهای ازدواج به زیبایی، پول و امکانات رفاهی همسر، و همچنین نبود امکان هم نشینی آشکار، هنجارمند و فارغ از انگ ها و تهمتهای اجتماعی میان دختر ها و پسر ها به دلیل مقاومت ساختارهای دینی و سنتی، خانواده هایی تشکیل می شوند که تنها تضمین پایداری آن ها گاه مهریه ی سنگین و ترس از عواقب اجتماعی و اقتصادی طلاق برای زن و یا فرزندان مشترک است.

3. انتخاب همسری برای همراهی با او تا رسیدن به گور با این باور که: زن باید با لباس سفید عروسی به خانه ی بخت برود و با کفن از آن بیرون بیاید، بازمانده ی ساختار کهنه و سنتی خانواده ی ایرانی است. این نگاه مبتنی بر مذموم شمردن و احتراز فراگیر از طلاق، چنان به انسداد و بن بست های خانواده به عنوان یک سیستم باز منجر شده است که امروزه دیگر کم تر خانواده ای را در ایران می توان یافت که در معرض نابسامانی، تشتت و ستیز و ستیزه جویی نباشد. شواهد مربوط به نرخ بالای طلاق در بین مهاجران ایرانی در سایر کشورها که زمینه های حمایت و امنیت اقتصادی و اجتماعی مردم و بویژه زنان جامعه را فراهم می آورند، گویای این مهم است که در صورتی که امنیت اقتصادی و اجتماعی زنان متاهل افزایش یابد، میل به جدایی در بین زنان و حتی مردان متاهل نیز بیشتر می شود. از سوی دیگر آمار رسمی در تهران بزرگ حاکی

است بیش از 80 درصد تقاضای طلاق توسط زنان صورت می‌گیرد.

4. ناهمسانی‌های به‌بار آمده در میان زن و شوهر در ساختار سنتی، راه بدیلی نیز پیش‌بینی کرده بود تا در صورت وقوع هر اشکالی در کارآمدی زن در خانواده، برای حفظ منزلت و تقدس آن، مرد بتواند به‌جای طلاق، هم‌زمان با حفظ خانواده‌ی نخست ازدواج مجدد کند. در اینجا اصل، حفظ کیان و تقدس خانواده است که مجری آن مردان هستند. این الگوی جایگزین تحت عنوان تعدد زوجات، باوجود این که به دلایل اقتصادی و فرهنگی بسیاری از مردان توان بهره‌گیری از آن را ندارند، دیگر امکان برو ز چندانی ندارد. به دلیل این که هنوز به لحاظ فرهنگی، اقتصادی و اجتماعی امکان طلاق برای همه‌ی خانواده‌های بحران زده وجود ندارد، امروزه خانواده‌ی ایرانی با مسایل عدیده‌ای روبه‌رو است:

4-1. ارتباط با روسپیان در میان مردان متأهل رو به‌تزايد است. حداکثر مجازات برای آن‌ها نیز انگ‌های اجتماعی نه چندان پررنگ و لعاب است و البته بسیاری هم آن را زیر عنوان صیغه تجویز می‌کنند!

4-2. برخی از زنان ناراضی از شوهرانشان به اشکال مختلف به تامین نیازهای جنسی خود روی می‌آورند و اغلب به دلیل حکم سنگین مجازات سنگسار، به شکل پنهان‌ی چنین می‌کنند. معشوق یابی زنان همسر دار پدیده‌ای است که در سالهای اخیر بیشتر رخ نموده است.

4-3. فضای نامساعد تعامل و ارتباط انسانی و عاطفی ضعیف میان این قسم از همسران، منجر به گسیخته شدن اهرم نظارتی خانواده و والدین بر فرزندان‌شان شده و بسیاری از پدیده‌ها و آسیب‌های اجتماعی از قبیل فرار از خانواده، افت تحصیلی، کار کودکان، استعمال دخانیات در سنین کودکی، افسردگی‌های مزمن مادران و نوجوانان و جوانان این دست از خانواده‌ها و ... محصول عدم تناسب کارکردهای نوین مورد نیاز

جامعه در ساختارهای سنتی خانواده ی ایرانی است.

5. خانواده ی امروزی ایران دیگر به الگوهای نسل پیش از خود وفادار نیست و فرایند جامعه پذیری را عمدتاً در میان همسالان خود، رسانه های نوینی چون ماهواره، اینترنت و الگوهای زیست جوان امروزی در گستره ی جهانی جست و جو می کند. نسل حاضر در کنار بی تدبیری مسئولان امور آموزشی و تربیتی با نگاه گذشته گرا، با نگاهی به آینده ب ه دنبال تغییر ساختارهای کهن اجتماعی، فرهنگی، فکری و سیاسی هستند. بی سبب نیست که امروزه می توان چنین ادعا کرد که نهاد خانواده دیگر نمی تواند کارکرد پاسداری از ساختارهای کهنه را ایفا کند و یار وفاداری برای متولیان دین و سنت باشد. از همین رو است که بسیاری از صاحب نظران امور اجتماعی نیز که درصدد توجیه و حفظ ساختارهای سنتی هستند به دنبال احیای ساختار کهن و کارکردهای مألوف خانواده اند و خانواده ی امروزی جامعه ی ایران را «مقدس» نمی شمارند، و البته به همین دلیل نیز باید اذعان کرد که «خانواده ی مقدس» مورد نظر متولیان دین و سنت در ایران در کوران گذار از سنت به مدرنیسم به یکی از بحرانی ترین نهادهای اجتماعی مبدل شده است!

از این رو به نظر می رسد تا تشکیل یک دولت مدرن با دو خصیصه ی مهم دولت رفاه و سکولار برای تضمین مناسبات آزادانه پسران و دختران و تامین حقوق انسانی برابر فارغ از ارزش گذاری های دینی و سنتی از یکسو و تضمین امنیت فردی، اجتماعی و اقتصادی با ایجاد نظام تامین اجتماعی فراگیر از سوی دیگر خانواده ی مقدس ایرانی در صدر مهم ترین چالش های سنت گرایان و نوگرایان کشور قرار گیرد.

پسر کو ندارد نشان از پدر!

الف) شاید تا چند دهه ی پیش نیز ضرب المثل «پسر کو ندارد نشان از پدر» ، تعبیری از واقعیت بود . سالها و سده های پیش که جامعه ی ایران به دور از تحولات جهانی در ساختارهای بسته ، روابط ارگانیک عشیره ای ، جمعیت اندک ، ارتباطات محدود اجتماعی و در کل سنتی می زیست همواره نسل در پی نسل همان درو می نمود که پیشینیان می کاشتند . در ساختار بسته ی آن زمان از چند جهت می توان بارقه های این ویژگی فرهنگی را باز جست:

* از بعد ساختار خانواده ، به دلیل گسترده بودن مناسبات اجتماعی و خویشاوندی و سیطره ی درون همسری یا همسرگزینی درون گروهی- نسبی از یکسو و سلطه ی قدرت پدر در خانواده و مردگرایی مفرط (که در ساختار سلطه ی موروثی پدر معنا می یافت) از سوی دیگر، همواره پسر در خانواده چنان تربیت می یافت و جامعه پذیری را طی می کرد که موبه مو قدم در چای پای پدر می نهاد . به تعبیر دیگر به دلیل همین محدودیت های مناسبات بسته و سنتی، دیگر فرصت های جدیدی برای ممارست و تلاش برای کسب مهارت و افزایش مزیت های رقابتی به وجود نمی آمد تا این سلسله ی تودرتوی ساختار فامیلی درهم شکسته شود.

1. از بُعد سیاست نیز اصولاً سن سالاری و شیخوخیت که مبتنی بر کسب تجربه ی بیشتر و دریدن پیراهن های بیش تر! بود مقوم همین کارکردها بود . مناسبات ارباب - رعیتی، خان سالاری، پدر سالاری و در نهایت پیر سالاری نیز چنین اقتضا می کرد و البته به نیازهای ساختاری وقت نیز پاسخ می داد . ساختاری که ریش سفیدها از مشروعیت بیش تری برخوردار بودند و در واقع به عنوان کدخدا، جانشین خدا در زمین و ده یا محله ی تحت نفوذ بودند . نظام ولایی در ساختار خانواده ، نخست به پدر و پس از مرگ او به پسران ارشد به ترتیب سن و در صورت نبود پسر ، به عموها یا پدر بزرگ و یا وصی ای که یکی از همین افراد تعیین می کرد (که او هم مرد بود)، قدرت مدیریت نهاد خانواده را می داد ، هنوز هم در قوانین مربوط به

خانواده و حضانت و سرپرستی آن جاری و ساری است! این نظام ولایی چنان در سایر نهادها از جمله نهاد سیاست ریشه دوانده بود که هر ده یا ایالتی نیز یک والی داشت و در نهایت یک ولی کل و مطلقه که در آن وقت به عنوان ظل السلطان یا سایه ی خدا، چونان کبیری بر صغیران حکومت می‌کرد.

2. از بعد آموزشی و تربیتی نیز، همین ساختار در قالب استاد - شاگردی و مراد و مریدی چنان بود که اولاً هرکسی امکان تحصیل نمی‌یافت جز اقازاده‌ها و به اصطلاح فرزندان خانواده‌های اصیل با تباری دیرینه و مشروعیتی فراگیر، و اگر کسی هم به مکتبی می‌رفت و نزد شیخی یا ملایی تلمذ می‌کرد چنان به او مرهون و وابسته می‌شد که حتی اگر خلاقیتی از خود نشان می‌داد و حرف و حدیث جدیدی مطرح می‌ساخت یا می‌بایست آن را به استاد خود منسوب می‌ساخت یا مرتد شناخته می‌شد و حتی گاه تحت فشار اعمال شیوخ به عنوان خیره سر و عاصی جلای وطن می‌کرد (به اصطلاح امروز فرار مغزها!). این خصیصه با سلوک و حکم دیرین تقلید در مبانی دینی نیز چنان تقویت می‌شد که مجال هیچ دگراندیشی ای را به فرد، حتی فرد دردانه و آقازاده نیز نمی‌داد. منطق تقلید در این ساختار چنان به حفظ این نظام متعهد و پایبند بود که به جدایی و قشربندی موجود تحت عنوان درجه یک و درجه دو یا خودی و غیر خودی انجامید و مانع از بروز هرگونه نواندیشی، نوآوری، خلاقیت و ساختارشکنی شد. این سنت، چرخ دوار را بر وفق مراد مرادان و شیوخ و والیان همچنان می‌چرخاند.

ب) با ظهور اندیشه‌ی مدرنیته و ترقی‌خواهی ناشی از تحولات جهانی که توسط منورالفکران دوره‌ی مشروطیت طرح شد و به شکل وابسته‌ای با روی کار آمدن رضاشاه پهلوی زمینه‌ی ورود و تعیین بیش تری گرفت، بسیاری از نهادها و تاسیسات مدنی جدید از قبیل امکانات زیربنایی (راه آهن، تلفن، پست، تلگراف، جاده‌سازی، اتومبیل و...)، تاسیس دانشگاه و نهاد آموزش عالی، تفکیک ساختاری آموزش و پرورش و سازماندهی جدید

آن بر کنده از دین، کشف حجاب و ورود زنان به عرصه های اجت ماعی، تشکیل نهاد های قانونی و تدوین قانون مدنی مستقل و ده ها پدیده و نهاد و سازمان های جدید بدون انطباق با ساختار سنتی وارد کشور شد و به طور طبیعی در تضاد با بسیاری از نهاد ها و ساختارهای سنتی و کنشگران آن در حوزه ی سیاست، دین، قانون، حکمت و خانواده قرار گرفت. شاید اشاره به برخی از این نمودها و ساختار شکنی های نوین عصر حاضر نیز به شفافیت موضوع یاری رساند:

1. از منظر نهاد خانواده، به تدریج با گسترش مناسبات، تخته قاپو کردن عشایر و ساختار عشایری، ایجاد فرصت های اجتماعی و اقتصادی جدید و بیش تر، به ویژه با ایجاد سازمان های بوروکراتیک در امور آموزشی، تربیتی، درمانی، مالیه، قضایی، دولتی، نظامی، انتظامی و ده ها شغل و منزلت جدید به تدریج مناسبات اجتماعی از شکل بسته در آمد و با گستردگی جغرافیایی و پیچیدگی انسانی و اجتماعی از یک سو و شکستن اقتصاد معیشتی و خودبسندة ، خانواده ی گسترده رو به اضمحلال نهاد . با جدایی پسر از خانواده ی پدری، به تدریج از اقتدار و سلطه ی موروثی پدر کاسته شد و میدان هر چند محدودی نیز برای زنان و مادران پدید آمد . ظهور خانواده ی هسته ای متشکل از زن، شوهر و فرزندان زمینه ساز تکثیر قدرت و اقتدار در بین مردان مسلط در خانواده ی گسترده و همچنین تکثیر قدرت و امکان تصمیم گیری در بین زن و مرد شد. از همین نقطه تخم گسست بین نسلی نیز پاشیده شد و دیگر پسر میراث فرهنگی زور پدری را بر نمی تافت؛ چرا که دیگر در بر همان پاشنه نمی چرخید و ساختار اجتماعی و اقتصادی، کارکردهای جدیدی را می طلبید تا به حیات خود ادامه دهد .

مقابله های کوتاه و بلند بسیاری از رهبران عشیره ای، دینی، اقتصادی و حتی سیاسی نیز از همین نقطه شروع به شکل گیری کرد. آنها به عنوان مدافعان وضع موجود عزم ایستادگی در مقابل طوفان بنیان کن نوگرایی و مدرنیسم در سر می پروراندند. البته حق با آنها نیز بود . چرا که همه ی قلمروهای امنی

که در لوای آن سالیان و سده های مدیدی به زندگی پر تنعم خود پرداخته بودند و سینه به سینه و پشت به پشت بر مرکب قدرت و ثروت و مکنث سوار بودند، اینک می خواست به طرفه ای به آسمان رود و دیگر نه از تاک نشان بماند و نه از تاک نشان! از همین روی جنبش های عدیده ای به نام دفاع از دین و ملک نیز روی داد ولی بر اثر پایداری رهبران مدرنیته چه در بین روشنفکران و چه در بین دولتمردان حتی وابسته، این نزاع چندین دهه به طول انجامید.

2. از منظر سیاست، با وجود تحولات ساختاری، مقاومت هم چنان باقی بود. به تعبیر دیگر دولتمردان مدافع نوگرایی (وابسته و برون زا) در طول دوران حکومت پهلوی ها سلطه ی موروثی را هم چنان پاس داشتند و نظام سلطنتی دوهزاروپانصد ساله را به میراث بردند و هم چون پدران خود عمل کردند. این مهم از زمره پارادوکس های گذار از سنت به مدرنیته بود که البته بعد از چند دهه سرانجام نتوانست به نیاز های ساختاری مدرنیسم که با دموکراسی و اقتدار بر رای مردم استوار بود پاسخ دهد و تاریخ مصرفش گذشت و با نسیمی در کم تر از یک سال بساط دیرین و زیرین سلطانیسم بر چیده شد. در کنار این پدرسالاری در حوزه ی سیاست، خردگرایی به جای تجربه و علم، و اندیشه و بینش مدیریت به جای سن سالاری نشست و شیوخ و پیرمردان تدریجاً جای خود را به بوروکرات ها و تکنوکرات های جوان دادند.

3. در حوزه ی فرهنگی، آموزشی و تربیتی، آموزش عمومی و سپس آموزش عالی نیز با ایجاد مدارس و تفکیک آموزش های مدرسی و ملایان در مکتب های دینی و تاسیس دانشگاه در کنار حوزه های علمیه تضادهای جدیدی نیز سرباز کرد. کنشگران هر حوزه در بخش سنتی و نوین به ستیز پرداختند و در این معرکه از دین و زین خود نیز مایه ها گذاشتند تا آب ریخته را بازگردانند. تحت تاثیر این ساختار کهن نسل جدید در فرایند اجتماعی شدن از تسلط کنشگران سنت بیرون آمد و به اصطلاح در فیزیک این نوگرایی تحولی اساسی رخ داد و دیگر نشانه های تعقیب کاشته های

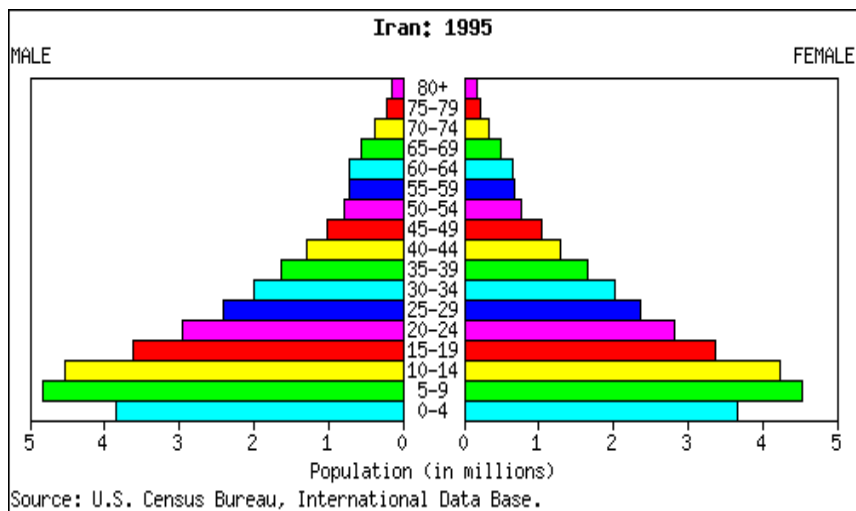
پدر از سوی پسر رو به تحلیل نهاد . منطق
 تقلید صرف از رهبران سنتی در امور دینی،
 سیاسی و فرهنگی کنار رفت و سازوکار و
 اندیشه تحقیق و جست و جویی و حقیقت یابی و
 تکثیر اندیشه ورزی هر چند در سطح و
 کم دامنه، رو به توسعه نهاد.
 با وجود این که فرایند گذار از سنت به
 مدرنیته هر چند به صورت ناقص الخلقه،
 ناپیوسته و برون زا بیش از یکصد سال
 ماندگاری نشان داده است ولی ستیز میان
 رهبران نوگرا بر اثر تشتت آرا و مدارای
 اندک از یکسو و اقتدار و قدرت رهبران
 قلمروهای سنت به اتکای قدمت پشتوانه‌ی
 سیاسی، اقتصادی، دینی و فرهنگی، چنان
 به صورت فرسایشی ادامه یافت که در اوج این
 نوگرایی و شاید توهمات فراتر از واقعیت
 دولتمردان پهلوی دوم و وابستگی ناخواسته
 آنان به ساختار های کهن سلطه ی سنتی
 پادشاهی و پدرشاهی، منجر به انقلاب اسلامی
 به عنوان نمادی از انقلاب سنت بر مدرنیسم
 شد. وقوع انقلاب و سپس جنگ و ایجاد فترت
 در پرداختن به این تضاد اصلی در قلمروهای
 اجتماعی و اقتصادی، جامعه و دولتمردان
 انقلاب را به طور ناگهانی با یک پدیده ی
 نوین روبه رو ساخت که همانا نسل نواندیش و
 دگراندیش است. این نسل نه تنها پشت به
 پشت پدر در خانواده حرکت نمی کند بلکه
 برعکس با ظهور فرزندسالاری، این بار پدر
 را به دنبال خود به حرکت وامی دارد و با
 ساختار سیاسی نیز به ستیز در می آید.
 گسست بین نسلی که در سال های پیش از
 انقلاب نضج گرفت در دوران پس از انقلاب شدت
 بیشتری بخود یافت. این امر که به ویژه با
 افزایش کمی جمعیت این نسل در دهه ی شصت و
 ارتقای کیفی سطح دانش، شناخت و انتظاراتش
 در سایه ی توسعه ی بازارهای ارتباطی و
 درنوردیده شدن مرزهای جغرافیایی تحقق می
 یافت، دیگر بار نفس از رهبران و کنشگران
 حوزه ی سنت می گیرد و عرصه را بر آنها تنگ
 می کند. فرایند ساختارشکنی همه گیر و
 فراگیر و تفکیک همه ی حوزه های سنتی از
 مدرن و ارزش زدایی از ته مانده های سنت های
 کهن و ناسازگار با شرایط نوین امری گریز

ناپذیر است . بی‌تردید بی‌اعتنایی به این فرایند فقط منجر به افزایش هزینه های اجتماعی، انسانی و اقتصادی و همچنین اتلاف زمان و از دست دادن فرصت های توسعه ای و افزایش فاصله روز افزون ایران از جهان خواهد شد.

موج نسل چهارمی‌ها در راه است!

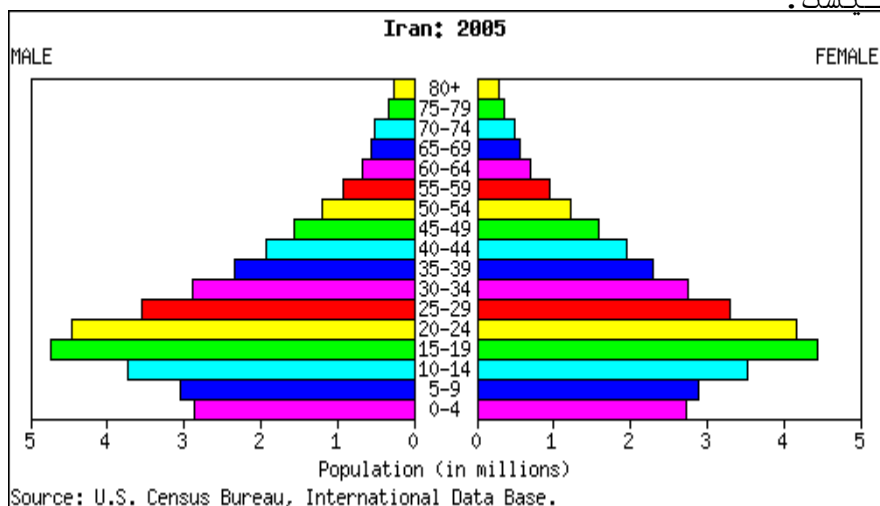
در بخش قبلی اشاره شد که چگونه در فرایند گذار از سنت به مدرنیسم، میان نسل های گذشته، امروز و آینده، گسست و شکاف معرفتی، هویتی و آرمانی روی می‌دهد. در این قسمت به وضعیت نسل سوم و چهارم پرداخته می‌شود. پیش از هرچیز خوب است تعریفی از نسل‌ها ارائه شود. معیار سنجش و گزینش نسل‌های مورد بررسی در اینجا انقلاب اسلامی و دوره سنی مورد نظر در این نسل فاصله سنی بین بیست تا سی سالگی است. در این میان تا دهه 80 به‌طور کلی 4 نسل قابل تمایز است. نسل اولی‌ها کسانی بودند که سنین بیست تا سی سالگی آنان در دهه‌ی پنجاه و در سال‌های پیش و پس از انقلاب طی شد. این نسل با حداکثر خواهی‌های خود آتش انقلابی را به پا کردند که سرانجام طیفی از خودشان نیز در آن سوختند! نسل دومی‌ها فرزندان بودند که دوره‌ی جوان‌سالی‌شان در دهه‌ی شصت رقم خورد. این خیل عظیم ندانسته و ناخواسته وارد میدانی شد که از خاستگاه‌ها و فرایندهای آن بی‌خبر بود و همدلی قوی‌ای با آن نداشت. در نمودار زیر مربوط به هرم سنی ساختار جمعیت ایران در سال 1995 یا 1374 مشاهده می‌شود که برآمدگی موجود در هرم در فاصله سنی 5 تا 19 سال، گویای افزایش کمی قابل توجهی است. در نمودارهای بعدی با افزایش

سن این نسل، خیل عظیمی از جمعیت جوانسال وارد بازار کار و مناسبات اجتماعی می شود که تمرکز بر نسل چهارم در دهه 80 کویای اهمیت حضور هیمن برآمدگی در هرم سنی است.



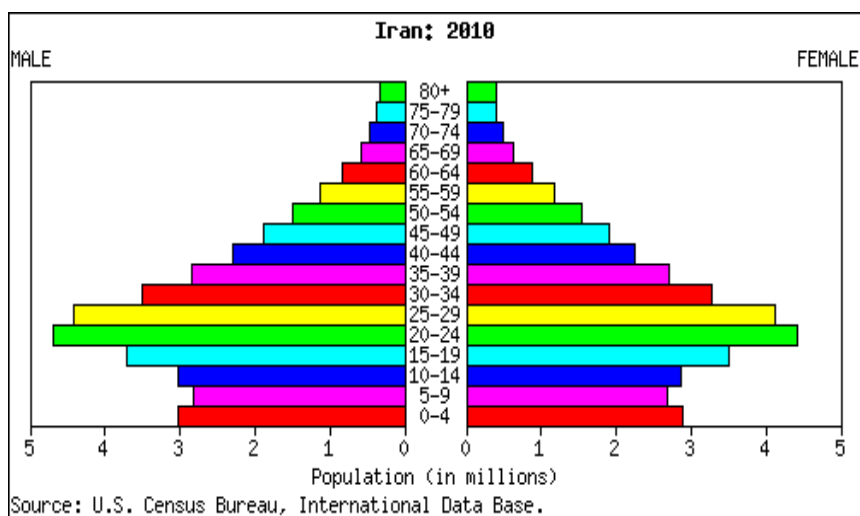
سال‌های سیاه و سفید این دهه بر پایه ی این نگرش که هرکه با ما نیست علیه ماست ، فرصت اندیشیدن و بالیدن را از این نسل گرفت ! اما نسل سومی ها که در دهه ی هفتاد به جوانی پرتشت خود پرداختند دو خصیصه ی عمده دارند: نخست این که از نظر تاریخی با نسل اولی و دومی ها مفاهمه زیادی ندارند . دوم این که از نظر جغرافیایی آرمان های انسانی و اجتماعی خود را در یک نگرش و پهنه ی دیگری طراحی و تعقیب می کنند. تضادهای میان نسل سومی ها بیش از ناهمدلی های نسل دومی با اولی هاست. این بار نه اولی ها و نه سومی ها نه می خواهند و نه می توانند به حقوق و تکالیف یکدیگر پایبند باشند. نسل چهارمی ها، کسانی هستند که دوره جوانی آنان در دهه 80 میگذرد. بسیاری از این افراد کسانی هستند که امروزه در چالش و تضاد جدی با ساختارهای رسمی اجتماعی و فرهنگی هستند و سیستم امنیتی ک شور را وادار به اجرای طرح های پی در پی "امنیت اجتماعی" می کند. طرح هایی که به دلایل

تناقضات ساختاری و بین نسل، کارآمد نیست.



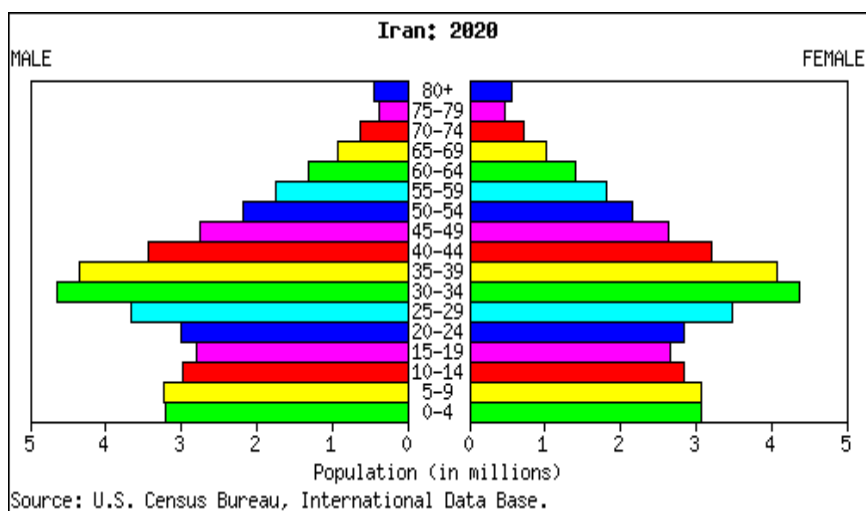
بیش از 70 درصد مردم ایران امروز در زیر سن ۲۵ سالگی و بیش از 40 درصد آن در زیر سن ۱۹ سالگی به سر می‌برند (1). این ارقام نیز به نوبه خود گویای اضمحلال و مرگ تدریجی نسل اولی‌ها و جایگزینی نسل سومی‌ها و چهارمی‌هاست. آنگاه که بسیاری از جوانان دهه‌های پنجاه و شصت به ویژه در سال‌های انقلاب تا پایان جنگ ناخواسته با کم‌ترین تدبیر و آینده‌نگری نرخ باروری را به حداکثر رسانده و تخم نسل سومی‌ها را می‌کاشتند، چه به این اندیشه نبودند که روزگاری این نسل با تمنیات و چشم‌اندازی دیگر وبال گردن آن‌ها خواهند شد! ورم جمعیتی حاصل از سال‌های بی‌تدبیری در زاد و ولد، خواه از سوی ملت و خواه دولت به چنان وضعی منجر شد که نه تنها والدین بلکه دولت مردانی که خود از بازماندگان نسل اول بودند، یارای پاسخگویی به این سیل انسانی و نیازهای نوین و دیگرگون آن‌ها را نداشتند. با رشد فیزیکی و ورود کودکان دیروز به زمره نوجوانان و جوانان امروز، این شکاف‌ها و تضادها شکل پی‌چیده‌تر و متفاوتی به خود گرفت. شاید روزگاری پدران و مادران نسل‌های اول و دوم نیازهایشان را با سرکوب و حداقل با

بی‌محلی و مدیران انقلاب و صاحبان قدرت نیز این نیاز را با سرکوب و حذف فیزیکی و حداقل محرومیت از مزایای اجتماعی پاسخ می‌دادند (در دهه‌های 60 و 70). اما این بار حریف موج بنیان‌کن نسل سومی‌ها و به‌دنبال آن نسل چهارمی‌ها نمی‌شوند که هنوز به میدان نیامده‌اند.

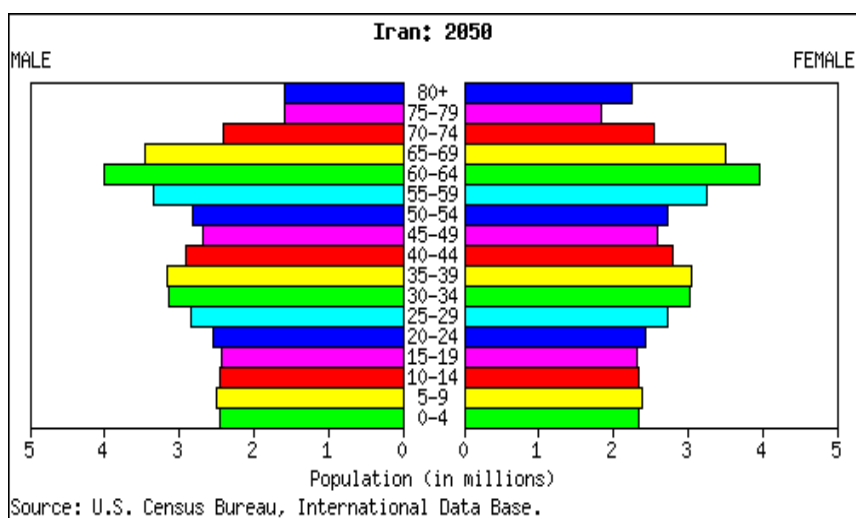


۳. متیوس کستل (eltsaC.M) از اصطلاحی به‌نام «بمب‌های اجتماعی زماندار» بهره می‌گیرد. به‌نظر او بسیاری از مردم کنونی اروپا و غرب در آینده‌ی نزدیک با موجی از نسل دوم و سومی‌موا چه خواهند شد که در دنیای دیگری سیر خواهند کرد. تحولات و ساختار شکنی‌های غیر قابل تصور زما نی رخ خواهد داد که این نسل پا به میدان تقاضاهای اجتماعی، اقتصادی و سیاسی بگذارد (2). در ایران امروز نیز که شاهد رویارویی سینه به سینه‌ی نسل اولی‌ها و چهارمی‌ها هستیم در حال حاضر در دورانی به‌سر می‌بریم که به‌نظر آرامش قبل از طوفان است! بمب اصلی هنوز سوئیچ نخورده است. از اواخر دهه‌ی هشتاد ب هتدریج این بمب‌های ساعتی در گوشه و کنار این مرز و بوم عمل خواهند کرد. نتایج این فرایند نه تنها ساختار قدرت نسل اولی‌های حاکم را به

تزلزل می اندازد ، بلکه می‌تواند با مقاومت و اصرار صاحبان قدرت و ثروت در رویاروی با آن، به راه ی کشانده شو ند که هزینه های اجتماعی آن غیرقابل جبران باشد.



همچنان که نسل اولی ها بنا به حکم تاریخ رفتنی هستند، اندیشه و عمل آن ها نیز با تیزترین انتقادها و سرکشی‌ها به حافظه ی تاریخ سپرده خواهد شد . جوانان امروز و سالهای آتی خواه خوشایند پیرمردان صاحب قدرت باشد یا نه ، دیگر نه از پدران و مادران‌شان در فرهنگ غیر رسمی و نه از مربیان دینی و آموزشی دستگاه فرهنگ رسمی کشور پیروی ن می‌کنند و در پی در انداختن طرحی نوي ن هستند.



پانوشتها
 ۱. سرشماری کل کشور ۱۳۸۵، مرکز آمار ایران،
 ۱۳۸۶

. برترین های ملت ها
http://www.nationmaster.com/country/ir/Age_distribution
 ۲. Age of migration, castel & mills, 2003, p. 34

حجاب مردان!

در جامعه ی ایران با وجود این که اکثریت زنان، خواسته یا ناخواسته دارای حجاب فیزیکی و پوشش ظاهری سر و روی و تن و بدن خود هستند ولی مردان نیز به شکل دیگری دارای حجاب اند! مروری بر برخی از ابعاد این پدیده دارای اهمیت است:

۱- هرچند مردان ایرانی نیز همانند بسیاری از مردمان دیگر نقاط گیتی برحسب جایگاه های گوناگونی که در آن قرار می گیرند، نقش های متفاوتی را ایفا می کنند، ولی در شرایط خاص ایران به دلیل سیطره فضای سیاسی و ایدئولوژیک به تدریج دو چهرگی مردم ایران خود را نشان می دهد که یک سوی آن در تاریخ

و ساختار اجتماعی کشور و سوی دیگرش در ساختار سیاسی است. به گونه ای که مرد و زن ایرانی آنچه که می اندیشند لزوماً عمل نمی کنند!

2- در جامعه ای ایران به دلیل شکاف تاریخی دولت و مردم و تضاد منافع آن دو، به ویژه در بین جوانان و هم چنین شهرنشینان، میان فرهنگ رسمی و غیر رسمی چنان انشقاقی گسترده و تعمیق یافته است که آنچه از سوی نهادهای رسمی و حکومتی از بالا به پایین دیکته می شود از سوی قشر پیش گفته مورد بی اعتنائی و به تعبیر امروز نافرمانی مدنی قرار می گیرد. با این وصف آن چه در حوزه عمومی و در انظار عموم به چشم می خورد نوعی هم رنگی و بی محتوایی است که استناد و اقتدای به آن گمراه کننده خواهد بود. گسیختگی و ناهمبستگی اجتماعی در مسیر آنچه در ساختارهای رسمی طراحی و تعقیب می شود به میزانی است که به زنده یاد احمد شاملو: «سکوت سرشار از سخن های ناگفته است، از حرکات ناکرده، اعتراف به عشق های نهان و شگفتی های بر زبان نیامده. در این سکوت حقیقت ما نهفته است.» این تعریف از سکوت فقط در جغرافیای بسته و متصلبی معنا می یابد که در آن اعتماد اجتماعی زمینه بروز نیافته و سرمایه ی اجتماعی زائل شده است.

۳. این گسیختگی و دوچهرگی از نظر جنسیتی چنان است که بین مردان بیش از زنان نمود اجتماعی می یابد. دلیل عمده ی این ویژگی را نیز باید در این نکته جست و جو کرد که مردان بیش از زنان در عرصه های اجتماعی و حوزه های عمومی به نقش آفرینی می پردازند. جهان آگاهی ها و رفتار اجتماعی مردان با وجود نازل بودن آن در مقیاس های جهان امروز، از زنان بزرگتر است، هرچند که این «عقل کل» نیز در دنیای کوچکی زندگی می کند که درمیدان تعلقات وی مفاهیمی چون انسانیت در پیکره ی جهانی و فارغ از اندیشه، دین، مذهب، قومیت و تبار جایگاه ناروشن وضعیفی دارد. امروزه مردان ایرانی نیز هر روز که از خانه و کاشانه ی خود پای در نقش های رسمی می گذارند، «چادر مشکی» و حجاب نامرئی بر

سر و روی خود می‌افکنند تا هیچ‌احدی در بدو
امر تفاوت‌های آن‌ها را شناسایی نکند.
۴. پنهان‌کاری یا به تعبیری «تقیه» که ریشه
در تاریخ ایران اسلامی دارد به چنان
وضعیتی رسیده است که بدون آن نمی‌توان
فرهنگ ایرانی را تعریف کرد. به گونه‌ای که
در محاق زیستن و به زبان نیاوردن تمنیات و
خواسته‌های فرد و مرد ایرانی و پوشیده‌گویی
پر رمز و راز آن‌ها هم‌چون یک پدیده‌ی ازلی
و ابدی نمود می‌کند. بی‌تردید بخشی از
ریشه‌های ایهام و دوپهلوی سخن گفتن در
ادبیات ما نیز در همین نکته نهفته است!
این ویژگی فرهنگی از کودکی تا پیری
همواره دوشادوش کنش‌های اجتماعی او و سایه
به سایه‌ی وی بوده و در فضاها، آموزشی،
اداری و حتی تفريحي و کلیه‌ی فضاها
اجتماعی دي‌گر نمود می‌یابد. عدم اعتنا و
رعایت این خصیصه منجر به پیامدهای منفی
نظیر محرومیت‌ها و تحدید و تهدیدهای
اجتماعی می‌شود که پذیرش هزینه‌های آن از
سوی هرفرد، او را به قهرمان‌های ملی تبدیل
می‌کند که از نظر کمی بسیار نادر و از نظر
کیفی مورد احترام و تجلیل مردم قرار
می‌گیرد.

نگرش ایرانیان ساکن ایران و امریکا به روابط جنسی پیش از ازدواج

آن چه می‌خوانید خلاصه‌ی پژوهشی است که توسط گروهی از محققان ایرانی در ایران و امریکا پیرامون نگرش ایرانیان مقیم کشور و ایرانیان مقیم امریکا نسبت به روابط جنسی و خانواده صورت گرفته است.⁽¹⁾ در این تحقیق پرسش‌نامه‌ای توسط 160 ایرانی مقیم امریکا (61 مرد و 99 زن ایرانی) و 97 ایرانی در داخل ایران (55 مرد و 42 زن) پر شده است. بر اساس این تحقیق، ایرانیان موضوع تحقیق در امریکا - به‌طور کل- و زنان - به‌طور خاص- در مقایسه با هم‌تایان خود در ایران، نگرش بازتری نسبت به روابط جنسی پیش از ازدواج و آموزش جنسی نشان داده‌اند. این گروه در امریکا مدارای بیش‌تری نسبت به هم جنسگرایان دارند و پذیرش بیش‌تری نسبت به جدایی زن و مرد نشان می‌دهند.

ایرانیان در عین حال در هر دو کشور نشان داده‌اند که ارزش بالایی برای نقش مادر و خانواده، و هم چنین وفاداری خانواده گوی قائل هستند و آزادی نامحدود جوانان را نمی‌پذیرند.

به‌طور کلی رده‌ی سنی افراد موضوع تحقیق، بین 20 تا 50 سال در نوسان است. میانگین سنی گروه ایرانی مقیم در امریکا، یعنی گروه نخست 37 سال و گروه ایرانی مقیم ایران، یعنی گروه دوم 32 سال است.

بیش از 55 درصد از گروه نخست، مقیم کالیفرنیا و 45 درصد مقیم ایالت های پنسیلوانیا، نیوجرسی و ایندیانا هستند.

گروه دوم نیز ساکن تهران هستند. 55 درصد از گروه نخست و 57 درصد از گروه دوم متاهل هستند.

جدول زیر اهم یافته‌های این تحقیق را به نمایش می‌گذارد. پرسش‌نامه‌ی این تحقیق در چهارچوب 25 پرسش تنظیم شده که 23 پرسش آن

برگرفته از پرسش نامه‌ی استاندارد شافیلد است.⁽²⁾ روشن است دستاوردهای این تحقیق نمی‌تواند به کل جامعه تعمیم داده شود و فقط مقایسه‌ای را ترسیم می‌کند که می‌تواند توجه برانگیز باشد. شایسته‌ی یادآوری است که بیش تر تحلیل‌های متکی بر آمار و یافته‌های این تحقیق متعلق به نویسندگانی است و این سطور است و آن جا که تحلیلی از پژوهشگران این تحقیق آمده، بدان استناد شده است.

رابطه‌ی جنسی پیش از ازدواج

محور یک- یافته‌های جدول یک نشان می‌دهد بیش از 50 درصد گروه دوم و بیش از 70 درصد گروه نخست به اهمیت رابطه‌ی جنسی پیش از ازدواج صحنه گذاشته‌اند. روشن است این نگرش هنوز در کل کشور و به ویژه در بخش روستایی چندان قابل پذیرش نیست و بخش تحصیلکرده و طبقه‌ی متوسط شهری بیش تر به ضرورت چنین امری پی برده‌اند. از سوی دیگر بر اساس این تحقیق، مردان نسبت به زنان با نگرش بازتری به روابط جنسی خارج از ازدواج با زنان نگاه می‌کنند. این یافته‌ی پژوهشی به ویژه این که در جامعه‌ی ایران، عرف نسبت به روابط آزاد جنسی مردان کم تر محدودیت‌تراشی می‌کند جای تامل دارد. نکته‌ی حایز اهمیت اینجاست که در محورهای مربوط به دوشیزگی یا باکره‌گی دختران خواهیم دید که همین مردان، آمیزش جنسی پیش از ازدواج را برای دختران نمی‌پسندند! لذا نزدیک به 60 درصد زنان ایرانی مورد بررسی در این تحقیق آمیزش جنسی پیش از ازدواج را امری غلط و ناپسند می‌شمارند. این نگرش در بین زنان ایرانی مقیم امریکا درست برعکس است. آن‌ها کم تر از مردان بدان باور دارند! به عبارت دیگر زنان گروه نخست در امریکا نسبت به زنان مقیم ایران و حتی مردان مقیم ایران و امریکا به ضرورت آمیزش پیش از ازدواج باور پیدا کرده‌اند.

محور دوم- در این محور نگرش مردان تفاوت کیفی با یافته های محور قبلی دارد! به طوری که وقتی بحث رابطه ی جنسی پیش از ازدواج، محدود به آزادی رابطه ی جنسی برای دختران می شود، نگرش مردان ایرانی مقیم در ایران تغییر می یابد. به گونه ای که 64 درصد مردان گروه دوم در ایران با آمیزش پیش از ازدواج موافقت، ولی فقط 51 درصد آنان این حق را برای دختران نیز قائل هستند. در این میان مردان و زنان ایرانی گروه نخست هر دو با اندک تفاوتی، بدنامی دختران در جامعه ی ایران را در صورت آمیزش پیش از ازدواج تایید کرده اند (در کل 80 درصد)، درحالی که این نسبت در مقایسه با محور قبلی با اختلاف 12 درصد کم تر، گویای این است که مردان و زنان گروه نخست با 46 درصد با نسبت بیش تری این پدیده را مذموم می دانند (به جدول شماره ی یک نگاه کنید).

محور سوم- تمایل به ازدواج با دختر باکره و بدون آمیزش جنسی در بین مردان مورد تحقیق گرفته ی هردو گروه بالا است. نقطه ی تناقض همین جاست که علی رغم این که قریب 70 درصد مردان مقیم امریکا با آمیزش جنسی پیش از ازدواج موافق هستند ولی در عمل بیش از 60 درصد با آن به نوعی مخالفت کرده و خواهان ازدواج با دختر باکره هستند! موید این امر، تلاش برخی مردان ایرانی برای ازدواج با دختران باکره ی مقیم ایران است که به صورت ازدواج پستی رواج یافته است. در بین مردان مقیم ایران نیز شواهد نشان می دهد علی رغم این که 50 درصد موافق سکس پیش از ازدواج هستند و 64 درصد آن را به طور کلی غلط نمی شمارند (محور یکم) ولی در موضوع انتخاب همسر و ازدواج، 80 درصد به دنبال یافتن دختران دوشیزه و باکره هستند! در این جا روشن نیست در صورت باور مردان به بی اهمیت بودن باکرگی، چگونه خواهند توانست با 80 درصد تمایل به ازدواج با دختران باکره، به کام خویش دست یابند!

در این باره دیدگاه زنان موضوع تحقیق نیز تاییدکننده‌ی این است که مردهای ایرانی، اگرچه خود در هنگام ازدواج باکره نیستند، اما جویای ازدواج با دختران باکره هستند! در واقع برخلاف اظهار نظر مردان، زنان مقیم ایران باکره بودن دختران را از پیش فرض‌های ثابت مردان برای ازدواج تلقی می‌کنند (76 درصد). به تعبیر نویسندگان و محققان این پژوهش، «معیارهای بکارت و نجابت و اصالت خانوادگی، معیارهای طلایی انتخاب همسر توسط مردان ایرانی است و ازدواج تنها راه مشروع رابطه‌ی جنسی در ایران محسوب می‌شود.» (منبع 2، ص 20) این نگرش و سلوک به آن جا منتهی شده که در فضای فرهنگی ایران آمیزش جنسی به‌منزله کام ایرانی و مترادف با آن تلقی شده است. (3)

محور چهارم- در این محور نیز این تناقض یا دوگانه‌گی نظر در شاخص سنجش آمیزش جنسی پیش از ازدواج برای پسر و دختر به چشم می‌خورد. به‌طوری که برخلاف نگرش مردان و زنان ایرانی، در این جا 91 درصد از گروه نخست و 75 درصد از گروه بعدی، این تفاوت را قبول ندارند. بنابراین نگرش ایرانیان گروه نخست نسبت به گروه دوم دارای نگرش برابری‌خواهانه‌تری است. چراکه زندگی در محیط فرهنگی متفاوت با ایران، امکانی برای بازنگری افراد در اعتقاداتشان فراهم کرده است. ولی چنان که گفته شد اولاً بر اساس یافته‌های تحقیقی محوره‌ای پیشین، مردهای مورد بررسی قرار گرفته در این تحقیق در یک تضاد نگرشی و رفتاری به سر می‌برند و مردان مقیم ایران نیز در بخش‌های سنتی‌تر جامعه‌ی ایران چنین مد‌ارایی را از خود نشان نمی‌دهند. در مورد زنان نیز اگرچه درصد کسانی که با رابطه‌ی جنسی پیش از ازدواج مخالفت دارند بیش تر است، اما زنان بیش از مردان با این تفاوت مخالفت دارند و خواهان برابری بیشتر هستند.

محور پنجم- وضعیت افراطی معیارها، نگرش‌ها، ارزش‌ها و هن‌جارهای جنسی در فرهنگ

ایران نیز در واقع با اندکی تفاوت بین هر دو گروه مورد تایید است ولی زنان ایرانی گروه دوم در ایران بیش از مردان گروه خود به این امر صحنه گذارده اند؛ چراکه مردان به طور طبیعی دارای آزادی بیش تری هستند خواه از نظر عرف و خواه قوانین مجازات . اما در بین زنان گروه نخست در امریکا این باور حتی شدیدتر از زنان ایران خود را نشان می دهد. این برداشت در بین مردان ایرانی دو گروه نیز به چشم می خورد.

محور ششم- ایرانیان گروه نخست در امریکا بیش از گروه دوم در ایران به اهمیت رابطه ی جنسی توجه داشته اند. به بیان دیگر، تعداد ایرانیان مقیم ایران که مدت زمان رابطه ی جنسی را وقت چندان خوب و مطبوعی نمی شمارند، حدود دو برابر ایرانیان مقیم امریکا است (47 به 19 درصد). درعین حال مردان امریکا بیش از مردان ایران زمان رابطه ی جنسی را با ارزش می دانند که ناشی از هم امکانات دسترس پذیری ایرانیان به سکس آزاد در امریکا است و هم ناشی از تعصبات مرد ایرانی داخل ایران است که هنوز سکس و گفت وگو پیرامون آن را تابو تلقی می کند. از سوی دیگر زنان هر دو گروه، این رابطه را نسبت به مردان با ارزش تر می شمردند و حتی به دلیل آزادی نگاه و عمل زنان ایرانی گروه نخست نسبت به گروه دوم، زنان مقیم در امریکا بیش از ایران، زمان صرف شده در بستر هم خوابه گی را زمان مطلوب می شمارند. می توان این امر را به میزان آگاهی و بیداری جنسی زنان در امریکا هم منسوب ساخت که در بین زنان مقیم در ایران کم تر است.

محور هفتم- برخلاف این که نرخ زاد و ولد در ایران پایین آمده و بعد خانوار از بیش از 5 به نزدیک 4 نزول کرده است ولی از نظر ذهنی هنوز 46 درصد ایرانیان گروه دوم معتقد به آموزش روش های پیشگیری برای کنترل موالید و نرخ باروری نیستند . این نگرش بین زنان بیش از مردان است (52 نسبت

به 40 درصد). برخلاف آن علاوه بر اینکه باور به این روش های آموزشی برای کنترل زاد و ولد بین گروه نخست بیش از یک و نیم برابر گروه دوم است، نسبت زنانی که به این امر معتقدند بسیار بیش تر است (99 نسبت به 48 درصد). میزان شناخت از نقش انسانی در کنترل موالید و طرز نگرش طبیعت‌گرایانه و حتی ماوراء طبیعی دانستن زاد و ولد و این‌که «هر آن‌کس که دندان دهد، نان دهد»، در بین زنان مقیم امریکا بیش از زنان مقیم ایران تعدیل شده است؛ آن هم با وجود این‌که آثار زیان بار و مشقت بارداری های کنترل نشده را زنان متحمل می شوند. یافته‌های مربوط به محور هشتم نیز تقریباً موید همین نگرش است.

محور نهم- این محور با توجه به تفاوت کیفی محتوای رسانه ها و آزادی اطلاع رسانی در دو منطقه ی محل زیست دو گروه مورد بررسی، چندان قابل مقایسه نیست. ولی تعصب زنان ایرانی گروه دوم مقیم در ایران نسبت به مردان بیش تر است (قریب دو برابر) و رسانه‌ها را خاصه از این نظر که می توانند حریم نفوذ و قدرت خانواده بر کودکان را مخدوش کند، تایید نمی کنند. رسانه‌های کنترل شده و دولتی ایران نیز به قدری درباره‌ی مسائل اخلاقی و روابط جنسی محافظه‌کارانه حرکت و تولید برنامه می کنند که ضریب آثار سوء آن با رسانه های امریکایی قابل مقایسه نیست و از همین رو است که گروه نخست در امریکا بیش از ایرانیان گروه دوم رسانه ها را برای نوجوانان خود غیر مفید تلقی می‌کنند.

محور دهم- از نظر نرخ مدارای جنسی میان ایرانیان دو گروه درباره ی رابطه ی جنسی افراد همجنس‌گرای زن یا مرد، تفاوت ها بسیار قطبی و معکوس است. به‌طوری که 80 درصد ایرانیان گروه نخست اعم از زن و مرد در امریکا معتقد به آزادی همجنس‌گرایان و عدم مجازات آن ها بوده و برعکس 80 درصد ایرانیان مقیم ایران به مجازات آنان باور

دارند. پیش از هرچیز این تفاوت، گویای چند عامل است که عبارتند از تعصب نظر، غلبه‌ی باورهای دینی که این عمل را به شدت محکوم می‌کند و مجازات سنگینی تا حد مرگ برای آن قائل است و القای باورهای سنتی در روابط جنسی که به طور طبیعی از دیرزمان میان ناهمجنسان بوده است. همچنین بسیاری از مفاهیم حقوق بشری و ضرورت‌های شناسایی حقوق افرادی که اصولاً در پیوستار زن و مرد بودن از هر دو جنسیت بهره برده اند و تحلیل علمی و عینی آن از یکسو، و مدارا و پذیرش آنان به عنوان انسان‌هایی همانند دیگر انسان‌ها از سوی دیگر، از زمره مفاهیمی است که کمتر در جامعه‌ی ایران امروز فرصت طرح و تحلیل و پذیرش یافته است. در بین زنان و مردان مقیم ایران، زنان بیش از مردان به مجازات همجنسگرایان تاکید دارند.

محور یازدهم - در خصوص ضرورت ازدواج دختر با پسری که در پی رابطه‌ی جنسی پیش از ازدواج از او باردار شده است، 32 درصد از گروه نخست و 48 درصد از گروه دوم براین باورند که باید پسر «خاطی»، تن به ازدواج با دختران باردار بدهد. به نظر می‌رسد صرف نظر از بعد حقوقی این امر، نکته‌ی مهم نهفته در این نگرش به پدیده‌ی قداست خانواده و ضرورت شناسایی پدر و مادر فرزند تازه متولد شده باشد که در قوانین و فرهنگ ایرانی به عنوان نامشروع از او یاد می‌شود. نوزاد به اصطلاح «نامشروع»، از بسیاری از امکانات طبیعی و حتی اولیه‌ی دیگر فرزندان محروم خواهد شد. البته به دلیل آزادی سقط جنین در امریکا یا حداقل امکان‌پذیر بودن آن، نزدیک به 70 درصد از ایرانیان مقیم امریکا با ازدواج حتمی پسران با دخترانی که عامل بارداری آنان شده‌اند، مخالفت می‌کنند. این محور با محور دوم تحت عنوان بدنامی و بی‌عفتی نیز بسیار ارتباط دارد.

محور دوازدهم و سیزدهم نشان می‌دهد که نگرش افراد به ازدواج زیر سن قانونی و به

تعبیری ازدواج کودکان در ایر ان دستخوش تغییر شده است . البته چنان که گفته شد این نگرش ویژه ی ایرانیان خارج از کشور و شهر تهران و از اقشار متوسط جامعه است و هنوز متأسفانه ازدواج کودکان زیر 18 سال در ایران به وقوع می‌پیوندد. آمار مربوط به ازدواج کودکان زیر 18 سال در ایران قریب بیش از 800 هزارنفر را نشان می‌دهد که زیر این سن ناخواسته تن به ازدواج داده‌اند.⁽⁴⁾ محورهای چهاردهم و پانزدهم نیز نیازمند توضیح نیستند.

جدول 1) نگرش ایرانیان به رابطه‌ی جنسی پیش از ازدواج و مناسبات جنسی

مکان/ گروه			گروه 1- در امریکا (%)			گروه 2- در ایران (%)		
محوره 1			مرد	زن	کل	مرد	زن	کل
1	آمیزش جنسی قبل از ازدواج غلط است.		33	26	28	36	59	46
2	رابطه‌ی جنسی پیش از ازدواج برای دختران با بدنامی همراه است.		28	15	20	49	61	54
3	مردان خواهان ازدواج با دختران باکره هستند.		63	61	62	80	76	78
4	آمیزش جنسی پیش از ازدواج برای پسران و نه دختران قابل قبول است.		11	8	9	27	21	25

68	71	65	77	76	77	5	برای زنان و مردان ایرانی معیارهای مضاعف جنسی وجود دارد.
63	71	56	81	85	75	6	رابطه‌ی جنسی بیش از داشتن اوقات فراغت خوب ارزش دارد.
55	48	60	96	99	92	7	کنترل زاد و ولد باید به جوانان آموخته شود.
47	50	44	19	13	28	8	نیازی به آموزش جنسی در مدارس نیست.
32	44	24	74	74	73	9	تلویزیون، رادیو و رسانه‌های نوشتاری همواره نوجوانان را به سوی سکس سوق می‌دهند.
78	83	75	21	18	25	10	همجنس‌گرایان باید مجازات شوند.
47	48	46	32	29	37	11	اگر پسر دختری را باردار کند باید با او ازدواج کند.
45	56	35	42	48	36	12	دختران نباید پیش از 21 ساله‌گی ازدواج کنند.

9	7	11	7	6	8	13	دختران معتقدند اگر نتوانند پیش از 21 ساله‌گی ازدواج کنند رودست خانواده خواهند ماند!
39	54	28	53	59	44	14	دختران به قصد ازدواج جویای دوسای با پسران هستند ولی پسران به قصد رابطه ی جنسی.
20	27	15	14	14	13	15	خوشگذرانی پیش از ازدواج بهتر است چون پس از آن زندگی یکنواخت می شود.

نگرش ایرانیان به تربیت کودکان در یافته‌های مربوط به نگرش ایرانیان نسبت به تربیت کودک نیز شواهد حاکی است نقش و جایگاه خانواده هنوز بین ایرانیان هر دو گروه از اهمیت بالایی برخوردار است؛ به‌طوری که نقش خانواده در تربیت فرزندان را در حدی می‌داند که آزادی بسیار زیاد نوجوان را مخاطره‌انگیز تلقی کرده و قصد دارد هم‌چنان معیارهای ارزشی خانواده را بر فرزندان دیکته کند. یافته‌ی مربوط به محور ششم در جدول دوم حاکی است که با تفاوت 10 درصدی، بیش از 60 درصد ایرانیان مقیم ایران و 70 درصد امریکا حق انتخاب و انجام آزادانه‌ی هر اقدامی را به نوجوانان خود نمی‌دهند. به بیان دیگر میل به تسلط و نظارت بر اعمال و نحوه‌ی اندیشه و کردار

نوجوانان توسط پدر و مادران ایرانی خواه
در امریکا، خواه در ایران نسبتاً بالا است.

جدول 2- نگرش ایرانیان به تربیت کودکان

مکان / گروه		گروه 1- در امریکا (%)			گروه 2- در ایران (%)		
محورها		مرد	زن	کل	مرد	زن	کل
1	اشتغال مادر تا پیش از یکسالگی برای کودکانش زیان آور نیست.	21	25	24	27	29	28
2	آزادی بیش از حد به نوجوانان مشکل زاست.	72	76	74	75	80	77
3	نوجوانان باید بتوانند عصرها بدون اجازه ی والدین برون از خانه باشند.	15	10	12	9	14	11
4	اندکی از بزرگسالان می توانند نوجوانان را بفهمند.	64	69	67	75	79	76
5	پسرچه ها وقت زیادی را به ظاهرشان صرف می کنند.	43	42	43	54	56	55

38	44	33	27	30	23	نوجوانان هرکاری می‌کنند یا هر لباسی می‌پوشند، به خودشان مربوط است.	6
----	----	----	----	----	----	---	---

نگرش ایرانیان به خانواده در بخش مربوط به نقش خانواده نیز شواهد مربوط به محورهای مندرج در جدول 3 نشان می‌دهد. هنوز فرزندان از یکی از مهم‌ترین کارکردهای خانواده در باور ایرانیان هر دو گروه است. به‌طوری که بیش از 55 درصد بدان باور دارند (محور نخست). این امر می‌تواند سبب‌ساز تداوم پیوند خانوادگی و حفظ و صیانت از نهاد خانواده باشد. با همین نسبت افراد براین باورند که خانواده‌ها بای د به خاطر تربیت و نگهداری از فرزندان‌شان حتی با وجود ناهم‌سازی زن و شوهر، با یکدیگر و به زندگی زناشویی ادامه دهند و به عبارت دیگر کیان خانواده را حفظ کنند. به تعبیر پژوهشگران تحقیق انجام شده «در فرهنگ ایرانی قربانی کردن آزادی و سعادت فردی به خاطر خانواده بسیار با ارزش است و پدیده‌ی سوختن و ساختن، شاخص مهم قهرمان‌سازی و یا قربانی شدن است.» (منبع شماره 1، ص 28). چنین باوری با بیش از 95 درصد نظرات ایرانیان هر دو گروه گویای اهمیت خانواده در تعیین سرنوشت و ارائه هویت اجتماعی ایرانیان است. البته آمارها حاکی از حدود 10 درصد طلاق در ایران و بیش از 66 درصد در بین ایرانیان مقیم آمریکا است. (منبع 1، ص 28) در این میان یکی از دلایل شیوع نسبتاً گسترده‌ی طلاق در بین ایرانیان مهاجر در آمریکا و حتی در اروپا به‌ویژه در کشوری مانند سوئد نیز نشانگر دلایل متعددی است که برخی از آن‌ها عبارتند از: بی‌بنیان بودن بسیاری از ازدواج‌هایی که بخصوص در ایران و پیش از مهاجرت بدون کم‌ترین شناخت صورت گرفته است، وجود

قوانین حمایت‌کننده از زنان در جوامع غربی و عدم مدارا و تمکین زنان از مردان که در فرهنگ سنتی و دینی توصیه شده است، و برنتابیدن ادامه‌ی رفتار گاه مردسالارانه مردان ایرانی در جغرافیای جدید و در نهایت وجود فرصت‌های جدید برای عشق‌های رمانتیک و تشکیل زندگی زناشویی جدید.

جدول 3- نگرش ایرانیان به خانواده

مکان / گروه		گروه 1- در آمریکا (%)			گروه 2- در ایران (%)		
محورها		مرد	زن	کل	مرد	زن	کل
1	برای افراد متاهل داشتن فرزند مهم است	56	55	55	63	50	58
2	طلاق گرفتن باید آسان‌تر بشود	52	49	50	38	24	32
3	والدین باید به‌خاطر بچه‌های‌شان با هم زندگی کنند حتی اگر با هم نمی‌سازند	40	21	28	55	52	54
4	بزرگترین وفاداری، نسبت به خانواده است	95	96	96	94	98	96

در این میان اشاره به این نکته خالی از فایده نیست که حفظ ناگزیر خانواده به خاطر فرزندان یا هر روش و دستاویز دیگری نه تنها به نادیده گرفته شدن حقوق فردی هر

یک از طرفین رابطه ی زناشویی منجر می شود بلکه گاه به دلیل ناهم سازی و اختلاف های شدید درون خانواده نتایج عکس حاصل می شود و بحران و آسیب های اجتماعی دیگری را وارد نهاد خانواده می کند. در چنین وضعیتی ظاهراً خانواده ی مقدس ایرانی می تواند به حفظ ساختار خانواده یاری رساند ولی ارکان آن خانواده یعنی زن، شوهر، و فرزندان هر یک به نوعی قربانی جو متشنج درون خانواده ای ناهم ساز می شوند که سیاست سوختن و ساختن را بر سیاست جدایی و ترمیم ترجیح می دهد.

پی نوشت ها :

1. Premarital sexual, child rearing & family attitudes pf Iranians men & women in the USA & Iran; Hojat,M; Shapurian,R; Nayerahmadi,H; Farzaneh,M; Foroghi,M; Azizi,M; The Journal of Psychology, 1999, 133(1), 19-31
2. Schofield, M (1973); The sexual behavior of your adults, Boston, MA :Little, Brown.

3. کام ایرانی، آمیزش جنسی؛

<http://sociology.myblog.ir/More-4.ASPX>

4. سرشماری کل کشور 1385، مرکز آمار

ایران، 1386

کام ایرانی، آمیزش جنسی!

از سالیان دور در ذهن هر جوانی، فارغ از هرگونه نیازهای انسانی، آرمان ها و آمال متعددی که اغلب نیز در حد رویا های تعبیر نشده، هم چنان در طول دوران حیات فرد ایرانی مغفول و بی پاسخ می ماند، یکی از شاخصه های بارز کامروایی، آمیزش جنسی بوده است. مصداق عینی این گزاره در ادبیات و فلکلور عمومی نهفته است که هر فرد جوان یا حتی بزرگسال مجردی که بر اثر سانحه ی طبیعی یا غیر طبیعی فوت می کند فوراً ب رای

او از عنوان «جوان ناك ام» استفاده می‌شود. البته اطلاق این عنوان هم شامل تفكيك جنسیتی می‌شود و فقط مختص مردان است و هیچکس نشانه‌ای از اطلاق جوان ناكام برای دختر دوشیزه‌ی متوفی ندیده است! به راستی چگونه است که انسان بلادیده‌ی ایران دیروز و امروز که مجموعه‌ی بی‌شماری از نیازهای او در شرایط سخت و سرشار از تنگدستی، محنت و ستم (در زمینه‌های آزادی اندیشه، آزادی روابط، آزادی مناسك، آزادی عمل، حق انتخاب، امنیت، رفاه در سطح حداقل، تامین مایشاع و ده‌ها میل و كام دیگر)، ناكام می‌ماند ولی فقط با عدم تامین آمیزش جنسی و ازدواج که مشروع و رایج‌ترین روش اطفای نیاز جنسی اوست، ناكام شناخته می‌شود؟ و چگونه است که حتی معنای اجتماعی «كام گرفتن» نیز همانا آمیزش جنسی است؟! (الف) خانواده به عنوان یکی از ارکان و با ارزش‌ترین نهاد اجتماعی در ایران از دیرباز در زمره مقدسات و نهادهای مشروعی بوده است که در قالب يك نهاد اجتماعی بر نیازها و زندگی فردی ارجحیت داشته است. این اهمیت تا حدی است که بسیاری از نیازها و آرزوهای فردی نیز فقط از طریق خانواده مشروعیت می‌یابد و محل توجه و تامین احتمالی آن قرار می‌گیرد. یکی از نیازهای فردی که در این سطح قابل تعریف است و در شکل حق اجتماعی متعین می‌شود، نیاز جنسی است. به عبارت دیگر نیاز به آمیزش جنسی در جامعه‌ی ایران فقط در پوشش خانوادگی زمینه‌ی تحقق رسمی می‌یابد و اگر فردی خارج از این چارچوب به چنین رابطه‌ای دست یابد و تجربه‌ی ارتباط و نزدیکی جنسی با جنس مخالف داشته باشد، حتی اگر برای همه آشکار شود باز در صورت فوت از او به عنوان ناكام یاد می‌شود. به بیان دیگر فرد در جامعه مستحیل است و فردگرایی به معنای تامین حقوق فردی هر فرد انسانی خارج از چارچوب و ساختارهای اجتماعی اصولاً متصور نیست و طبیعی است که این نیاز بسیار دوردست قلمداد و به يك آرزو تبدیل می‌شود.

ب) دوشیزگی یا بکارت دختران نیز که مانع از ارتباط جنسی کامل حتی به صورت غیر رسمی و پنهانی می شود، از دیگر زمینه هایی است که برای مرد ایرانی این ذهنیت را به وجود می آورد که تنها روش تصرف کامل جنس مخالف، ازدواج است. در این وضعیت دختران بدن ازدواج هرگز آمیزش جنسی را تجربه نخواهند کرد و چه بسیار دخترانی که دوشیزه به کام مرگ می روند. ازسوی دیگر پسران نیز تنها راه آمیزش رسمی را ازدواج می بینند.

پ) بزرگنمایی و رمانتیک شدن يك رابطه ی ساده ی انسانی و هم آغوشی عاطفی و سرشار از حس نوع دوستی به ویژه بین دو جنس مخالف در چنین بستری، به عشق های رمانتیک و لیلی - مجنون وارت تبدیل می شود. این فقط به دلیل حفظ بکارت دختر ایرانی است که صد البته برای مردان و پسران دارای جذابیت و اهمیت و اولویت است. در برخی از کشورها شرایط کاملاً برعکس است و بسی اری از خانواده های دختران و پسران جوان برایشان مهم است که فرزندان شان اولین ارتباط جنسی شان را بدون مشکل پشت سر بگذارند، اما این رفتار انسانی در جامعه ی ایرانی ملاک حیثیت و شان اجتماعی فرد و حتی ضامن حیات فردی دختر ایرانی شده است.

ت) طبیعی است در جامعه ای که تنها هنر دختر ایرانی، به طور عام حفظ بکارت و دستیابی به فرصت های اجتماعی نظیر ازدواج، حیثیت و منزلت اجتماعی و حتی مادر شدن است، فتح چنین سرزمین های بکر و دست نخورده ای از سوی مردان، می بایست به عنوان يك کام و کامروایی قلمداد شود.

په هر ترتیب مسلم است «کام مرد ایرانی»، آمیزش جنسی با يك دوشیزه و در قالب ازدواج است؛ هرچند که این کام پس از کامروایی آن در قالب ازدواج در کنار کام های ناکام دیگر نظیر رفاه، امنیت، آزادی و برابری هم چنان تلخ بماند.

فصل سوم: آسیب‌شناسی مسایل زنان ایران

زندان زنان و زنان زندانبان

مشاهده‌ی تصاویر تکان‌دهنده‌ی فیلم «زندان زنان» که آکنده از درد و محرومیت تاریخی و البته جغرافیایی زنان ایرانی است، نیم‌نگاهی به سیمای واقعی زنان کشور است. به بیان دیگر چهره‌ی واقعی و عریان این قشر چندان نیازمند بررسی لایه‌های عمیق‌تر روابط اجتماعی نیست و هر مرد و زنی در کشاکش زندگی اجتماعی می‌تواند شاهد این مدعا باشد. امروزه زنان جامعه‌ی ما در چهار

زندان اسیر هستند که آنها را می‌توان از سطوح کلان تا خرد شناسایی کرد:

1- در سطح جامعه: با وجودی که بخشی از زنان و دختران کل کشور که عمدتاً در مناطق شهری مستقرند، فرصت حضور و مشارکت در مناسبات و فعالیت‌های اجتماعی مدنی را در اختیار دارند ولی به دلایل مختلف اکثریت قریب به اتفاق آن‌ها دارای امنیت لازم نیستند. به گونه‌ای که به جرئت می‌توان گفت هیچ زن یا دختری را نمی‌توان یافت که در کوچه و خیابان و در سطح جامعه، از زمان خروج تا بازگشت به خانه با موارد متعددی از مزاحمت و تعدی مواجه نباشد. این مزاحمت‌ها با دوره‌ی پیش از انقلاب چند تفاوت جدی دارد. اول این‌که مردان و پسران جامعه (به‌ویژه در شهرها) دیگر بین دختر مجرد و زن شوهردار تفاوتی قایل نمی‌شوند. دوم این‌که بین سنین خردسال، بزرگسال و میانسال هم تفاوتی قایل نمی‌شوند. سوم این‌که بین به اصطلاح «نجیب» و «نانجیب» (اصطلاح‌های ارزشی و مورد استفاده‌ی مردم در داخل ایران) هم تفاوتی نمی‌گذارند و امکان بهره‌برداری جنسی را با همه آزمایش می‌کنند. چهارم این‌که محیط رسمی و غیر رسمی را هم وقتی نمی‌گذارند. به‌طوری‌که خواه در اداره یا محل کار، خواه در مراکز تفریحی و خواه در معابر عمومی همواره کسی در کمین زنان نشسته است. نمونه اخیر تعدی معاون دانشگاه زنجان به یک دختر دانشجو است که حتی در رسانه‌ها نیز مطرح شد. هیچ نگاهی به زنان و دختران جز نگاه تعدی و تصرف (داوطلبانه یا به اجبار) به چشم نمی‌خورد و اساساً به دلایل متعدد، همه‌ی زنان فقط با یک عینک دیده می‌شوند و آن هم عینک سکسی یا جنسی است. به بیان دیگر نگاه مرد ایرانی و مسلمان امروز نسبت به زن، نگاهی «عریان‌بین» است که زن را چونان سوزنی می‌بیند که فقط باید نخ شود، باوری که در فرهنگ عامه ریشه‌دار است. دلایل تقویت این نوع نگاه را در سال‌های پس از انقلاب می‌توان در چندین دلیل محوری جست‌وجو کرد:

تفكيك جنسيتي در ايران پس از انقلاب در روابط انساني و اجتماعي از سنين كودكي، نوجواني، جواني و بزرگسالي تا سالمندي و پيري، از همان بدو شكل گيري شخصيت اجتماعي فرد ايراني، نوعي آرزو و شهوت دستيابي به منطقه ممنوعه را در دل و اندیشه ي زن و مرد ايراني نهادينه مي كند و تمام هم و غم او نيز همين مي شود. بي سبب نيست كه كام ايراني آميزش است و هر مرد ازدواج نكرده اي حتي اگر ب صورت پنهاني تجربه ي آميزش جنسي داشته باشد، در صورت فوت به عنوان جوان «ناكام» از او ياد مي شود، غافل از اين كه چه مردان و زنان بسياري كه در طول عمر پرمشقت خود آرزوهاي بي شماري را با خود به گور مي برند و ناکام قلمداد نمي شوند!

از سوي ديگر مرز ناهنجاري اخلاقي نيز بسيار آسيب پذير شده است. امروزه در فرهنگ رسمي يا حكومتي حتي گفت وگوي دختر و پسر، نوعي هنجارشكني يا ضد ارزش تلقي مي شود و چه بسا بسته به سليقه ي كسي از دستگاه امر به معروف و نهي از منكر، مي تواند محل سؤال و بازخواست نيز باشد. در واقع ميدان تجربه ي اجتماعي و معاشرت آزادانه ي كودكان و نوجوانان بسيار محدود است! لذا ميل به اين توفيق اجتماعي سركو ب شده، همواره به دنبال فرصتي براي جبران است. هم چنين گسست فرهنگ رسمي يا حكومتي با فرهنگ غير رسمي يا مردمی، همراه با گشايش مرزهاي جغرافيايي و سياسي از طريق فناوري ماهواره و اينترنت منجر به شكل گيري، رشد و تعميق دو شخصيت اجتماعي آشكار و پنهان مي شود. پارادوكسهاي ميان اين دو حوزه فرهنگي با نفي هر آنچه امر و نهي حكومتي است روبه رو مي شود و بسياري از جمله جوانان در فرهنگ غير رسمي اعتنايي به آموزه هاي فرهنگ رسمي نمي كنند. در هيچ دوره ي تاريخي چونان دوره ي پس از انقلاب تا اين حد دايعه ي اخلاق گرایی و ترويج و حتي صدور ارزشها مطرح نبوده است و در عين حال در هيچ دوره اي اين چنين ارزشها و هنجارها، هتك و شكسته نشده بودند.

فقدان تجربه ی فردی و اجتماعی و عدم شناخت دو جنس از روحی ه، اندیشه، احساس، آمال و تمنیات یکدیگر، یک نتیجه ی ناگزیر و حتمی و در عین حال آسیب زا بیشتر نخواهد داشت. در این وضعیت تنها حس غریب جنسی و سرشار از شهوت تصرف و آمیزش در فرد رشد می یابد و این آغاز جداسری بین دو جنس است!

2 - زنان در سطح خانواده مشکلات بیشتری دارند. و به تعبیری نهاد خانواده، زندانیان بیشتری را در خود جای داده است. اساساً زنان قادر به هر کاری نیستند. مجموعه شرح وظایف تعیین شده توسط کارفرمایان مرد نه چندان عاقل و منصف در نهاد خانواده که اغلب خود را عقل کل نیز می دانند و یک تنه تصمیم گیری می کنند، چنان است که منجر به تقلیل تمام جایگاه زنان به چند کارکرد محدود می شود. این کارکردها علی رغم داعیه ی شان و جایگاه شامخ زن در جامعه ی اسلامی، عبارتند از شوهرداری و پاسخگویی به نیازهای جنسی یک سویه ی مرد، تأمین به موقع خوراک و آسایش او، خانه داری مشتمل بر پخت و پز، شست و شو، بچه داری، فرزندزایی و افزایش لشکر خانواده گي و حفظ میراث و اصل و نسب فامیلی مرد. این دایره ی تنگ، بدون میله های آشکار، زندان دیگر زنان است و چنان وضعیتی دارد که اگر مجال قانونی، حمایت و تأمین اجتماعی و از همه مهم تر امنیت اجتماعی برای زنان فراهم باشد، در اولین فرصت بسیاری از آنها داوطلبانه به طلاق روی می آورند. پدیده ی دختران فراری یا آماده ی فرار نیز برآیند چنین فرایندی است. البته نموده های دیگری از همین وضعیت می توان سراغ گرفت که عبارتند از خودسوزی دختران، قتل های خانوادگی، خودکشی و روان پریشی دختران.

ازدواج های اجباری خواه از طریق معامله ی پدر دختر با پدر پسر، ازدواج در سنین کودکی (و بروز پدیده ی «کودکان مادر» و در نهایت پدیده ی «دختر بچه های مطلقه »)، ازدواج های ناشی از نامزدی دختر و پسر عموها، ازدواج های موسوم به «خون بس»

(تحويل و واگذاري دختری از سوی خانواده ی قاتل به خانواده ی فرد مقتول برای پایان بخشیدن به نزاع و خونریزی) و به اسیری بردن دختران، ازدواج های ناشی از فقر خانواده، و ازدواج های از سر ناگزیری دخترانی که فقط این امکان را دارند که از بین متقاضیان یا خواستگاران، همسر آینده خود را انتخاب کنند (و انتخاب کننده نیستند) و در صورت عدم انتخاب چه بسا تا آخر عمر تنها و مجرد بمانند، و ... از جمله دلایلی هستند که زنان جامعه ی ما را به پذیرش ناخواسته ی این زندان وادار می سازد.

3 - اکثریت زنان و بسیاری از دختران (که می بایست آشپزی را به عنوان مهم ترین کارکرد و مزیت نسبی بیاموزند) بخش بزرگی از اوقات خود را در خانه و آشپزخانه، سپری می کنند. آن ها روزانه بین 4 تا 6 ساعت و در واقع بین 25 تا 45 درصد از اوقات بیداری شان را صرف تدارک، آمادگی، پخت و پز، چیدمان سفره و شست و شوی ظروف می کنند. به بیان دیگر بخش قابل توجهی از عمر زنان در تنش و دغدغه ی چگونگی تدارک غذاهایی صرف می شود که پاسخگوی ذائقه های مختلف اعضای خانواده باشد. بی دلیل نیست که مردان فرصت بیش تری برای پرورش اندیشه و توسعه ی میدان عمل خود می یابند. از سوی دیگر با زیاد شدن فاصله ی آن ها از زنان، بهانه ای نیز برای سلطه ی بیشتر بر آن ها و عقب راندن زنان فراهم می شود.

4 - در سطح اندیشه: مجموعه محبسه های مذکور در واقع ریشه در جای دیگری دارد. در کنار بازداشتگاه های سه گانه ی طرح شده، در میدان زندگی عینی و عملی زن، ان، بازداشتگاه دیگری در میدان حیات ذهنی و اندیشه های فرد وجود دارد که خود عامل تحکیم و تقویت زندان ها نیز می شود. پذیرش نقش های اکتسابی و اجتماعی مبتنی بر تقسیم کار ناعادلانه ی جنسیتی، به عنوان نقش های انتسابی و فردی که برگرفته از ناتوانایی های جسمانی و جنسی است، چنان در میان زنان و دختران جامعه گسترش یافته است که نه تنها در

اندیشه‌ی تغییر وضع موجود نیستند، بلکه حتی با عمل و گاه بیان خود در صدد تایید آن نیز برمی آیند! در چنین وضعیتی زنان ایران، نه تنها میراث‌خوار ستم‌پذیری نسل‌های گذشته هستند بلکه آن را ب‌رای نسل‌های آتی نیز به ارمغان می‌گذارند. بدین‌ترتیب زنان ما تحت ستم، کودکی می‌کنند، تحت ستم ازدواج، مادری و همسری می‌کنند و تحت ستم نیز می‌میرند. آن‌ها يك تصویر بیش‌تر از خود باقی نمی‌گذارند: چهره‌ی زنی که در يك دستش دست‌كودك ي نوپا قرار دارد و در آغوشش نوزادی است و درشکم خود جنین دیگری حمل می‌کند. این تصویر غیر انسانی و ناعادلانه تغییر نخواهد کرد مگر توسط خودآگاهی خود زنان. از همین رو است که می‌توان به جرئت گفت زنان ما خود زندانبانان زندانی هستند که در قوام آن نیز سهیمند. نه تنها زنان، بلکه مردان نیز زندانی اندیشه‌ها و اعتقاداتی هستند که خود ساخته و پرداخته‌اند!

زنان بدون مردان! بررسی وضعیت و مشکلات زنان سرپرست خانوار

1. براساس سرشماری 1375 از بین حدود 12 میلیون خانوار در کشور، بالغ بر $\frac{8}{4}$ درصد آن‌ها دارای سرپرست زن هستند. این گروه و قشر اجتماعی و اقتصادی از زنان را که بدون همراهی مردان به راهبری و مدیریت خانوار خود می‌پردازند، اگرچه می‌توان در سایر کشورها نیز مشاهده کرد ولی بررسی وضعیت کمی و کیفی این گروه بیانگر ویژگی‌های متفاوتی است. همان‌طور که اشاره شد از میان بیش از یک میلیون نفر زنان سرپرست خانوار در ایران $\frac{34}{5}$ درصد به تنهایی سرپرستی خانوار را به عهده دارند. این نسبت در کنار میزان $\frac{1}{8}$ درصدی سرپرستی مردان تنها بسیار حائز اهمیت است.
2. ارقام مربوط به سطح سنی این گروه از زنان حاکی است که حدود 26 درصد آن‌ها در

گروه سنی 25 تا 44 سال، 38 درصد بین 45 تا 64 سال و 32 درصد نیز بین سنین 65 سال به بالا قرار دارند. به بیان دیگر هرچه سن زنان افزایش می یابد احتمال قرارگرفتن آنها در بین گروه زنان سرپرست خانوار بیشتر می شود. دلایل عمده ی این پدیده دو نکته است: نخست فوت همسر که 70 درصد این گروه را به خود اختصاص می دهد و در وهله ی دوم عامل طلاق است که پنج درصد آنها مربوط به شهرها و دو درصد آنها مربوط به روستاها است.

3. از کل خانوارهای دارای سرپرست زن، 17 درصد از نظر اقتصادی فعال و 21/5 درصد دارای درآمد بدون کار هستند و 55/5 درصد به عنوان خانه دار و از نظراقتصادی غیر فعال تلقی شده اند. این وضعیت که در بین زنان شهری بیش از روستایی عمومیت دارد گویای آسیب پذیری وضعیت این دسته از زنان است. به بیان دیگر 62/5 درصد این گروه از خانوارها فاقد فرد شاغل هستند. در این میان 26 درصد از آنها نیز دارای فقط یک فرد شاغل هستند.

4. از نظر گروه بندی اصلی شغلی 17 درصد زنان شاغل سرپرست خانوار نیز، شواهد حاکی است زنان سرپرست خانوار در مناطق شهری عمدتاً به عنوان متخصص (22 درصد)، صنعتگر (18 درصد)، کارکنان خدماتی و فو روشنده (23 درصد)، کارگر ساده (12 درصد) و کارمندان امور دفتری و اداری (10 درصد) مشغول فعالیت هستند. این میزان در مناطق روستایی عمدتاً به عنوان کارکنان ماهر کشاورزی با 49 درصد، صنعتگر با 19 درصد و کارگر ساده با 12 درصد پراکنده هستند.

5. از عوامل موثر بر بروز پدیده ی زنان سرپرست خانوار می توان به پدیده و مصیبت های اجتماعی از قبیل انقلاب، جنگ هشت ساله و ناامنی های شغلی و ترافیکی در شهرها و جاده ها اشاره کرد که قربانی خود را عمدتاً از مردان می گیرد. از سوی دیگر به دلیل فاصله ی سنی معمول میان زن و شوهر در ایران (به دلیل نیاز ساختاری و کارکرد

اطاعت‌پذیری زنان از مردان و تمتع جنسی بیشتر و یارگیری زنان به هنگام سالخوردگی (مردان) مرگ زودهنگام مردان نیز از دیگر دلایل تحمیل سرپرستی خانوار به همدوش زنان است؛ بی‌آن‌که مقدمات و آموزش و ساز و کارهای لازم پیش‌بینی شده باشد.

6. یکی دیگر از دلایل گسترش پدیده سرپرستی خانوار توسط زنان وجود این گرایش فرهنگی و سنتی است که از یکسو مردان بی‌همسر (خواه مجرد، خواه بی‌همسر بر اثر فوت همسر یا طلاق) به‌ندرت از بین زنان بیوه یا مطلقه، همسرگزینی می‌کنند. آن‌ها به دلایلی ازجمله نپذیرفتن مسئولیت معاش فرزندان آن‌ها و همچنین میل به ازدواج با دختران دوشیزه به سراغ این گروه نمی‌روند. از سوی دیگر زنان بی‌همسر نیز به دلیل گاه وفاداری به شوهر متوفای خود یا ترس از آزار کودکان در ازدواج مجدد و گاه به دلیل آزادی بیش‌تر نسبت به زمان تاهل تن به ازدواج مجدد نمی‌دهند.

7. بسیاری از زنان سرپرست خانوار از فقدان یک‌چتر حمایتی و تامین مالی رنج می‌برند. فقدان تامین اجتماعی برای بخش بزرگی از آحاد ملت به ویژه روستاییان، کارگران روزمزد و موقت، کارکنان مشاغل غیر رسمی و فقرای شهری چنان ناامنی به‌دنبال می‌آورد که با مرگ مردان نان‌آور و سرپرست خانوار بحران‌های پی‌درپی، بنیان خانوارهای تحت سرپرستی زنان را می‌لرزاند. این گروه از زنان به دلیل عدم آموزش‌های اولیه با وقوع پدیده بی‌همسری، ناگزیر از ورود به بازار کار سیاه، ناامن، پر از تبعیض و تعدی جنسی و شغلی می‌شوند. استثمار جنسی و جسمی از این گروه از زنان در نبود هرگونه حمایت دولتی و اجتماعی از آن‌ها راه محتوم بسیاری از زنان این خانوارهاست که با دلاوری در تدارک معاش آبرومند برای خود و خانواده‌شان هستند.

8. در نبود تامین اجتماعی کارآمد از یکسو و ضعف مدیریت و ناکارایی ساختار و سازوکار سازمان‌های حمایتی هم‌چون کمیته‌ی امداد، طرح رجایی، بنیاد مستضعفان و شهدا

در پوشش فراگیر و لازم خانوارهای بدون سرپرست مرد، زمینه‌ی سوءاستفاده از این گروه از زنان نیز بیش از پیش فراهم می‌شود. این شرایط در اوضاعی به وقوع می‌پیوندد که در جامعه‌ی امروز ایران به دلایل مختلف اجتماعی، فرهنگی و دینی کم‌تر زنی می‌تواند در اجتماع در معرض سوءاستفاده قرار نگیرد.

9. تالی فساد اجتماعی، نه تنها زنان سرپرست خانوار را به تنگ می‌آورد، بلکه فرزندان آنها نیز به‌طور بالقوه در معرض آسیب‌های اجتماعی بسیاری از جمله فرار کودکان به‌ویژه دختران، کار کودکان در مشاغل سیاه و غیر رسمی، بزهکاری اجتماعی، محرومیت از تحصیل و سوء تغذیه قرار می‌گیرند. در این میان شمار اندکی از زنان نیز به یاری کار، تلاش و حمیت خود و یا میراث همسر و حمایت نزدیکان به معاش آبرومند خانوار اهتمام می‌ورزند و فرزندان موفق‌تری تربیت می‌کنند که از چشم هیچ شاهد عادل‌ی دور نخواهد بود.

10. با ترسیم وضعیت کلی این گروه از زنان انتظار می‌رود سازمان‌های دولتی و غیردولتی فعال در حوزه‌های اجتماعی بیش از پیش به بررسی مسایل، مشکلات و همچنین پیش‌بینی ساز و کارهای حمایتی برای توانمندسازی زنان سرپرست خانوار بپردازد. بی‌تردید بی‌توجهی به این قشر با جمعیتی در حدود بیش از یک میلیون نفر به‌عنوان فرزندان و نسل‌آتی این مرزوبوم، می‌تواند هزینه‌های انسانی و اجتماعی سنگینی به‌جای بگذارد.

منابع:

زنان سرپرست خانوار، مرکز آمار ایران، 1375
<http://amar.sci.org.ir/Detail.aspx?Ln=F&no=92149&S=TP>

شکاف جنسی در ایران

براساس گزارش شکاف جنسی در جهان منتشر شده در سال 2006 توسط فوروم اقتصادی جهان، از بین 115 کشور مورد بررسی در جهان که بیش از 90 درصد جمعیت دنیا را در بر می‌گیرد، ایران از نظر شکاف جنسی رتبه‌ی 108 را به دست آورده و با بدترین وضعیت در دنیا از نظر نابرابری جنسی فقط هفت رتبه مقام فاصله دارد!

10 کشورهای نخست دنیا که دارای کم ترین شکاف و فاصله ی جنسی در دنیا هستند عبارتند از: سوئد، نروژ، فنلاند، ایسلند، آلمان، فیلیپین، زلاندنو، دانمارک، انگلستان و ایرلند.

این گزارش مبتنی بر چهار شاخص اساسی زیر تدوین شده است:

1. مشارکت و فرصت اقتصادی بر اساس دستمزدها، سطح مشارکت و دسترسی به اشتغال دارای مهارت بالا.
2. دسترسی به آموزش بر اساس دسترسی به آموزش ابتدایی و سطوح عالی‌تر.
3. توانمندی سیاسی بر پایه‌ی نمایندگی در ساختارهای تصمیم‌گیری سیاسی.
4. بهداشت و بقا بر اساس امید به زندگی و نسبت جنسی.

اطلاعات مبتنی بر این گزارش براساس چهار شاخص فوق در خصوص وضعیت نابرابری جنسی در ایران در جدول زیر آمده است. شواهد حاکی است رتبه‌ی کلی ایران از منظر چهار شاخص مذکور 108 است. مقایسه‌ی هر شاخص به تفکیک نیز نشان می‌دهد که از نظر فرصت‌ها و مشارکت اقتصادی، رتبه‌ی ایران 113 از 115 کشور است که بدترین وضعیت را نمایش می‌دهد. همچنین شاخص توانمندی سیاسی نیز

نشانگر این است که از بین 115 کشور مورد بررسی، ایران رتبه ی 109 را به دست آورده است. یعنی بالاتر از رتبه ی متوسط کل. از سوی دیگر از منظر شاخص های دسترسی به آموزش و بهداشت به ترتیب از 115 کشور رتبه های 52 و 79 را احراز کرده است که به هر حال در مسیر بهبود نسبی قرار دارد.

شاخص‌های شکاف جنسی	رتبه	امتیاز	متوسط نمونه	زن	مرد	نسبت زن به مرد
فرصت‌ها و مشارکت اقتصادی	113	0.359	0.596			
مشارکت نیروی کار	97	0.52	0.69	39%	74%	0.52/
برابری پرداخت برای کار مشابه	--	--	0.64			
درآمد به دلار	111	0.28	0.52	3.094	10.856	0.28
قانونگذاران، کارکنان عالی‌رتبه و مدیران	84	0.15	0.37	13%	87%	0.15
کارگزاران حرفه‌ای و فنی	76	0.49	0.79	33%	67%	0.49
دسترسی به آموزش	79	0.953	0.939			
نرخ باسوادی	87	0.84	0.91	70%	84%	0.84
ثبت نام در آموزش ابتدایی	69	0.99	0.97	88%	89%	0.99
ثبت نام در آموزش راهنمایی	86	0.94	0.94	76%	80%	0.94
ثبت نام در آموزش متوسطه	1	1.00	0.86	24%	21%	1.11
بهداشت و بقا	52	0.978	0.973			
نسبت جنسی در بدو	1	0.94	0.94	40%	51%	0.95

1.05	56.1	59.1	1.04	1.05	62	تولد (زن/مرد)
						امید به
			0.22	0.04	109	زندگی سالم
						توانمندی
						سیاسی
0.04	%96	%4	0.22	0.04	107	زن در مجلس
0.07	^93	%7	0.21	0.07	88	زن در
						موقعیت‌های
						وزارتی
0.00	50	0	0.04	0.00	41	سال‌های ریاست
						زن در
					50	دولت (از
						سال)

برخی از کشورهای دیگر مورد مطالعه دارای رتبه‌هایی از قرار زیر هستند:

استرالیا 15، آفریقای جنوبی 18، کاستاریکا 29، اسرائیل 35، ازبکستان 36، تایلند 40، روسیه 49، نیکاراگوئه 62، چین 63، سنگاپور 65، برزیل 67، اندونزی 68، فرانسه 70، مالزی 72، ایتالیا 77، ژاپن 79، شیلی 78، قبرس 83، کویت 86، بولیوی 87، کامبوج 89، تونس 90، بنگلادش 91، کره 92، اردن 93، الجزایر 97، هند 98، اتیوپی 100، امارات 101، بحرین 102، بورکینافاسو 104، مراکش 107، مصر 109، عربستان 114، پاکستان 112 و یمن 115.

منابع :

1. <http://www.weforum.org/pdf/gendergap/iran.pdf>
2. <http://www.weforum.org/en/initiatives/gcp/Gender%20Gap/Profiles/index.htm>

آدم آدم است، آدم مرد!

ساختار دیرینه‌ی مردگرایی در جهان و ایران
 چنان پایدار و گران‌سنگ است که در طول
 سده‌های بسیاری که از انقلاب کشاورزی و
 سیطره‌ی تدریجی مردان بر زنان می‌گذرد،
 هم‌چنان بر اندیشه و عمل انسان امروز
 سنگینی می‌کند. سایه‌ی این اندیشه‌ی کهنه و
 بازمانده از عهد قدیم به‌گونه‌ای است که
 حتی در ادبیات و واژگان ما نیز نمایان
 است. اطلاق الفاظی چون man و آدم به نوع
 بشر و در عین حال به مردان یادآور
 جان‌سختی اندیشه‌ی ستم، تبعیض و سلطه‌گری
 است که بیش از جامعه‌ی انسانی صفت
 شایسته‌ای است بر کلنی‌های حیوانی!
 رسوخ و ترویج اندیشه‌های مردخواهانه و
 زن‌ستیز در بین نخبگان و بخش روشنفکری در
 جامعه‌ی ایران نیز علی‌رغم نواندیشی‌های
 بسیار از دیگر تناقضات و ناهمگونی‌های
 تحول معرفتی است که در بین شاعران،
 نویسندگان، کنشگران سیاسی و متفکرین
 اجتماعی نیز قابل ردیابی است. این طیف از
 رویکرد فردوسی‌حماسه‌پرداز در تعریف زن به
 معنای فعل امر از ریشه‌ی زدن، تا اندیشه‌ی
 متفکرانی چون شریعتی با همه‌ی پالایش مفهوم
 اجتماعی آن در کتاب «زن در چشم و دل
 محمد»، چنان است که دیگر نقد رویکرد و
 عملکرد مردمان عادی اعم از مرد یا زن
 محلی از اعراب ندارد!
 با این اوصاف شگفت‌آدمی بیش از هرکس از
 جامعه‌ی زنانه‌ی ایران است که در غایت از خود
 بیگانگی، نسبت به بودن و هویت خویش،
 بی‌هیچ اندیشه‌ی رهایی‌بخشی بر دمای آتشی
 می‌دمند که قرون متمادی است نه تنها بنیان
 آنان، بلکه دودمان انسان و سجایای انسانی
 را نیز سوزانده است. بخش بزرگی از زنان
 ایران امروز در سطوح مختلف سنی، تحصیلی،
 شغلی، فکری و سیاسی چنان از خود بیگانه
 شده‌اند که از مناظر مختلف و در عرصه‌های
 گوناگون یا نقش مردان را تقلید می‌کنند یا
 ندانسته به الگوهای مردخواهانه به ظاهر
 زنانه تن در می‌دهند (دراین میان قشر و
 لایه‌های نازکی از زنان خودآگاه و مبارز
 نیز وجود دارند که بر سر رفع هرگونه

قوانین تبعیض آمیز تلاش گسترده ای می کنند که موضوع بحث کنونی نیست). شاید با قدری تسامح این بخش از جمعیت و رویکرد و عملکرد آنان را بتوان در دو گروه دسته بندی کرد:

1. گروه نخست که بخش بزرگ این جمعیت دوبار مستضعف را تشکیل می دهد در رفتار روزمره ی خود چنان سلوک و کرداری دارند که گویی نسخه های آن را خود نگاشته اند. بسیاری از الگوهای رفتاری این بخش از زنان در جامعه ایران تحت تاثیر الگوهای مرد خواهانه است. نمونه هایی از این الگوهای رفتاری عبارتند از: نوع پوشش خواه از نوع برهنگی یا پوشیده در حجاب فیزیکی (آرایش و پیرایش سیمای ظاهری، سر و صورت و اندام)، چگونگی رفتار در فضاهای محرم و نامحرم، نحوه ی تعامل و نشست و برخاست با مردان و حتی زنان و آشنایان، نوع جنسیت و تعداد فرزندخواهی، فرهنگ صرف اوقات فراغت و تفریح، نوع و ضرورت اشتغال و نحوه ی استفاده از درآمد خانوار، تحصیل خواه در زیر سایه ی پدر یا شوهر، سرپرستی پس از فوت شوهر، حل و فصل مناقشات میان زن و شوهر، و حتی زمان و چگونگی تامین نیازهای جنسی زن و... این الگوهای کنش و واکنش که در زندگی روزمره از سوی زن ها صورت می گیرد چهره ی پنهانی است که در آن سوی ظاهر پرفریب و گاه دل انگیز آن برای زنان، امیال، تمنیات و مدیریت آگاهانه و ناآگاهانه ی مردان نقش ایفا می کند. در این میان بسیاری از زنان بی آن که خودشان بخواهند و بپندارند، علیه خود عمل می کنند.

2. گروه دیگر شامل آن دسته از زنانی اندکی است که بی هیچ نگرش و اندیشه ی نوین و نظام یافته ای با حدت و شدت متفاوت در تقابل با وضع موجود بر می آیند. بخش قابل توجهی از زنان شهری، زنان و دختران تحصیل کرده، شاغل و حتی زنان کم سواد در خانواده های ثروتمند و نوکیسه ای که یک شبه به مال و ثروت رسیده اند در این دسته بندی جای می گیرند. اطلاق صفات شبه فمینیستی به این گروه و سرکوب این جنبش از سوی

سردمداران اندیشه‌ی مردگرایی خواسته یا ناخواسته فضای تنگ آزادیخواهی و برابرخواهی زنان ایران امروز را بیش از پیش تنگتر می‌کند. در این میان گروهی از زنان نیز در نقش زنان کهنه‌پرست دینی و سنتی وجود دارند که آگاهانه با س رکوب آرای مستقل زنان و تایید وضعیت ستم‌گونه زنان کشور با عناوین دفاع از دین و سنت دینی در صدد انحراف افکار عمومی و جنبش‌های راستین برابرخواه هستند که عمدتاً نیز در بدنه‌ی رسمی و حکومتی به فعالیت می‌پردازند. بی‌تردید آن دسته از زنان آزادیخواه، فرهیخته، آگاه و برابری‌خواه در مجموعه راهبردهای رهایی‌طلبانه‌ی خویش باید این دو گروه بزرگ انسانی را نیز هدف قرار دهد و به تبیین جایگاه زنان در ساختار اقتصادی و اجتماعی نابرابر بپردازد.

روسپیگری در ایران: آسیب‌پذیری يك مفهوم

با وجود این که قدمت پدیده‌ی روسپیگری در ایران به‌ویژه به‌صورت رسمی به سال‌های پیش از انقلاب و دوران حکومت پهلوی دوم باز

می‌گردد ولیکن این پدیده با وقوع انقلاب و فوران برخوردها و آرمان‌های دینی و اخلاقی به طور ماهیتی دستخوش تغییرات مهمی شد. با وقوع انقلاب ایدئولوژیک مبتنی بر احیای و به حداکثر رساندن اصول و احکام دینی و اخلاقی در سال ۱۳۵۷، یکی از سامان‌های اجتماعی مورد هدف در تغییرات ساختاری، سامان روسپیگری در ایران بود. تعطیلی مرکز فعالیت و فروپاشی سامان و سازوکار این پدیده از یکسو و حذف فیزیکی و اعدام روسپی‌های شاغل در این سازم آن از سوی دیگر، عمدتاً بر پایه‌ی این اندیشه به وقوع پیوست که در جامعه‌ی دینی، این‌کنش غیر اخلاقی و غیر انسانی است و هیچکس نمی‌بایست «به‌خاطر یک مشت پول» اقدام به تن‌فروشی کند و اخلاق و هنجار اجتماعی را مخدوش سازد. با این رویکرد بهترین نحوه‌ی برخورد در بدو امر زدودن و به اصطلاح «پاک کردن صورت مسئله» بود که چنین نیز شد. با وجود تعطیلی رسمی سامان و فعالیت روسپیگری، به دلایل مختلف از جمله کارکردی بودن این پدیده (فارغ از هرگونه ارزشگذاری) به عنوان یک واقعیت و نیاز ساختاری جوامع شهری روبه رشد، فعالیت این پدیده و کنشگران آن در ساختار غیر رسمی به حیات خود ادامه داد و بدین ترتیب در اشکال مردمی و نه حکومتی، به صورت خودجوش و خودگردان و کارگاهی و البته زیرزمینی و غیرقانونی به رشد خود ادامه داد. این وضعیت منجر بدان شد که پدیده‌ی روسپیگری بی‌هیچ مهارتی و بدون نظارت اجتماعی، فرهنگی، بهداشتی، اخلاقی و حتی اقتصادی در سایر سازمان‌ها و نهادهای اجتماعی رسمی رخنه کند و هر جا که علائمی از تقاضای این خدمات جنسی وجود دارد، عرضه شود. لذا سازمان بروکراسی رسمی، نهاد خانواده، نهاد آموزش رسمی اعم از آموزش عمومی و عالی، گروه‌های اجتماعی غیررسمی جوانان و محلات شهری و روستایی و... نیز از این پدیده دور نماندند و دامنه‌ی آن و کنشگرانش به صورت روزافزون روبه گسترش نهاد. به‌طوریکه امروزه با ارقام رسمی و غیررسمی اعلام شده نسبت این پدیده از نظر

کمی و کیفی، پراکنش جغرافیایی، سنی و جنسی بسیار شگفت آور و تبعات آسیب شناختی آن هم چنان دارای آثار منفی هنجاری و اخلاقی، فیزیکی و بهداشتی، اجتماعی و فرهنگی است.

برخی شواهد آماری حاکی است در دهه ی 60 و 70 سن روسپیگری بالای 30 سال بود اما اکنون سن روسپیگری از 15 سال به بالا رسیده و تحقیقات نشان داده که اکنون شمار روسپیان متاهل افزایش یافته و با رشد سریعی هم مواجه است. از سوی دیگر 11 درصد روسپیان شهر تهران با اطلاع همسران شان دست به روسپیگری می زنند. این آمار نشان می دهد که نه تنها به مسئله ی بی کاری زنان بلکه به بیکاری مردان و پیامدهای آن نیز باید توجه بیشتری شود.⁽¹⁾

برخی از اهم زمینه های گسترش این پدیده را می توان به شرح زیر فهرست کرد:

1. وقوع جنگ ناخواسته ی فرسایشی و آسیب های اجتماعی ناشی از آن از جمله مرگ و میر مردان و وقوع و شیوع پدیده ی بی سرپرستی از یکسو و تنگناهای مالی برای گذراندن امور زندگی از سوی دیگر، یکی از زمینه های اصلی گسترش این پدیده است.

2. فقر روزافزون و فاصله ی طبقاتی بین اقشار و گروه های مختلف اجتماعی نیز از عمده دلایل رشد این پدیده ب ه شمار می رود. به نحوی که در طبقات بی بضاعت و فقیر از یکسو و طبقه مرفه ه از سوی دیگر، چنین پدیده ای قابل شناسایی است. به طوری که در طبقه مرفه به دلایل طغیان امیال جنسی و توانایی خرید سکس و هم چنین میل به اطفای امیال جنسی از طرق غیر رسمی و فارغ از هدف دستیابی به پول و درآمدزایی، و در طبقه ی فقیر به دلیل تامین نیاز روزمره و کسب درآمد نسبتاً مکفی با کم ترین سرمایه ی مالی و انسانی (تخصص و مهارت) به تدریج رو به رشد نهاد. فاصله و تبعیض طبقاتی، میل و عطش دستیابی به امکانات زندگی بهتر و مرفه تر، میل به «زن بارگی» از سوی دیگر به ویژه در بین اقشار مرفه و نوکیسه ای که یکباره به ثروت و مکنت غیر قانونی و رسمی

رسیده بودند، در گسترش روسپیگری در ایران نقش اساسی بازی کردند.

3. برخی از عواملی که منجر به فرو کوفته شدن میل و نیاز جنسی و گسترش دامنه و سطح و عمق این نیاز فیزیکی، طبیعی به صورت غیررسمی شد عبارتند از: انسداد روابط سالم اجتماعی و فرهنگی بین زنان و مردان، به ویژه بین دختران و پسران با ایجاد فاصله های فیزیکی و غیرفیزیکی یکسویه از سوی حاکمیت، جدایی بین این دو جنس از محیط خانواده تا مدرسه، دانشگاه و حتی در فضای اشتغال و حوزه ی عمومی زندگی اجتماعی و شهری، و برخوردهای سرهنگی و کیفری در کنترل و تعطیلی این مناسبات. نتیجه ی طبیعی این برخوردها، آسیب پذیری مناسبات دو جنس، شفافیت بیش از حد و رخنه پذیر مرزهای هنجار و ناهنجار و افزایش و گاه جذابیت هنجارشکنی و قبح زدایی این امر بود که امروزه زنان و دختران با پوشش فراگیر و متراکم «پارچه و حیا» نیز از چشمان مردان تجاوزگر هر کوی و برزن در امان نیستند.

4. با افزایش جمعیت، گسترش شهرنشینی و مهاجرت از روستا به شهرها از یکسو و همچنین عدم امکان پاسخگویی مناسب به نیاز نوجوانان و جوانان و آموزش مناسب و هنجارمند آنان از سوی دیگر، پدیده ی روسپیگری پررنگ تر شد. افزایش سن ازدواج به دلایل مختلف اقتصادی و اجتماعی نیز در گسترش روزافزون تقاضای غیر رسمی ارتباط جنسی دو جنس شد که به طور خود به خودی زمینه های ذهنی و عینی ظهور و توسعه ی میدان و امکانات عرضه را گسترش داد و به صورت سازمان یافته و نایافته، پدیده ی روسپیگری رو به توسعه نهاد.

5. درنور دیده شدن مرزهای جغرافیایی در پی تحولات تکنولوژی اطلاع رسانی و ورود و گسترش استفاده از فیلم ها و برنامه های نمایشی سکسی و پورنو ویدئویی و کامپیوتری و دسترسی به این فیلم ها از طریق اینترنت و ماهواره از یکسو و تعطیلی مناسبات دو جنس در حوزه های عمومی و رسمی منجر به ته ییج

امیال جنسی جوانان و میل به تقاضا و عرضه متناسب با آن در ایجاد و گسترش مناسبات جنسی گردید. این مناسبات جنسی باتوجه به پنهانی بودن آن، بدون پیشگیری‌ها و هشدارهای اخلاقی، بهداشتی، اعم از بهداشت فردی، روانی و اجتماعی آثار سوء دیگری نیز بدنبال داشته است.

6. شکاف بین نسلی در خانواده ها و جدایی آموزه‌های اولیا و مربیان در نهادهای آموزشی و تربیتی رسمی و غیر رسمی با جوانان و نسل نو جوان، جدی نگرفتن تحولات فیزیکی و شخصیتی نوجوانان که نقطه ی شروع آن بلوغ جنسی است و اکتفای صرف به توصیه‌های نخ نما شده ی اخلاقی، از ع مده دلایلی است که با بی تدبیری و غفلت مدیریت امور اجتماعی و فرهنگی از سوی حاکمیت و بلاتکلیفی خانواده ها در این خصوص که کدامین عمل راهگشا خواهد بود، زمینه ی گسترش روسپیگری را بیش از پیش فراهم ساخت.

7. آسیب‌پذیری مرزهای هنجار و ناهنجار و بزرگی دامنه‌ی تعیین خطوط قرمز در مناسبات بین دو جنس به قدری است که هیچ نوجوان، جوان و بزرگسالی با هر جنسیتی امکان گشودن قدم از قدم را ندارد. این مرزها در سال‌های نخست انقلاب از یک لاک زدن و استفاده از لوازم اولیه ی آرایشی برای دختران و پوشیدن شلوار جین و آرایش مو و اصلاح صورت پسران تا قدم زدن در میادین اجتماعی، پارک‌ها و خیابان گسترش یافته بود. بی‌تردید ارتکاب هر یک از این اعمال خودبه‌خود فرد عامل را در زمره‌ی بی‌هنجاران و کسانی که از خطوط قرمز و بی اخلاقی گذشته‌اند، جای می‌دهد. در چنین فضای ارزشی و افراطی، ناپسند بودن یک رفتار بسیار آسیب‌پذیر و قابل تصرف می‌نماید. این امر به‌ویژه با ناهم سویی روش‌ها و الگوهای تربیتی رسمی و غیررسمی، و ناهماهنگی آموزه‌های مدارس و نهادهای حکومتی با آموزه‌های خانواده‌ها و گروه‌های هم‌سالان رو به تشدید نهاد.

8. فقدان ممارست اجتماعی تنظیم روابط دختر و پسر و عدم آموزش به هنگام، کارآمد و آشکار جنسی در ساختارهای رسمی و غیررسمی بنام دفاع از ارزش های دینی و اخلاقی چون گناه، عفت، حیا و اخلاقیات، منجر به عدم شناخت دو جنس از یکدیگر و رمانتیک شدن روابط عاطفی و در نهایت تبدیل شدن این نیاز به صورت بیمارگونه شده است. عدم پیش بینی روش های پاسخگویی رسمی و هنجارمند این نیازها به اشکالی غیر از شکل رسمی و «دائم العمر ازدواج»، منجر به بروز کابوس آمیزش جنسی در جامعه ی ایران شده است. به نحوی که برای اکثریت دختران و پسران جوان سال و بزرگ سال به صورت رویای دست نیافتنی است و در نزد اولیا و مربیان و مدیریت اجتماعی دستگاه حاکمیت در سطح کلان نیز به صورت یک مشکل اساسی جلوه می کند ولی حتی توان اعلام وجود چنین پدیده ای را نیز نمی یابند.

9. نکته ی آخر این که بنابه دلایل پیش گفته و همچنین فقدان و خلاء تئوریک اجتماعی، دینی و فقهی، برخورد و مدیریت روابط جنسی زن و مرد در جامعه ی ایران امروز، پدیده روستپیگری در مفهوم و تعریف آن دستخوش یک آسیب پذیری ذاتی است. همچنین مرز میان روستپیگری و فعل آزاد و تعریف شده ی رفتار جنسی بین دو فرد مشخص نیست. تن فروشی و یا ارتباط جنسی غیر ارادی، غیر عاطفی و غیر انسانی بین زن و مرد، با رابطه ی جنسی آگاهانه، عاطفی و انسانی بی هیچ تمایز مفهومی و حقوقی، هر دو با پیوستاری از حداقل های منکرات تا حداکثرهای آن (تجاوز به عنف) در پرتو مفهوم ناهنجاری چنان اسیر شده است که امروزه ارتکاب عمل جنسی از سوی افرادی که در نقطه ی شروع حداقل ها قرار دارند، تا حداکثرها همه با یک چوب هنجارشکن از جامعه رانده می شوند. علاوه بر این بسیاری از آمارهای اعلام شده در کشور نیز قابل اعتماد نیست. این خدشه و نقص آماری چند دلیل مهم در بر دارد که عبارتند از: از یکسو نامشخص بودن تعداد، اجتماع و پراکندگی افراد شاغل در این حرفه و استناد به آمارهای مربوط به دستگیری

افراد تحت عنوان روسپی، در واقع تمام شماری تلقی نمی شود و بسیار افراد دیگر هستند که هنوز در تورآمار نیروهای انتظامی قرار نگرفته اند. به عبارت دیگر این آمار دستخوش نوعی کم شماری است. از سوی دیگر مرز میان افرادی که به صورت حرفه ای و تمام وقت به امر تن فروشی اشتغال داشته و درآمد ثابتی دارند با افرادی که برای نخستین یا چندمین بار و موقت به این عمل روی آورده اند، روشن نیست و لذا از زاویه دیگر این آمارها دارای نوعی بیش شماری هم هست. بنابراین علی رغم اهمیت و گسترش نسبی این پدیده، هنوز تصویر آماری و تحلیلی درستی پیرامون آن وجود ندارد.

به دیگر سخن پدیده ی روسپیگری پیش از آن که شایسته ی استیضاح اجتماعی و کیفری مرتکبین و عاملان آن باشد، نیازمند محاکمه ی سیاستگذاران و کسانی است که با زدودن طرح مسئله و پاسخ ندادن به آن، زمینه ی شیوع آن را ایجاد کرده و با بی تدبیری در مدیریت این واقعیت اجتماعی و فیزیولوژیک، خود در تشدید آن سهیم بوده اند!

منابع:

روزنامه ی سرمایه، شماره ی 775، چهارشنبه، 12 تیر، 1387

ختنه ی زنان

برپایه ی گزارشی از سوی یونسکو در سال 2005⁽¹⁾ ختنه ی تمام یا بخشی از قسمت بیرونی آلت تناسلی زنان و دختران یا هر نوع آسیب رسانی به اندام های زنان به دلایل فرهنگی یا غیر درمانی پدیده ای است که در بسیاری از کشورها صورت می گیرد. آمارها حاکی است که در حال حاضر بین 100 تا 140 میلیون دختر و زن در آفریقا و اندکی نیز در خاورمیانه مورد چنین ستمی قرار گرفته اند. گزارش بهداشت جهانی، قربانیان این عمل را در چهار گروه دسته بندی می کند:

1. بریدن علفه یا پوسته ی اطراف چوچوله با یا بدون برش کامل یا بخشی از آن.
2. بریدن چوچوله ه همراه با برش کامل یا بخشی از لابیامینورا یا لایه های داخلی آلت تناسلی زن.
3. بریدن همه یا بخشی از اندام تناسلی و بخیه زدن یا باریک کردن ورودی آلت تناسلی زن.
4. سایر روش های چاك دادن، بریدن، کشیدن، داغ کردن و اوراق کردن اندام چوچوله یا

ورودي اندام جنسي، و انسداد يا تنگ ساختن راه ورودي آن .

ختنه ی اندام جنسي در وجوه مختلف پیش‌گفته، عمدتاً در بين دختران 4 تا 14 سال، نوزادان، زنان آماده براي ازدواج و زنانی که نخستين زایمان خود را پشت سر گذاشته‌اند رایج است . اين عمل حساس نیز معمولاً توسط جراحان سنتي، يعني قابله‌ها و سلمانی‌ها بدون بیهوشي و با استفاده از تیغ تراش، هر چیز تیز و برنده و حتي شیشه‌ی شکسته صورت مي‌گیرد! ختنه‌ی دختران عموماً با فشار و جراحت رواني نیز همراه است و شامل درد و شکنجه، شوک، بریده شدن مثانه و زخم شدن قسمت بیروني اندام جنسي است. اين عمل گاهي نیز منجر به مسموم شدن خون، نازايي، و مانع از کار آنان می‌شود و گاهي نیز بر اثر عفونت حاصل از آن منجر به مرگ می‌شود!

عمل ختنه‌ی دختران و زنان را مي‌توان اولین نمود خشونت علیه حقوق بشر دانست . ا سوي دیگر اين عمل نوع دیگری از تبعیض جنسي علیه زنان به شمار می‌آید و از این‌رو با برخی از اصول اولیه‌ی کنوانسیون منع هرگونه خشونت علیه زنان و همچنین حقوق کودکان در تناقض است . متأسفانه گاهي برخی دولت‌ها از دادن اطلاعات مربوط به ختنه‌ی زنان پرهیز می‌کنند. در اینگونه موارد معمولاً چنین استدلال می‌شود که اين امر موضوعی خصوصی است و افراد و خانواده‌ها به اختیار و در چارچوب آزادي خود عمل می‌کنند. درحالی‌که پیامدهاي رواني، بهداشتي و دلایل اجبار آن، اين موضوع را در صدر مسایل جامعه، دولت‌ها و جامعه‌ی بین‌الملل قرار می‌دهد. امروزه میثاق‌ها و معاهدات بسیاری در سطح بین‌الملل وجود دارد که خواهان حذف هرگونه خشونت و ستم علیه بشریت است. میثاق حقوق کودک، میثاق حذف هرگونه خشونت علیه زنان و نشور آفریقایی حقوق و رفاه کودکان از آن جمله‌اند. براي نخستین بار سازمان یونسکو در سال 1979 به موضوع ختنه‌ی زنان اشاره کرد و سال بعد نیز ب رای جلوگیری از این امر به ضرورت بهره‌گیری از آموزش عموم ی

مردم و زنان، اعضاي خانه‌هاي بهداشت و رهبران اجتماعات محلي تاکيد نهاد. امروزه در صح راهاي جنوبي آفريقا، مصر و سودان سالانه بيش از سه ميليون نفر در معرض خطر ختنه هاي اجباري هستند. شواهد حاكي است كه نرخ شيوع اين ع مل در شمال شرقي آفريقا از 97 درصد در مصر، تا 80 درصد در اتيوپي در نوسان است. در آفريقاي غربي نيز 99 درصد زنان در گينه، 71 درصد در موريتاني، 17 درصد در بنين و پنج درصد در نيجر در معرض اين آسيب هستند. در برخي كشورهايي كه آمار آنان در دسترس است، اين نرخ قدرتي پايين تر است، به طوري كه در كنيا 32 درصد و در تانزانيا 18 درصد است. از اين رو ميتوان اين كشورها را به سه گونه دسته بندي كرد. گروه اول با نرخی در حدود بالاي 80 درصد، گروه دوم بين 25 تا 79 درصد و گروه سوم شامل كشورهايي است كه انواع ختنه ی زنان در بين يك تا 24 درصد از زنان شيوع دارد.

بررسی‌ها نشان مي دهد بيش ترين ميزان ختنه ی زنان در بين گروه هاي سني 15 تا 24 سال، قبل از اتمام آموزش و عمدتاً ميان گروه هاي كم تر آموزش ديده و گروه هاي اسلامي صورت مي گيرد. هم چنين نسبت نزديكي ميان نرخ بالاي ختنه با سطح پايين شه رنشيني، همسايگي با فرهنگ هاي متعصب، وابستگي افراطي مذهبي، فقر مالي و تركيب و تعصب قومي منطقه وجود دارد. نکته ی حاي ز اهميت اين است كه بررسي ها نشان مي دهد بخش بزرگي از زنان در اين مناطق نيز از انجام اين سنت ديني- فرهنگي و قومي- جنسي حمايت مي كنند. حتي در كش ورهايي مانند مصر، گينه، اتيوپي، سودان، مالي، ساحل عاج، نيجر و نيجريا نسبت حاميان اين سنت ها در بين دختران بيش از تعداد دختراني است كه در معرض ختنه قرار گرفته اند! برخي از اهداف ختنه ی زنان عبارتند از اجراي احكام اسلامي، فايده ی بهداشتي، حفظ بكار ت و دوشيزگي دختران، كنترل تمايلات جنسي دختران تا قبل از ازدواج، اطمينان دادن

به شوهر آینده ی دختران برای بکارت آنان،^(۲) زیبایی‌شناسی زنان و دستیابی به پاکی روح. می‌توان کشور ایران را در گروه سوم دسته‌بندی کرد. شواهد نشان می‌دهد در کشور ایران نیز در میان برخی از مناطق کردنشین با دوختن اندام تناسلی زنان، موزدایی بنیادین اندام زنان از سن طفولیت این پدیده رواج دارد. شواهد حاکی است 70 درصد دختران بندر کنگ در هرمزگان عموماً با ختنه‌ی قبل از 40 روزه‌گی و گاه قبل از سن 5 ساله‌گی با روش‌های سنتی و تیغ سنت و دین، مورد ستم قرار می‌گیرند.⁽³⁾ در این میان اهمیت فرهنگی بکارت دختران نیز از زمره دیگر محدودیت‌هایی است که بر اساس زیبایی‌شناسی و اخلاق مردخواهانه ناخواسته در فرهنگ عمومی به دختران تحمیل می‌شود. شدت این خشونت جنسی به گونه‌ای است که حتی در مجلس شورای اسلامی نیز شاهد لایحه قانونی کردن معاینه‌ی بکارت دوشیزگان برای مردان و به‌هنگام ازدواج هستیم!

امروزه علاوه بر مس‌ئله‌ی ختنه‌ی زنان و دختران، س‌ئوال دیگری که کم‌تر بدان پرداخته می‌شود عبارت از این است که آیا ختنه‌ی پسران یا قطع عضو کودکان پسر که نخست در بین یهودیان و سپس از این طریق در بین مسلمانان نیز رواج کامل یافته است، از همان نوع خشونت علیه کودکان محسوب نمی‌شود؟! عمده دلایل توجیهی ختنه‌ی پسران نیز مانند دختران عبارتند از :

رعایت نکات بهداشتی، پیشگیری از عفونت ادراری و کلیوی، پیشگیری از بیماری‌های مقاربتی و سرطان اندام تناسلی، پیشگیری از سرطان دهانه‌ی رحم برای زنان و البته کسب لذت جنسی بیشتر مردان! (منبع شماره‌ی 2). قطع پوسته‌های حفاظتی غشای آلت تناسلی پسران تحت عنوان لذت جنسی، سبب آسیب‌پذیری و انزال سریع اسپرم و ناهم‌زمانی ارضای جنسی زن و مرد را نیز به‌دنبال دارد.

منابع :

1. گزارش یونیسف
http://www.unicef.org/publications/files/FGM-C_final_10_October.pdf
2. گزارش روزنامه شرق، اسفند 1383
<http://www.sharghnewspaper.com/831203/html/ppez.htm>
3. ختنه‌ی زنان در بندر کنگ،
<http://www.irwomen.com/first.php?id=54>

فصل دوم: آسیب‌شناسی مسایل کودکان ایران

مفهوم گنگ کودکی در ایران!

باوجود این که قریب 36 درصد از جمعیت کشور در زیر سن کودکی قرار دارند که عبارت از بیش از 25 میلیون کودک در زیر سن 18 سالگی است⁽¹⁾ ولیکن جایگاه کودکان و به تبع آن پدیده‌ی کودکی در ایران از ابعاد مختلف تعریف مبهمی دارد. مرور تعاریف‌هایی که از کودکی وجود دارد حدود و ثغور این مفهوم در ادبیات مختلف قانونی، شرعی، سیاسی و اجتماعی را روشن خواهد کرد:

۱. بر اساس تعهدی که دولت به کنوانسیون بین‌الملل حقوق کودک داده است، این تعریف پذیرفته شده است که کودک شامل کلیه‌ی جمعیت انسانی است که در فاصله‌ی سنی بین صفر تا ۱۸ سالگی قرار دارند.⁽²⁾

۲. از نظر قانون کار کشور، کودک شامل کلیه افرادی است که زیر ۱۵ سال تمام قرار داشته و هیچ کارفرمایی حق به‌کارگیری آنان را ندارد. در مبحث پنجم - مواد 79 و 80 شرایط کار نوجوانان این قانون آمده است:

ماده 79- به‌کار گماردن افراد کمتر از 15 سال تمام ممنوع است.

ماده 80- کارگری که سنش بین 15 تا 18 سال تمام باشد، کارگر نوجوان نامیده می‌شود.⁽³⁾

۳. از منظر قانون استخدام کشوری که شامل نیروی کار شاغل در بخش دولتی می‌شود، افراد زیر ۱۸ سال به‌دلیل قرار گرفتن در سن تحصیل و به تعبیری کودکی از اشتغال منع شده‌اند.⁽⁴⁾

۴. از زاویه‌ی فقهی و شرعی براساس تبصره یک از ماده 1210 قانون مدنی سن بلوغ در دختران 9 سال و در پسران 15 سال است.⁽⁵⁾

۵. از نظر سیاسی نیز افراد واقع در زیر 16 سالگی به‌دلیل عدم بلوغ سنی و کودک‌سال‌ی

نمی‌توانند در انتخابات سیاسی کشور شرکت کنند و رای دهند.⁽⁶⁾

۶. از نظر قانون تامین اجتماعی نیز تنها فرزندان آن دسته از بیمه شدگان می‌توانند از خدمات بیمه ای و درمانی بهره مند شوند که دختران تا سن ۲۵ سالگی و پسران تا سن ۱۸ سالگی به صورت مجرد در خانه ی پدری باشند.

۷. در نهایت از منظر نظام آمارگیری کشور نیز افراد زیر سن ۱۰ سال کودک معرفی شده و در مورد بیان وضعیت اشتغال افراد بالای ۱۰ سال از زمره کودکان خارج شده است. اینک با توجه به این وضعیت ناه مگون در شناسایی کودکان، مسائل متعددی بروز می کند که اهم آن‌ها عبارتند از:

(الف) اختلاط در مخاطب شناسی و تعیین گروه‌های هدف در امور برنامه ریزی اجتماعی و فرهنگی کودکان از سوی سیاستگذاران، قانونگذاران و مجریان امور آموزشی، تربیتی، بهداشتی و درمانی و ...

(ب) برخورداری نامتوازن و محرومیت گروه های کودکانی که از نظر سنی در آستانه های قرار دارند که در تعاریف مذکور محل اختلاف است و لذا باعث آسیب پذیری مضاعف این گروه از کودکان می‌شود.

(پ) نامشخص بودن وضعیت شناخت کودکان از حیث آمار جمعیتی و موقعیت اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی برای برنامه ریزی پایدار در زمینه ی تقویت پتانسیل ها و رفع محرومیت‌ها.

(ت) فرار از مسئولیت پذیری و عدم پاسخگویی مسئولان مختلف امور اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی در زمینه ی مصائب و مشکلات مبتلا به این قشر آسیب‌پذیر.

(ث) بلاتکلیفی و بی‌سرپرستی گروه های سنی محل اختلاف در بین کودکان در زمینه ی بهره‌گیری از امکانات اجتماعی و فرهنگی در جامعه .

بنابراین پیش از هر اقدامی برای برنامه ریزی پیرامون ارتقای سطح زندگی کودکان می‌بایست در وهله ی نخست نسبت به یکسان سازی مفهوم و دامنه ی پوشش و فراگیری تعریف کودک در متون و میث اق‌های مختلف پیش‌گفته اهتمام کنیم و با این روش زمینه ی

مسئولیت‌پذیری و ارتقای کیفیت خدمات و
برابری در ارائه خدمات به این قشر را
فراهم سازیم.

منابع:

- 1- سرشماری کل کشور 1385، مرکز آمار ایران،
1386
- 2- کنوانسیون حقوق کودک،
<http://www.unhchr.ch/html/menu3/b/k2crc.htm>
- 3- قانون کار جمهوری اسلامی ایران، مصوب 1369
طبق ماده 188 قانون کار "اشخاص مشمول قانون
استخدام کشوری یا سایر قوانین و مقررات
خاص استخدامی و نیز کارگران کارگاه‌های
خانوادگی که انجام کار آن‌ها منحصراتوسط
صاحب کار و همسر و خویشاوندان نسبی درجه
یک از طبقه اول وی انجام می‌شود، مشمول
مقررات این قانون نخواهند بود". در نتیجه،
حداقل سن کار در مورد چنین کارگرانی رعایت
نخواهد شد. بنگرید:
<http://www.lssi.ir/pages/en/qk/MITQK00.HTM>
- 4- طبق ماده 84 قانون کار درمشاغل و کارهایی
که به علت ماهیت آن یا شرایطی که کار در آن
انجام می‌شود برای سلامتی یا اخلاق کارآموزان
ونوجوانان زیان‌آور است، حداقل سن کار 18 سال
تمام خواهد بود. تشخیص این امر با وزارت کار
و امور اجتماعی است".
- 5- قانون مدنی، مجلس شورای اسلامی
<http://law.majlis.ir/Law/Lawview.asp?key=5805>
- 6- قانون انتخابات ریاست جمهوری اسلامی
ایران،
<http://law.majlis.ir/Law/Lawview.asp?key=6051>

کودکان بی‌هویت، آینده‌ی بی‌هویت!

ایران امروز که قریب نیمی از جمعیت آن بر اساس سن میانه زیر 24 سالگی قرار دارد⁽¹⁾ بدون تردید بخش بزرگی از راه ناپیموده‌اش در گرو حرکت و کنش‌های کودکان و نوجوانان امروز به عنوان نسل آتی این مرز و بوم است. هویت‌یابی و انتقال تاریخچه‌ی جنبش‌ها و خواسته‌های آن‌ها به نسل آینده‌ساز امروز و درنگ در انتظارات پاسخ داده نشده‌ی مردم ما حداقل در طول سده‌ی اخیر تاکنون، تنها راه نیل به جامعه‌ی مدنی است تا بلکه بتواند نسخه‌ی درون‌زا برای مسائل و تمنیات مردم این کشور تجویز کند. متأسفانه علی‌رغم اهمیت این نسل آینده‌ساز، به دلایل متعدد از جمله غفلت رهبران در طول چند دهه‌ی اخیر، بخش بزرگی از این جمعیت در بحران هویت به‌سر می‌برد.

کودکان بی‌هویت شامل آن دسته از کودکانی هستند که از نظر تبارشناسی و موقعیت اجتماعی و فرهنگی وضعیت نامشخصی داشته و جایگاه آنان در جامعه و حتی خانواده روشن نیست. کودکان بی‌هویت یا بی‌شناسنامه و ناشناس به دلیل نامشخص بودن پدر از هیچ هویت و شناسنامه‌ی رسمی برخوردار نیستند. بر اساس آمار نسبی غیردولتی بیش از 100 هزار کودک در ایران با این وضعیت زندگی می‌کنند.⁽²⁾ در اینجا به بررسی اجمالی برخی از زمینه‌ها و تبعات ظهور و توسعه‌ی این پدیده از ابعاد مختلف می‌پردازیم. زمینه‌ها: زمینه‌های عینی و ذهنی ظهور و بروز این پدیده از ابعاد متعددی قابل بررسی است:

۱. عوامل دینی: از این منظر تحت عنوان صیانت از خانواده، کلیه‌ی کودکانی که در اثر روابط جنسی نامشروع به دنیا می‌آیند اساساً فاقد هرگونه جایگاهی برای شناسایی حقوق اجتماعی هستند. عمده‌منطق این رویکرد نیز از دیرزمان بر این مبنا استوار بوده است تا بتوان با تمهید محرومیت، از فعلیت وقوع رابطه‌ی جنسی غیرمشروع و زنا پیشگیری کرد. در این رویکرد زندگی کودکان قربانی کنش‌های غیررسمی و نامشروع

بزرگسالان می شود و تاوان اعمال آنها را باید کودکان و در واقع آیندگان بپردازند. ۲. عوامل حقوقی: در حقوق مدنی و فقهی برگرفته از مبانی دینی نیز به دلیل نامشخص بودن جایگاه تبارشناختی این دسته از کودکان و مسکوت ماندن حقوق کودکان، پدیده تعیین هویت و تبار آنان همچنان مغفول مانده است. عدم اشراف و اذعان قانونگذار به تحولات اجتماعی در عصر حاضر و عدم درک روح عصری قانون که جزای جرایم امروزی را نمی توان به آیندگان تحمیل و احاله کرد، محدودیت شرعی در بازتعریف روابط جنسی به اصطلاح نامشروع و تحدید دامنه ی دربرگیری این کنش در جامعه ی امروز ایران در تطابق با تحولات جهانی از دیگر زمینه های بروز و دوام این پدیده به شمار می رود.

۳. عوامل اجتماعی: عدم پاسخگویی به نیازهای جنسی جوانان، محدودیت رسمی و آشکار رابطه ی میان دو جنس از کودکی تا بزرگسالی، زمینه ساز روابط جنسی پنهانی می شود که گاه منجر به تولد انسان هایی می شود که قانون آنها را مورد تایید قرار نمی دهد (کودکان بی هویت). مردتباری مطلق در فرهنگ ایرانی و حقوق شرعی منجر به بروز شرایطی شده است که بدون شناسایی پدر کودک با فاعل رابطه ی جنسی ای که منتهی به فرزندزایی شده است، حتی با اعلام آمادگی مادر در قبول مسئولیت سرپرستی، هویت کودک مورد تایید قرار نمی گیرد. همچنین وقوع پدیده ی مهاجرت و سکونت غیر قانونی تعداد کثیری از مهاجران افغانی و عراقی در ایران و وصلت بسیاری از خانواده های فقیر ایرانی با آنها زمینه تولد کودکان بسیاری را از این وصلت ها ببار آورد. بسیاری از این افغانی ها و عراقی ها بدون داشتن تبعیت ایرانی در همان دوره اقامت موقت با دختران ایرانی ازدواج کرده ولی فرزندان آنان از سوی قانون مورد شناسایی رسمی قرار نمی گیرند. در سال های اخیر نیز در پی بازگرداندن افغانی ها به کشور خود بسیاری از همسران ایرانی آنان و فرزندان شان با بحران تعیین وطن و هویت روبرو شدند. به

همین دلیل، قریب بیش از ۴۰ هزار کودک دارای پدر افغانی، بدون هویت و تبار پدری، بدون شناسنامه باقی مانده اند. این عده بزرگ به دلیل نداشتن شناسنامه، از هیچ یک از خدمات آموزشی، بهداشتی، درمانی و اجتماعی برخوردار نبوده و از سنین کودکی در بازار کار نا امن و غیر رسمی، خیابان و مزارع قربانی دست سوء استفاده کنندگان انواع قاچاق‌های موادر مخدر و سکس می شوند.

۴. عوامل سیاسی: عدم اهتمام به موقع دولت در ساماندهی مهاجران غیر قانونی و شناسایی و ثبت ازدواج آنان، تلاش ناکافی و دیر هنگام برای رفع چالش‌ها و ناهمخوانی‌های قانونی میان دو کشور از حیث تعیین و ارائه اقامت و تابعیت به افراد مهاجر افغانی و عراقی، زمینه‌ساز بروز چنین پدیده‌ی فاجعه‌باری در کشور شده است.

تبعات: بدون شک پیامدهای چنین پدیده بی سامانی در کشور دارای ابعاد وسیعی است که به برخی از آن‌ها در این مجال پرداخته می‌شود:

۱. از نظر اقتصادی: عدم پیشگیری و ساماندهی کودکان بی هویت در آینده‌ای نه چندان دور منجر به بی سامانی شغلی ناشی از فقدان امکان کسب آموزش و مهارت، فقر روز افزون این قشر به دلیل دستمزدهای اندک، و آسیب‌پذیری و آسیب‌پذایی آن‌ها در آینده خواهد شد.

۲. از نظر اجتماعی: ادامه این روند سبب‌ساز بی‌هویتی، اختلال در منزلت و نقش‌های آنان، ناهنجاری، لاقیدی و لاپالسی گری، گسترش تضادهای اجتماعی، طرد این افراد توسط سایر اقشار شناسنامه دار و انزوایابی و بیماری‌های روحی و روانی آن‌ها می‌شود.

۳. از نظر فرهنگی: منع سایر کودکان از هم‌نشینی با کودکان بی شناسنامه از سوی والدین، عدم برخورداری آن‌ها از تسهیلات فرهنگی در جامعه برای کودکان، بی اعتمادی جامعه به آن‌ها، مجرم تلقی کردن این قشر توسط آحاد مردم و غیر خودی شدن و در حاشیه ماندن این قشر و... از دیگر تبعات آسیب‌شناختی فرهنگی این پدیده است.

راهیابی به روش‌های برون‌رفت از این مسئله‌ی اجتماعی که به‌طور گسترده‌ای جامعه‌ی ایران امروز و فردای آن را تهدید به بحران‌های اجتماعی گسترده می‌کند هیچ‌گیزی جز پرداختن به زمینه‌های بروز این پدیده وجود ندارد. هرگونه تسامح در این ارتباط نه تنها جامعه‌ی امروز بلکه آینده‌ی این مرز و بوم را با بحران عمیق‌تری روبه‌رو خواهد کرد.

منابع:

1. سرشماری کل کشور 1385، مرکز آمار ایران، 1386،
2. یکصد هزار کودک بدون شناسنامه در ایران، امین علم الهدی، قانون زنان ایرانی

<http://www.irwomen.info/spip.php?article6142>

کودکان خیابانی، مردمان خیابانی

پدیده‌ی کودکان خیابانی که به ویژه در دهه‌ی اخیر شاهد رشد سریع و فراگیر آن در کلان‌شهرهای ایران هستیم، یکی از محصولات دو دهه بی‌تدبیری در مدیریت اقتصادی و اجتماعی کشور است که بی‌تردید بدون شناخت دقیق ابعاد آن، امکان تغییر و اصلاح وضع موجود فراهم نخواهد شد. اهم این زمینه‌ها عبارتند از:

1. شکاف مدیریت اجتماعی و شهری در سال‌های پس از انقلاب و مدیریت پذیری و تداوم توسعه‌ی ناموزون منطقه‌ای که تا پیش از آن مرهون توسعه‌ی برون‌زا و وابسته بود، بخصوص با وقوع جنگ ناخواسته و فرسایشی هشت ساله منجر به هجوم یکباره‌ی بخش بزرگی از مردم و روستاییان تهیدست به مناطق شهری بزرگ در کشور شد. این هجوم که سیل مهاجرت بی‌برنامه از روستا و مناطق محروم به مناطق شهری بود، با فوران آرزوهای دیرین مردمانی مقارن بود که تحقق نیازهای نخستین معیشتی خود را در جغرافیای دیگری می‌جستند، بی‌آنکه بیاندیشند ریشه‌ی فقر و رنج آن‌ها در گرو تغییر ساختارهای نابرابر اقتصادی و اجتماعی است نه تغییر جغرافیایی. توسعه و گسترش حاشیه نشینی، عدم آمادگی مدیریت و اقتصاد شهری در شهرهای بزرگ برای تامین نیازهای فزاینده‌ی جمعیت سربار مهاجر، و آسیب‌پذیری ناشی از جنگ خانمان‌سوز و نزاع‌های داخلی در تقسیم قدرت از یک سو و اوج‌گیری تنش‌ها و تضادهای برخی از جریان‌های درون حاکمیت با ابرقدرت‌های وقت و ستیزه جویی با آنان و

تحریم اقتصاد آسیب‌پذیر و تک محصولی کشور از سوی دیگر، زمینه ی گسترش قارچ گونه ی آلودگی، زائحه یا حلبی نشینی را بیش از پیش فراهم ساخت . زنان، مردان و کودکان حاشیه‌نشین با وجود اتصال غیرارگانیک خود به جامعه ی شهری، هرگز نتوانستند در اقتصاد و اجتماع شهری جذب و ادغام شوند.

2 . افزایش بی‌تدبیری و سوء مدیریت در طول دوران نخست دهه ی شصت چنان بود که ه به عرصه ی مدیریت و سیاست گذاری امور اجتماعی و جمعیتی نیز تسری یافت و منجر به رهایی نرخ باروری و زاد و ولد در کشور شد . در طول سال‌های 57 تا 67 جامعه ی ایران با ورم جمعیتی مواجه شد. این جریان وفور موالید اگرچه در سال‌های بعد به تدریج تحت کنترل درآمد ولی یک دهه ی بعد (در سال‌های 67 تا 77) و با گذر تدریجی متولدین آن سال‌ها از سنین 10 سال و بیش‌تر، منجر به بروز مسایلی جدی شد. به‌طوری که با رسیدن جمعیت به سن تحصیل، بحران دیرینه ی آموزشی از جمله کمبود امکانات و معلم و مدارس چندنوبتی افزایش یافت. لذا به تدریج و حداقل در طول پنج سال، سالانه قریب بیش از یک تا یکونیم میلیون نفر از فرصت ورود به میدان تحصیل محروم ماندند و بی هیچ آموزشی به صفوف جمعیت بی‌کار و غیر ماهر و آموزش ندیده پیوستند.

3. ادامه ی فرایند رشد جمعیت از یک سو، و بی‌کفایتی در ایجاد فرصت ها و ظرفیت های تولیدی و شغلی از سوی دیگر ، و در نهایت افت شدید درآمد ملی و فقر روزافزون حاشیه‌نشینان و تهیدستان شهری منجر به بروز ناتوانی بیش از پیش خانواده ها در تامین حداقل های مسکن ، غذا و پوشاک فرزندان خود شد. چنین فقری، در کنار فقر امکانات آموزشی و عدم توسعه ی موزون منطقه ای در کشور، زمینه ی ترك تحصیل بسیاری از کودکان را فراهم ساخت . به‌گونه‌ای که هرچه از مقاطع مختلف تحصیلی می‌گذرد میزان ترك تحصیل بیش‌تر می‌شود. عدم وجود امکانات آموزشی و هم چنین ضرورت همکاری فرزندان در تامین معیشت خانواده ،

سبب‌ساز افزایش کار کودکان و سرگردانی آن‌ها در کوچه پس‌کوچه‌های شهرهای بزرگ برای لقمه‌ای نان می‌شود.

4. افزایش کمی فقر و فقر در شهر و مشاغل غیر رسمی، سیاه و کثیف در مناطق شهری از یک سو و سودخواهی‌های برخی از افراد در بهره‌گیری از ارزش اضافی کار و توان جسمی کودکان، خودب‌ه‌خود زمینه‌ی ظهور پدیده‌ی «طفیلی‌گری مضاعف» را ایجاد می‌کند. به‌طوری‌که «مردان خیابانی» که خود طفیلی اقتصاد و اجتماع شهری هستند بار دیگر طفیلی کار «کودکان خیابانی» می‌شوند. ارزان بودن کار کودکان، ترحم برانگیزی کار آن‌ها و لذا جلب حمایت و کمک‌های مردمی از دیگر دلایل گسترش اشتغال کودکان است که فضای ذهنی و عینی مناسب برای بهره‌کشی از کودکان را فراهم می‌کند. ادامه‌ی این حلقه‌ی شوم و شیطانی چنان خواهد بود که کودکان خیابانی پس از ازدواج، پدران و مادران کودکان خیابانی دیگری خواهند شد و این بحران را بازتولید خواهند کرد. گسست این دور بسته نیز با ایجاد مراکزی چون خانه‌های سبز و ریحانه میسر نخواهد شد. انجمن‌های غیر دولتی‌ای نیز که برای کمک به کودکان کار تشکیل شده است، نیز توان زدودن این مسئله از سیمای جامعه ایران نیستند. چنین برنامه‌ی اجتماعی‌ای نیازمند تغییر جدی در زیرساخت‌های سیاسی، اقتصادی و اجتماعی است که زمینه‌ساز تکوین، رشد و استمرار مسائلی از این دست را فراهم می‌سازد.

کودکان کار!

در بیش از ۳۰ کشور در حال توسعه قریب ۳۵ درصد جمعیت جهان وجود دارد. در این کشورها قریب ۱۹ درصد از کودکان در سنین ۵ تا ۱۴ سالگی مشغول به کار هستند در این میان با وجود این که تفاوت‌چندانی بین کار کودکان از نظر جنسی وجود ندارد ولیکن

بخش بزرگی از آن ها در اجتماعات روستایی به چشم می خورند. در این میان کار کودکان عمدتاً در آن دسته از مشاغل وجود دارد که به اصطلاح کار خانوادگی معرفی می شود و کارهای خانگی نیز عمدتاً ویژه دختران است. براساس ماده ۳۲ کنوانسیون حقوق کودک «دولتها باید حق کودک را در برخورداری از حمایت در برابر استثمار اقتصادی و کار کودکان که مانع یا مزاحم آموزش آنان می باشد و یا به بهداشت و تحول اجتماعی، اخلاقی، فیزیکی، روحی و ذهنی کودکان آسیب می رساند، به رسمیت بشناسند و...»

در ایران امروز که در زمره کشورهای در حال توسعه قرار دارد، قریب 36 درصد جمعیت بین صفر تا 18 سال هستند و در کنوانسیون های جهانی به عنوان کودک معرفی می شوند. متأسفانه در جامعه ی ایران هنوز تعریف جامع و مانعی از کودک و کودکی وجود ندارد. به طوری که بر اساس قانون کار سن قانونی برای کار ۱۵ سال تمام است، ولی بر پایه ی قانون استخدام کشوری سن قانونی کار ۱۸ سال تمام است.

۱. براساس یافته های سرشماری 1385 از مجموع افراد واقع در سن بین 10 تا 19 سالگی (درکل 15.4 میلیون نفر)، 6.7 میلیون نفر بین 10 تا 14 سالگی و 8.7 میلیون نفر بین 15 تا 19 سالگی قرار دارند. همچنین سرشماری 1385 حاکی است در مجموع از کل نیروهای شاغل در کشور یک کیلیون و 456 هزار نفر بین سنین 10 سال تا 19 سال در بازار کار مشغول بکار می باشند. این آمار خود نماینگر غیر قانونی بودن ش رابط کار می باشد چرا که حداقل سن در بازار کار براساس قانون کار 15 سال تمام است. از سوی دیگر نشانگر این است که نظام آماری کشور نیز بجای دسته بندی کودکان زیر 18 سال در زیر عنوان نیروی کار شاغل، می بایست ضمن آمارگیری دقیق و فراگیر، آنان را بعنوان کودکان شاغل غیرمشمول قانون کار معرفی می کرد. پس بنابر آمار فوق، شواهد حاکی است از مجموع این کودکان شاغل، 12.7 درصد زیر 15

سال می باشند. به بیان کلی تر حدود 7 درصد از کل نیروهای شاغل در کشور زیر 19 سال هستند.⁽¹⁾

مقایسه ارقام زن و مرد در بین شاغلان واقع در سنین 10 سال تا 19 سال گویای این است که بار عمده کار کودکان ب عهده پسران است. به طوری که 30 درصد کودکان زیر 15 سال و 18/5 درصد کودکان بین 15 تا 19 سال دختر هستند. اگرچه این رقم حضور پسر بچه ها را در بازار کار ب عنوان کودک کار نشان می دهد، ولی می توان برآورد کرد که بخش مهمی از این عدم تناسب ب آماری و کسری دختران در کنار پسران، نشان می دهد دختران از فضاهای آموزشی دور و منع شده و تن به ازدواج داده اند و یا در کارهای خانگی مورد استثمار قرار می گیرند.

۲. شواهد حاکی است به دلیل منع قانونی به کارگیری و اشتغال کودکان، اول این که مشاغل مربوط به کار کودکان به اصطلاح از مشاغل سیاه و با حداقل مهارت و صرفاً فیزیکی است. دوم این که با حداقل مزد، بیشترین بهره کشی از وجوه مختلف حجم، نوع، سختی و ساعت کار از کودکان می شود. سوم این که کودکان در شرایط ناامن، و با کمترین ایمنی در برابر حوادث کار و بدترین وضعیت بهداشتی در برابر بیماری های شغلی، کار می کنند.

۳. آمارهای رسمی کشور می بایست در تعاریف مفاهیم و اندازه گیری شاخص ها رویه یکسانی را در پیش بگیرند. این مراکز و آمارها یا می بایست کل جمعیت واقع در سن 10 تا 19 ساله را در زمره جمعیت فعال قرار دهند و افراد شاغل را از آن کسر و نرخ بی کاری را اعلام کنند (که البته با قوانین ملی و بین المللی در تنافر است)، و یا می بایست از ذکر افراد شاغل و بی کار در گروه سنی پیش گفته به صورت رسمی و در ذیل آمار فعالان اقتصادی احتراز جسته و فقط با ذکر توضیح قانونی، رقم افراد شاغل در این سن را اعلام دارند. با توجه به رویکرد نخست که در بند اول یادداشت حاضر نیز ذکر شد، می توان اذعان کرد نسبت جمعیت بیکار واقع

در سن ۱۰ تا 19 سال در واقع ۶/۳۹ درصد است. مسئولان برنامه ریزی اجتماعی و اقتصادی و قانونگذاری در حوزه ی کار و امور اجتماعی یا باید نرخ بیکاری فوق را بپذیرند و یا از ذکر رسمی کودکان سنین مذکور در فهرست فعالان و بیکاران خودداری کنند. کودکان واقع در این سن میبایست در حال تحصیل باشند.

منبع:
1. سرشماری کل کشور 1385، مرکز آمار ایران،
1386

کودکان خشونت!

خشونت، زاده‌ی اجتماع‌های اولیه‌ی انسانی است و هر میزان به تعبیر لوئی اشتراوس، انسان بتواند از طبیعت و قانونمندی‌های آن رهایی یابد و بر آن پیروز شود به همان میزان بر فرهنگ و دامنه‌ی نفوذ فرهنگ انسانی خود افزوده است. در دنیای امروز که طیف بسیار گسترده‌ای از جوامع فرهیخته تا اجتماع‌های واپس‌مانده و فرهنگ‌گریز در جغرافیای محدود کره‌ی زمین و تاریخ پرفتوح رزم شیرین انسان بر طبیعت، گسترده است، هنوز پدیده‌ی خشونت با اشکال ابتدایی و پیچیده‌ی آن وجود و شیوع دارد. در جامعه‌ی انسانی ایران امر وز که در مسیر غلبه بر طبیعت با موانع متعددی از جمله اندیشه‌ی لاهوتی‌گری و دنیاگریزی از یکسو و یورش‌های مختلف تاریخی به مدنیت آن خواه از طرف بیگانگان، خواه حکومت و خواه مردم علیه مردم از سوی دیگر، روبه‌رو بوده است هنوز سیمای خشونت در آن مادرزاد است! انسان ایرانی با ناامنی ناشی از تهاجمات دشمنان ملت در چنان فضای ناامن و خشونت‌باری زیسته و می‌زید که در فرهنگ و لغت نیز محل آرامش او «آرامگاه» است و مرگ تنها راه رهایی او از شدايد روزگار و دیوان و ددان حاکم بر آن است. به‌هرترتیب در جامعه‌ی خشونت‌زا که تمامی ابزارهای ارتباطی، فرهنگی، دینی، اجتماعی و اقتصادی در خدمت خشونت پروری و خشونت‌مداری است، انسان‌های فرهیخته و در عین حال ضعیف‌تر هم چون زنان، کودکان و

به‌ویژه کودکان دختر در معرض بیش‌ترین خشونت‌ها قرار دارند . در این مجال نیم‌نگاهی بر وضعیت کودکان و نسبت آن‌ها با خشونت می‌اندازم و پیرامون آن‌ها به «هفت چه» و پرسش اساسی می‌پردازم:

۱. چه کسی یا کسانی در معرض بیش‌ترین خشونت‌ها قرار می‌گیرند؟ کودکان واقع در سنین زیر ۱۸ سال به‌ویژه پیش از بلوغ جسمی و کودکان دختر در همین دوره ی سنی از بزرگترین آسیب پذیران کنش های خشونت جو هستند. اعمال خشونت جویانه علیه این کودکان از سوی خانواده ها عمدتاً با انگیزه‌ی تربیتی و در موارد قابل توجهی نیز به صورت عادت و رفلکتیو رخ می‌دهد. دامنه این خشونت از خانواده تا مدرسه و تا محل کار و خیابان گسترده است . نمونه‌های این خشونت ها عبارتند از تن بیه بدنی و کودک آزاری، ازدواج اجباری، سوء استفاده جنسی توسط اقوام و گاه اعضای خانواده، قتل‌های ناموسی، فقر و خیابان گردی، محرومیت از تحصیل و بازی و رشد کودکی، کار کودکان در محیط های غیر بهداشتی و ناامن، زندان و اعدام کودکان و...

۲. چه کسانی عاملان خشونت علیه کودکان هستند؟ این گروه در طیف گسترده ای از خانواده گرفته تا گروه های اجتماعی، سازمان‌ها و نهادهای اجتماعی و در نهایت کلان‌جامعه پراکنده اند. در سطح خانواده، پدر، مادر، برادر یا خواهر بزرگ، تر، پدربزرگ یا مادربزرگ، عمو، دایی، عمه و خاله به عنوان ارکان اصلی ساختار خانواده‌های گسترده با اهداف تربیتی به عنوان یک سیاست به خشونت علیه کودکان می‌پردازند. (از همین روست که سیاست در ادبیات و لغت نیز به معنای تنبیه به کار می‌رود!) در سطح سازمان های اجتماعی مهم‌ترین مکان ورود و حضور کودکان مدارس است. کنشگران اصلی خشونت در این سطح، ملایان و مربیان و استادان معلمی هستند که در کسوت تعلیم و تربیت شخصیت اطاعت پذیر متناسب با ساختار پاتریمونیالیستی از هیچ کوششی فروگذار نبود ه و نیستند! ساختاری

که در آن فرماندهی و فرمان پرستی و زور و اقتدار فیزیکی از کلان به خرد و از حکومت به نهادهای اجتماعی مردمی، و در نهایت در خانواده‌ها گسترده است و آخرین حلقه آن سلطه و زور پدر بر فرزند است!

۳. چرا؟ در تبیین چرایی و دلایل بروز خشونت به چند نکته باید اشاره کرد. در جامعه‌ی انسانی ارتباط زن و مرد بسترساز تعادل و سلوک انسانی، و در خدمت عاطفه، مهر و عطوفت است. زنان نخستین پایه‌گذاران محبت و عشق در روابط با همسر خود و به‌ویژه فرزندان‌شان هستند. در جامعه‌ی ایران امروز که دیوار بی‌اعتمادی و منفصلی در بین دو جنس ایجاد شده است، انتظار شکل‌گیری رابطه‌ای بر اساس مهرورزی نیز غریب و بعید است. فشار زندگی در شهرها توأم با کار مفرط و چنگانه بدون معاش آبرومند و هم‌چنین تبعیض و شکاف طبقاتی عمیق بین مردم، محوریت پول و ثروت اندوزی و تلاش برای داشتن حداقل‌های زیست انسانی با توجه به هزینه‌های هنگفت زندگی و درآمدهای اندک، سلسله اعصاب و روان بخش بزرگی از ایرانیان ام‌روز را با اختلال و فشار روبه‌رو کرده و فضای ذهنی و عینی خشونت‌زا مدام در جامعه در غلیان است. تداوم آثار جنگ، درگیری‌های سیاسی میان لایه‌های مختلف مردم و دستگاه حاکمیت، تهدیدها و ارباب و بگیر و ببندهای فزاینده بر تشدید جو حاکم اثرات مضاعفی گذاشته است. در نهایت با گسست بین نسلی والدین با کودکان و نوجوانان شان و عدم کشش روحی، فکری، عصبی و مالی آن‌ها در تامین نیازهای نسل آتی، توان‌مدارای بزرگسالان را کاهش داده و در پاسخ‌گویی به نیازهای کودکان خود خشونت ساده‌ترین راه تلقی می‌شود.

۴. چگونه؟ روش‌های مختلف خشونت علیه کودکان با انگیزه‌های مختلف تربیتی و سودجویی عبارتند از: تنبیه بدنی، ضرب‌و‌شتم، حبس، محرومیت از محبت و سایر امکانات از جمله امکان تحصیل و تفریح، کار اجباری بدون مزد، بهره‌کشی جسمی و جنسی به‌ویژه از دختران و فروش، اجاره و آزار

جنسی دسته جمعی آن ها، از دواج زودهنگام و اجباری، اجبار در پوشاک بویژه پوشش اسلامی، محدودیت رابطه بین دختران و پسران و ...

۵. چه موقع؟ این پدیده در مواقعی رخ می دهد که بحران های اقتصادی و اجتماعی فراگیر شود و گریبان خانواده ها و پدر و مادر کودک را بگیرد و از سوی دیگر نهادهای قانونی و نظارتی هیچ سازوکاری برای پیشگیری و مقابله با بحران آن نداشته باشند. میزان خشونت خانگی علیه کودکان بیش از تمامی نهادها و سازمانهایی است که کودک در آن حضور می یابد.
۶. چه مکانی؟ با وجود این که اصولاً حقوق کودکان و حفظ و رعایت آن توسط خانواده ها و حکومت چندان تعریف نشده و ما هنوز با معاهدات بین المللی پیمان حمایت از حقوق کودکان در زمینه جایگاه و نقش کودکان هم نوا نشده ایم، ولی پدیده ی خشونت علیه کودکان عمدتاً از نظر اقتصادی نزد فقرا و تهیدستان، از نظر اجتماعی بین اقشار بی سواد، از نظر جغرافیایی در مناطق شهری و از نظر سازمانی بین خانواده ها و کارگاه ها و مراکز اشتغال خرد، غیررسمی و زیر زمینی رایج و قابل مشاهده است.
۷. چه راهی؟ بی تردید کاهش و زدودن پدیده ی خشونت بویژه علیه کودکان بدون ایجاد امنیت اقتصادی و اجتماعی برای آحاد ملت و معیشت آبرومند برای فقر ای شهری و روستایی میسر نخواهد شد. با این وصف در کوتاه مدت نخست آموزش بزرگسالان در خانواده و سپس در سازمان های بزرگتر اجتماعی هم چون مدارس، تدوین و تصویب قوانین پیشگیری با ضمانت های مالی و حتی کیفری موثر برای بازداشتن کلیه افراد سودجو، ناآگاه و ناهنجار در جامعه از ارتکاب اعمالی از این دست ضروری است. علاوه بر این بازتعریف کودکی، و اعمال خشونت جویانه نیز به طور هم زمان می تواند سازوکارهای فوق را عینی تر و واقعی تر کند. بی تردید کاهش خشونت علیه کودکان بدون کاهش و زدودن ریشه های بروز آن و آموزش بزرگسالان و کاهش عمومی امر

خشونت در جامعه، چندان کارساز نخواهد بود.

همسران کودک؛ کودکان مطلقه!

ازدواج در سنین خردسالی و به عبارت بهتر کودکی که طبق کنواکسیون‌های جهانی به افراد زیر ۱۸ سال گفته می‌شود، پدیده‌ای است که در اکثر جوامع توسعه نیافته، سنتی و بسته روی می‌دهد. این پدیده در برهه‌هایی از تاریخ اجتماعی انسان چه بسا دارای کارکردهای مناسبی نیز بوده است ولی با پیشرفت و تحولات اجتماعی و فرهنگی حاصل از توسعه‌ی اقتصادی و صنعتی جوامع و نوسازی و مدرنیزاسیون آن‌ها، امروزه دارای تبعات منفی مهمی است. عدم توانایی جسمی، روحی و همچنین عدم آمادگی آموزشی و تربیتی کودکان برای پذیرش مسئولیت اجتماعی بزرگ و سنگینی هم چون همسری (اعم از زن یا شوهر)، پدری و مادری، نه تنها منجر به آسیب‌پذیری و عدم ماندگاری آن‌ها در این نقش‌های اجتماعی می‌شود، بلکه سبب سستی بنیان‌های خانواده، و قوع تجربه‌های تلخ اجتماعی، آسیب‌پذیری جسمی و روحی و در نهایت در بسیاری موارد محرومیت‌های و بحران‌های اجتماعی و اقتصادی حاصل از بیوه یا مطلقه شدن می‌شود. مروری بر وضعیت این پدیده در ایران می‌تواند زمینه‌های بازاندیشی و مهندسی اجتماعی آن جامعه را برای رهایی از آثار و تبعات نامناسب چنین پدیده‌هایی فراهم کند:

الف) همسران کودک: شواهد آماری مبتنی بر سرشماری سال ۱۳۷۵ نشان می‌دهد که ۲۷ درصد از کل جمعیت کشور (۶۰ میلیون نفر) در بین

سنین ۱۰ تا ۱۹ سالگی به سر می‌برند و به‌طور ویژه ۱۵ درصد آن‌ها ۱۰ تا ۱۴ ساله و ۱۲ درصد دیگر ۱۵ تا ۱۹ ساله هستند. به بیان دیگر از بین کل جمعیت ی که از ۱۰ سال بالاتر دارند (۴۵ میلیون نفر)، ۳۵ درصد بین سنین ۱۰ تا ۱۹ سالگی قرار دارند که به‌هرحال گویای جوانسالی و به عبارت بهتر کودک‌سالی جمعیت ایران امروز است.

از بین کل جمعیت واقع در سن ۱۰-۱۹ سالگی (۱۶ میلیون نفر) بیش از ۵ درصد حداقل یک بار ازدواج کرده اند. از این رو می‌توان اذعان داشت در سال ۱۳۷۵ حدود ۹۳۰ هزار کودک در نقش همسر، خواسته یا ناخواسته قبول مسئولیت کرده اند. پدیده‌ی «همسران کودک» در ایران امروز اگرچه به تنهایی یک مسئله ی اجتماعی است، اما نمایانگر تبعیض جنسیتی نیز هست. تعداد «مادران کودک» با $\frac{5}{6}$ برابر فزونی نسبت به «پدران کودک»، گویای این مهم است که ۸۵ درصد از دختران خردسال و کودک واقع در سنین ۱۰ تا ۱۸ سالگی عمدتاً همسر مردانی شده‌اند که در سنین بالای ۱۸ سال قرار دارند و فقط ۱۵ درصد از این قشر با کودکان هم سن و سال و یا هم نسل خود ازدواج کرده‌اند. در ایران درباره‌ی مردانی که با دختر بچه‌های واقع در سن ۱۰ تا ۱۸ سال ازدواج می‌کنند می‌گویند: «زن و بچه را با هم اختیار کرده است!»

توزیع سنی پدیده ی «همسران کودک» نشان می‌دهد که از بین ۷۶۵ هزار نمونه‌ی موجود، حدود ۹۱ درصد آن‌ها در بین سنین ۱۵ تا ۱۹ سالگی (۷۰۰ هزار نفر) و ۹ درصد دیگر بین سنین ۱۰-۱۴ سالگی (۶۵ هزار نفر) قرار دارند.

از سوی دیگر توزیع جنسی پدیده ی «همسران کودک» نشان می‌دهد که ۸۶ درصد این پدیده مختص زنان و یا دختر بچه‌ها است. به بیان دیگر از بین زنان واقع در سنین ۱۰ تا ۱۹ سال، حدود ۱۰ درصد حداقل یکبار ازدواج کرده‌اند ولی این نسبت برای مردان واقع در این سن فقط در حد ۲ درصد است. در واقع می‌توان چنین عنوان کرد که زنان در این سن

پنج برابر بیش‌تر از مردان تن به ازدواج داده‌اند. توزیع جغرافیایی پدیده ی «همسران کودک» نیز نمایانگر این است که این پدیده برخلاف تصور اولیه در مناطق شهری (با سهمی ۵۳ درصدی) بیش‌تر از مناطق روستایی اتفاق افتاده است. به بیان دیگر علی‌رغم توسعه ی شهرنشینی که از نظر فیزیکی و کالبدی گویای توسعه ی اجتماعی است ولی وقوع بیش از نیمی از پدیده ی «ازدواج کودکان» در مناطق شهری نشانگر این است که با وجود افزایش متوسط سن ازدواج در کل کشور، هنوز توسعه ی فرهنگی لازم اتفاق نیفتاده و خانواده‌های بسیاری در مناطق شهری (بیش از ۴۰۰ هزار خانواده) کودکان خود به ویژه دختران خردسال خود را از سنین کودکی به اصطلاح به «خانه ی شوهر» می‌فرستند و چه بسا بدین صورت از مسئولیت اجتماعی و اقتصادی و پاسخگویی به نیازهای تربیتی و معیشتی و رفاهی آن‌ها نیز رهایی می‌یابند؛ بی‌آن‌که اندیشه کنند که این کودکان چگونه خواهند توانست بار مسئولیت سنگین همسری و سپس نقش مادری و پدری را بر دوش بکشند. بدین‌ترتیب در کنار «همسران کودک» با پدیده ی پدران و بویژه مادران کودک نیز مواجه هستیم. این کودکان، مادران و پدران کودکان دیگری به شمار می‌آیند و می‌توان از این پدیده رقت‌بار با عنوان «کودکی مضاعف» یا «خانواده‌های کودک» یاد کرد.

آسیب‌شناسی فردی و اجتماعی وقوع پدیده ی «همسران کودک» از ابعاد مختلف قابل بررسی است. استئمار جنسی کودکان به ویژه دختران واقع در سن کودکی که تا ۶ برابر بیش‌تر از پسران در معرض ازدواج قرار دارند عمدتاً ناشی از چگونگی ساختار همسرگزینی در جامعه ی ایران است. چراکه مردان میل دارند و اغلب از سوی خانواده‌ها نیز ترغیب و تدبیر می‌شوند که با دختران کم سن تر از خود ازدواج کنند. این گرایش غالباً تحت عنوان دو دلیل ناگفته و پنهان صورت می‌گیرد: نخست به دلیل اطاعت‌پذیری زنان از مردان است. این حرکت، ناشی از اندیشه و تجربه ی محدود و کم تر دختران نسبت به پسران است و مستندات بیش تری برای تائید

«عقل کل» بودن مردان وجود خواهد داشت .
دوم به دلیل تمتع و لذت جویی جنسی بیش تر
مردان از طراوت و دوشیزگی دختران است.
ازدواج زودهنگام کودکان ب ه ویژه
دختر بچه ها مانع از شکوفایی فردی و
اجتماعی آنان می شود. با افت تحصیلی و سپس
ترك تحصیل آن ها، بنیان بسیاری از
«خانواده های كودك»، از نظر آموزشی و
تربیتی بسیار ضعیف و ناکارآمد می شود.
طبیعی است که در چنین فضایی نقش همسری و
مادری نیز از کارایی و اثربخشی لازم
برخوردار نخواهد بود . در چنین جغرافیایی
كودكان قبل از خروج از سن كودکی، به قبول
مسئولیت مادری و كودك پروری، شوهرداری و
خانه داری می پردازند و بی هیچ آموزش
اولیه ای، «كودكانه مادری می کند، كودكانه
آمیزش جنسی می کند و كودكانه به خانه داری
و تدبیر منزل می پردازد».
عدم آمادگی جسمانی كودكان ب ه ویژه كودك ان
واقع در سنین ۱۰ تا ۱۵ ساله از يك سو، و
عدم آمادگی روانی و آموزشی كودكان برای
پذیرش همسر، بخصوص مردان بزرگسال یا جوان
از سوی دختران نوجوان از سوی دیگر زمینه ی
وقوع بسیاری از آسیب پذیری های جسمی و
روانی آن ها را فراهم می کند. شیوع
بیماری های جسمی، صدماتی که بر اندام
تناسلی دختران کم سن وارد می آید (و گاه
باعث جراحی های ترمیمی می شود)، شیوع مشکلات
روحي ای از قبیل ترس از مقاربت جنسی، اختلال
در رفتار جنسی، دیر هنگام یا زودهنگام شدن
بیداری جنسی، عدم رعایت بهداشت فردی در
رفتار و عمل جنسی و آموزش و پرورش لازم
كودكان در قبول مسئولیت همسری، پدری و
به ویژه «مادری» آسیب پذیری «خانواده های
كودك» و یا «همسران كودك» را دو چندان
می سازد.

ب) كودكان بیوه، كودكان مطلقه و مادر -
كودكان بی سرپرست!

از بین كل كودكان واقع در سن ۱۰ تا 19 سال
قریب بیش از ۵ درصد یا بیش از ۹۰۰
هزار نفر حداقل يك بار ازدواج کرده اند. در
این میان بر اساس آمار سرشماری سال ۱۳۷۵
قریب ۱۸ درصد فقط در سال پیش بی همسری

شده اند و به عبارتی ازدواج آن ها با شکست مواجه شده است . از سوی دیگر از بین کودکان بی همسر (۲۱ هزار نفر)، ۵۳ درصد بر اثر فوت همسر و ۴۷ درصد بر اثر طلاق، همسر خود را از دست داده اند. ۶۰ درصد کسانی که همسرشان فوت کرده است شامل زنان و ۴۰ درصد شامل مردان است. بزرگسالی همسران بسیاری از کودکان دختر، گسترش بیشتر زنان بی همسر و سرپرست خانوار، ازدواج و همسرگزینی مجدد مردان بی همسر از گروه های سنی دیگر و چه بسا دختران نوجوان و ... از جمله عوامل و پیامدهای آسیب شناختی دیگری است که حاصل وقوع چنین پدیده ای است.

از بین کل کسانی که همسران خود را بر اثر طلاق از دست داده اند، حدود ۱۰ درصد را زنان و ۴۰ درصد را مردان تشکیل می دهند. بی تابی و عدم ماندگاری همسران کودک در جغرافیای ازدواج به ویژه از سوی زنان کودک بیش تر به دلیل فشار بهره گیری جنسی از وی، بار مسئولیت های چنگانه ی خانه داری و شوهرداری و کودک پروری، عدم احساس مسئولیت پذیری در قوام و دوام خانواده ، میل سریع به فسخ قرارداد ازدواج، افزایش آگاهی و بلوغ شخصیتی طرفین ازدواج و بازنگری در انتخاب نخست و عدم قبول همسر به ویژه از سوی مردان و ... از عمده دلایل وقوع پدیده ی طلاق در بین این دسته از افراد است .

از نظر توزیع سنی، از بین جمعیتی که بر اثر طلاق همسر خود را از دست داده اند، ۶۲ درصد بین سنین ۱۵ تا ۱۹ ساله هستند. در بین جمعیتی که بر اثر فوت همسرشان تنها شده اند نیز ۵۵ درصد در همان گروه سنی ۱۵ تا ۱۹ سال هستند. از نظر توزیع جغرافیایی نیز ۵۲ درصد بی همسری کودکان بر اثر فوت همسر در مناطق شهری روی داده است که ناشی از ماهیت شهری پدیده ی «همسران کودک» است. از سوی دیگر ۶۰ درصد بی همسری کودکان بر اثر طلاق نیز در مناطق شهری رخ داده است. بیش از ۶۰ درصد پدیده ی بی همسری در بین کودکان زن و یا زنان به وقوع پیوسته است .

به بیان دیگر ۵۴ درصد بی‌همسری در سنین ۱۰ تا ۱۴ سالگی و ۶۶ درصد بی‌همسری در سنین ۱۵ تا ۱۹ سالگی مختص زنان است. هم‌چنین بی‌همسری بیش‌تر زنان نیز عمدتاً در بین سنین ۱۵-۱۹ سالگی به‌چشم می‌خورد. کوتاه بودن دوران و طول دوره بی‌همسری «مرد - کودکان» و ماندگاری خواسته یا ناخواسته بی‌همسری «زن - کودکان» در دوره بی‌همسری از یک سو و همسرگزینی مجدد مرد - کودکان و یا مردان بالاتر از سن ۱۵ تا ۱۹ سال از گروه زنان هرگز ازدواج نکرده یا دوشیزگان، و فقدان این فرصت برای «کودکان مطلقه» (زن - کودک بی‌همسر) که عمدتاً به‌دلیل فقدان بکارت و اهمیت دوشیزگی در همسرگزینی است، منجر به بیش‌تر بودن تعداد زن - کودکان بی‌همسر نسبت به تعداد مرد - کودکان بی‌همسر شده است.

اسی‌شناسی فردی و اجتماعی پدیده بی‌همسری کودکان و وقوع پدیده های «کودکان مطلقه» از ابعاد مختلفی برخوردار است. عدم انتخاب مجدد «کودکان مطلقه» یا زن - کودکان بی‌همسر به دلیل از دست دادن منزلت و مزیت نسبی آن ها در مقایسه با سایر دوشیزگان هم‌سال یا بزرگ‌تر است که عمدتاً ناشی از اهمیت مسئله بی‌بکارتی زن است. همین نکته منجر به تداوم طول دوره بی‌همسری آن ها می‌شود. بسیاری از مرد - کودکان بی‌همسر یا مردان بی‌همسر جوان سال در همسرگزینی مجدد رغبتی به انتخاب همسر از بین زنان بی‌همسر نشان نمی‌دهند. با چنین اوصافی کودکان مطلقه پس از مدتی در صورتی که بخت با آن ها یار باشد، در بهترین حالت به همسری مردان بزرگ سال با فاصله سنی زیاد و یا ازدواج با مردان هم‌سردار به عنوان «هوو» در می‌آیند. در چنین وضعیتی حس تنهایی و بی‌حمایتی، کودکان مطلقه را تا آن جا که ممکن است به تمکین هرچه بیش‌تر سوق می‌دهد. آن ها به دلیل فقدان امنیت فردی، اجتماعی و اقتصادی، شرایط سخت و نامطلوب جدید را می‌پذیرند. پدیده بی‌همسری «هوو» شدن خود قصه و داستان دیگری است که مجال دیگری نیز

می‌طلبد ولی به طور کلی، برای کودکان مطلقه، این آغاز استثنای جنسی، بی‌کاری و ایفای نقش یدکی و پرتنشی است. شرایط نامطلوب همسریابی و یا ازدواج مجدد زن - کودکان مطلقه به‌ویژه با مردان بزرگسال و دارای همسر و فرزند، مسائل و مشکلات جدیدی از یک سو و بدشانسی و فقدان فرصت مجدد برای ازدواج مجدد از سوی دیگر، خواسته یا ناخوایسته بسیاری از کودکان مطلقه را تا سال‌ها و گاه تا ابد در شرایط بی‌همسری وامی‌نهد. ترجیح شرایط بد نسبت به شرایط بدتر برای کودکان مطلقه ای که حق انتخاب ندارند و در صورت اراده‌ی انتخاب‌کنندگان مرد، فرصت محدودی برای گزینش همسر دارند، میل بی‌همسری را در صورتی فراهم می‌سازد که امنیت فردی و اجتماعی - اقتصادی دختر بچه‌های مطلقه از سوی خانواده آنان تأمین شود. در غیر این صورت ضرورت تأمین نیازهای معیشتی و اقتصادی، لزوم تأمین امنیت فردی و اجتماعی کودکان مطلقه (زن) - کودکان بی‌همسر، فضای نامطلوب حاکم بر جامعه و تجاوز به امنیت جسمی، فردی و اجتماعی این قشر، زمینه‌ی تن‌فروشی و ارتباط جنسی نامشروع و غیر رسمی از نظر اجتماعی برای آن‌ها ایجاد می‌شود. جامعه‌ی ایران امروز در زمینه‌های مختلف از آسیب‌های اجتماعی و روانی رنج می‌برد که بخشی بزرگی از آن‌ها محصول بی‌تدبیری بزرگسالانی است که خود روزگاری قربانی آن بوده‌اند. امروزه می‌بایست با یک عزم ملی (و نه با اتکای مدیریت بی‌تدبیر دولتی در امور فرهنگی و اجتماعی)، و با راهبری روشنفکران و اندیشمندان متعهد جامعه و اهتمام پدران و مادران، زمینه‌ی رهایی کودکان از چنبره‌ی تصمیم‌گیری‌های نادرست بزرگسالان کم‌تدبیر و بد‌پندار را فراهم کنیم.

کودکان بدون تامین!

به استناد بند نخست ما ده ۲۶ کنوانسیون حقوق کودک در سال ۱۹۸۹، مبنی بر اینکه "کشورهای عضو حق هر کودک را برای برخورداری از تامین اجتماعی، از جمله بیمه اجتماعی، به رس میت می شناسند و اقدامات لازم را برای دستیابی به تحقق کامل این حق مطابق با قوانین داخلی خود به عمل خواهند آورد" (1)، اهم نیازهای کودک از منظر تامین اجتماعی در ایران گویای وضعیت زیر است:

۱- آمار فعالیت و اشتغال در سال 1385 نشان می‌دهد حدود یک میلیون و 456 هزار نفر افراد بین سنین 10 تا 19 سال مشغول به کار بوده‌اند که حدود 7 درصد کل نیروی شاغل در کل کشور را تشکیل می‌دهد (2). هرچند آمار غیر رسمی به طور قطع بیش از این تعداد را نشان می‌دهد و عده‌ای به دلایل مختلفی هم چون ترس از بیکاری و اشتغال پنهان، از تور آمارگیری خارج مانده‌اند، اما در همین سطح هم رقم مذکور، گویای حضور زودهنگام کودکان در بازار کار، نیاز اقتصادی خانواده‌های آنها و اجبارشان به اشتغال

برای کسب درآمد بیش تر است. این رقم همچنین بیانگر آسیب پذیری دوچندان این کودکان به دلیل فقدان نظام تأمین اجتماعی و کار در عرصه های سخت و زیان آوری است که از اوان کودکی، تمامی قوای ذهنی و بدنی این قشر را رو به تحلیل می برد. ارزان بودن نیروی کار در این مقطع سنی از عوامل مهمی است که کارفرمایان شغل های خدماتی و کارگاه های کوچک تولیدی را خواه در بخش رسمی و خواه غیر رسمی و اقتصاد زیرزمینی، به سوی جذب این گروه از کودکان سوق می دهد. مطیع بودن و ناگزیری کودکان از کسب درآمد، نبود الزام پرداخت حق بیمه، دستمزدهای اندک و زیر حداقل های قانونی و سهولت جذب و جایگزینی این طیف سنی ازجمله عوامل شیوع کار کودکان است. پدیده ی مذکور را شاید از نظر تاریخی بتوان در قرن های شانزدهم و هفدهم میلادی در کارگاه های کشورهای اروپایی در قبل از انقلاب صنعتی مشاهده کرد. این پدیده از زمره عوامل مؤثر در انقلاب های کارگری و جنبش های اجتماعی برای اعاده ی حقوق کودکان و زنان و شکل گیری اندیشه ی تأمین اجتماعی به شمار می روند.

2- بررسی وضعیت آموزشی و نرخ باسوادی و بی سوادی در کشور نیز از دیگر شاخص های قابل بررسی است. شواهد حاکی است ۹۴ درصد افراد واقع در سن 6 تا 15 سالگی باسواد هستند. از سوی دیگر آمار موجود، گویای وجود بیش از یک میلیون نفر در سن شروع تحصیلات ابتدایی است که به دلیل محدودیت امکانات آموزشی از امکان تحصیل برخوردار نیستند. همچنین افت تحصیلی کودکان در مقاطع تحصیلی مختلف نیز قابل توجه است؛ به طوری که افت تحصیلی به ویژه در مقطع ابتدایی به راهنمایی حدود ۳۴ درصد است که به طور کلی به دلیل دوردست بودن فضاهای آموزشی در پایه ی راهنمایی در نقاط مختلف کشور، فقر و نیاز خانواده ها به اشتغال کودکان خود بروز می یابد.

شکل گیری نهضت سوادآموزی در کشور در ابتدای انقلاب، اگرچه بنظر دارای کارکردهای ضروری بود، اما امروزه، ساختار

نهادینه شده ای را برای ریزش ها و محرومیت‌های کودکان از فرایند آموزش رسمی و عمومی و مستمر فراهم ساخته است. شاهد مثال اینکه وزارت آموزش و پرورش دیگر پذیرفته است با عدم پوشش فراگیر آموزش در مقطع ابتدایی و راهنمایی، ارگان ترمیم‌گری برای تأمین امکانات اولیه و حداقل آموزش برای اقشار محروم وجود دارد. درواقع برای طیفی از جامعه، سیستم ترمیمی، جایگزین آموزش رسمی و عمومی کشور شده است. بدیهی است در چنین وضعیتی، امنیت اجتماعی کودکان و تأمین اجتماعی آن‌ها دستخوش آسیب می‌شود و اشتغال کودکان و تنزل سطح زندگی و در نهایت تنزل متوسط عمر مردم این مرز و بوم، به‌عنوان بحران‌های تو در تو زاییده می‌شوند.

۳- سرپرستی و امنیت اجتماعی : طیفی از کودکان بی سرپرست (بر اثر طلاق)، یتیم، فرزندان، فرزند اتباع بیگانه و روابط نامشروع، فاقد چتر تأمین اجتماعی هستند. در جامعه ایران امروز، هنوز تکلیف سرپرستی فرزندان اتباع بیگانه و نامشروع روشن نیست و قانونگزار به دلیل حمایت از نهاد خانواده و عدم تابعیت پدر، از آنان حمایتی نمی‌کند. به این ترتیب این مسئله سال‌هاست که بدون پاسخ مانده است. کودکان محصل روابط غیر رسمی فاقد حداقل‌های امنیتی در خانواده و تأمین اجتماعی لازم هستند.

از سوی دیگر در حال حاضر حدود یک میلیون نفر در سنین 10 تا 19 سالگی ازدواج کرده‌اند. پدیده ازدواج زودرس، مسئولیت زایمان، کودک‌پروری و شوهرداری منجر به بروز بحران در این طیف سنی می‌شود. آسیب‌پذیری این قشر به میزانی است که نه تنها کودکان ازدواج کرده به دلیل زود هنگام بودن ازدواج و قبول مسئولیت‌های اجتماعی مرتبط، در معرض بهره‌کشی جنسی و اجتماعی قرار می‌گیرند، بلکه فرزندان این قشر نیز به دلیل فقر مبانی اقتصادی و فرهنگی خانواده‌ها و مهیا بودن از هم گسیختگی و طلاق در بین آنان، در معرض

آسیب‌های اجتماعی و روانی متعدد قرار می‌گیرند.

۴- بهداشت و درمان : هرچند شاخص‌های اصلی بهداشت در کشور ما گویای بهبود نسبی و بیانگر کاهش نرخ مرگ و میر کودکان در بدو تولد و زیر یکسال است ولی به دلایل پیش‌گفته محدودیت امکانات بهداشتی، حجم بالای نسبت نفر به تخت در کشور در مقایسه با استانداردهای جهانی، عدم پوشش فراگیر و همه شمول آب سالم و تصفیه شده برای آحاد افراد جامعه، آلودگی هوا و صدا در جوامع شهری و ... بیش از هر گروه سنی، کودکان را تحت فشار و آسیب‌های حاصل از این محرومیت‌ها قرار می‌دهد. گسترش فاصله طبقاتی، تورم و فاصله‌ی بیش از حد هزینه و درآمد و فقر، زمینه ساز اشتغال زود هنگام کودکان و بروز پدیده‌ی کودکان خیابانی و فراری، گسترش طلاق و افزایش روزافزون کودکان و زنان بی‌سرپرست شده است و بهداشت تن و روان کودکان امروز و نسل آتی جامعه‌ی ایران را دستخوش مخاطرات بی‌شمار می‌کند. امروزه ثابت شده است که قربانیان اصلی خشونت‌های اجتماعی هم چون نزاع‌های قومی، جنگ‌ها و هم چنین تبعیض‌های نژادی و فقر و عدالت اجتماعی، عبارت از زنان، کودکان و از جمله کودکان دختر هستند. تبعیض‌های نژادی، طبقاتی و جنسی محصولی جز ایجاد و گسترش زیرساخت‌های ذهنی و عینی فقر، تضاد و بحران از یک سو و انتقام و کینه‌توزی از سوی دیگر نخواهد داشت. گسترش مصائب اجتماعی هم چون بزهکاری کودکان، قاچاق کودکان به ویژه دختران و ظهور بازار خرید و فروش دختران با نرخ‌های ارزان، گسترش اعتیاد کودکان به مدارس، استفاده‌ی ابزاری از کودکان برای کسب درآمد از سوی خانواده‌ها، کودک‌آزاری و گسترش اشکال و شدت این مسئله‌ی اجتماعی در کشور به ویژه در جوامع شهری و در نهایت برخوردهای غیر کارشناسی شده با مسائل اجتماعی مذکور از قبیل قانون قیم مآبی، محکومیت و برخورد زاجر به جرایم کودکان به جای برخوردهای تنبیهی، عدم گروه بندی سنی مناسب در زندان‌ها و ناکارآمدی خانه‌های تأدیب در

کشور از زمره دیگر شرایطی است که وضعیت نابسامانی کودکان در جامعه ی ایران امروز را بیش از پیش تیره می‌کند. بی‌تردید کم‌توجهی به مسائل جاری کودکان، به بهانه ی پرداختن به مسائل بزرگسالان که از فوریت و اضطرار بیش تری برخوردار هستند، فارغ از آینده نگری، نمی‌تواند از بروز بحران‌های دامنگیر در ایران پیشگیری کند. این نوع برخورد، منجر به وضعیتی خواهد شد که هرچه از نظر زمانی جلوتر برویم، زمینه ی بروز بحران‌های اجتماعی و فرهنگی بیش تر می‌شود و فرصت هرگونه برنامه‌ریزی را از ن ظام برنامه ریزی و سیاست‌گذاری کشور خواهد گرفت. یکی از مهم‌ترین راه‌های برون رفت از این وضعیت بازسازی و شالوده شکنی ساختار توزیع ثروت و قدرت در جامعه از طریق فراگیرتر کردن نظام تامین اجتماعی است تا فقرا نیز در فرآیند دموکراسی شرکت یابند و با اندیشه و جسم سالم به دنبال احقاق حقوق پایمال شده ی اجتماعی خود برآیند. در این مسیر مسئولان برنامه ریز، تصمیم گیر و سیاست‌گذار کشور باید بدانند که "کودکان، نسل آینده جهان و ایران امروز هستند. آنان را برای آینده ای تربیت کنیم و آموزش دهیم که از آن ما نیست و دیگر ما بران حکومت نخواهیم کرد."

منبع:

1. متن کامل پیمان نامه حقوق کودک، یونیسف، 1989

http://www.unicef.org/magic/media/documents/CRC_farsi_language_version.pdf

2. سرشماری کل کشور 1385، مرکز آمار ایران، 1386

بسیج؛ سوء استفاده‌ی نظامی از کودکان

بر اساس گزارش سازمان ملل، دو میلیون کودک طی دهه‌ی گذشته در مناقشه‌های مسلحانه کشته شده‌اند و هم اکنون در حدود 300 هزار کودک به عنوان سرباز درگیر مناقشه‌های مختلف هستند و فشارهای روانی مخربی را تحمل می‌کنند.⁽¹⁾

بر اساس آمارهای موجود نیز 36 درصد از جمعیت ایران زیر 18 سال قرار دارند. به بیان دیگر، جامعه‌ی امروز ایران از نظر جمعیتی دارای ساختاری کودکانه است و به نظر می‌رسد بای‌د یکی از مهم‌ترین نکات در جهت‌گیری‌های سیاسی و برنامه‌های مربوط به توسعه‌ی ایران، پیش‌بینی نیازها و چالش‌های این گروه سنی در سال‌های آتی باشد. با این وصف نه تنها چنین برنامه‌ریزی‌ای صورت نمی‌گیرد، بلکه از نیروی عظیم کودکان در مسیر هدف‌های سیاسی و نظامی⁽²⁾ و زیر عنوان بسیجی بهره‌برداری می‌شود. از ابتدای وقوع انقلاب اسلامی در ایران، رهبران دینی، سیاسی و نظامی با شعار ارتش بیست میلیونی به صرافت تاسیس نیروی شبه ایدئولوژیک بسیج برآمدند. در همین جهت در طول سال‌های نخست انقلاب و جنگ هشت ساله با عراق، همواره بخش مهمی از سپاه انقلاب و جنگ از میان این گروه سنی و کودکان زیر 18 سال تامین شد. به‌طوری‌که برآوردها نشان می‌دهند حداقل چهار میلیون و حداکثر 10 میلیون بسیجی در کشور وجود دارند.⁽³⁾ شواهد حاکی است در طول هشت سال جنگ میان ایران و عراق بیش از 550 هزار نفر دانش‌آموز زیر سن 18 سال به جبهه‌های جنگ اعزام شده که از این بین 36 هزار نفر کشته و 3135 نفر نیز معلول شده‌اند.⁽⁴⁾

زمینه‌ها:

مهم‌ترین فضاها: جذب، تربیت و آموزش کودکان بسیجی در ایران پس از انقلاب عبارتند از:

1. مساجد. این مراکز از همان ابتدای پیروزی انقلاب علاوه بر نقش آموزش دینی و بسیج توده های خلقی در تظاهرات و اعتراضهای فراگیر علیه ماشین دولتی نظام پهلوی، دارای کارکردهای نوین سیاسی، نظامی، ایدئولوژیک و اقتصادی نیز بودند. از همین رو برای آموزش بسیجیان بدون محدودیت سنی خاص برنامه ریزی سراسری و مستمری صورت گرفت که تاکنون نیز ادامه دارد. آموزشهای مذکور به طور عمده با هدف کنترل رفت و آمد افراد و اتومبیلها در معابر شهری و بین شهری، حضور در راهپیماییهای دولت علیه گروه ها و جریانهای سیاسی دگراندیش، سرکوب تحركات های سیاسی و اجتماعی شهری و منطقه ای، مدیریت انتخابات دوره ای ریاست جمهوری، مجلس شورا و ...، ارباب مردم در برهه های خاص تاریخی و نمایش مردمی مشروعیت سیاسی نظام و در نهایت توزیع ارزاق عمومی صورت می گرفت.

2. مدارس. این مراکز نیز خواه ب ه صورت نمادین و خواه ب ه صورت عملی یکی از مهم ترین مراکز جذب و حفظ ارتش کودکان بوده و هست. آموزش نظامی و ایدئولوژیک در این مراکز نیز با هم ان اهداف پیش گفته صورت می گیرد. وجود فضای غیر رسمی تهدید و تطمیع برای کودکان محصل با روش های رقابتی، پاداش، توفیق درسی در مدرسه و کنکور دانشگاهی و اقتداربایی در میان سایر محصلان، هویت بخشی های کاذب و برخورداری از برخی امکانات تفریحی و فرهنگی از زمره دیگر انگیزه ها و روش های ساماندهی نهاد بسیج مدارس است. از دیگر زمینه های موثر در نهادینه شدن این سازمان نظامی - ایدئولوژیک برای کودکان می توان به عوامل زیر اشاره کرد:

3. آمادگی روحی و روانی بیشتر کودکان در پذیرش آرمان خواهی های دینی، تقدس بخشی به افراد و برخورد تعصب آمیز در رویارویی با مسائل اجتماعی و فرهنگی و نگرش های متفاوت و به بیان دی گر استعمار فکری و روانی آسان تر این گروه سنی.

4. رمانتیسیسم و شورآفرینی دوران نوجوانی در کسب قدرت، مدیریت و امکانات ناشی از عضویت در شاخه‌های مختلف بسیج.

پیامدها

1. توسعه‌ی نهاد ارتش و بسیج کودکان با وجود این که در کوتاه مدت پاسخگویی نیازهای تاکتیکی و استراتژیک نظام سیاسی است ولی در درازمدت منجر به تربیت نسلی پرخاش جو و خشونت طلب می شود. از هم اکنون آثار ستیزه‌جویی‌ها و برخوردهای حذفی جوانان و بزرگسالانی که جزو ارتش کودک و کودکان بسیجی دیروز بودند، نمایان است.

2. تربیت نسل متعصب، فئاتیک و بی‌مدارا با اندیشه‌ها و آرای مختلف، از دیگر برآیندهای آسیب‌شناختی این نهادسازی میان کودکان است، به طوری که آثار آن را در میان برخی از کودکان بسیجی سال‌های دهه‌ی شصت که امروزه در صف مدیران و مسئولان لشگری و کشوری قرار گرفته اند می توان مشاهده کرد.

3. آسیب‌پذیری نسل بسیجیان کودک در عملیات نظامی که نمونه های بسیاری از آن ها را می‌توان در دوران هشت سال جنگ با عراق بازیابی کرد (افرادی مانند حسین فهمیده). شرکت در عملیات نظامی منجر به مرگ و میر، نقص عضوهای گوناگون و بروز بیماری‌های روحی و روانی کودکان شده است.

راهکارها

بی تردید با چنین میراث نسلی، بازتاب های بحران‌ها و مدیریت غلط و بهره برداری‌های ایدئولوژیک رهبران سیاسی و نظامی امروز را باید نسل های آتی نیز بپردازند. از همین رو توجه به نکات زیر ضروری است:

1. انجمن‌های غیر دولتی فعال در مسایل کودکان با همیاری نهادهای جهانی کودکان و حقوق بشر، به رهبران سیاسی و نظامی ایران برای منع به‌کارگیری کودکان زیر 18 سال در امور نظامی یا شبه نظامی مانند بسیج به همکاری تذکرات مستر بدهد..

2. اصلاح قوانین مرتبط در بهره‌گیری از کودکان در فعالیت های نظامی و شبه نظامی

با تبعیت از قوانین جهانی و کنوانسیون حقوق کودک.

منابع:

1. گزارش کودکان سرباز، سازمان ملل، 2006
<http://hrw.org/campaigns/crp/index.htm>
2. گزارش در مورد سربازان کودک در ایران، 2005
http://www.child-soldiers.org/document_get.php?id=943
3. معمای ایرانی، درباره‌ی سربازان بسیجی در ایران، 2003.
<http://www.lepoint.fr/edito/document.html?did=165148>
4. گزارش سازمان مدارس شاهد وایتارگر
<http://www.dmsb.ir/htm/naghsh.htm>، 2001.

از زندان تا اعدام کودکان: خطای بزرگسالان، مجازات کودکان

بر پایه‌ی آمارهای موجود در سال 2007، ایران در میان 22 کشور دارای مجازات اعدام، در رتبه‌ی دوم پس از چین قرار دارد. بدین‌ترتیب که کشورهای چین با 470 نفر اعدامی، و ایران با 317 نفر اعدامی، رتبه اول تا دوم را به‌خود اختصاص داده‌اند.^(۱) از این‌رو مهم‌ترین پرسش قابل طرح این است که دلایل فزونی این اعدام‌ها چیست؟ شواهد نشان می‌دهد که در سال‌های ۱۳۵۹ تا ۱۳۷۶ در ایران، تعداد زندانیان ۷ برابر شده است. یعنی از حدود 22 هزار و ۴۰۰ نفر به ۱۵۶ هزار و 600 نفر افزایش یافته است (نزدیک ۷۰۰ درصد). این درحالی است که جمعیت کشور طی این مدت فقط ۵۵ درصد افزایش داشته است. اگر افزایش تعداد زندانیان را به نسبت رشد جمعیت تعدیل

کنیم، با فرض ثبات جمعیت در ۱۶ سال مذکور، ۳۵۰ درصد بر تعداد زندانیان افزوده شده است. در صورتی که تعداد زندانیانی که در هر سال وارد زندان می‌شوند را در نظر بگیریم، در سال ۱۳۷۶، حدود ۴۹۰ هزار نفر وارد زندان شده اند و با توجه به متوسط تعداد زندانیان کشور، در هر سال، حداقل ۶۰۰ هزار نفر زندانی در زندان‌های کشور به سر می‌برند. به تعبیر دیگر، از هر صد هزار نفر، در سال یک نفر زندانی می‌شود و اگر فقط افراد بزرگسال را در نظر بگیریم، در هر سال، از هر ۵۰ نفر یک نفر چنین وضعی تی پیدا می‌کند. یعنی، به‌طور کلی، به ازای هر ۴۰۰ نفر جمعیت کشور یا از هر ۸۰ خانواده در هر لحظه یک نفر در زندان‌های کشور است! (۲) شواهدی از این دست نمایانگر شدت وقوع جرایم و آسیب‌پذیری جامعه از یکسو و احتمال وقوع بیش‌تر مجازات اعدام از سوی دیگر است. با وجود این که در زمینه ی جرایم اجتماعی برحسب انواع آن، گروه‌بندی جنسی و سنی و سایر شاخص‌های قابل بررسی، آمار رسمی و دقیقی در دست همگان نیست ولی شواهد حاکی است که از ابتدای وقوع انقلاب اسلامی در ایران تاکنون صرف نظر از زندانیان سیاسی اعدام شده در سال ۱۳۶۷ (بیش از ۵ هزار نفر)، تعداد کودکان اعدام شده در سنین ۱۳ تا ۱۸ سالگی بیش از ۲۰ نفر است (۳). همچنین در طول سال‌های پس از انقلاب حدود ۴۰ نفر کودک به دلایل غیر سیاسی و به عنوان مجازات برای جرایم و مفاسد اجتماعی اعدام شده‌اند. در این نوشتار تلاش می‌شود به برخی از مهم‌ترین زمینه‌ها و ابعاد بروز این پدیده در ایران اشاره شود.

۱. یکی از مهم‌ترین دلایل اعدام کودکان در ایران عبارت است از ناهماهنگی و عدم تطابق میان قوانین اسلامی با قوانین حقوق بشر و معاهدات بین المللی مرتبط با آن به‌ویژه در مورد کودکان. به بیان دیگر فقه اسلامی به دلیل تعهد مفاد آن به ساختارهای گذشته، دارای ساختار، کارکرد و مفاهیم وابسته به دورانی است که با دستاورد های

نوین بشری ناسازگار است. به تعبیر دورکیم جامعه‌شناس فرانسوی، قوانین و مقررات هر جامعه برحسب توسعه یافتگی و میزان تکامل اجتماعی و فرهنگی آن پاسخگوی نیازهای ساختاری روابط و مناسبات خاص هر دوره تاریخی است. از نظر او در جوامع ابتدایی و سنتی با تسلط اقتصاد معیشتی و روابط قبیله‌ای و هم‌چنین سلطه‌ی روابط غیردمکراتیک و استبدادی، تمامی قوانین ناظر بر مجازات حذفی و انتقام جویانه بوده و جهت زاجره داشته یا مبتنی بر زجر مجرمان بوده است. رهبران این نوع از جوامع با بهره‌گیری از این روش می‌توانستند به تنظیم و تضمین مناسباتی بپردازند که شالوده‌ی روابط موجود اجتماعی را حفظ کند. به‌نظر میشل فوکو در نظام کیفری قدیم تنها هدف مجازات، ایجاد رعب و وحشت بود. به‌همین دلیل مجازات‌ها بیش‌تر در محافل عمومی انجام می‌شد و اگر همگان شاهد اجرای حکم مجازات نبودند معنایی نداشت.^(۴) افزایش جمعیت، پیچیدگی روابط و تحول مفاهیم از یکسو و توسعه‌ی نهادهای سیاسی، اجتماعی و اقتصادی ازسوی دیگر منجر به تغییر نگرش انسان به مبانی قضایی و حقوقی شده و جهت قوانین کیفری را به سمت تنبیهی و ارشادی تغییر داده است. در نظام حقوقی جدید بسیاری از مفاهیم از جمله حقوق شهروندی مبتنی بر فردگرایی، حقوق زنان و کودکان بازنویسی و بازاندیشی شده‌اند. از این‌رو روح قوانین در شکل توسعه‌یافته‌ی آن به‌ویژه باتوجه به شاخص‌های انسانی، عبارت از دفاع از حق حیات و کرامت انسان در جامعه است و دیگر فرد برای حفظ و دفاع از جامعه قربانی نمی‌شود.^(۵) در نظام جدید، فایده‌ی کیفر برای جامعه و فرد مجرم مورد بررسی قرار می‌گیرد. درواقع اگرچه هیچ‌گاه هدف مجازات و نیز پیشگیری از وقوع جرم فراموش نشد، اما هدف اخیر نیز به آن اضافه شد. در این نظام، تنبیه دو تغییر مهم می‌کند. اول این که دیگر متوجه جسم و بدن نیست، بلکه قلب و اندیشه و اراده و امیال فرد نیز مورد هدف قرار می‌گیرد. دوم این که در منظر عام صورت نمی‌گیرد و مردم از صحنه‌ی

مجازات غایب شده اند. به همین دلیل، در این نظام، زندان که آزادی فرد را سلب می کند، شیوه ی اصلی تنبیه شناخته شده است و مجازات بدنی و از جمله اعدام در بسیاری از کشورها لغو شده یا در عمل اجرا نمی شود.^(۶)

۲. از سوی دیگر قصاص در فقه اسلامی بیانگر نوعی مقابله به مثل است تا بنحوی بتواند از این رهگذر حق را به صاحب حق برساند. در این میان مدعی العموم که بر پایه ی قوانین اسلامی، نمایندگی استیفای حق مؤمنان را برعهده دارد به عنوان نماینده ی حکومت اسلامی و نه نماینده ی منتخب مردم برای حفظ همبستگی جامعه به تکرار عمل مجرمانه علیه مجرم فرمان می دهد! در چنین ساختاری که هنوز بر پایه ی مردسالاری و پدرسالاری یا شیخوخیت ریش سفیدان طراحی شده است، زنان و کودکان به ویژه دختران زیر ۱۸ سال یا به اصطلاح شرعی صغیر، هیچ نماینده ای برای دفاع از حقوق خود نمی یابند. این نحوه ی مجازات از منظر دورکیم بیش از آن که کارکرد رعب و وحشت داشته باشد، ناظر به تأمین هدف دیگری است که همان تقویت همبستگی اجتماعی از طریق ارضای وجدان جمعی است.^(۷) این مهم اگرچه در کوتاه مدت ممکن است چنین پیامدی را به دنبال داشته باشد ولی در میان مدت و درازمدت سبب بروز حس ناامنی اجتماعی و تشدید نرخ خشونت در جامعه می شود.

3- جامعه ی ایران امروز به دلیل تجربه ی بحران های مستمر ناشی از انقلاب ۵۷، جنگ هشت ساله، بی تدبیری مردم و دولت در کنترل زاد و ولد، توان اندک نهاد آموزش و پرورش در جامعه، با مسائل عدیده ای از جمله در بین کودکان روبه رو است. خشونت گرایی ناشی از سوء استفاده ی نظامی از کودکان در طول دوران انقلاب و جنگ و تاکنون^(۸)، فقر و نابسامانی بسیاری از خانواده های حاشیه نشین و مهاجر روستایی ساکن در حومه ی شهرها و تحمیل بحران های روانی و جسمانی آن بر اندام نحیف کودکان، کار اجباری و ورود زود هنگام کودکان در محیط های ناامن،

غیر رسمی و بهره جویانه‌ی شغلی، از دیگر دلایل شکل‌گیری میل به پرخاشگری و کج روی در بین کودکان است.

4- فاصله‌ی طبقاتی و حس فراگیر تبعیض در میان خانواده‌های شهری و ب ه‌ویژه میان مرکز، پیرامون یا حاشیه و متن در شهرها از دیگر زمینه‌هایی است که در حد فاصل دستیابی به اهداف مورد تایید جامعه از قبیل کسب ثروت، منزلت و قدرت از یک سو و وسایل مشروع نیل بدان‌ها از سوی دیگر نوعی ناهماهنگی غیر قابل ترمیم ب ه وجود می‌آورد که به اصطلاح از آن ب ه عنوان انومی یا ناهنجاری یاد می‌کنند. در چنین فضای ناهنجاری، افراد ب ه‌ویژه کودکان نابالغی که ب ه‌طور زودهنگام وارد عرصه‌ی مسئولیت‌پذیری و رقابت‌های ناسالم و نابرابر اجتماعی شده‌اند، بیش از دیگران آمادگی استفاده از روش‌های مختلف و حتی نامشروع برای دست‌یابی به اهداف و آمال اجتماعی می‌یابند. نموده‌های این شکل از انومی یا بی‌هنجاری به دو شکل عمومی بروز می‌کند:

الف) به‌صورت درون‌فکنانه و اقدام به حذف خود یا خودکشی که ارقام آن در ایران گویای بحرانی بودن این پدیده است. به‌طوری که شواهد نشان می‌دهد در طی سال‌های ۷۶ تا ۸۰ جمعاً ۱۳۹۱۷ مورد خودکشی به مراجع انتظامی گزارش شد ه است. از نظر سنی نیز ۱۱ درصد مردان و ۱۴ درصد زنانی که اقدام به خودکشی کرده‌اند کم‌تر از ۱۷ سال سن داشته‌اند. در این میان، ۱۷۱۳ نفر کودک و نوجوان کم‌تر از ۱۷ سال (حدود ۱۲ درصد) اقدام به خودکشی کرده‌اند. انگیزه‌ی افرادی که در این سال‌ها به خودکشی دست زده‌اند بدون توجه به جنس و سن، به ت رتیب فراوانی عبارتند از: ۲۹ درصد به علت اختلاف خانوادگی، ۷ درصد به علت شکست در زندگی و ناامیدی، ۴ درصد به علت اختلال حواس، ۴ درصد به علت فقر و تنگدستی، یک درصد به علت مسائل ناموسی و یک درصد دیگر به علت تحمیل در ازدواج. هم‌چنین ۵۱ درصد افرادی که اقدام به خودکشی کرده‌اند، دارای انگیزه‌های دیگری بوده‌اند که اعلام نشده

است. (۹)

ب) نوع دوم بروز آسیب ، شیوع جرایم اجتماعی است . وجود قوانین ترمیمی و کنترل‌کننده ای که مبتنی بر خشونت و برخورد زاجره است، زمینه ی بازتولید خشونت را تقویت می‌کند و لذا میل به جرم زایی را بین کودکان و خشونت کودکان بر کودکان را علاوه بر خشونت بزرگسالان نسبت به آن ها افزایش می‌دهد. نزاع‌های خشونت‌بار میان کودکان زیر ۱۸ سال که منجر به برخورد قانونی، زندان و مجازات سنگین آن ها می‌شود برآیند طبیعی شرایط نابرابر و پرخاشگرانه ای است که می‌توان از آن به عنوان یکی از شاخص های فرهنگی و روان شناختی جامعه ی ایران امروز یاد کرد . در این جا بر پایه ی آمار موجود به برخی از این جرایم اشاره و نرخ مشارکت کودکان نیز ذکر می‌شود:

جدول شماره یک) میزان سرقت بر حسب سال

سال سرقت از اماکن							جمع
دستگیرشدگان (نفر)	مرد	تا ۱۷ سال	۱۶۹۹	۱۷۹۴	۲۰۰۱	۱۹۱۹	۱۵۷۳
		۱۸ تا ۲۴	۷۱۷۵	۶۹۸۸	۸۳۳۸	۸۳۸۴	۷۶۵۸
		۲۵ تا ۳۴	۶۷۸۲	۷۷۳۶	۸۳۶۸	۷۴۵۲	۷۴۴۶
		۳۵ به بالا	۲۷۵۸	۳۰۰۴	۳۷۹۳	۲۹۲۵	۲۶۹۴
زن		۵۴	۱۹۸	۱۷۴	۱۱۳	۶۶	
	جمع کل سارقان						۱۰/۱/۹۲

برپایه ی جدول یک، سارقان دستگیر شده در سال‌های مورد بررسی، ۱۰۱ هزار و ۹۲ نفر بوده‌اند. از این تعداد تنها شش دهم درصد زن و بیش از ۹۹ درصد مرد بوده‌اند که در گروه‌های سنی ذیل قرار گرفته‌اند:

زیر ۱۷ سال ۹ درصد، ۱۸ تا ۲۴ سال ۳۹ درصد، ۲۵ تا ۳۴ سال ۳۷ درصد و ۳۵ سال به بالا ۱۵ درصد.

توزیع فراوانی سارقان دستگیر شده در ارتباط با راهزنی، دخل زنی، کیف ربایی و جیببری برحسب گروه های سنی به تفکیک مرد و زن عبارت است از: مردان (۹۰ درصد) مشتمل بر زیر ۱۷ سال ۱۰ درصد، ۱۸ تا ۲۴ سال ۳۳ درصد، ۲۵ تا ۳۴ سال ۳۲ درصد و ۳۵ سال به بالا ۱۶ درصد. و زنان (۱۰ درصد) مشتمل بر زیر ۱۷ سال ۲۱ درصد (۱۰۰).

۶. به دلیل عدم تطابق قوانین اسلامی با قوانین مدنی که پیش تر بدان اشاره شد، بسیاری از اعمال و کنش های به ظاهر خلاف قانون و شرع، در واقع معنای مجرمانه ندارد بلکه بیانگر بخشی از نیازهای انسانی است که محمل ها و شرایط انسانی و برابرخواهانهای برای طرح و تامین قانونی و هنجارمند آنها فراهم شده است. یکی از این کنش ها رفتار جنسی کودکان، خواه با همجنس یا ناهمجنس خود است. در ایران امروز خواه در مبانی رسمی حکومتی و خواه در فرهنگ عامه ی مردم یا وجدان جمعی، روابط جنسی از هر نوع آن برای کودکان در زمره ی حقوق مسلم آنها تعریف نمی شود. رابطه ی میان کودکان دختر با هم سالان پسر، رابطه ی کودکان پسر با پسر به ویژه با توجه به کشش های هورمونی و ژنتیکی آنها از زمره روابط نامشروعی تلقی می شود که در قوانین جاری اسلامی با شدیدترین مجازات پاسخ داده می شود. این کنش ها حتی در ساختار عشیره ای و سنتی قومیت های مختلف ایرانی نیز دارای مجازات سنگین و زاجره ای است که نمونه های آن را می توان در قتل های ناموسی در ایران مشاهده کرد. در این نوع مجازات خواه از سوی حکومت اسلامی، خواه از سوی ریش سفیدان یا شیوخ قومی و محلی، و خواه از سوی مردان بزرگ سال خانواده اعم از پدر، برادر، شوهر و عمو به بهانه ی دفاع از کیان، هویت اجدادی و تعصب های خانوادگی، قومی، دینی و جامعه در سطح کلان برای جلوگیری از رفتار نابهنجار و مجرمانه، فرد مجرم مورد هدف قرار می گیرد و حذف

می‌شود .

جدول شماره دو) میزان مقتولین برحسب سال

مقتولین زیر ۱۷ سال	۷۶	۷۷	۷۸	۷۹	۸۰	جمع
پسر	۸۱	۱۰۷	۱۱۷	۹۴	۷۸	۴۷۷
دختر	۴۲	۶۰	۴۸	۴۱	۵۰	۲۴۱
جنین	۱۴	۲۳	۱۰	۳	۶	۵۶
کل	۱۳۷	۱۹۰	۱۷۵	۱۳۸	۱۳۴	۷۷۴

یافته‌ها حاکی است که در طول سال‌های ۷۶ تا ۸۰ در رابطه با قتل عمد ۷۰۷۸ نفر مقتول و در کل ۷۰۲۸ نفر بعنوان قاتل دستگیر شده‌اند. نکته قابل توجه در مورد کشته‌شدگان قتل عمد این است که حدود ۷ درصد از جنس مذکر و حدود ۳ درصد از جنس مؤنث کمتر از ۱۷ سال سن داشته‌اند. این نسبتها بدین معنا است که حدود ۱۰ درصد مقتولین در سنین کودکی و نوجوانی بوده و اگر سهم جنین‌ها را به آن اضافه کنیم، ملاحظه می‌شود که ۱۱ درصد کشته‌ها یعنی ۷۷۴ نفر کودک و نوجوان، عمداً به قتل رسیده‌اند. البته این رقم بدون محاسبه افراد واقع در سن ۱۷ تا ۱۸ سالگی است که ارقام در این ارتباط با وجود بزرگی رقم آن شفاف نمی‌باشند.

از جمع عاملین قتل‌های عمد نیز، ۸۲ درصد مرد و ۸ درصد زن بوده‌اند. بر اساس این داده‌ها، انگیزه‌های قاتلین برای کشتن افراد به ترتیب فراوانی بدین شرح است: اختلاف خانوادگی ۱۱ درصد، نزاع ۱۱ درصد، مسائل ناموسی ۷ درصد، اختلافات ملکی و مالی ۷ درصد، مسائل جنسی و منکراتی ۵ درصد، در ارتباط با موضوع سرقت ۵ درصد، به قصد انتقام جویی ۴ درصد، اختلافات قومی و قبیله‌ای ۴ درصد، موادمخدر ۳ درصد، مستی

ناشی از مشروبات الکلی یک درصد، پوشاندن خطا یک درصد، اختلال حواس یک درصد و فقر نیم درصد! انگیزه‌ی ۴۳ درصد قتل‌ها نیز غیر از این موارد ذکر شده است.^(۱۳)

پیامدها

1- از نظر نگرش طولی و تاریخی، از گذشته به آینده، می‌توان بزرگسالان امروز را کودکان دیروز و کودکان امروز را نسل آینده تلقی کرد. از همین‌رو ترویج و نهادینه کردن خشونت در میان کودکان منجر به بروز نهاده‌های خشونت و پرخاشگری در نسل فردا و بازتولید مستمر آن خواهد شد.

2- در متن خشونت علیه کودکان از حبس تا اعدام آن‌ها، مهم‌ترین نکته این است که کودک، قربانی سهل‌انگاری و خطاهای بزرگسالانی می‌شود که در نقش پدر یا مادر و یا رهبران سیاست‌گزار و مجریانی ظاهر می‌شوند که در مسند قدرتند و هزینه‌ی بی‌کفایتی و بی‌تدبیری آن‌ها را آیندگان می‌پردازند که خود به‌طور دوگانه قربانی‌اند: یکبار به‌خاطر شرایط اجتماعی و روانی‌ای که بزرگ‌ترها برای آن‌ها فراهم کرده‌اند و کودکان در آن غوطه می‌خورند و بار دیگر به دلیل مجازات ناعقلی که این قربانیان می‌پردازند!

3- دامنه‌ی آسیب‌زایی اینگونه برخورد شدید با خطاهای کودکان به‌ویژه اعدام، چنان آثاری از خشم و نفرت و کینه میان خانواده‌های بازمانده‌ی این قسم از کودکان باز می‌نهد که تا چندین‌گرددش نسلی نیز نمی‌توان آن را پاک کرد.

راهکارها

بی‌تردید ادامه‌ی این روند سبب سازگسترش بیش از پیش نرخ جرم‌زایی و کج‌روی اجتماعی بزرگسالانی خواهد شد که همه ساله از گروه سنی زیر ۱۸ سال عبور می‌کنند. برای برون‌رفت از این چرخه‌ی باطل و شوم می‌توان برخی از برنامه‌های زیر را در اسرع وقت در اولویت گذاشت:

الف) اصلاح قوانین مدنی، حقوقی و کیفری در بازشناسی جرایم به‌ویژه در مورد کودکان،

در ا نطباق با قوانین و معاهدات بین کشورها از جمله حقوق بشر و کنوانسیون های وابسته بدان به ویژه حقوق کودک.

ب) اصلاح و بازسازی سیستم و سازمان کانون های اصلاح و تربیت که طبق ماده ی ۱۸ آئین نامه ی قانونی و مقررات اجرایی سازمان زندان ها و اقدامات ت امینی و تربیتی کشور چنین تعریف شده است: کانون اصلاح و تربیت مرکزی است جهت نگهداری، اصلاح و تربیت و تهذیب اطفال غیر بالغ و بزهکار یا بزهکارانی که کم تر از ۱۸ سال تمام سن داشته باشند. (۱۲) این کانون امروزه به دلیل انباشت کودکان نابالغ و بزهکار در آن و همچنین مشکلات و محدودیت های بسیاری که از نظر مالی و مدیریتی گریبانگیر آن ها است، مرکزی است برای بازپروری جرم و نه جرم زدایی.

پ) حذف مجازات اعدام برای کودکان نیز از جمله مهم ترین اقداماتی است که باید در دستور کار برنامه ریزی و اجرا قرار گیرد . از سوی دیگر کاهش طول دوره ی زندان کودکان نیز برای سرعت بخشیدن به فرایند جامعه پذیری مجدد کودکان بزهکار و بازپروری آن ها با بهره گیری از توان و دانش متخصصان روانشناس و بازگشت آن ها به آغوش خانواده از دیگر اولویت های مطرح به شمار می آید.

ت) پیش بینی تدابیری برای جداسازی مادران زندانی ای که همراه با نوزاد یا کودکان خردسال خود به حبس های طولانی محکوم شده اند از سایر زندانیان بزرگسال که با جرایم مختلف در بند های عمومی به سر می برند. علاوه بر این می بایست به طور جدی از ورود کودکان زیر ۱۸ سال در بند های بزرگسالان خواه به صورت رسمی یا غیر رسمی جلوگیری کرد. ث) برنامه ریزی برای پوشش تحصیلی فراگیر کودکان نیز از دیگر برنامه های راهبردی است که می تواند در میان مدت، زمینه ی گرایش به جرایم را کاهش دهد. در حال حاضر بر اساس آخرین نرخ سرشماری کشور در سال ۱۳۷۵ نزدیک ۵/۳ (سه و نیم) میلیون نفر از کودکانی که در سن تح صیل (زیر ۱۸ سال) هستند در فضاهای آموزشی به سر نمی برند! (۱۳)

ج) پیش‌بینی قوانین بازدارنده برای عدم ارتکاب خشونت علیه کودکان در محیط خانه، مدرسه و حتی کار نیمه وقت، ترویج چگونگی حفظ حقوق کودک و بازگشایی مراکزی در سراسر شهرهای بزرگ برای دفاع و پناه کودکان آسیب‌دیده یا در معرض خشونت و معرفی سریع موارد مشابه از سوی مردم از دیگر نهادهای ضروری برای استیناف حقوق کودکان است.

چ) بی‌تردید اجرای برنامه های پیش گفته بدون وجود نهادهای غیر دولتی در نقش دیده‌بان و پیگیر، نمی تواند تحقق یابد . نظام های سیاسی غیر دموکراتیک به دلیل کوتاه‌بینی خاص تاریخی شان که ناشی از دولت مستعجل بودن آنهاست، حمیت پرداختن به این مهم را به دلیل تعلق آن به آینده، در اولویت‌های برنامه ای خود نمی گذارند. از این‌رو سازمان های غیر دولتی متشکل از صاحب‌نظران، فعالان اجتماعی، زنان و خانواده‌های آسیب دیده از خشونت علیه کودکان نیز می بایست با یک عزم فراگیر دنبال تشکیل نهادهایی از این دست باشند . در این میان بهره گیری از یاری سازمان‌های جهانی و غیر انتفاعی در بین کشورها نیز از جایگاه ویژه‌ای برخوردار است.

منابع:

۱. گزارش عفو بین ملل،
[ptth://amnesty.org/fr/library/asset/ACT50/001/2008/fr-5](http://amnesty.org/fr/library/asset/ACT50/001/2008/fr-5)
۲. انجمن جامعه‌شناسی ایران،
<http://www.isa.org.ir/framework.jsp?SID=۸۲>
۳. کشته‌شدگان سیاسی در سال ۶۷
<http://asre-nou.net/۱۳۸۴/khordad/۲۹/ko/m-asami-gatlha.html>
۴. منبع شماره ۲
۵. آرون، ریمون. مراحل اساسی اندیشه در جامعه‌شناسی. ترجمه‌ی باقر پرهام. ص ۲۰
۶. منبع شماره ۲
۷. منبع شماره ۵، ص ۱۸-۲۲
۸. بسیج؛ سوء استفاده نظامی از کودکان، درهمین کتاب، همین فصل
۹. سیدرضا حسینی، انجمن جامعه‌شناسی ایران
<http://www.isa.org.ir/node/580>
۱۰. همانجا

۱۱. همان‌جا
۱۲. سازمان زندانها، نگاه کنید به:
<http://www.prisons.ir/farsi/kanoon.html>
۱۳. آموزش رسمی، آموزش واپسگرا، علی
طایفی،
http://social.iran-emrooz.de/more.php?id=4018_0_19_0_M

مسئله‌شناسی آینده!

با مروری گذرا بر مسائل کودکان در ایران امروز می‌توان اذعان کرد که مقوله‌ی کودک و نسبت حقوق و تکالیف جامعه در مقابل آن‌ها اصولاً مقوله‌ای نوین است و هنوز در ادبیات حقوقی، مدنی، اجتماعی، فرهنگی و آموزشی جایگاه مناسب خود را بازنیافته است. به بیانی دیگر مسائل و بحران‌های مربوط به کودکان امروز ایران، ناشی از غفلت و فقدان جایگاه مناسب کودکان در اندیشه و عمل ماست. مسائل خرد و کلان بسیاری که می‌توان شواهد آن را در صدر اخبار روز کشور بازیابی کرد به اجمال این‌ها ایند: «نامشخص بودن جایگاه و ناهماهنگی در شناسایی مفهوم کودک»، «ظهور و افزایش کودکان نامشروع و بی‌هویت»، «آینده‌ی مبهم کودکان بی‌سرپرست»، «گسترش کودکان خیابانی»، «کودک‌آزاری و خشونت علیه

آن‌ها»، «تداوم مجازات زندان، تعزیر، اعدام و سنگسار آن‌ها»، «کار زود هنگام و فراتر از توانایی آن‌ها»، سوء استفاده جنسی از کودکان»، «ازدواج و طلاق زودرس و تحمیلی»، «خودکشی و خودسوزی کودکان»، «عدم پوشش تحصیلی کامل، فراگیر و پایدار کودکان در سن تحصیل»، «اعتیاد کودکان»، «خرید و فروش کودکان و قاچاق اعضای بدن آن‌ها»، «آسیب‌پذیری مضاعف کودکان در اثر فقر، طلاق، نزاع های خانوادگی و قومی»، «فقدان امکانات اولیه برای کودکی کردن کودکان» و ده ها مسئله و آسیب دیگر که دامن‌گیر کودکان امروز و آینده ی این مرز و بوم شده است.

در این نوشتار تلاش می‌شود با شناسایی هریک از مسائل فوق نسبت به ارائه راه کارهای خروج از آن نیز پرداخته شود تا بتوان با بسیج تمام توانایی‌ها و قابلیت‌ها از یک سو و شناخت نارسایی‌ها و تنگناهای موجود به راه‌یابی مسائل مذکور اهتمام داشت.

۱. اولین اقدام در زمینه تعریف مفهوم کودک عبارت از یکسان سازی کلیه ی قوانین مرتبط با نقش و جایگاه آن‌ها است. این هم‌سان‌سازی در متون حقوقی، قضایی و مدنی باید به‌طور یکسان صورت گیرد. قانون‌های کار، استخدام کشوری، تامین اجتماعی، مسئولیت مدنی و سن بلوغ، انتخابات، قوانین فقهی و کیفری و جزایی از زمره مهم‌ترین متون قابل اصلاح هستند. امروزه تشنّت و عدم تجانس میان این قوانین در زمینه ی تعریف کودک، خاستگاه بسیاری از مناقشات، محرومیت‌ها و محدودیت‌های دیگر است. در این زمینه نهادهای قانونگذاری در کشور (با شرط قبول و تفاهم بر سر ضرورت آن و استنباطی که از جایگاه کودکان به ویژه از نظر فقهی و تطابق با شرع دارند)، سازمان‌های متولی امور کودکان و آسیب‌های مرتبط با آن‌ها، انجمن‌های دولتی و به ویژه غیر دولتی می‌توانند بیش‌ترین نقش را ایفا کنند. به‌نظر می‌رسد پیش از هرگونه اقدامات نمادین و کم دامنه، مهم‌ترین حرکت راهبردی عبارت از همین یکسان سازی مفهومی و حقوقی در جامعه ی ایران است. بی‌تردید در این

زمینه یاری‌گیری از انجمن های برون مرزی و جهانی مرتبط با مسائل کودکان می تواند بسیار راهگشا باشد.

۲. در همین زمینه یکی از ابزارهای کارساز، ترویج و گسترش مفاهیم، حقوق و تکالیف دولت و مردم در مقابل کودکان است. آموزش خانواده ها در زمینه ی نقش و جایگاه حقوقی کودکان و آثار انسانی و اجتماعی حاصل از سوء تدبیر در آموزش و پرورش آن ها و کیفیت حفظ و استیفای حق کودکان در یک برنامه ی مدون، پایدار و فراگیر از اهمیت بسیاری برخوردار است. آشنایی مس ثولان دولتی از این آموزه ها و مفاهیم مرتبط و سازوکارهای احقاق آن نیز از زمره امور فرهنگی دارای اهمیت است. در وهله ی سوم آگاهی کودکان از حقوق و تکالیف خود در جامعه نیز زمینه ساز زدودن بسیاری از موانع کنونی در تحقق حقوق آن ها است. این حرکت ملی، پایدار و فراگیر با همت سازمان های غیردولتی، نهادهای بین المللی، سازمان های فرهنگی و اجتماعی، و مؤسسات فعال در زمینه ی حقوق بشر امکان پذیر است.

۳. آموزش خانواده ها و زن و شوهر های جوان از همان بدو ازدواج در زمینه ی پیشگیری از ازدواج های فامیلی، ژنتیک و نامناسب از نظر سنی، ساختار هورمونی زن و مرد، و ساختار فیزیکی اندام زن و همین طور در زمینه ی نحوه پیشگیری و کنترل زاد و ولد، نحوه ی آمیزش جنسی پیشگیرانه و توجیه و ترویج آن اولین اقدام در این زمینه است. حرکت دوم آموزش و فراخوان مسئولان دولتی، ترویج و قابل دسترس کردن روش ها و وسایل پیشگیری زاد و ولد است. در این زمینه پیش بینی محدودیت ها و محرومیت های فرزندزایی بیش از دو نفر اولین قدم به شمار می آید. این فرهنگ و آموزه باید اشاعه داده شود تا هرکس به صرف آمادگی بدنی و بلوغ جنسی تن به ازدواج و به ویژه فرزندزایی ندهد. بسیاری از پدران و مادران گذشته و امروز جامعه ی ایران به واقع شایستگی پدری و مادری را ندارند و از سر هوس، یا دغدغه ی حفظ بیضه ی تبار خانوادگی و میراث گران قدرشان به صرافت

تولید کودکی افتاده اند. به تعبیر حکمت عامیانه نیز باید گفت: «اگر هوسه، یه بار بسه!»

۴. در ایران امروز از سر سعادت یا سعایت، تعداد فرزندان بی سرپرست، نامشروع و بی‌هویت بسیار است! این پدیده از دو سوی سبب تاسف و تأمل است: اول از این حیث که به دلیل بی‌تدبیری مس‌ئولان دولتی و عدم اهتمام در بازنگری متون فقهی و شرعی در تجویز روش‌های مناسب آمیزش، ازدواج و حفظ و انتقال هویت و کیان خانوادگی، زمینه‌ی بروز پدیده‌ی کودکان نامشروع را فراهم می‌آورند. کودکانی که قربانی کج فهمی‌ها و یک‌سویه‌نگری‌های ما می‌شوند. از سوی دیگر مردم نیز در بروز این پدیده نقش بسزایی دارند. بی‌توجهی به عواقب آمیزش‌های جنسی آزاد و به اصطلاح غیر رسمی که سبب فرزندزایی می‌شود، زاد و ولد فزاینده‌تر از توان مدیریت اقتصادی، اجتناب مافی و فرهنگی، صیغه‌های اسلامی و فرزندان خواسته یا ناخواسته‌ی آن و در نهایت ازدواج‌های اجباری با پناهندگان غیر قانونی افغانی و عراقی از دیگر عواملی است که به بحران کودکان بی‌هویت و نامشروع دامن زده است. راهکارهای برون رفت از این معضل عبارتند از: تصویب و مشروعیت بخشیدن به قانون سقط جنین و پیش‌بینی ساز و کارهای درمانی و پزشکی مرتبط، شناسنامه دادن به کودکان حاصل از روابط نامشروع خواه به نام مادر یا پدر، تسهیل و ترویج فرهنگ «فرزندخواندگی» از سوی مس‌ئولان دولتی و فراخوان مردم برای پذیرش این کودکان به‌ویژه برای کسانی که توانایی فرزندزایی ندارند و یا آرزوی فرزند بیش‌تری را در سر می‌پرورانند. ارائه تسهیلات و پیش‌بینی سازوکارهای آسان فرایند فرزندخواندگی و البته نظارت مؤثر بر شایستگی والدین خواهان و حمایت‌های مالی و معنوی می‌تواند بستر ساز این فرهنگ شود.

۵. درمورد کار کودکان هرچند که تاکنون مطالب زیادی نوشته شده و لیکن سازمان‌های ذی‌ربط در ایران توانایی رویارویی با آن را ندارند. عمده دلیل این امر نیز در

ساختار ناهمگون قوانین کار در کشور است. اول این که از کل افراد واقع در سن تحصیل، قریب ۴ میلیون نفر در فضاهای آموزشی نیستند! طرفه آن که این عده یا به دلیل جنسیت شان توسط خانواده ها از ادامه ی تحصیل محروم می شوند و تا زمانی که بخت شان گشوده نشده و به خانه شوهر بروند، کارهای خانه را انجام می دهند. یا به دلیل ضرورت مشارکت در تامین معیشت خانواده، ناگزیر از کار با مزد یا بدون مزد می شوند. منع استخدامی این گروه سنی از یکسو و سوء استفاده ی کارفرمایان کارگاه های کوچک از این کودکان (با پرداخت دستمزد اندک و بدون تعهدات بیمه و قراردادهای دست و پاگیر کار ی) از سوی دیگر، مانع از ثبت و ضبط رسمی آمار کار کودکان می شود. با این حال برای برو ن رفت از تبعات آسیب شناختی این پدیده، همان طور که پیش تر گفته شد یکسان سازی قوانین کار، استخدام کشوری و سایر قوانین مرتبط اولین اقدام راهبردی می تواند تلقی شود. فقر، عائله مند بودن، فشار مضاعف معیشتی به پدر یا سرپرست خانوار، فقدان پوشش فراگیر تامین اجتماع ی و بهره مندی از عواید حتی حداقل حق عایله مندی، سبب ساز ضرورت کار کودکان و انتقال میراث فقر در نسل آتی می شود. یکی از راه های مؤثر دیگر عبارت از گسترش چتر حمایتی بیمه های اجتماعی و تامین حداقل های «معیشت آبرومند» برای خانواده های تنگدست، بی کار، آسیب دیده و پر اولاد (در کوتاه مدت) است. اینک که با تاسیس وزارت تامین اجتماعی زمینه ی هم سان سازی سیاست ها، نظارت بر فرایندها و ارزش یابی عملکردها فراهم شده است، باید به گونه ای عمل شود که از ضایعات معنوی و مادی عملیات به اصطلاح خیرخواهانه ی نهادهایی مانند کمیته ی امداد یا بنیادهای رجایی و شهید و پانزده خرداد کاسته شود. در همین زمینه با اصلاح قوانین کار، بیمه و آموزش عمومی اجباری یا حداقل در قالب فنی - حرفه ای می توان در میان مدت شاهد کاهش نسبی و ساماندهی بازار

آشفته، غیر قانونی، نایمن، استثمارگرانه و تبعیض‌آمیز کار کودکان شد. ۶. در مورد ازدواج کودکان نیز که در گزارش تحلیلی دیگری به آمار کمی و دلایل و پیامدهای آن پرداخته ام، شواهد گویای ازدواج قریب بیش از شصدهزار نفر کودک واقع در سنین 10 تا 18 سال است. در این مورد که ب‌ه‌نوبه‌ی خود سرمنشا بسیاری از آسیب‌های دیگر است، اصلاح قانون ازدواج و روزآمدسازی آن با شرایط کنونی از نظر فقهی بسیار ضروری است. اهتمام اصلی انجمن‌ها و سازمان‌های دولتی و غیردولتی فعال در زمینه کودکان می‌بایست بر این امر باشد که دختران و پسران زیر ۱۸ سال تمام حق ازدواج نداشته باشند. دیگر این‌که شرط انجام خدمت وظیفه برای ثبت ازدواج پسران ضروری باشد. سوم این‌که در صورت اجبار کودکان و یا هرگونه معامله و یا مصالحه‌ی مالی یا خونی و خویشاوندی بر سر سرنوشت آن‌ها در زیر سن مذکور، مسببین مجبور به پرداخت جریمه شوند. بی‌تردید بروز آسیب‌های روانی - اجتماعی مرتبط با کودکان دلایل متعددی دارد که هرگونه سیاست‌گذاری یا تصمیم‌گیری درباره‌ی آن‌ها را به توجه به مجموعه دلایل و زمینه‌های قانونی، دینی، فرهنگی، اقتصادی، سیاسی و حقوقی آن ارجاع می‌دهد. بدیهی است هرگونه حرکت‌های مقطعی، یک‌سویه، جزئی و ناپایدار راه به جایی نمی‌برد.

فصل چهارم: آسیب‌شناسی مسایل علمی و آموزشی ایران

هرچند «تایلور» در تعریف فرهنگ آورده است که فرهنگ، کل پیچیده‌ای است مشتمل بر معارف، باورها و اخلاق، قوانین، سنن و هرگونه عادات و قابلیت‌های دیگری که اعضای یک جامعه آن را کسب می‌کنند، (nilkceoH، ۲۶) اما تعریف مورد قبول در علم جامعه‌شناسی- به مثابه رویکرد اصلی و ضروری بررسی و تحلیل روابط بین دو پدیده‌ی فرهنگ و تحقیقات در جامعه‌ی ایران - عبارت است از «روش‌هایی که اعضای یک گروه یا افراد عضو یک جامعه‌ی معین حفظ کرده، هنجارهایی که دنبال کرده، کالاهای مادی‌ای که می‌سازند». از این دیدگاه، فعالیت‌های عادی ذهن، هم چون هنر، ادبیات، موسیقی و نقاشی که در زندگی روزمره، مترادف فرهنگ تلقی می‌شوند، معانی حاشیه‌ای محسوب می‌شوند. (sneddiG، ۳۱)

با توجه به دو تعریف مذکور از سازه‌ای چون فرهنگ که عینیت آن بسیار بسیط است، و نظر به این‌که هم تحقیق و هم فرهنگ هر دو دارای ماهیتی فرابخشی هستند و در تمامی حوزه‌های علوم نظری و عملی و بخش‌های مختلف اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی، بسترهایی را فراهم آورده‌اند، لذا جهت مطالعه‌ی همه‌جانبه‌ی این مقوله و روابط بین این دو پدیده می‌بایست هم‌سو با فرایند عملیاتی‌تر کردن سازه‌ای چون فرهنگ، با تأکید بر تحقیقات، این دو مفهوم را در ابعاد مختلفی بررسی کرد تا از ابهامات و

ناپیداهای آن کاسته شود. برای پرهیز از تحویل‌گرایی و سقوط در ورطه ی نگرش‌های تک‌عاملی، باید به‌گونه‌ای عمل کرد که به‌همه عوامل موجود در زمینه ی فرهنگ تحقیقات در کشور و نیز تمامی ابعاد مختلف این موضوع اعم از ابعاد دینی، سیاسی، قانونی، اقتصادی، ساختاری، زبانی، معرفتی، آموزشی و مدیریتی توجه شود تا از این طریق نقاط ضعف و قوت آن در هر بعد آشکار شود. بدیهی است با چنین کوششی، امکان جامع‌نگری و عینی‌گرایی افزایش خواهد یافت.

- (۱) بررسی وضع موجود فرهنگ تحقیقات
- ۱- ۱- نقاط ضعف: ضعف‌ها و مسائل آسیب‌شناختی فرهنگی را که در بدنه ی تحقیقات کشور وجود دارند، در ابعاد مختلف و به‌شرح زیر می‌توان بیان کرد:
- الف) بعد دینی:
- تقلیدگرایی و پذیرش آنچه هست به‌مثابه نوعی تقدیر ازلی و اتکا بر گزاره‌های پیشینی (iroyirpa).
 - تقدس بخشیدن به پدیده‌های طبیعی و انسانی- اجتماعی و تابوسازی از آن‌ها و پرهیز از هرگونه برخورد نقادانه و پرسشگرانه در جهت شناخت عینی آن پدیده‌ها.
 - غلبه ی برخی عقاید قالبی (epytoerets) بر افکار و اندیشه‌های پژوهشگران کشور و القای برخوردهای تحمیلی با پدیده‌ها و انعطاف‌ناپذیری چه‌ارچوب‌های مفهومی و شناختی آن‌ها در انطباق با پدیده‌های محیط طبیعی و انسانی - اجتماعی و مسائل معرفتی دیگر.
 - ضعف تلاش و پی‌گیری و خستگی‌ناپذیری در کشف حقایقی که به‌نوعی ناشی از تعلقات آخرت‌جویانه و دنیاگریزی‌های تعریف نشده و نامشخص است.

ب) بعد سیاسی:

- تفرد و بی‌اعتمادی افراد به یکدیگر. این ویژگی که ناشی از حاکمیت استبداد و مقابله با هرگونه فعالیت است که نیازمند اجتماع بیش از دو نفر ما است، در طول زمان به‌صورت میراثی تاریخی- فرهنگی درآمده است.

– تقیه و پنهان‌کاری صاحبان فکر و اندیشه در بیان افکار، آرا و عقاید خویش، که خود متأثر از سیطره‌ی فضای ترس و ارباب و عدم تحمل افکار دگرانديشان در نظام سياسي ايران در طول تاريخ است.

(پ) بعد قانونی:

– شیوع تدریجی نوعی هنجارشکنی علمی در بین پژوهشگران و اندیشه‌گران، و بروز واکنش‌های خاص غیر اخلاقی و غیر قابل قبول در فضاهای علمی و تحقیقاتی همچون اقتباس‌های بدون مأخذ، تهیه‌ی مقالات یا ایراد سخنرانی‌هایی که محتوای آن‌ها تخریب شخصیت‌های علمی و پژوهشی است، قلب واقعیت‌ها و ...
– غلبه‌ی رابطه به‌جای ضابطه در فرایند تحقیق و بازار عرضه و تقاضای کالاهای پژوهشی.

– ضعف توجه قوانین و مقررات خاص پژوهش به ملاحظات و ضرورت‌های فرهنگی ملازم با علم و فن‌آوری و تحقیقات در کشور، و وجود خلأ نسبی در زمینه‌ی تأثیر جهت‌گیری‌های ارزشی در تصویب قوانین.

(ت) بعد اقتصادی:

– تأثیر خصیصه‌ی مصرف‌گرایی در علم و فن‌آوری به علت حاکمیت روحیه‌ی مصرف‌گرایی بر ساختار فرهنگ عمومی کشور و اتکای این فرهنگ بر کسب و جذب یافته‌ها و تولیدات علمی و تحقیقاتی، بدون آن‌که به فرایند تولید و چگونگی پیدایی آن آگاه باشد.
– ضعف گرایش به تولید دانش علمی و فنی در کشور به علت غلبه‌ی نوعی آماده‌خوری فرهنگی و علمی یا به تعبیری رانت‌جویی (msilatner) که حاصل آن خلق و تولید فکر و اندیشه بدون کم‌ترین زحمت و تلاش است.
– غلبه‌ی منش پول‌گرایی و محوریت منافع و سودمندی‌های اقتصادی در فرایند تحقیق به‌جای منافع انسانی- اجتماعی حاصل از انجام تحقیق در عرصه‌های ملی و جهانی.
– ضعف نگرش در زمینه‌ی عمومی دانستن مالکیت یافته‌ها و منابع علمی- پژوهشی و لذا عدم بهره‌وری و استفاده‌ی بهینه از این

منابع از یکسو و شخصی تلقی کردن سرمایه‌ها و سرمایه‌گذاری‌های علمی افراد در فرایند تحقیق و نوآوری از سوی برخی پژوهشگران (محسنی، ۸۶-۸۲).

(ث) بعد ابزاری:

— ضعف استفاده‌ی بهینه از ابزارهای فرهنگی یا صنایع فرهنگی نوین هم‌چون رایانه، تلویزیون، رادیو، سیستم ویدئویی و مطبوعات (صنعت چاپ) در جهت اشاعه‌ی فرهنگ علمی و روحیه‌ی جست‌وجوگری.

(ج) بعدساختاری، سازمانی و مدیریتی:

— فقدان تمایز ساختی و تفکیک نقش‌ها (noitaitnereffid) در ساختارهای علمی و فنی جهت بررسی و پژوهش و مبهم بودن جایگاه پژوهش و پژوهشگر واقعی از یکسو و نامشخص بودن متولی اصلی پژوهش در زمینه‌ی فرهنگ علمی کشور از سوی دیگر. به عبارت دیگر تقسیم کار ناسودمند و مخدوش ناشی از فقدان تمایزهای شناختی در اندیشه‌ها و افکار تصمیم‌گیران و گاه تصمیم‌سازان (reslemS، ۱۲۰).

— ابهام در ارزشگذاری فعالیت‌های علمی و غیر آن و شیوع نوعی بی‌وزنی یا بی‌تکلیفی (ecnelavibmA) در میان پژوهشگران و به‌طریق اولی در فرهنگ عمومی و نامشخص بودن پاسخ این پرسش همیشگی که علم بهتر است یا ثروت؟

— بی‌سامانی و نبود ساختاری پویا، پایدار و ارگانیک در فرهنگ علمی و پژوهشی کشور و نامشخص بودن راهبردها و انتظارات و اهداف تفصیلی در این زمینه.

— آمیزش شئون اقتصادی و اجتماعی پژوهشگران و نامتناسب بودن وضعیت معیشتی و سطح زندگی پژوهشگران باتوجه به جایگاه رفیع تحقیق و علوم و اندیشه‌ورزی در جامعه و بازخورد منفی این شرایط در ذهن و اندیشه‌ی پژوهشگران و در نهایت شیوع تمایل به کاسبکاری در تحقیق و آرایش دامن علم و پژوهش به اندیشه‌ی سودجویی.

— نبود یقین و باور عمیق میان مدیریت بخش‌های سیاسی، اداری و گاه اقتصادی جامعه به اهمیت تحقیق و یافته‌های علمی و

فناوری‌های مختلف در توسعه علمی کلان، میان‌بخشی و بخشی کشور.

– حاکمیت فرهنگ سازمانی ایستا و گاه منحنی اداری بر سازمان‌های علمی و پژوهشی و در برخی موارد حضور فعال و نقش‌آفرین عناصر کوتاه‌بین، عافیت‌طلب، تنگ‌نظر و بیمار در محیط‌های علمی و پژوهشی و آلودن فضای پژوهشی به برخی رفتارهای نامناسب.

– ضعف توجه به شایسته‌سالاری (ycarcotireM) و تخصص‌گرایی در انتخاب مدیریت‌های علمی و پژوهشی و ارزیابی عملکرد آن‌ها بدون در نظر گرفتن عملکرد رقیبان داخلی که براساس شایسته‌سالاری عمل می‌کنند.

– چیرگی اندیشه و تفکر دولتی بر سازمان‌ها و مدیریت‌های علمی کشور که حاصل آن اتخاذ تدابیری غیر اقتصادی، هزینه‌زا، حجیم و در عین حال کم‌محتوا و نیز انحصارطلبی در بسترسازی‌های تحقیقاتی، علمی و فنی کشور به‌ویژه عناصر و قابلیت‌های دولتی است و همچنین ناتوانی در جذب و جلب مشارکت سازمان‌های غیر دولتی در جهت علم، فناوری و تحقیق.

– ضعف آینده‌نگری در تحقیقات و ابتلای پژوهش‌ها به روزمرگی.

– ضعف منش فرهنگی در انگیزه‌های تحقیقی و فعالیت‌های علمی و فنی در کشور با تشویق و تقدیر از خلاقیت‌ها، تسهیل در ثبت یافته‌ها و نوآوری‌ها و اختراعات، تسریع در فرایند پیشنهاد، تصویب و حمایت مالی جهت اجرای طرح‌های تحقیقاتی اعم از بنیادی یا کاربردی.

– ضعف نگرش تحقیقاتی در میان مدیریت سازمان‌های علمی- تحقیقاتی کشور در جهت استفاده از ابزارهای پژوهشی در استفاده از منابع انسانی، بازاریابی و مدیریت علمی در فعالیت‌های علمی- پژوهشی.

(چ) بعد زبان‌شناختی:

– شکاف معنی‌شناختی (ameSscitn) میان زبان علمی و زبان روزمره و نارسایی مفاهیم، تعبیرات، معادلسازی‌های واژگان و اصطلاحات علمی در نزد عموم مردم.

– شکاف معنی‌شناختی میان زبان علمی جامعه‌ی علمی امروز ایران و زبان علمی دنیای

کنونی که خود ناشی از ضعف درک فرایند پیدایی یافته‌ها و فراورده‌های علمی است. — وجود ضعف در گفتمان علمی کشور و منش دیالکتیک در بحث، نقد و تبیین نگرش‌ها و یافته‌های علمی، نظری و فنی در جامعه علمی و دوری نسبی پژوهشگران از رویارویی با این مسئله.

(ج) بعد روحی و معرفتی:

— ضعف روحیه و اخلاق جست‌وجوگری، پرسشگری و طرح مسئله به‌مثابه منشی علمی در فرهنگ عمومی کشور.

— ضعف روحیه کار جمعی و بهادر دادن بیشتر به فردگرایی نسبت به تولید جمعی و ارزش‌های آن. (۳۴، tsetsfoH)

— ضعف اتکای نظام معرفتی برخی از مدیران سازمان‌های علمی و پژوهشی و هم‌چنین پژوهشگران به مفروضات پسینی یا آنچه از تجربه به‌دست می‌آید و میل به اتکا بر انگاره‌های ذهنی، ازلی و پیشینی در برخورد با پدیده‌ها و تصمیم‌سازی و تصمیم‌گیری‌ها. — سوگیری (saib)های ارزشی آگاهانه یا ناآگاهانه در فرایند تحقیق و ضعف عینیت در تحقیق به‌خصوص در عرصه‌های انسانی-اجتماعی.

— ضعف منطق علمی و شک سازمان‌یافته در اندیشه‌ی پژوهشگران (محسنی، ۸۶-۸۲).

— ضعف الگوپردازی‌های علمی از حیث نگرش‌ها و رفتار علمی، عمومی و فردی پژوهشگران متأخر و معاصر کشور.

— برخورد قالبی با بسیاری از پدیده‌های تاریخی و شخصیت‌ها و جریان‌های آن، و نیز پدیده‌های اجتماعی - انسانی در جامعه معاصر و ضعف در به‌دست آوردن نگرشی علمی.

— ضعف در اشاعه‌ی نگرش سامان‌مند یا نظام‌گرا (hcaorppAsmetsyS) در بررسی و تبیین مسائل، پدیده‌ها و روابط بین‌ان‌ها و میل عمومی به تحویل‌گرایی (msinoitcudeR) در تحقیق.

۱ - ۲ - نقاط قوت:

هرچند در بررسی‌های غیر جانبدارانه می‌بایست به تحلیل موضوع مورد بررسی،

تحلیل نقاط ضعف و قوت آن اهتمام ورزید، اما در بررسی مقدماتی حاضر، دامنه‌ی مسائل آسیب‌شناختی فرهنگ علمی - پژوهشی کشور بسیار وسیع تر از دامنه‌ی قابلیت‌ها و توانایی‌های بالقوه آن مطرح شده است. این امر شاید ناشی از دو واقعیت باشد: نخست، چیرگی نگرش مسئله‌شناختی (scitamelborP) یا دردشناسی موضوع مورد بررسی. دوم، ضعف‌بسترها و زمینه‌های تاریخی و کنونی قابلیت‌ها و توانایی‌های علمی - پژوهشی بالقوه‌ی کشور، که در هر دو جنبه، ضرورت ظرفیت‌سازی‌های بیش‌تر و نظام مندتر علمی - تحقیقاتی از یکسو و میل به توسعه‌ی نظام تحقیقاتی کشور از سوی دیگر، تقویت می‌شود. بدیهی است در این بخش بسیاری از مطالبی که مطرح می‌شود، بیانگر قابلیت‌های بالقوه‌ای است که در فرایند بسترسازی‌های فرهنگی به بازآفرینی، انطباق و کارآمدی آن‌ها می‌توان اهتمام کرد. بر همین اساس این قابلیت‌ها و نقاط قوت در ابعاد زیر قابل بررسی است:

الف) بعد دینی:

- تاکید آموزه‌های دینی بر تحقیق، تفحص، سیر در آفاق و انفس و شناخت تاریخ و جغرافیا و هم چنین تدبیر و تدبیر در پدیده‌های طبیعی و انسانی.
- کمبود نسبی پژوهشگران ماهر در تمیز انگاره‌ها و گزاره‌های دینی از غیر دینی.
- سفارش مؤکد متون دینی به توجه به دنیا و واقعیات پیرامون آن به مثابه ابزاری مناسب برای رسیدن به سعادت اخروی.
- وجود نگره‌ها و الگوهای علمی - دینی در زمینه‌ی اشاعه‌ی فرهنگ تلاش و پی‌گیری در جهت کشف حقایق موجود در تاریخ دینی و در بین متفکران دینی معاصر.

ب) بعد سیاسی:

- وجود منش بیگانه‌ستیزی و خودباوری ملی - قومی و بهره‌گیری از این منش در اشاعه و تقویت اندیشه، تفکر و تلاش‌های علمی-پژوهشی. (طایفی، تحول فرهنگی، صص ۴۴-۳۷)
- وجود نگره‌ها و حرکت‌های جمعی و گروهی در تاریخ معاصر و استفاده از آن‌ها در

الگوسازی‌های مربوط به منش فرهنگی کار جمعی و گروهی و ارزش‌آفرینی‌های آن. (پ) بعد قانونی:

– امکان اصلاح، بازنگری و تطبیق قوانین و مقررات ویژه پژوهش و مرتبط با فرهنگ علمی و پژوهشی کشور و هم سو کردن آن با فرهنگ علمی جهانی.

– فراهم آوردن تمهیداتی در زمینه‌ی ساز و کارهای قانونی نظام پاداش‌دهی، نظام دستمزدی، نظام حقوقی مربوط به فعالیت‌های علمی- پژوهشی به‌منظور اشاعه‌ی منش‌های فرهنگی متناسب و دوری از هنجارشکنی.

(ت) بعد اقتصادی:

– حاکمیت منش قناعت بر فرهنگ مصرف آموزه‌های فرهنگی جهت میل به ایجاد ارزش افزوده و کاهش هزینه‌ها و اشاعه‌ی آن، به‌ویژه در فرایند تحقیق و تولید علمی و فنی کشور.

(ث) بعد ابزاری:

– وجود شخصیت‌ها و چهره‌های ملی علمی – پژوهشی، اعم از متقدم و متأخر و معاصر جهت الگوپردازی در فرهنگ علمی – تحقیقاتی و اشاعه‌ی آن.

– وجود قابلیت‌های موضوعی، محققان، یافته‌های پژوهشی، تولیدات تصویری، تکنولوژی آموزش‌های دیداری- شنیداری و انتشارات علمی – پژوهشی در دنیای امروز جهت استفاده از آن‌ها در صنایع فرهنگی کشور.

– وجود بنگاه‌های انتشاراتی، پژوهشی و تولیدکننده‌ی برنامه‌های علمی- پژوهشی در کشور.

– وجود صنایع فرهنگی اطلاع‌رسانی و آموزشی نسبتاً مناسب جهت سرمایه‌گذاری‌های فرهنگی- علمی بیشتر.

(ج) بعد ساختاری، سازمانی و مدیریتی:

– وجود برخی مدیران لایق، توانمند و کوشا جهت الگوپردازی‌های شغلی در عرصه‌های مدیریت علمی.

– وجود تجربیات ارزشمند داخلی و خارجی که به کار بستن آن‌ها در بهینه‌سازی سازمان‌ها و تشکیلات مربوط به فعالیت‌های علمی و

پژوهشی و سامان‌دهی فرهنگی ساختار تحقیقات کشور بسیار مؤثر است. — وجود افراد توانمند و متخصصان ایرانی مطرح در سطح جهانی به‌منظور استفاده از ایده‌های آن‌ها در پایه‌ریزی ساختارهای نوین علمی-تحقیقاتی و مدیریتی ایران. — وجود پژوهشگران، اندیشه‌گران و صاحبان فکر و تجربه و تخصص ایرانی مقیم در خارج از کشور که مشورت با آن‌ها در بهبود و سامان‌دهی وضعیت موجود در زمینه‌های علمی، فن‌آوری و تحقیقاتی در کشور بسیار سودمند است.

چ) بعد زبان‌شناختی:

— وجود متخصصان زبان‌شناسی علمی مبرز جهت معادلسازی‌های صحیح، رسا و قابل فهم برای اجتماعات علمی و مخاطبان آن. — قابلیت زبان فارسی در نوآوری، تنوع و گسترش واژگان جهت پوشش اصطلاحات و تعبیر علمی — فنی دنیای امروز. — وجود فرهنگستان‌های متعدد علمی به‌منظور سامان‌دهی فرایندهای معناشناختی زبان علمی.

ح) بعد روحی و معرفتی:

— وجود نگره‌ها و اسوه‌های تاریخی و معاصر علمی در الگوپردازی‌های فرهنگ علمی در زمینه‌های جست‌وجوگری، شک‌سازمان‌یافته، باور علمی، تفکر نظام‌مند و عینی‌گرا. — انعطاف‌پذیری پژوهشگران و دانشجویان در برابر ایده‌های جدید و آراسته بودن آن‌ها به روحیه و منش علمی-فرهنگی.

۲) ترسیم وضع مطلوب و راه کارهای عملی برای دستیابی به آن

باتوجه به مطالب نسبتاً متعدد و دامنه دار مطرح شده در تحلیل وضع موجود فرهنگ علمی — پژوهشی ایران و در نگاهی مقایسه‌ای میان نقاط ضعف و قوت آن، سیمای مطلوب و مورد انتظار فرهنگ علمی-پژوهشی کشور قابل ترسیم است. بدیهی است تبیین صحیح مشکلات، دردها، آسیب‌ها و مسائل فرهنگ و علمی کشور، ضمن راه گشودن به سمت برنامه‌ریزی، سیاست‌گذاری و مدیریت بهتر فرایندها و فعالیت‌های توسعه‌ای در این زمینه، بسترهای

لازم را برای مشارکت همگانی و ملی فراهم خواهد کرد. از این رو آنچه در این گزارش آمده است نگاهی گذرا به فرهنگ علمی جامعه‌ی امروز ایران با تمایز میان فرهنگ علمی از فرهنگ عمومی و باور به این عقیده است که اولاً فصل مشترک فرهنگ‌های متنوع و متعدد مردم کشورهای دنیا، فرهنگ علمی است که بیش از همه به صاحبان علم و فن و اندیشه، یا به تعبیری اجتماعات علمی، تعلق دارد. ثانیاً فرهنگ عمومی جامعه بسیار متاثر از فرهنگ علمی است و هرآینه این رابطه معکوس شود زمینه‌ی افول تمدن‌ها فراهم می‌شود. لذا بی‌دلیل نیست که در تحلیل وضع موجود فرهنگ علمی - پژوهشی جامعه‌ی کنونی ایران بارقه‌های اصلی در فرهنگ عمومی مشهود است و ریشه‌های آن در این فرهنگ قابل جست‌وجو است و این گویای چیرگی نسبی فرهنگ عمومی بر فرهنگ علمی در جامعه‌ی ایران است. لذا در وضعیت مطلوب باید در پی تغییر این رابطه و جهت‌گیری آن بود.

در این قسمت برای پرهیز از تکرار مطالب، ویژگی‌های اصلی خصایص مطلوب فرهنگی در تحقیق، علم و فن‌آوری، در هر بعد از ابعاد مورد اشاره، بیان خواهد شد:

الف) بعد دینی:

- تقویت و گسترش علم‌باوری.

- تمایز انگاره‌های علمی از انگاره‌های دینی.

- تحقیق و جست‌وجوگری و یقین علمی، خلاقیت و نوآوری به‌جای تقلید، تلاش و سماجت علمی در کشف قانون‌مندی‌ها.

- قبول و تحمل دگراندیشان.

ب) بعد سیاسی:

- تقویت و گسترش زمینه‌های قانون‌گرایی.

- آزادی عمل و بیان در اجتماعات علمی.

- آزادی انتخاب مسائل و طراحی آن‌ها و صراحت بیان.

- شجاعت بخشیدن به محققان و دانشمندان در بیان مفروضات و یافته‌های علمی.

- امنیت سیاسی و اجتماعی برای پژوهشگران و صاحبان علوم و فنون.

پ) بعد قانونی:

- تقویت و گسترش نظام پاداش‌دهی مبتنی بر تشویق به‌جای تنبیه.
 - توجه به تبعات و بسترهای فرهنگی قوانین و مقررات موجود.
 - بازنگری و اصلاح نظام دستمزدی در بین اجتماعات علمی - پژوهشی متناسب با شأن اقتصادی، اجتماعی آن‌ها در توسعه‌ی کشور.
 - اصلاح نظام حقوقی متناسب با موضوعات و طرفین دعوا در تفاهمات و قراردادهای علمی - پژوهشی با شرط استیناف علم و تحقیق.
 (ت) بعد اقتصادی:
 - تقویت و اشاعه‌ی نگرش ملی-عمومی در استفاده از منابع پژوهشی و یافته‌های حاصل از آن.
 - اشاعه‌ی نگرش جهان‌نگری و عام‌گرایی در طرح مسائل پژوهشی در عرصه‌های مختلف.
 - توجه به فرایندهای تولید علم و فن‌آوری و احتراز از مصرف‌گرایی علمی در سایر کشورها و اقتباس‌های علمی به‌صورت فرایندی.
 - رانت دهی به فعالیت‌های تولیدی علمی-تحقیقاتی در بازار.
 - سودآور کردن فعالیت‌های تحقیقاتی با تجاری کردن یافته‌های پژوهشی.
 (ث) بعد ابزاری:
 - استفاده از تولیدات فیلم، عکس، انتشارات، اطلاعات و سایر محصولات صنایع فرهنگی در جهت تقویت فرهنگ علمی و اشاعه‌ی آن در فرهنگ عمومی.
 - الگ وپردازی‌های لازم و سنجیده از شخصیت‌های علمی - فرهنگی معاصر و تاریخی جامعه‌ی ایران از طریق صداوسیما، نوارهای ویدئویی، موزه‌های موضوعی و فصلی، سینماها، سالن‌های تئاتر، مراکز آموزشی و تألیفات.
 (ج) بعدساختاری، سازمانی و مدیریتی:
 - تفکیک ساختاری و نقش‌های سازمانی نهادهای تحقیقاتی.
 - تعیین متولی سیاستگذاری تحقیقات و فرهنگ علمی - پژوهشی در کشور جهت یکپارچه‌سازی، هدایت و بهبود مستمر سطح کمی و کیفی فرهنگ تحقیقات.
 - شفاف کردن نحوه‌ی ارزشگذاری بر علم، فن‌آوری و تحقیقات به‌مثابه ابزارهای اصلی

توسعه‌ی کشور و اشاعه‌ی آن در میان مدیران، تصمیم‌سازان و تصمیم‌گیران و فرهنگ عمومی کشور.

– هماهنگی و انطباق هرچه بیشتر میان شئون علمی و اقتصادی و اجتماعی محققان و صاحبان علم و فن آوری.
– بازنگری در ساختار، تشکیلات و نمودارهای سازمانی مراکز و سازمان‌های علمی و تحقیقاتی جهت الگوپردازی در اصلاح کلی نظام اداری کشور.

– تقویت و اشاعه‌ی فرهنگ شایسته‌سالاری در گزینش مدیران.

– اصلاح نگرش دولت در بسترسازی فرهنگی و حقوقی و نحوه‌ی جلب مشارکت سازمان‌های غیر دولتی به سمت تحقیق، علم و فن آوری.

– آموزش آینده‌نگری در برنامه‌ریزی و عملیات اجرایی مدیران کشور به‌ویژه مدیران مجامع و سازمان‌های علمی.

– اصلاح نگرش مدیران و تصمیم‌گیران کشور در عرصه‌های مختلف و ایجاد نگرش پژوهشگرانه در میان آن‌ها.

چ) بعد زبان‌شناختی:

– ایجاد ارتباط معناشناختی و همدلانه میان جامعه‌ی علمی و پژوهشی کشور با اجتماعات علمی در جهان به‌منظور همگام کردن درک و معرفت علمی و ابزارهای پژوهشی ملازم با آن.

– تقویت و گسترش زمینه‌های بحث و گفت‌وگو در زمینه‌ی مسائل آموزشی و پژوهشی در نظام آموزش عالی یا به تعبیری میان استادان، مدرسان، دانشجویان و مراکز پژوهشی.

– ساده کردن مفاهیم، یافته‌ها و آموزه‌های علمی جهت انتقال و اشاعه‌ی کامل آن‌ها در میان مردم و جذب بیشتر فرهنگ علمی در فرهنگ عمومی.

ح) بعد روحی و معرفتی:

– تقویت و اشاعه‌ی روحیه جست‌وجوگری و پرسشگری در محیط‌های آموزشی و خانوادگی و به‌طریق اولی در مراکز پژوهشی.

– تقویت روحیه تلاش و کار جمعی در تحقیقات.

– اتکای جامعه‌ی علمی بر داده‌های پسینی.

— اشاعه ی عینیت و بی طرفی ارزشی در
فرایندهای تحقیقاتی.
— تقویت منطق علمی و شک سازمان یافته.
— به دست آوردن نگرش نظام مند و جامع نگر در
تحقیق.
— دوری از ارزشگذاری بر شخصیت ها، پدیده ها
و موضوعات قابل تحقیق.

(۴) راه کارهای عملی پیشنهادی:
باتوجه به این که بهترین راه کار عملی برای
تحقق همه ی آنچه گفته شد، در گرو نظام
مدیریتی شایسته است، در این قسمت پیش از
هر بحثی درباره ی ابعاد مختلف فرهنگ علمی—
پژوهشی کشور، سازمان و مدیریت علمی —
پژوهشی را موضوع بحث قرار می دهیم:

الف) بعد ساختاری، سازمانی و مدیریتی
— تعیین متولی اصلی تحقیقات که ضمن تأمین
قابلیت های فکری و تخصصی، بازوان اجرایی
نیز داشته باشد و بتواند مصوبات خود را
جامه ی عمل بپوشاند. چنین متولی ای با
مدیریت علمی و نظام مند خود می تواند ضمن
کاهش پراکندگی و ابهام در سیاستگذاری های
علمی— تحقیقاتی کشور، به هدایت و بهبود
مستمر و یکپارچه سازی فرهنگ علمی— پژوهشی
یاری رساند.

— تبیین جایگاه فرهنگ علمی — پژوهشی در
راهبردهای توسعه ای کلان، میان بخشی و بخشی
کشور و ترسیم سیاست های اصلی آن در قانون
برنامه ی سوم توسعه ی کشور.

— تقویت نظام پژوهشی با ت اکید بر فرهنگ
کارآفرینی و پژوهش در کلیه ی تصمیم گیری های
کلیدی و محوری مدیریت های میانی و کلان
جامعه در بخش های مختلف اقتصادی، اجتماعی
و فرهنگی و لزوم آینده نگری در آنها.

— بازنگری و تصویب ساختار و تشکیلات
سازمانی جدید مراکز، مؤسسات و سازمان های
تحقیقاتی و تعیین جایگاه واحدهای تحقیق،
و توسعه ی سایر دستگاه ها و مؤسسات دولتی
مبتنی بر نیاز عینی و قابلیت ها و
تنگناهای پژوهشی کشور و تلاش برای دستیابی
به الگوی بهینه ی ساختار سازمانی کشور بر
اساس مدیریت علمی.

– پیش‌بینی سازوکارهای مناسب در جهت اشاعه و تحکیم فرهنگ شایسته‌سالاری در گزینش مدیران، به‌ویژه مدیران مراکز و سازمان‌های تحقیقاتی و علمی کشور.

– پیش‌بینی نظام‌های تشویقی و ترغیبی اعم از معافیت‌ها، حمایت‌ها و در اختیار نهادن فرصت‌های خاص و تسهیلات ویژه به‌موسسات و شرکت‌های غیر دولتی جهت جلب مشارکت آن‌ها به‌سوی تحقیق، علم و فن‌آوری و تقویت فرهنگ مشارکت در میان سازمان‌های غیر دولتی.

(ب) بعد دینی:

– پایه‌ریزی نظام آموزش مقدماتی، عالی و عمومی مبتنی بر فرهنگ پژوهش، پرسشگری و جست‌وجوگری، خلاقیت و کوشش علمی در جهت کشف حقایق با بازنگری اساسی و سریع در متون آموزشی و اعمال جهت‌گیری‌های لازم در آموزش عمومی.

– پیش‌بینی روش‌های تنظیم سیاست‌های اشاعه فرهنگ علمی در بین آحاد مردم، تقویت توجه به تلاش دنیوی، تقدم تحقیق و تتبع بر تقلید و تبعیت، تعمق و بررسی در همه‌ی تصمیمات و شئون زندگی روزمره با محوریت علم‌باوری.

(پ) بعد سیاسی:

– پیش‌بینی محمل‌های قانونی تضمین‌کننده‌ی امنیت علمی و جانی پژوهشگران و اندیشه‌ورزان در بیان و انتشار آزاد یافته‌های علمی – تحقیقاتی خود در میان مخاطبان.

– پیش‌بینی محمل‌های قانونی تضمین‌کننده ایجاد تشکلهای صنفی و انجمن‌های علمی غیر دولتی و آزاد و تنوع بخشیدن به این تشکلهای جهت ایجاد و توسعه‌ی فضای رقابت‌های علمی – پژوهشی.

(ت) بعد قانونی:

– تقویت و گسترش نظام پاداش‌دهی مبتنی بر تشویق و ترغیب متخصصان و دانشمندان به سمت خلاقیت، نوآوری و تولید دانش نظری و فنی از طریق پیش‌بینی محمل‌های قانونی و اصلاح مواضع آن.

– بازنگری و اصلاح نظام دستمزدی در بین اجتماعات علمی – تحقیقاتی متناسب با شان اقتصادی و اجتماعی آنها در توسعه‌ی کشور و در مناسبات اجتماعی به‌منظور امتیاز بخشیدن به اشتغال علمی – پژوهشی نسبت به سایر مشاغل، ارزشگذاری عمومی با در نظرگرفتن شان علمی و اجتماعی پژوهش و پژوهشگران و کمک به شکل‌گیری فرهنگ پژوهش. – بازنگری و اصلاح نظام حقوقی متناسب با ماهیت پژوهش، علم و فناوری و حیثیت علمی محققان در قراردادهای علمی – تحقیقاتی با تاکید بر استیناف علم و تحقیق در کشور. – بازنگری و تسریع در تصویب قانون «کپی‌رایت» و تضمین حق مالکیت معنوی در استفاده از یافته‌ها و فراورده‌های علمی خارج و داخل کشور.

(ث) بعد اقتصادی:

– پیش‌بینی سازوکارهای مناسب برای تقویت و حمایت از توسعه‌ی بازارهای مبادله‌ی محصولات، کالاها و یافته‌های تحقیقاتی و علمی داخلی، منطقه‌ای و بین‌المللی جهت دستیابی به مزیت‌های رقابتی و فرهنگ بهینه‌سازی، و نزدیک شدن به سطح استاندارد جهانی و افزایش کیفیت و بهبود مستمر فعالیت‌های علمی – تحقیقاتی.

– پیش‌بینی سمینارها و نمایشگاه‌های متعدد در جهت تبیین کاربرد نتایج و یافته‌های تحقیقاتی در توسعه‌ی بخش‌های مختلف اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی کشور.

– پیش‌بینی سازوکارهای مناسب در جهت حمایت از خلاقیت‌ها و نوآوری‌ها و فناوری‌های جدید و بومی از طریق ایجاد زمینه‌های مساعد برای جلب مشارکت‌های مالی بانک‌ها، مؤسسات و شرکت‌های دولتی (که به‌طور بالقوه متقاضی آن فراورده‌ها خواهند بود) و شهرک‌های علمی – تحقیقاتی.

(ج) بعد ابزاری:

– استفاده‌ی گسترده و مستمر از صدا و سیما، فیلم‌های ویدئویی و سینمایی جهت تقویت و اشاعه‌ی فرهنگ علمی – تحقیقاتی در فرهنگ عمومی کشور و انعکاس تلاش و قابلیت‌های منابع انسانی پژوهشی در کشور و

الگوپردازی‌های لازم از شخصیت‌های علمی معاصر و تاریخی.

– استفاده از وسایل ارتباطی نوشتاری نظیر کتاب و نشریات جهت انتشار به موقع نتایج و یافته‌های تحقیقاتی.

– پیش‌بینی احداث بنگاه‌های ویژه ترجمه به منظور انتخاب بهترین مقالات علمی در رشته‌های مختلف و ترجمه و درج آن‌ها در نشریاتی که به زبان بیگانه در خارج از کشور منتشر می‌شوند و انتشار به موقع یافته‌های تحقیقاتی آن‌ها در کشور. (چ) بعد زبان‌شناختی:

– پیش‌بینی بسیج فرهنگستان‌های علوم کشور جهت یکپارچه‌سازی معادل‌سازی‌ها و ضرورت وحدت روش، نظر و الگوی کار.

– پیش‌بینی انجام دست کم یک طرح تحقیقاتی توسط اعضای هیئت علمی دانشگاه‌ها و سایر مراکز تحقیقاتی که ضمن مؤثر بودن در اخذ رتبه و ارتقای شغلی آن‌ها، در تقویت فرهنگ تحقیق، گفت‌وگو، آزاداندیشی، نقد و بررسی و روحیه انتقادپذیری نیز بسیار مؤثر است.

– پیش‌بینی زمینه‌های مبادله علمی میان انجمن‌ها و مجامع علمی داخلی و خارجی جهت تقویت رابطه‌ی معناشناختی فراورده‌های علمی مرتبط.

(ح) بعد روحی – معرفتی:

– اشاعه‌ی مفاهیم علمی و معرفتی جهت سامان‌دهی قابلیت‌های فرهنگی کشور.

– اشاعه‌ی فرهنگ خودباوری با تبیین نقش‌آفرینی‌های علمی-فن آوری برخی از صاحب‌نظران علمی در داخل و خارج از کشور و با زاویه دید تولید جدید، زندگی شغلی، زندگی فردی و خانوادگی و الگوپردازی‌های مناسب.

منابع و مآخذ:

– بررسی و تحلیل نقادانه و پیشنهادهای اصلاحی بخش پژوهشی، دفتر امور پژوهشی معاونت امور فرهنگی سازمان برنامه و بودجه، ۱۳۷۷

– طایفی، علی. «تحول فرهنگی در آموزش منابع انسانی»، نشریه ی فرهنگ و توسعه، شماره ی ۱۷

– طایفی، علی. «موانع فرهنگی توسعه در ایران»، سفارش وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۷۱

– محسنی، منوچهر. مبانی جامعه‌شناسی علم، نشر طهوری، ۱۳۷۵

- Giddens, Anthony; Sociology; 1994
- Hocklin, L; Cultural differences; 1996
- Hofstedt, G; Culture & Organisation; 1992
- Smelser, N; Evaluating the model of structural differentiation in the nineteen century; within Neofunctionalism; Alexander, J; 1985

آموزش رسمی، آموزش واپسگرا!

در اغلب مقالات، نگارنده همواره یک عنصر را مورد تاکید قرار داده که مشکل عمده و دلیل ساختاری عقب ماندگی و درجا زدن در فرایند فرسایشی و پر از رفت و برگشت های

دورانی در نهادینه شدن نوگرایی یا مدرنیسم در ایران، ذهنیت واپسگرایی است که با بازتولید ساختارهای عینی ملازم با تقویت آن، همواره مانع از تحول فکری فرهنگی شده است. از آنجایی که آموزش پدیده‌ای بین نسلی بوده و کارگزاری کنونی آموزش در کشور از سال های پس از انقلاب تاکنون بر ذهن و اندیشه کودکان دیروز (بزرگسالان امروز) و امروز (بزرگسالان فردا) اثر گذارده است در این نوشتار اهتمام بر این است که به یکی از زیرساخت‌های موثر بر این ذهنیت یعنی ساختار آموزش رسمی واپسگرا در کشور از ابعاد مختلف و با برشماری خصایص متنوع آن پرداخته شود.

الف) سیمای کمی آموزش:

براساس سرشماری سال 1385 از کل جمعیت 6 ساله و بالاتر که حدود 64 میلیون نفر است 84 درصد معادل 54 میلیون نفر باسواد و حدود 10 میلیون نفر بی سواد هستند. به بیان دیگر نرخ بی سوادی در کشور دربهترین موقعیت 16 درصد است. این رقم با وجود این که نسبت به پیش از انقلاب از رشد بیش تری برخوردار است ولی در مقام مقایسه با آرمان‌ها و شعارهای سال‌های نخست انقلاب هنوز نتوانسته است به پوشش تحصیلی نسبتاً کاملی دست یابد. این نارسایی ب ه ویژه از این منظر قابل طرح است که بخش بزرگی از این گروه سنی از زمره متولدین پس از انقلاب هستند.

1. به طوری که آمار نشان می دهد پوشش تحصیلی در مقطع ابتدایی 90 درصد، در مقطع راهنمایی 68 درصد و در مقطع متوسطه یا دبیرستان 48 درصد است. به عبارت دیگر 10 درصد کودکان 6 تا 12 سال، 32 درصد کودکان 12 تا 15 سال و 52 درصد افراد واقع در سن 15 تا 18 سالگی از امکانات آموزشی محروم مانده و در سال 1375 در فضاهای آموزشی به سر نمی بردند. این وضعیت در سال 1385 به دلیل ناروشتی آمار سنین منفرد چندان روشن نیست. از سوی دیگر 33 درصد نرخ بی سوادی این گروه سنی که بر اساس تعریف کنوانسیون

حقوق کودک (به عنوان افراد واقع در زیر 18 سال) کودک تلقی می‌شوند، حاکی از فزونی آن نسبت به نرخ بی سوادی کل جمعیت کشور بوده و در واقع بیانگر تداوم روندهای کنونی در بین نسل آتی نیز هست.

2. وضعیت آموزش بر اساس توزیع منطقه ای نیز حاکی است که نرخ بی سوادی در مناطق شهری 12 درصد و در مناطق روستایی 25 درصد است و برحسب جنسیت نیز 15 درصد زنان شهری و 31 درصد زنان روستایی بی سواد هستند. این ارقام نشانگر این است که محرومیت آموزشی در بین کودکان، نوجوانان و جوانان و همچنین در بین روستاییان، زنان و در نهایت کودکان دختر بیش از سایر گروه های سنی، جنسی و منطقه ای است.

3. در یک نگاه کلی دیگر میانگین سطح تحصیل در جمعیت بالای 25 سال در ایران 4/4 سال است که در مقایسه با کشورهای پیشرفته با میانگین 10 سال گویای فقر آموزشی قابل توجهی است. این شاخص در بین مردان 5/1 سال و در بین زنان 3/6 سال است. به بیان دیگر سطح تحصیل در کشور برابر با کم تر از نصف سطح تحصیل و سواد در بین ملل پیشرفته است.

4. ساختار جمعیتی کشور در سالهای 1357 تا ۱۳67 در طول یک دهه فارغ از هرگونه مدیریت دولتی و مردمی دستخوش یک «ورم جمعیتی» شد. به طوری که کشور با رشد سنی این ورم یا «اضافه جمعیت»، در سنین شیرخوارگی با بحران شیر خشک و گرانی و نارسایی شیر کافی به این نسل؛ در سنین ورود به مدرسه با کمبود مدارس و آموزگار و مربی آموزشی (به طوری که در طول چند سال متمادی، سالانه قریب دو میلیون نفر در سن ورود به مدرسه فاقد این امکان بودند)؛ و امروزه با ورود به سنین کار با بحران فراگیر بی کاری روبه رو شده است.

5. توسعه ی برونزا از یکسو و میل تاریخی ساختار قبیله ای و عشیره ای دولت در ایران از سوی دیگر زمینه ی در حاشیه ماندن استان های مرزی و قبایل و قومیت های ساکن

در این مناطق را فراهم ساخت . کمبود امکانات، انحصارگرایی، ترس از تجزیه طلبی های گاه توجیه کننده می تواند از زمره دلایل دیگر این ساختار ناهمگون آموزشی در کشور ب شمار آید . در این ساختار استان های مرزی نسبت به استان های مرکزی، شهرهای دیگر استان نسبت به مرکز همان استان، و مناطق روستایی نسبت به شهرها از محرومیت بیشتری برخوردار بوده و هستند.

6. آموزش اصولاً از منظر دینی ب ه ویژه با تکوین نهاد نوین آموزش از زمان نوسازی رضا پهلوی، همواره منجر به بی دینی افراد شده و مورد تایید نبوده است . این امر به طور طبیعی ناشی از افزایش دانش، تعقل و توان استدلال تربیت یافتگان این سیستم است و در مقابل احکام پیشینی و ازلی- ابدی دینی تشکیک ایجاد کرده و طبعاً این شکگرایی منطقی به سود دستگاه دینی نیست . در باورداشت مدیریت سیاسی و ایدئولوژیک حاکم بر کشور اگر نهاد و ساختار آموزش عمومی نوین تا پیش از وقوع انقلاب رشدی نداشت، بدون شک نظام اسلامی این ساختار نوی آموزشی را برجیده و با ساختار قدیم آموزش دینی در قالب مکاتب دینی جایگزین می کرد. این سودا هنوز نیز در اندیشه ی برخی از متعصبان دینی قابل ردیابی است.

8 . زنان نیز که از منظر دینی همواره در رده ی چندم اهمیت و توجه قرار دارند و در واقع از نظر این جهان بینی از زاویه ی خلقت و قصد خالق، از خرد ناقص برخوردارند، اصولاً در برنامه ریزی های اجتماعی و فرهنگی نیز محل توجه ن یستند و از مدار ورود در حوزه های عمومی و جامعه ای خارج بوده و هستند. این قشر ب ه طور سنتی و دینی نیز بیش از مردان از امکانات ساختار آموزشی محروم هستند . این گرایش عموماً ناشی از ساختار مردسالارانه و پدرسالارانه ای است که در نهاد دین و ساختار سنت همواره مورد تایید بوده است.

9. فقر عمومی مردم ب ه ویژه اقشار کارگری در بخش صنعتی و خدماتی، کارمندان و

حقوق‌بگیران دولتی و خصوصی، تهیدستان شهری و مهاجران حاشیه نشین در اقتصاد و اجتماعات شهری نیز از عمده دلایل عدم برخورداری آحاد مردم و پوشش فراگیر آموزش در کشور به‌شمار می‌رود. در همین زمینه کاهش انگیزه‌ی مربیان و آموزگاران برای تدریس موثر و افت تحصیلی گسترده در مدارس از یکسو و نبود چشم انداز روشن در برنامه‌ریزی شغلی دانش آموزان، تقویت میل به خروج از فضای آموزشی و ورود به بازار کار برای افزایش توان مالی خانواده، و کسب مهارت و تجربه‌ی کاری از سوی دیگر از زمره دلایل ریزش‌های آموزشی در ایران امروز به‌شمار می‌آید.

10. نظام آموزشی پس از انقلاب با ظهور سازمان به اصطلاح انقلابی «نهضت سواد آموزی» روبه‌رو شد و این نهضت که اصولاً می‌بایست پس از چندسال انجام مأموریت خود در سوادآموزی بزرگسالان بی‌سواد، به وظایف خود پایان می‌داد، عملاً به سازمان طفیلی و ترمیم‌گر نظام آموزشی مبدل شد. این ارگان غیر سیستمی در واقع با نقش آفرینی خود، ساختار و کارکرد نظام یافته آموزش عمومی در کشور را ناهمگون ساخته و ریزش و عدم پوشش تحصیلی را در این نظام نهادینه ساخت. دوام این ارگان گویای این است که «این نهضت ادامه دارد»!

ب) سیمای کیفی آموزش ساختار آموزش در کشور علاوه بر نارسایی‌های کمی خود از ناکارآمدی‌های کیفی دیگری نیز رنج می‌برد که در کل محصول ناباوری به کارکردهای این نهاد از دیدگاه متولیان حکومت دینی و سنتی در ایران امروز است. برخی از اهم این نارسایی‌ها عبارتند از:

1. ایدئولوژیک شدن و برخورد گزینشی در تدوین متون و محتوای آموزشی بویژه در تاریخنگاری، علوم اجتماعی و تعلیمات دینی که با وجودیکه منجر به ایجاد نوعی بی‌اعتمادی به تاریخ و وقایع و مربیان و کارکردهای آموزشی در بین آحاد مردم و خاصه جوانان شده است ولی در عین حال آثار

منفی خود را در اذهان دانش آموزان دیروز و امروز گذاشته و می‌گذارد.

2. گسترش شکاف میان آموزش رسمی یا حکومتی و غیر رسمی یا مردمی در زمینه ی تحلیل تاریخ گذشته و معاصر ایران، ارزشگذاری بر شخصیت‌های تاریخی، روش نقد قدرت و الگوی تحلیل سیاسی، حجاب زنان، روابط دختر و پسر، لزوم رعایت ارزش‌ها و هنجارهای دینی رسمی و غیر رسمی و ... از یک سو بر بی‌اعتمادی میان متولیان و مخاطبان آموزش عمومی افزوده و از سوی دیگر به انشقاق اجتماعی اقشار مردم و بروز شرایط پارادوکسیکال منتهی شده است.

3. گذشته‌گرایی در ساختار اندیشگی متولیان دینی و به تبع آن برنامه ریزان دینی که می‌بایست برای تربیت نسل آینده با رویکرد آینده‌نگر به تحلیل مسائل و چاره‌جویی آن‌ها بپردازند، منجر شده است به این‌که بسیاری از آموزه‌های دینی و ارزش‌های مستتر در آن با نیازهای کودک، نوجوان و جوان امروز همخوانی نیابد و زمینه ی گسست ذهنی کنشگران اصلی آموزش یعنی معلم و دانش‌آموز تقویت شود.

4. دنیاگریزی و پست و بی ارزش تلقی کردن دنیا (که خود از ریشه ی «دنی» به معنای پست برمی‌آید) اساساً با نگاه جست‌وجوگر نسل کنونی که در ارتباط مستمر با یافته های علمی و تکنولوژیک جهان اطراف خود قرار دارد و توفیق و سعادت خد را در دنیای زمینی و نه آسمان‌ها و آخرت محض می‌جوید، از دیگر مظاهر تعمیق شکاف و پارادوکس‌های پیش‌گفته است.

5. در تدوین متون آموزشی نوعی اختلاط مفهومی و عملکردی میان علم و شبه علم و حتی علم دروغین وجود دارد که عمدتاً در ناتوانی برای پاسخ‌گویی به پرسش‌های نوین پیرامون شناخت جهان هستی، طبیعت، انسان، جامعه و مسایل معرفتی است و از این‌رو در پی این اختلاط مفهومی برآمده و به ادامه ی تحمیق تاریخی و اغفال مردمی روی می‌آورند.

6. ترویج کیش شخصیت، فرهنگ و منش پاتریمونیالیزم یا سلطه ی موروثی

پدرسالارانه، پیرسالاری م عنوی و شیخوخیت، شک‌گریزی و تقلیدگرایی، نقدگریزی، تقدس‌گرایی در پدیده‌ها و شخصیت‌ها و اشاعه‌ی باورهای خرافی در سرنوشت نویسی و تقدیرگرایی از دیگر مظاهر واپس‌گرایی برنامه‌ریزی آموزشی در ایران امروز است.

7. فقر روحیه‌ی جمع‌گرایی و تربیت اندیشه و تجربه‌ی انجام فعالیت‌های گروهی در ساختار آموزش سنتی و دینی حاکم در بخش رسمی به دلیل احتراز تاریخی دولت در مفهوم ایرانی و دین رسمی از اجتماع بیش از دو نفر در بین مردم از يك سوء و تکثیر عنصر بی‌اعتمادی در بین مردم و تقویت و ترجیح تفرد و زیست اجتماعی حداکثر در پوسته‌ی خانواده از سوی دیگر مانع از شکل‌یابی و تکوین همبستگی جمعی و کار گروهی شده است.

8. فقر نوپویی و نوگرایی در اندیشه برنامه‌ریزان درسی در کشور و ضعف نگرش پژوهشی و جست‌وجوگری، عدم آموزش روش علمی دستیابی به حقیقت به دور از هرگونه پیش‌داوری منجر به بروز ایستایی مستمر در محتوا و آموزه‌های اجتماعی و فرهنگی شده است. به‌طوریکه پس از گذشت چند دهه هنوز برخی از دروس از جمله «تصمیم‌گیری» نه از حیث تصمیم‌ش و نه شخص‌گیری و روایت و تصویرگری آن هیچ تغییری نکرده است.

بهره‌گیری از نویسندگانی که با سابقه‌ی تحصیلی در فلسفه به نگارش متون دینی و فارسی روی می‌آورند و نه فارسی‌مندان و نه دوستدار دانش‌های دیگراند و در مسند مدیریت فرهنگستان زبان فارسی و در عین حال کرسی سیاست نیز تکیه زده‌اند عواقبی جز این نخواهد داشت.

منابع:

سرشماری عمومی نفوس و مسکن، 1385، مرکز
آمار ایران
سرشماری عمومی نفوس و مسکن، 1375، مرکز
آمار ایران

افت آموزش در ایران

بر پایه ی بررسی‌های انجام شده توسط سایت برترین‌های ملت‌ها که آمار مقایسه ای بین ملت‌ها را با استفاده از منابع معتبر ارائه می‌دهد، گزارش شاخص‌های آموزشی ایران در مقایسه با سایر کشورها بسیار خواندنی است. مهم‌ترین شاخص‌های آموزشی عبارتند از: ۱. از نظر نسبت هزینه ی آموزش و پرورش به کل تولید ناخالص داخلی در طول سال های ۱۹۹۰-۱۹۹۹ عبارت از $3/3$ درصد است که از این منظر، ایران در بین ۱۳۰ کشور دنیا، رتبه ی ۸۱ را احراز کرده است. به عبارت دیگر در مقایسه با مقیاس‌های بالا، متوسط و پایین، در آستانه ی ورود به کشورهایی با موقعیت بد است.

۲. شاخص باسوادی در ایران، در بین افراد ۱۵ سال و بالاتر که توان خواندن و نوشتن دارند، گویای این امر است که در سال ۲۰۰۳، ۷۳ درصد از زنان ایرانی باسواد هستند. مقایسه ی این شاخص در بین ۱۸۴ کشور، نشان می‌دهد که ایران رتبه ی ۱۲۵ را احراز کرده است! همین شاخص برای مردان ایرانی نیز برابر با ۸۶ درصد باسوادی است که در مقیاس جهانی نیز از بین ۱۸۴ کشور، حایز رتبه ی ۱۱۶ است.

۳. شاخص تعداد کتاب های کتابخانه ها در ایران حاکی است که ایران با ۴۱۱ هزار کتاب در سال ۱۹۹۵، در بین ۸۱ کشور مورد بررسی رتبه ی ۵۸ را اشغال کرده است که به بیان دیگر در مقیاس کشورهایی است که در موقعیت پایینی قرار گرفته‌اند.

۴. هم‌چنین نسبت تعداد کتاب های کتابخانه ها در ایران به کل جمعیت کشور نشان می‌دهد که

با شش کتاب برای هر یک هزار نفر ایرانی، در مقایسه با ۸۱ کشور مورد بررسی، ایران در رتبه ی ۷۲ و بدترین وضعیت قرار دارد! مقایسه ی این آمار با تعداد زندانیان نشان دهنده ی رابطه بالقوه ی مستقیمی است که در نبود امکانات فرهنگی رخ می دهد.

۵- بر پایه ی آمار سال ۱۹۹۵، در کل کشور ۱۳،۲۱۷ کتابخانه وجود دارند که این رقم در مقایسه با مقیاس جهانی، نمایانگر این است که از بین ۶۸ کشور مورد بررسی که اطلاعات آن ها در دسترس قرار دارد، ایران دارای رتبه ی ۴۸ است. به بیان دیگر از این نظر نیز در وضعیت نامطلوب و پایینی قرار دارد.

۶. وضعیت ناگوارتر شاخص نسبت اعضای کتابخانه ها به کل جمعیت کشور است که از هر یک هزار نفر ایرانی فقط دو نفر عضو کتابخانه ها هستند. از این نظر نیز ایران در بین ۶۸ کشور مورد بررسی دارای مقام ۶۴ است!

۷. از نظر شاخص نسبت متوسط دانش آموزان به کلاس درس در بین نه ساله ها، آمارها گویای وضعیت نامطلوبی است. به طوری که از بین ۱۷ کشور دارای شرایط نامطلوب، ایران با ۳۲ نفر در هر کلاس درس رتبه ی دوم را به خود اختصاص داده است.

۸. بر اساس نتایج بررسی بین المللی علم و ریاضیات قریب نیم میلیون دانشجو در ۴۱ کشور جهان مشغول تحصیل در سطح چهار ریاضی هستند. از زاویه ی این شاخص در ایران، ۴۲۹ نفر در ریاضیات و ۴۱۶ نفر در علم در این سطح اشتغال به تحصیل دارند که این رقم ها در مقیاس جهانی میان ۲۸ کشور، رتبه ی ۲۵ را احراز کرده است.

۹. از نظر شاخص دختران خارج از مدرسه در مقطع ابتدایی یا عدم پوشش تحصیلی کودکان واقع در سن تحصیل، در ایران ۷ درصد دختران در فضا ی آموزشی نیستند. جایگاه ایران در بین ۱۰۹ کشور مورد بررسی نیز رتبه ی ۷۱ است.

۸. از نظر شاخص امید به زندگی تحصیلی نیز شواهد حاکی است ایران از بین ۱۱۳ کشور

مورد بررسی در سال تحصیلی ۱۹۹۹-۲۰۰۰، با 11/3 (یازده و سه دهم) سال، رتبه ی ۶۰ را به خود اختصاص داده است. این رتبه برای زنان ۶۴ از ۹۹ و برای مردان ۴۳ از یکصد کشور مورد بررسی است.

10. شاخص دیگر مربوط به دسترسی به امکانات است. به طوری که دسترسی دانش آموزان ۹ ساله در خانوارهای ایرانی به ماشین حساب ۳۷ درصد است که در مقایسه با ۱۶ کشور مورد بررسی رتبه ی ۱۶ را احراز کرده است! هم چنین دسترسی آن ها به کامپیوتر نیز برابر ۸ درصد است که در مقایسه با ۱۶ کشور مورد بررسی رتبه ی ۱۵ را اتخاذ کرده است. از سوی دیگر نسبت همین افراد از نظر دسترسی به کتاب فرهنگ ل غت در ایران ۲۷ درصد است که در میان ۱۶ کشور مذکور رتبه ی ۱۶ را به خود اختصاص داده است! شاخص مقایسه ی این گروه سنی از نظر داشتن بیش از ۲۵ کتاب، حاکی است ۱۸ درصد این گروه سنی از این امکان برخوردارند که در بین ۱۶ کشور پیشگفته رتبه ی ۱۶ را اشغال کرده است! در نهایت این که نسبت دسترسی این گروه به میز تحریر یا مطالعه، در ایران ۲۳ درصد است که باز هم از میان ۱۶ کشور آخرین رتبه را کسب کرده است.

فرار نخبگان یا قرار پخمگان

پدیده ی مهاجرت نیروی انسانی از کشور که محصول بعد از انقلاب است و قبل از آن خروج نیروی انسانی از کشور قابل بازگشت بود و لذا از نظر مفهومی نمی توان آن را مهاجرت نامید، در عمق خود به عنوان یکی از مهم ترین رخدادهای بعد از انقلاب دارای آثار و تبعات بالقوه مثبت و بالفعل منفی

است. برآوردهای اولیه نشان میدهد سالانه جمعیت کثیری اعم از نیروی انسانی نیمه‌ماهر، ماهر و متخصص از کشور خارج می‌شوند. کوچ اجباری بسیاری از صاحبان دانش و ثروت در سال‌های نخست انقلاب و تداوم این فرایند تا کنون جامعه‌ی بزرگی از ایرانیان در تبعید را به‌وجود آورده که در فرایند توسعه‌ی ایران تاکنون غایب بوده‌اند. در این جا با مروری بر وضعیت ایرانیان مقیم در ایالات متحده آمریکا اهمیت، نقش و تاثیر آن‌ها را می‌توان بیشتر دریافت:

۱. براساس سرشماری سال ۲۰۰۰ در آمریکا حدود ۳۳۸۰۰۰ نفر ایرانی در آمریکا وجود دارد. صرف نظر از عدم صحت و دقت آمار مذکور ناشی از دلایل عدیده ای از جمله خودداری ایرانیان از بیان ملیت خود، از بین ایرانیان ساکن در آمریکا ۵۷ درصد ایرانیان بالای ۲۵ سال دارای مدرک تحصیلی لیسانس و بالاتر هستند که این نسبت برای سایر جمعیت آمریکایی حدود ۲۴ درصد است. از این رو ایرانیان مقیم آمریکا در میان سایر گروه‌های مهاجر ساکن در آمریکا دارای بیشترین میزان تحصیل کرده است. ایرانیان آمریکایی ۵ برابر بیش از متوسط آمریکایی‌ها دارای مدرک دکترا هستند.
۲. درآمد سرانه‌ی ایرانیان مقیم آمریکا ۵۰ درصد بیش‌تر از متوسط ملی درآمد سرانه‌ی آمریکایی‌ها است. در مقایسه با ۱۲ درصد از آمریکایی‌هایی که دارای درآمد سرانه‌ی ۱۰۰۰۰۰ دلار و بیش‌تر در سال هستند ۲۶ درصد ایرانیان مقیم آمریکا دارای چنین درآمدی هستند. از سوی دیگر ارزش و قیمت متوسط خانه‌ی ایرانیان دو و نیم برابر بیش‌تر از متوسط همین فاکتور در سطح ملی است. نسبت ایرانیانی که در خانه‌هایی با قیمتی بیش از یک میلیون دلار زندگی می‌کنند ۱۰ برابر بیش‌تر از متوسط همین شاخص در سطح ملی است. شواهد حاکی است ۲۰.۸ درصد ایرانیان مقیم آمریکا در خانه‌هایی با بیش از ۵۰۰۰۰۰ دلار زندگی می‌کنند در حالی که این نسبت برای آمریکایی‌ها فقط ۳ درصد است.

۳. ایرانیان مقیم امریکا دارای بیش ترین میزان حفظ هویت فره نگی و در عین حال جذب در فرهنگ امریکایی هستند . به طوری که از يكسو در بین سایر گروه های مهاجر بیش از همه به حفظ زبان و سنن فارسی و ایرانی اهمیت می دهند و حتی نسل دوم آن ها نیز این سنت را حفظ می کنند، و از سوی دیگر بیش ترین میزان انطباق با فرهنگ کشور میزبان را از خود نشان می دهند. به طوری که بیش از سایر مهاجران زبان انگلیسی را فرا گرفته و تکلم می کنند. بیش از ۷۳ درصد آن ها در خانه به دو زبان فارسی و انگلیسی صحبت می کنند. شواهد حاکی است ۴۲ درصد پدربزرگ ها و مادربزرگ ها هنوز با فرزندان خود زندگی می کنند و به نگهداری از نوه های خود می پردازند و هنوز ساختار گسترده ی خانواده در بین آن ها رواج دارد.

۴. از سوی دیگر ایرانیان دارای بیش ترین میزان کارآفرینی هستند و با ای چاد بنگاه های اقتصادی به تولید ظرفیت های شغلی می پردازند و عمدتاً به مشاغل خدماتی و مدیریتی آزاد و غیر دولتی روی آورده اند. برآوردها نشان می دهد بیش از ۵۰۰۰ نفر به صورت قراردادی تمام و پاره وقت دارای مقام پروفesوری یا استادی در دانشگاه های امریکای شمالی هستند . در طول سال های پس از انقلاب بیش از ۷۰۰۰ عنوان کتاب توسط ایرانیان در خارج از کشور منتشر شده است که با ارقام داخل کشور قابل مقایسه است . با این که امار فوق گویای این است که بخش بزرگی از ایرانیان مقیم امریکا از وابستگان به دربار و از سرمایه داران و ملاک های قبل از انقلاب هستند ولی ب ه نوبه ی خود بیانگر توان نسبی ایرانیان در دستیابی به توفیقات اجتماعی نیز هستند که متأسفانه در جامعه ی ایران فرصت این پرورش را نیافته و به سرزمین های دیگر شتافته اند. آمارها نشان می دهند سالانه قریب ۳ میلیارد دلار سرمایه توسط ایرانیان از کشور خارج و به ممالک دیگر ب ه ویژه دوبی برده می شود. امروزه بخش بزرگی از آثار منتج به حفظ کیان و هویت ایرانیان مروهون تلاش ایرانیان فره یخته ای است که در

طول سال‌های گذشته به دلایل متعدد بیرون از کشور زندگی می‌کنند.

پی‌نوشت:

آمارهای فوق از منابع زیر گرفته شده است:

1. An overview of socioeconomic characteristics of the Iranian-American community based on the 2000 census; Ali Mostashari & Ali Khodamohseni; Iranian studies group at MIT.
2. Iran struggle for democracy continues; Ali Abootalebi; Middle east review of international affairs; vol8, no 2, June 2004.

رانت‌های تحصیلی و پدیده‌ی شبه‌نخبگان!

رانت‌خواری یا آماده‌خواری در اقتصاد و جامعه‌ی ایران پدیده‌ی است تاریخی که برگرفته از ساختار طبقاتی قدرت، تولید و توزیع ثروت و فرصت بوده و هست. صفت عمومی این پدیده، خواه در دوران قاجار، خواه دوره‌ی پهلوی و دوره‌ی حکومت اسلامی همواره این بوده است که اقلیتی منسوب به منصوبین و صاحبان قدرت، ثروت و منزلت سیاسی - اداری توانسته‌اند با کم‌ترین زحمت و تلاش و با کم‌ترین شایستگی و اخذ امتیاز در یک رقابت سالم و بی‌تبعیض، از فرصت‌های کمیاب در کشور پیش و بیش از هرکس دیگر بهره‌مند شوند. به بیان دیگر پدیده‌ی آقازاده‌ها و خام‌گرایی در نظام سیاسی و اقتصادی ایران چنان دیرینه و دیرپا است که در هر برهه برحسب ساختار قدرت و ترکیب طبقاتی آن نمودهای مشترکی را از خود بروز می‌دهد. صرف‌نظر از رانت‌های اقتصادی که از سال‌های پیش و ب‌ه‌ویژه بعد از انقلاب ریش‌ه‌ی گسترده‌ای یافت و خاستگاه بسی‌اری از نابسامانی‌ها و مشروعیت‌زدایی روزافزون از افراد و نهادهای منسوب بدان شد، به‌نظر می‌رسد رانت و آماده‌خوری در حوزه‌ی آموزش عالی و نهاد علم و دانش بیش از هر نهاد دیگری تأثیرات نامطلوبی بر پیکره‌ی نحیف و

امکانات محدود کشور در حال حاضر و آینده گذاشته است.

شاید اولین نسیم این نخبه پردازی در سیمای مدیریتی و شبه علمی کشور از همان سالهای نخست انقلاب شروع به وزیدن گرفت که برای تقدیر از بچه های انقلاب و سپس جنگ ، امتیازات مختلفی برای آن ها به ویژه برای ورود به دانشگاه قائل شدند . اختصاص بخشی از سهمیه ی محدود فرصت های تحصیلی در آموزش عالی به افراد وابسته و پیوسته به نظام اعم از افراد نسبی یا سببی از طریق ایدئولوژیک و سیاسی ب ه طور غیرمستقیم آغازگر رشد پدیده ی نخبگان و قشر نوینی از اقشار تحصیل کرده شد که می توانستند توجیه گر وضع موجود و نظریه پرداز آن باشند.

در فراز بعدی فقر علمی و تجربی مدیران دولتی و پایین بودن سطح تحصیلات آن ها خواه در رویارویی با بدنه ی کارشناسی سازمان ها و ادارات و خواه در روابط بین الملل سبب ساز ایجاد فرصت های تحصیل ی برای مدیران شد. دانشگاه ها در قالب سهمیه ی کنکور یا خارج از آن چنان سازماندهی شدند که بسیاری از مدیران را برای تبدیل به متخصص جذب کردند. بدین ترتیب مدیران انقلاب نخست با احراز شرط تعهد (به دین، انقلاب، نظام و ...) وارد عرصه ی مدیریتی کشور شدند و پس از چندین سال مدیریت پذیری و نه مدیریت، با کمترین تدبیر به تدریج وارد دانشگاه شدند و به کسب تخصص پرداختند.

بی دلیل نیست که امروز با مهاجرت خیل وسیعی از متخصصان از کشور هیچ نگرانی ای در مدیریت کلان نظام نسبت به این مهم دیده نمی شود. با تربیت نخبگان دولتی در رشته های مختلف علمی و ورود گسترده ی آن ها در موقعیت های شغلی دانشگاهی، مدیریتی، سیاسی، اقتصادی، پژوهشی و سایر مشاغل استراتژیک، بی نیازی نسبت به متخصصان و دانش آموختگان ناهم سو با نظام نیز شدت گرفت. با گسترش حضور وابستگان و دردانگان و آقازاده های دولتی در تحصیلات تکمیلی در مقاطع فوق لیسانس و دکترا در داخل و اعزام به تحصیل در خارج از کشور بر این سیاست بیش از پیش دمید ه شد که نظام

می‌بایست از وابستگی به متخصصان غیر خودی رهایی یابد. با وجود این که ظهور قشر نوپدید نخبگان دولتی یا دانش‌آموختگان بی‌کنکور و رانتي، زمینه‌ساز رشد فرایند های شبه علم و علم و علمای توجیه‌کننده‌ی وضع موجود اعتقادی و سیاسی شد ولی آنچه که پنهان می نمود، منهای کمیت نسبتاً رو به تزاید آن ها، کیفیت نازل و اندک سطح دانش و معرفت علمی این گروه بود. پایه‌ی ضعیف تحصیلی در پیش از دانشگاه، میل و عشق اندک به تحصیل علم، بهره‌ی هوشی متفاوت و گاه نامناسب برخی از آن ها و فرصت و رغبت کم مطالعه و تحقیق و تتبع در زمینه های مرتبط با هر رشته‌ی علمی که این افراد در آن به تحصیل می‌پرداختند، چنان کرد که با اتکای صرف به مدار بسته‌ی مدیریت نخبگان دولتی و عدم مجوز ورود اغیار به این عرصه، ضمن از دست دادن بسیاری از فرصت های توسعه ای، تهدیدهای جدی‌تری نیز به اندام باریک و نحیف ساختارهای توسعه‌ی اقتصادی و اجتماعی کشور تحمیل شد.

بخش بزرگی از این نخبگان دولتی یا شبه‌نخبگان از طریق سهمیه های ویژه ی دانشگاهی، بورسیه های دولتی در داخل و خارج از کشور، دانشگاه آزاد اسلامی (که با چنین هدفی در کنار اهداف انتف اعی خود طراحی و ساخته و پرداخته شد)، مرکز آموزش مدیریت دولتی و در نهایت دانشگاه های خاصی با مدیریت خاص و صبغه ی دینی، سیاسی و نظامی- استراتژیک به چنین فرصت هایی دست یافتند و به پرورش مزیت‌های رقابتی خود در دستیابی به مشاغل راهبردی پرداختند. بی‌تردید توسعه‌ی این قشر نوپدید در آینده‌ی نزدیک و در میان مدت، بسیاری از نیاز های توسعه‌ای نظام را تامین خواهد ساخت. ولی در یک افق بلندمدت فرار متخصصان و اندیشمندان، صاحبان اندیشه و فن و آورندگان مدال‌های ارج و قرب برای ملت در مسابقات المپیادها از یکسو و گوشه‌نشینی و انزوای بخش بزرگی از متفکران و صاحب‌نظران در داخل کشور، صرف نظر از دولت که به هرحال همیشه در گشت و گذار تاریخی است!

سبب‌ساز عقب‌افتادگی و شکاف بیش از پیش ملت ایران از فرایند های پرشتاب توسعه و تحول علمی و فن‌آوری جهان اطراف خود شده و دیگر بار در دوره‌ی دیگری از سیاست در کشور، حتی نیکاندیشان نیز نخواهند توانست جبران کوتاه‌نظری، خاص گرایي و آینده‌گریزی سیاست‌پیشگان روز را بنمایند.

بحران جامعه‌شناسی در ایران: از مارکسیسم تا جامعه‌شناسی اسلامی

مقدمه

دانش جامعه‌شناسی به‌عنوان یکی از رشته‌های علمی برخاسته از متن رنسانس در قرون هفده و هجده و رشدیافته در قرن نوزده و بیست، دارای تاریخ بلند و پرفراز و نشیبی است. با وجود قدمت بیش از دو قرن شکوفایی رسمی دانش اجتماعی و قریب بیش از یک قرن ونیم علم جامعه‌شناسی در غرب به‌ویژه اروپا و سپس امریکای شمالی، سابقه‌ی طرح و توسعه‌ی این رشته‌ی علمی در ایران برون‌زا و به‌گونه‌ی دیگری است. به‌طوری‌که همانند بسیاری از علوم مبتنی بر روش‌های کسب، کشف واقعیت و تحلیل و سنجش تحولات و تغییرات آن، رشته‌ی جامعه‌شناسی از نوپدیدترین دانش‌ها و رشته‌های علمی دانشگاهی و آموزش رسمی در ایران است. امروزه پس از گذشت بیش از 80 سال از طرح جامعه‌شناسی در ایران، این رشته هنوز دارای مشکلات و نارسایی‌هایی بسیاری است که مهم‌ترین آن‌ها عبارتند از:

- 1) تولید نظري بسیار نازل بوده و به بیان دیگر کم تر نظريه اي براي تبیین مسایل متعدد ایران در حوزه هاي مختلف جامعه‌شناختي از درون تحقیقات اجتماعي نظام‌یافته و مبتني بر سلسله اي از قوانین تجربی یا تحلیلی به‌دست آمده است.
- 2) مدرسان و استادان جامعه‌شناسي در انجام تحقیق یا راهنمایی و مدیریت تحقیقات مربوط به تحصیلات تکمیلی دانشجویان فوق لیسانس و دکترا در مسایل اجتماع هیچ طرح نظري را دنبال و واریسی نمی‌نمایند.
- 3) همانند تمامی رشته هاي علمی، پژوهشگر جامعه‌شناسي مستقلي در ایران وجود ندارد تا بتواند بدون سفارش سازمان ها و کارفرمایان دولتي، پیرامون موضوع هاي نظري و تحلیلی یا مسائل تجربی به تحقیق پردازد و پیش‌فرضه‌اي او منجر به يك تولید نظري شود.
- 4) از سوي دیگر میان تحقیقات اجتماعي و علمی در حوزه هاي مختلف جامعه شناسي با سازمان‌هاي سیاستگذار، برنامه ریز و اجرایی در امور اجتماعي و فرهنگی کشور ارتباط ارگانیک، انداموار و پویایی وجود ندارد.
- 5) کم‌تر یافته‌ی پژوهشی توانسته است به واریسی و آزمون طرح نظري کلان و فرانظريه‌اي در ارتباط با مسائل متعدد و متنوع جامعه در ایران پردازد.
- 6) انجمن علمی و تحقیقاتي مستقلي براي رشته‌ی جامعه‌شناسي وجود ندارد. تنها انجمن موجود نیز با ده ها مشکل ساختاري، بودجه‌اي و برنامه‌اي، دارای راهبردهاي روشن و خودبنیادی براي تحقیق و توسعه‌ی این رشته علمی نیست و از نظر مالی و عملی به کارفرمای بزرگی به‌نام دولت وابسته است.
- 7) علاوه بر این رشته‌ی جامعه‌شناسي به دلیل حساسیت موضوعات مورد بررسی همواره دارای چالش‌هاي جدي با نهاد قدرت بوده و خواهد بود و از همین رو نیازمند يك انجمن صنفی است که در صورت هرگونه مخاطرات شغلي، بی‌کاري یا اخراج مدرسان و دانشجویان بتواند از حقوق آن ها دفاع کند. این خلا

نیز از دیگر کاستی های این رشته محسوب می‌شود.

(8) تربیت و عرضه ی دانش‌آموختگان رشته ی جامعه‌شناسی در حوزه های مخ تلف، مبتنی بر نیازهای بازار کار، ضرورت های پژوهشی و تولید علمی در ایران نیست، به گونه ای که از يك سو دانشگاه های ما از فقر وجود دانش‌آموختگان این رشته در سطوح دکترا و بالاتر رنج می‌برد و از سوي دیگر چه بسیار دانش‌آموختگان این رشته که در مشاغل غیر مرتبط با آموخته‌هایشان مشغولند.

(9) زبان انگلیسی نه تنها در ساختار آموزش عمومی تا قبل از دیپلم، بلکه در سطح دانشگاهی نیز چنان وضعیت نابسامانی دارد که صرف‌نظر از دانشجویان و دانش‌آموختگان، بخش مهمی از مدرسان دانشگاهی رشته ی جامعه‌شناسی نیز از خواندن يك متن ساده ی تخصصی به زبان دیگر عاجزند. از این رو کمتر نظریه ای توسط کارشناسان و پژوهشگران این رشته، از روی متون اصلی صاحب‌نظران آن مطالعه و درك شده است.

(10) در نهایت این دانش نتوانسته است در زمینه ی طرح نظریه ها و روش های تحقیق پیرامون مسائل جامعه ی ایران در حوزه های مختلف اجتماعی، فرهنگی، سیاسی، اقتصادی، آموزشی، علمی، حقوقی، شهری، روستایی و ... در فضاهای دانشگاهی و ب ه ویژه غیر دانشگاهی به موفقیت لازم برای شناسایی و فهرست‌بندی اولویت‌های تحقیقاتی در حوزه های مختلف جامعه‌شناسی و هدایت و حمایت از پژوهش‌ها و یافته های آن برای چاره جویی مسائل جامعه ایران برسد. عمده هدف این نوشتار پرداختن به تاریخچه، نقش و جایگاه جامعه‌شناسی در ایران، دریافت فراز و فرودها و توفیق و توقیف های این رشته و صاحب‌نظران و علاقمندان آن در ایران معاصر برای پرداختن به دلایل ساختاری و تاریخی عمده مسائلی است که در بالا اشاره شد. پرسش‌های اصلی در این مقاله عبارتند از: - دانش جامعه‌شناسی از نظر محتوای آشنایی بدان در جامعه ی ایران از چه سال و دوره ای وارد ایران شد؟

- چه کسانی پیش‌تازان طرح نگرش‌ها و مکاتب جامعه‌شناختی بودند و این رشته را به میان مردم و فره‌نگ عامه بردند و با عقل سلیم یا حکمت عامیانه به چالش درآنداختند؟

- میزان و کیفیت شناخت، تحلیل و نقد مسائل اجتماعی و فرهنگی در بین صاحب‌نظران این رشته در دوره‌ی طرح و رشد این علم در ایران چگونه بوده است؟

-- آیا علاوه بر رشته‌ی جامعه‌شناسی رسمی در دانشگاه‌های ایران که از دوران پهلوی تا امروز کلاف و غلاف اصلی این دانش در انحصار آموزش رسمی و دولت‌مدار بوده است، جریان دیگری به نام جامعه‌شناسی غیر رسمی نیز وجود دارد؟ مختصات، نحل‌ها و اندیشمندان اصلی این دو جریان کدامند؟

-- میزان عمومی‌سازی و نه عامی‌سازی این رشته توسط کدامین جریان راهبردی شده است و چگونه؟

برای ترسیم نسبی تحولات این رشته‌ی علمی و پاسخ‌گویی به سؤالات پیش‌گفته، در این نوشتار ناگزیر از دوره‌بندی و تقسیم‌بندی دوگانه‌ای هستیم که بتواند این فرا‌یند و نقش‌های مهم رشد جامعه‌شناسی در ایران را برنماید. از این رو با تقسیم‌بندی دو بخش رسمی و غیر رسمی در این رشته، دو دوره را نیز باید از هم باز شناخت: دوره‌ی نخست از ابتدای قرن حاضر- خورشیدی- تا انقلاب 57 و دوره‌ی دوم از سال وقوع انقلاب تاکنون.

دوره‌ی پیش از انقلاب : جامعه‌شناسی مارکسیسم در برابر جامعه‌شناسی رسمی

مروّری بر تاریخ طرح اندیشه‌ها و نگرش‌های جامعه‌شناختی در ایران نشانگر این است که در تاریخ معاصر ایران دو جریان اصلی در رشته‌ی جامعه‌شناسی پدید آمده است. به بیان حسین ادیبی در اثر ماندگار او بنام «نظریه‌های جامعه‌شناسی»⁽¹⁾ جامعه‌شناسی ایران در دو قالب رسمی و غیر رسمی فعالیت علمی و اجتماعی خود را آغاز کرد. همانند ورود بسیاری از نمودها، نمادها و نهادهای نوین به ایران که از صدر مشروطیت پایه‌های نخستین آن طرح ریزی و سپس در دوره‌ی

نوگرایی دولتی در عصر رضا پهلوی پیگیری شد، دانش جامعه شناسی در ایران نیز در دو فرایند، روند و تاریخ متفاوت وارد ایران شد. می‌توان به جرئت بیان کرد که سال‌ها پیش از ورود جامعه شناسی رسمی در دانشگاه‌های ایران و تدریس و تربیت دانش‌آموختگان این رشته، این دانش توسط بخشی از منتقدان و دانش‌آموختگان بیرون از نظام سیاسی و آموزش رسمی وارد کشور شد. مهم‌ترین نقش ورود و طرح و توسعه ی این دانش در ایران را می‌توان به‌نام جنبش چپ در ایران زد. به طوری که جریان موسوم به حزب کمونیست ایران و سپس گروه 53 نفر به‌ویژه شخصیت‌هایی مانند تقی ارانی، اسکندری و ... از زمره افرادی بودند که آموزه‌ها، مفاهیم و نظریه‌های جامعه شناسی وقت اروپا را برای نقد و تحلیل مسایل اجتماعی، سیاسی و فرهنگی ایران با زبان ساده و مشخص در تبیین مسائل و تحویل به مخاطبان خود مطرح ساختند هرچند که خود دانش‌آموخته‌ی این رشته نیز نبودند. بی‌هیچ ارزشگذاری بر این فرایند که اصولاً وابستگی این دانش در این مقطع به جنبش چپ در ایران چگونه باعث اعوجاج و گاه کج فهمی‌های اجتناب‌ناپذیر از این رشته شد، هم زبان با حسین ادیبی باید بیان کرد که جامعه شناسی پیش از غلامحسین صدیقی در ایران طرح و درگیر مسایل ایران شد. آثار منتشر شده در دهه‌ی بیست، دهه‌ی سی، چهل و اواخر پنجاه با همه‌ی فراز و فرودهای ناشی از فشار استبداد دولتی در ایران و فوران انتشارات جامعه‌شناختی در سال‌های نخست انقلاب در ایران چنان است که در صورت کتاب‌شناسی دقیق در شناسایی کمی و کیفی آن‌ها می‌توان به جرئت اذعان داشت که جامعه شناسی ایران در بخش غیر رسمی نسبت به بخش رسمی و دانشگاهی دارای تولیدات بیش‌تر، دسترسی بیش‌تر مخاطبان آن و آشنایان بیش‌تری با نظریه‌ها و نگرش‌های جامعه‌شناختی بوده است.⁽²⁾ این رشته با وجود داشتن دو بدنه‌ی مستقل برای رشد و عرض اندام در ایران، دارای یک خصیصه‌ی تکمیلی نیز بود.

چنان که شواهد حاکی است فرایند طرح و رشد جامعه‌شناسی رسمی در بخش دانشگاهی و پژوهشی وابسته به آموزش عالی و مؤسسات پژوهشی وابسته به سازمان های دولتی در سال‌های پیش و پس از انقلاب، ماهیت دستوری و دولتی داشته و از حدود تعیین شده ای برای طرح نظریه ها و روش‌های تحقیق و تحلیل مسایل اجتماعی تبعیت می کرد. به‌طوری که این رشته در بخش رسمی برای طرح نظریه های جامعه‌شناختی نقدگرایانه و بخصوص مکتب جامعه‌شناختی «تضادنگر» یا به‌طور مشخص در راس آن نظریه های مارکسیستی و نحله های متأثر از آن، دارای محدودیت های جدی بود. از سوی دیگر در بخش غیر رسمی جامعه‌شناسی، مهم‌ترین نظریه‌های طرح و ترویج شده ی متأثر از نظریه های پیش گفته بود و برخلاف بخش رسمی کم‌تر از نظریه های موسوم به وفاق در جامعه یاد می‌شد. لذا با وجود این نقایص در هر دو بخش، در سیمای کلی این دو بخش دارای نقش و کارک رد جبرانی به هم نیز بوده‌اند.

بخش غیررسمی جامعه‌شناسی در ایران از سال‌های دهه ی بیست و هویژه با انتشار جزوه‌ها و کتاب‌های ترجمه شده از متفکران اندیشه ی اجتماعی، درصدد انطباق نظریه ها و فرضیه های آن ها در جامعه و تاریخ ایران بودند. به درست یا غلط، علمی یا غیرعلمی این فرایند با رهبری متفکران اندیشه ی چپ در ایران ب هویژه وابستگان حزب کمونیست ایران، گروه 53 نفر و حزب توده در ایران پیش برده شد. و از همین روست که در این بخش از جامعه‌شناسی می‌توان آثار بسیاری را سراغ گرفت که ب هجای آزمون و انطباق نظریه‌ها با واقعیت، در پی انطباق واقعیت با نظریه‌ها بودند! البته باید این را نیز توجه کرد که وابستگی این رشته در بخش غیر رسمی به جریان چپ منحصر به آن نیست. بلکه بسیاری از تولیدات اندیشه ای ایران معاصر خواه‌ناخواه از تونلی می گذرد که اندیشه ی چپ در ایران نقب زده بود تا سا ختار دولت و قدرت را به چالش انداخته و به زعم خود نوگرایی سوسیالیستی را بر سیمای ایران نقش و نقاشی کند. تولیدات ادبی، شعر،

رمان، تاریخ، ریاضیات، روان شناسی، سیاست و دانش سیاسی، هنر، موسیقی، فیلم، تئاتر، زیست شناسی، فلسفه، منطق و از جمله جامعه شناسی به شدت متأثر از این اندیشه و نحله‌ی فکری مبتنی بر مارکسیسم در اروپا بوده است.

سال‌های بیست تا قبل از فروپاشی حکومت پهلوی اول و دستگیری و سرکوب گروه 53 نفر در ایران، نخستین سال‌های طرح اولیه‌ی نظریه‌های دانشمندان و صاحب‌نظران جامعه‌شناسی و اندیشه‌ی اجتماعی اروپا در ایران بود. این فرایند از اواخر دهه‌ی دوم تا اوایل دهه‌ی سوم یک دوره‌ی فترت را طی کرد و با کم‌ترین آثار به ادامه‌ی حیات سیاسی و نه اجتماعی خود ادامه داد. هرچند که بسیاری از متفکران حوزه‌های مختلفی که پیش‌تر از آن‌ها یاد شد به اشکال مختلف در آثار خود این اندیشه را به نحوی بازتاب می‌بخشیدند. دهه‌ی سوم نیز سال‌های فعالیت نسبی این اندیشه در ایران و رشد این بخش بود. دهه‌ی چهارم به‌ویژه پس از کودتای 28 مرداد و ممنوع شدن فعالیت احزاب سیاسی خاص چپ در ایران، رشد این بخش از بدنه‌ی جامعه‌شناسی غیر رسمی دارای وقفه‌هایی شد. ظهور اندیشمندانی مانند آریانپور در بخش جامعه‌شناسی غیر رسمی و نیروهای چپ ایران و بعدها حضور صاحب‌نظرانی مانند شریعتی در بین مذهبی‌ها، زمینه‌ی طرح هرچند توأم با ستیز اندیشه‌های اجتماعی وابسته به مکتب تضاد را در ایران فراهم ساخت. در این میان می‌توان به چ‌رئت بیان کرد به‌ویژه در سال‌های دهه‌ی چهل و پنجاه، اندیشه‌ی جامعه‌شناختی مبتنی بر تضاد به عنوان خصیصه‌ی اصلی جامعه‌شناسی غیر رسمی در ایران متأثر از آثار این بخش از متفکران ایرانی بوده و حتی در فضاهای رسمی دانشگاهی و پژوهشی دولتی نیز می‌توان بارقه‌هایی از آن را دید. برخلاف این بخش، بدنه‌ی رسمی جامعه‌شناسی که با حداقل دو دهه تاخیر در محیط‌های دانشگاهی جای باز کرد و دانشجویانی را تربیت و وارد جامعه کرد، با همه‌ی امکانات دولتی و بودجه و فضای نسبتاً آزاد برای

طرح آن بخش از نظریه های بی‌گزند و مصون از هرگونه نقد و چالشگری ساختار قدرت، دارای رشد لازم نبود. اولین طرح درس جامعه شناسی را می‌توان از آثار دکتر یحیی مهدوی در دانشگاه دانست که به نام علم عمران تدریس شد. چند سال بعد دکتر غلامحسین صدیقی با ساخت واژه ی معادل این رشته در غرب، «جامعه‌شناسی» را وارد ادبیات علمی و اجتماعی ایران کرد. بسیاری از کت‌اب‌های ترجمه شده و یا نگاشته شده در جامعه شناسی رسمی، متأثر از اندیشمندان و نظریه های اهل وفاق یا محافظه کارانه در جامعه نظیر کارکردگرایی و ساختارگرایی بودند.⁽³⁾

نامه ی علوم اجتماعی نیز با وجود برخی چهره‌های نامدار فعال در آن و مؤسسه ی تحقیقات اجتماعی دانشگاه تهران به عنوان اولین سازمان پژوهشی جامعه شناختی در ایران، دارای آثار تحقیقی ارزشمند ولی عمدتاً سفارشی، خنثی و حافظ وضع موجودی بود که بیش از این نیز از فضای اختناق انتظار نمی‌رفت. ترجمه‌های گوریچ توسط حسن حبیبی، آثار کاظم ودیعی، احسان نراقی، راسخ، فرهنگ قائم مقامی و بسیاری دیگر و پژوهش‌های این گروه از فعالان بخش رسمی جامعه‌شناسی فقط توانستند روح سرگردان جامعه‌شناسی را در کلاس‌های درس و بحث های علمی تعریف شده، زنده نگه‌دارند.

میزان تولیدات علمی، اعم از کت‌اب، مقاله و گزارش پژوهشی جامعه‌شناختی در این دو بخش در طول دوره ی حیات‌شان در پیش از انقلاب، گویای عقب‌ماندگی بخش غیر رسمی از نظر کمی و یک‌سویه بودن رشد هر دو بخش از نظر کیفیت و تنوع آرا و اندیشه های جامعه‌شناختی طرح شده در هر دو حوزه بوده است. از سویی دیگر وجه ممیزه ی این دو بخش نسبت به یکدیگر این است که جامعه شناسی غیر رسمی بیش از جامعه شناسی رسمی توانست با همه یک‌سویه‌نگری، طرح ناقص نظریه ها، انطباق بی‌اندیشه ی نظریه‌ها با وقایع و تاریخ تحولات ایران و طرح و نقد غیر علمی برخی نظریه ها خواه از سویی متفکران چپ و خواه متفکران مذهبی مانند شریعتی، در توده‌ای ساختن یا به تعبیر دقیق تر تکثیر

آرا و نظریه های جامعه شناسی در بین لایه هایی از مردم و حتی دانشجویان بخش رسمی جامعه شناسی موفقیت به دست آورد.

دوره ی پس از انقلاب : جامعه شناسی علمی در برابر جامعه شناسی اسلامی
از چندسال پیش از وقوع انقلاب به ویژه از سال 57 تا 60، مهم ترین فراز گشایش های سیاسی برای طرح آزاد اندیشه ها و آرای متفکران، فعالان و نویسندگان دانش اجتماعی و سیاسی به ویژه جامعه شناسی بود. بیشترین آثار جامعه شناسی غیر رسمی در طول این سالها منتشر و در اختیار مردم قرار گرفت. آثار جامعه شناختی افرادی مانند طبری، پرهام، حمیدی، راوندی، فشاهی، شهریار، اشرف، ترابی، آریانپور، کامرانی، فضایی، میرفطروس، ادیبی و ... در بین صاحب نظران اندیشه ی چپ با معرفی و طرح و توسعه ی اندیشه های مکتب تضاد از زمره مهم ترین آثار منتشر شده بود.⁽⁴⁾ همچنین در بین صاحب نظران اندیشه های اجتماعی مذهبی، آثار افرادی چون شریعتی، توسلی، حاج سید جوادی، حسن حبیبی و ... از زمره آثار ممتاز و اجتماعی بود که منتشر شد.⁽⁵⁾
با وقوع انقلاب بسیاری از جامعه شناسان وابسته به نظام پهلوی از فضاها ی دانشگاهی بیرون رانده شدند و لذا عرصه برای جامعه شناسان غیر رسمی و هم چنین جامعه شناسان رسمی که فرصت طرح آرای خود را نمی یافتند فراهم شد. شدت یابی نزاع های سیاسی در ایران و قلع و قمع بسیاری از اندیشه های منتقد و مخالف با رژیم مذهبی اسلامی، به تدریج فضای سیاسی را مجدداً متصلب و منقبض ساخت. تکرار مدار بسته ی استبداد- آزادی- استبداد یا سکوت- فریاد- سکوت و اختناق، به عنوان گره گاه تاریخی توسعه نیافتگی ایران، دوباره بازآفرینی شد. تصفیه ی دانشگاه ها با انقلاب فرهنگی زمینه ی خفقان دوباره و محاق جامعه شناسی را فراهم ساخت. دهه ی شصت در آتش کینه های انقلابیون و جنگ طلبان گذشت و در این سال ها بسیاری از جامعه شناسان غیر رسمی از جمله

صاحب‌نظران اندیشه و مکتب تضاد و مارکسیسم
یا جانب‌باخته و یا جلای وطن کردند.
فروپاشی شوروی و الگوی نوگرایی
سوسیالیستی در بلوک شرق نیز زمینه
مضاعفی برای فروکش کردن اندیشه‌های این
بخش از جامعه‌شناسی شد. از این‌رو از نیمه‌ی
دوم دهه‌ی شصت تاکنون دیگر بخش غیر رسمی
جامعه‌شناسی رو به افول گذاشت و عمده‌ی توان
این رشته در بخش رسمی به حیات خود ادامه
داد. در طول سال‌های پس از انقلاب و تعطیلی
دانشگاه‌ها تحت عنوان انقلاب فرهنگی،
طراحان آن برای بازسازی ضایعه‌ی تخلیه
دانشگاه‌ها از دگرانديشان، طرح‌های اعزام
دانشجویان به خارج از کشور و سهمیه‌ی
ادامه تحصیل ویژه‌ی هواداران ایدئولوژیک
انقلاب و ولایت فقیه را تحت عنوان سهمیه‌های
مختلف ازجمله برای مدیران دولتی و
لایه‌هایی از نیروهای نظامی و شبه‌نظامی
بسیج را به اجرا گذاردند. از همین رو بود
که به تدریج با اتمام دوره‌ی تحصیل این
گروه‌ها بر پایه‌ی رانتهای تحصیلی در کشور
برای منسوبین منصوبان قدرت، آقازاده‌ها و
فرصت‌طلبان، پدیده‌ی شبه‌نخبگان شکل گرفت.⁽⁶⁾
از اوایل دهه‌ی هفتاد تاکنون، روندهای رشد
جامعه‌شناسی در ایران دستخوش تحول جدی شده
است. امروزه بخش رسمی جامعه‌شناسی همانند
دوران استبداد شاهان پهلوی بیشترین
امکانات و کمترین نوآوری را در اختیار
دارد.

چالش اصلی جامعه‌شناسی هرچند به صورت کاذب
و کم‌مایه میان دو طیف اصلی است که محصول
سال‌های برخورد آرا در ایران نیز هست.
چنان که در تقسیم‌بندی جامعه‌شناسی رسمی از
غیر رسمی در پیش از انقلاب مطرح شد، با
توجه به معیار طرح و توسعه‌ی نظریه‌ها و
روشهای تحقیق در مسائل مبتلا به عرصه‌ی
عمومی جامعه‌ی ایران می‌توان به چند گروه
بارز در این دوره دست یافت:

گروه نخبست‌بازماندگان و پیروان
اندیشه‌های نقدگرایی، تضاد و چپ‌نویستند
که هرازگاهی در محیط دانشگاهی با همه
درایت‌ها و تدابیر آگاهانه به فعالیت
می‌پردازند. در این میان اندیشمندانی نیز

وجود دارند که با به میان آوردن آرا و اندیشه‌های علمی جامعه شناسی در پی طرح و نقد مسایل اجتماعی و فرهنگی بوده و با تلاش علمی خود درصدد طرح نظریه‌های آزمون شده در جامعه‌ی ایران هستند. اعضای این گروه با بینش جامعه‌شناختی میلزی، به رسالت خود در جامعه خواه از نظر علمی و خواه در بعد اجتماعی می‌پردازند.

گروه دوم طیفی از جامعه‌شناسان پس از انقلاب متأثر از فضای ایدئولوژیک آن هستند و بخش مهمی از آنها شامل دانش‌آموختگان مبتنی بر رانت‌های تحصیلی اند. این گروه دارای طیفی با دو قطب تندرو و میانه‌رو است. در یک سر طیف اسلامگرایان افراطی و کج‌فهمی قرار دارند که هنوز در سودای شور سال‌های نخست انقلاب و نظریه پردازان انقلاب فرهنگی هستند که درصدد اسلامی کردن دانشگاه‌ها و رشته‌های علمی از جمله جامعه‌شناسی اسلامی بودند. با وجود این که نسل نخست انقلابیون، به رد آرای خود در آن سال‌ها پرداخته‌اند، اما عده‌ای با طرح جامعه‌شناسی اسلامی در پی سرابی دیگر هستند. این گروه از زمره توجیه‌کنندگان نظام سیاسی‌اند که مناصب قدرت و مدیریت در بخش‌های دانشگاهی و پژوهشی را در اختیار گرفته‌اند. این لایه از گروه دوم بی‌اطلاع از عناصر دانشی، روشی و بینشی تفاوت میان معارف علمی و دینی، چنان با صلابت از نظر خود دفاع می‌کنند که گویی در عالم جامعه‌شناسی، نسخه‌های دیگری از جامعه‌شناسی مسیحی، یهودی، بودایی، و کنفوسیوسی نیز وجود دارد!

در طرف دیگر این طیف، جامعه‌شناسی قرار دارد که دانش‌آموختگان مرتبط یا افرادی با اندیشه‌ی اجتماعی دینی هستند که منتقد قدرت‌اند و در اندیشه‌ی طرح بدیلی برای حفظ نظام سیاسی با قالب‌های دینی و البته شبه‌دمکراتیک هستند. افراد وابسته به این طیف قبل از دغدغه برای حل و فصل مسائل اجتماعی جامعه‌ی ایران، نگاه‌شان ناظر بر قدرت بوده و با تعابیر خودساخته‌ای مانند جامعه‌شناسی سرگرم‌کننده (که ظاهراً خود بدان دچارند)، مدرن‌یته‌ی ایرانی،

مردم سالاري ديني يا اسلامي، مدافعان همان
دیدگاه تندرو در نسخه‌هاي شبه علمي و نظري
و به تعبير خودشان حداقلی هستند. مهم‌ترین
خصيصه‌ی این دو طيف موجود در گروه دوم عدم
تفاوت‌گذاري میان مفاهيم، آموزه ها و
روش‌شناسي يا به تعبير فلاسفه ی علم،
پاراديم‌هاي میان دو حوزه ی معرفتي دين و
علم است (7) که محصول آن التقاط مفاهيم و
حوزه‌ها و ابداعات خودساخته اي است که نه
تنها نوآوري و توسعه اي را به دنبال
نمی‌آورد بلکه بخشي از انرژی ساير متفکران
و نهادهاي علمي را نیز صرف حذف يا کاهش
آثار زیان بار این بیهوده سراي‌ها می‌کند.
این گروه بر حسب منافع قشري، موقعیت شغلي
و اجتماعي و نگرش هاي ديني و سياسي تصور
دارند که راه عيني سازي، آزمون پذيري و
پاسخگويي این رشته ی علمي و نظريه هاي
مرتبط با آن، عبارت از بومي سازي ناشیانه
با اتصاف اسلامي- شيعي يا علوي و يا
ایراني، شرقي، آسیايي و ... به مفاهيم و
آموزه‌هاي علمي و مدرني است که در هيچ
جايي از دنيا نمی‌توان سراغي از آن یافت!
گروه سوم تحت عنوان جامعه شناسان حرفه اي
از زمره افراڊي هستند که بي هيچ جهت‌گيري
خاصي بر پايه ی آنچه ستاد انقلاب فرهنگی
تعريف کرده است فقط به تدریس و آموزش
می‌پردازند و به این رشته ب ه عنوان نوعي
کسب می‌نگرند. این گروه به آدمک‌هاي چوبيني
تبدیل شده اند که کم تر نوآوري را می‌توان
در آنها سراغ گرفت. بسیاری از
دانش‌آموختگان سال هاي پس از انقلاب که
امروزه کم تر داراي گرايشات ايدئولوژيك و
عمدتاً خنثي هستند در این گروه می‌گنجد.
این گروه با وجود آشنايي ب ه مقدمات علمي
این رشته، بي هيچ روزآمدسازي و مطالعه ی
مؤثري، کم تر به توليد و نوآوري علمي
پرداخته و در محافل رسمي از انتقاد و طرح
مسائل اجتماعي احتراز می‌کنند و صرفاً به
فعالیت‌هاي سفارشي آموزشي و پژوهشي دولتي
وي ا خصوصي، آزاد و غير انتفاعي اهتمام
دارند.

تصوير مختصر و گذراي ارائه شده در بررسی
وضعیت جامعه شناسي در ایران، بر کنار از

بررسی جامعه‌شناسان ایرانی است که در خارج از کشور با گرایش‌های سیاسی مختلف فعالیت‌های گاه قابل توجهی نیز انجام داده‌اند. بخش بزرگی از این جامعه‌شناسان ایرانی به عنوان نسل اول ایرانیان مهاجر که در اثر انقلاب، ناگزیر از ترک ایران شدند، یا وابسته به نظام پهلوی بودند و به‌گونه‌ای به همین عنوان به اجبار جلاي وطن کردند، یا در تعارض با نظام پهلوی و در صف انقلابیون بودند و سپس در ستیز با اسلامیون انقلابی به تبعید ناخواسته تن دادند. در این میان جامعه‌شناسان ایرانی دیگری نیز وجود دارند که یا از نسل دوم مهاجران هستند و هنوز به مسائل ایران علاقمندند و بدان می‌پردازند، یا گروهی هستند که در طول سال‌های پس از انقلاب به تحصیل پرداخته‌اند و اقامت کشورهای اروپایی یا امریکایی شمالی را پذیرفته‌اند. یکی از مهم‌ترین محدودیت‌هایی که این طیف از جامعه‌شناسان ایرانی مقیم خارج از کشور را احاطه کرده است، دوری آن‌ها از واقعیت‌های اجتماعی و عدم دسترسی به میدان تجربی وسیعی است که می‌تواند با تسلط بر نظریه‌های مرتبط، به تولید نظری ویژه ایران بپردازد. بررسی‌های سیمای عملکرد این بخش از جامعه‌شناسان نیازمند شناخت از نزدیک و مطالعه آثار آن‌ها در خارج از کشور است⁽⁸⁾ که در حیطه‌ی بررسی مقاله‌ی حاضر نمی‌گنجد.

جمع‌بندی

در پایان می‌توان چنین نتیجه گرفت که علی‌رغم قدمت نسبتاً طولانی دانش، روش و بینش جامعه‌شناسی در ایران خواه رسمی یا غیر رسمی، به دلیل برخورد سیاسی خواه از سوی ارباب قدرت و خواه از سوی منتقدان قدرت در سیر تحولات این رشته علمی در ایران، این رشته هنوز نتوانسته است در فضایی آزاد به سه ایستگاه اصلی فرایند تحقیق در مسائل اجتماعی و فرهنگی ایران، یعنی مسئله‌یابی، مسئله‌شناسی و مسئله‌زدایی بپردازد. از این رو در بین انباشت وسیع نظریه‌ها، دیدمان‌ها یا پارادایم‌های مطرح در حوزه‌های مختلف این علم از حوزه‌ی

اقتصاد تا سیاست و فرهنگ و نهاد های متعدد اجتماعی از دولت تا خانواده، هنوز نتوانسته است به شناخت دقیق پدیده ها و تحلیل و ارایه راه های تخفیف این مسائل اهتمام ورزد. این خصیصه به ویژه از آن رو به عنوان يك بحران در جامعه شناسی ایران مطرح می شود که مراکز اسناد و کتابخانه های مؤسسات آموزش عالی و پژوهشی اجتماعی و فرهنگی در ایران به زندان گزارش های پژوهشی مبدل شده است که به دلیل تجربه گرایی محض در جامعه شناسی ایران امروز، فقط تلنباری از آمار، پرسش نامه ها و تحقیقات با مقیاس خرد دامنه وجود دارند که هیچ تحلیل نظری یا ثانویه ای از آن ها بیرون نمی آید.

از سوی دیگر پدیده ی شبه نخبگان در این رشته نیز اصحاب قدرت را به نظرات و رهنمودهای هم اندیشانی سوق می دهد که از بین آن نظرات راهکار عینی برای راهیابی مسائل متعدد جامعه ی ایران امروز به دست نیامده و نخواهد آمد زیرا که بخش بزرگی از این مسائل در ساختار و عملکرد قدرت و دولت و حکومت در ایران نهفته است. از این رو به نظر می رسد با توجه به اهم چالش های پیش گفته در مقدمه ی این نوشتار، جامعه شناسی در ایران فاقد نقش و جایگاه علمی و اجتماعی لازم برای شناسایی و راهیابی مسائل جامعه از يك سو، و طرح و توسعه ی یافته های پژوهشی برای دستیابی به نظریه های وثیق و قابل اعتماد و پایایی در حوزه های مختلف جامعه شناسی از سوی دیگر است. در این جا به تعبیر کواکبی در اثر خود به نام «طبایع الاستبداد» (9) باید اذعان داشت در نظام های دیکتاتوری، علوم اجتماعی به ویژه جامعه شناسی نمی توانند رشد یابند.

پی نوشت ها:

1. نظریه های جامعه شناسی، ادیبی، حسین و انصاری، عبدالمعبود، 1357
2. سیر جامعه شناسی در ایران، علی احمدی، امید، و طایفی، علی، گزارش پژوهشی، 1368

3. مکاتب جامعه‌شناسی در ایران، ترابی، علی اکبر، 1357 ؛
و جامعه‌شناسی در ایران، ترابی، علی اکبر، 1358
4. کتابشناسی مارکسیسم و امپریالیسم، بینا، تهران، 1359
5. کتابشناسی جامعه‌شناسی، اشرف الکتابی، مرکز اطلاعات علمی، 1366
6. رانتهای تحصیلی و پدیده‌ی شبه‌نخبگان، طایفی، علی، ایران امروز، 1382
7. جامعه‌شناسی علم، توکل، محمد، 1375
8. سیرجامعه‌شناسی در ایران، مهدی، ع.ا.، لهسایی‌نژاد، 1379
9. طبایع الاستبداد، کواکبی، عبدالرحمن، ترجمه کرمانی، بدون تاریخ

فصل پنجم: آسیب‌شناسی مسایل فرهنگی ایران

خلق را تقلیدشان بر باد داد!

منش تقلید در فرهنگ ایرانی یکی از اصول و خاستگاه‌های نخستین پذیرش تام دستورات دیگران است. چنین تقلیدی در عالم دین و مذهب با تاسی به طیف معدودی از علما، عملی است که در واقع انحصاری شدن قدرت و خصیصه‌ی اندیشیدن و شناخت دینی در جرگه‌ی معدودی را نشان می‌دهد. تقلید به معنای کوشش در پیروی دقیق از کاریک شخص است. در نظام بسته و قبیله‌ای ایران از دیرزمان تاکنون خواه به دلایل ناامنی‌های سیاسی، جبر اطاعت و فرمانبرداری، خواه به دلایل عجز و ناتوانی در مقابل نیروهای قاهر طبیعی، تبیین تولد و مرگ و درونی شدن طبیعت‌گرایی در برخورد با پدیده‌ها و تعمیم آن طرز نگرش در مواجهه با پدیده‌های اجتماعی و سیاسی و اقتصادی این منش همواره به حیات خود ادامه داده است. تقلید ناشی از روابط مقلد و مقلد است که نخست در دستگاه دینی و سپس در سیستم اجتماعی و فرهنگی معنا و مفهوم می‌یابد. چنین تقلیدی خاصه در حوزه‌ی علم و تحقیق موجب آنتروپی یا اختلال سیستم اجتماعی می‌شود. اصولاً هر خصیصه‌ی فرهنگی و دینی در عین حال که «استقلال کم‌تری دارد می‌توان رنگ آن را بر عموم پدیده‌های اجتماعی در جامعه‌ی دینی مشاهده کرد. دین جدا از جامعه نیست و اگر انحطاطی وجود دارد همگانی است. اگر جامعه‌ای دارای فرهنگ قبیله‌ای باشد قطعاً

این حالت در رفتار دینی آن‌ها منعکس می‌شود.
(رضاقلی، علی؛ ص 177)

مصادق این همگانی بودن در یک نظام اجتماعی را می‌توان در مورد خصیصه‌ی فرهنگی تقلید نیز یافت. چنان که تأثیرات جانبی و حاشیه‌ای این منش فرهنگی و دینی در حوزه‌های دیگر کنش‌ها و خرده‌نظام‌ها و خرده‌فرهنگ‌های اجتماعی قابل شناسایی است. به عنوان مثال تقلید در سیاست و عالم سیاسی به صورت فرهنگ تسلیم، ستم‌پذیری و فرمان‌پرستی تجلی کرده و جامعه‌ای ستم‌پرور، ظالم‌دوست و ستم‌دیده را پی‌ریخته است. چنان‌که «ستم دستگاه حاکمه با پدیده‌های کیفی هم‌چون جهل و خرافات و تعطیل عقل و تسلیم سرنوشت شدن و جادو مزاجی در میان توده‌ی مردم رابطه‌ی مستقیم دارد.» (همان جا، ص 140) جهت عمومی اندرزنامه‌های دوره‌ی قاجار نیز پذیرفتن نظام حاکم زمانه است، روح آن سکون و رکود است و جوهر آن تسلیم و رضا است. «امامت و امارت توأمند که به یک شکم زاده شده‌اند. پس بدان که گفته‌ی پیامبر و سلطان یکی است و شک نیست که سلطان عدل را اطاعت فرض است.» (ورهرام، غلامرضا؛ ص 13)

از بعد سیاسی تبعیت از رهبران سیاسی در کسوت پوزیسیون یا اپوزیسیون بدون چون و چرا از طرف احاد مردم، ریشه در همین باورداشت و طرز تلقی از حکمت نظری و عملی دارد. بسیاری از حرکتهای سیاسی، جنبش‌های مدنی و محفل‌ها و تشکیلات حزبی در سده‌ی اخیر نمایشگر همین نوع نگرش بوده و از علایم آسیب‌شناختی همان فرهنگ تقلید نیز رنج می‌برد. این فرهنگ سیاسی در اوج خود به دنبال تبدیل نهادهای سیاسی مدرن با ساختارهای کهن و دیرپای بومی است تا منافع تاریخی اقشار مسلط از بین نرود. نمونه‌هایی چون مشروطه‌ی مشروعه یا حکومت اسلامی به جای جمهوری خواهی از همین نگرش ریشه می‌یابد.

اثرات تقلید بر کنار از تولید در حوزه‌ی فعالیت‌های اقتصادی نیز به روحیه‌ی آماده‌خوری در استفاده از رنج مایه‌ی دیگران، گرایش به کار دلالتی و واسطه‌گری و

سودخواهی‌های آنی و بی‌دردسرو بی‌اندیشه منتهی شده است. به‌طوری که برای نظام اقتصادی ما از ناامنی مهلک‌تر، فرهنگ دینی ما به اضافه ی بدآموزی‌های دراویش و خانقاه‌ها بوده است. به لحاظ نظری هیچ جایگاه قابل توجهی برای فعالیت‌های اقتصادی وجود نداشته است. پولاک می‌نویسد: «استادان پیشه‌ور که عموماً با فعالیت و پشتکار در بازارها کار می‌کنند، کوششی در تکمیل پیشه‌ی خود نشان نمی‌دهند. بیش‌تر منظور آن‌ها از این همه تلاش شبانه‌روزی تامین معاش روزانه است. امروزه کار ایشان به تقلید از مصنوعات اروپایی محدود می‌شود بدون اینکه قوه‌ی ابداع و اختراع خود را به کار اندازند. (انصافی‌پور، غلامرضا؛ ص 209) از این منظر میل به آماده‌خوری و بهره‌کشی دیگران و غارت زحمات دیگران با کم‌ترین کار و تلاش و رانت‌خواری و کم‌کاری و فقر بهره‌وری و کارایی در استفاده از منابع از یک سو و اتکای صاحبان قدرت و ثروت و منزلت و همچنین معرفت دینی به کار و تلاش سایر اقشار مردمی تحت عنوان رعایا، پیروان، محکومین و اقشار درجه دو از سوی دیگر از زمره شواهد عینی و تاریخی سلسله تودرتوی تباهی‌های حاصل از تقلیدهای کورکورانه ای است که در فرهنگ ما بی‌آن که بدانیم و بخواهیم پای هرگونه حرکت آزادی خواهی و تلاش خلاقانه‌ای را برای حرکت به سوی آینده به زنجیر کشیده است.

در حوزه‌ی علمی و فنی نیز خصیصه‌ی تقلید به آماده‌خوری در استفاده از علم و دانش وارداتی از ممالک و یا افراد و گروه‌های دیگر منجر شده است. چنان که سرقت‌های ادبی فراوان، گرایش‌های مکتبی و تقلیدگونه‌ی مذهبی با اندیشه‌های علمی از سوی شاگردان آن مکاتب یا اندیشمندان آن‌ها در نهایت به انفعال فرهنگی در عرصه‌ی سبقت‌های فرهنگی منجر می‌شود که در دستگاه سلسله تعامل فرهنگی به صورتی یک‌سویه تجلی کرده و به‌نظر نوعی تهاجم فرهنگی می‌نماید. از بعد علمی، فرهنگ تقلید در میان آثار ترجمه و اقتباس بی‌کم و کاست از اندیشه و آثار صاحب‌نظران علوم مختلف، فقدان خلاقیت و ابتکار عمل،

خلاء نوآوری و ابداع نمایان است. کمتر فعالیت علمی در کشور صورت می‌گیرد که دارای مبانی درونزای علمی خواه نظری و خواه تجربی باشد. تکیه کردن به قبله‌ی عالم در حوزه‌ی سیاسی، به معنای تکیه کردن به قبله‌های علمی در حوزه‌ی علمی نیز هست. به نحوی که هرچه سریع تر بار علم کم انبان خود را بر زمین نهد و از شور یافتن پاسخ‌های آماده‌ی دیگران به شغف آمده و این بار بر برج عاجی نشیند که ارتفاعش را او پایه‌گذاری نکرده است. در این میان نادر افرادی هم که به اطمینان کشف، تلاش و تکاپوی خود به حقایقی دست یافته اند یا به چوب تکفیر یا به باد فراموشی و سکوت و یا به دیار غربت سپرده می‌شوند. حوزه‌ی اثرگذاری فرهنگ تقلید در فرایند جامعه‌پذیری و فرهنگ‌یابی در مسیر تحول و رشد افراد جامعه نیز به صورت دهن‌بینی و انفعال و وابستگی فکری افراد ظاهر می‌شود. خصایص دیگری چون روحیه‌ی یاس، رخوت، تنبلی، فردگرایی افراطی و دنباله‌روی‌ها و قهرمان‌پروری‌ها همه نیز از سویی به این منش فرهنگی قابل تحویل‌اند. لرد کرزن می‌نویسد: «دو ویژگی در سیرت قومی ایرانیان وجود دارد که حاکی است ایرانیان قوم و ملتی پاینده اند. یکی زنده دلی فناپذیر و دوم استعداد بسیار در کار تقلید، که از این نظر در مشرق‌زمین همواره شهرت داشته‌اند.» (همان‌جا، ص 72) پولاک نیز در جای دیگری می‌نویسد ایرانی قوه‌ی ابداع چندان‌ی ندارد اما در کار تقلید کوشاست. در نهاد خانواده نیز روابط زن و شوهر، پدر و فرزند و فرزند ارشد و کوچک‌ترها علاوه بر این‌که مبتنی بر ساختار انحصار در اقتدار پدر یا پاتریمونیا لیزم بوده و زور و اطاعت از عناصر مهم آن به‌شمار می‌روند، این ساختار با فرهنگ و احکام عرفی و دینی تقلید در بین حاکم و محکوم نیز تحکیم یافته است. به عبارت دیگر این رابطه‌ی تبعیض‌آمیز مبتنی بر چند عنصر برتری قدسی، برتری فیزیکی یا جسمی و برتری فکری و عقلی پایه‌ریزی شده است. در برتری قدسی محور فرمان و فرمان‌پرستی، شیخوخت و سن سالاری

پدر و یا فرزند ارشد است. در برتری جسمی محور سلطه‌ی قدرت بدنی و فزونی نیروی جسمی و جنسی مرد است. و در برتری عقلی که همانا ریشه‌ی تقلید نیز در آن نهفته است، محور فزونی معرفت و بصیرتی است که از دیرزمان منحصر در بین گروه و اقشار خاص از جمله اصحاب معرفت دینی بوده و تا به امروز نیز با وجود تغییرات اساسی در منطق‌های قدوسیت، نیروی بدنی و دامنه‌ی عقلانیت، هم چنان در جوامع سنتی و عقب افتاده‌ای چون ایران سایه افکنده است. بارقه‌های فرهنگ تقلید علاوه بر خانواده در ساختارهای آموزشی نیز قابل شناسایی است. آموزش سنتی یا مکتبی که در سده‌های گذشته عمدتاً در مدارس دینی و توسط اصحاب دین و ملایان و روحانیون به افراد خاصی همچون فرزندان شیوخ و خوانین و وابستگان به دربار و اصحاب پول و قدرت صورت می‌گرفت، نمونه‌ی بارز این ساختار تقلید و سلطه‌پذیری فکری و عملی بود. پس از آن نیز با وجود ورود نهادهای آموزشی نوین در سطوح عمومی و عالی به دلیل دیرینگی و ماندگاری ساختار سلطه از یکسو و پیوند دیرین کارگزاران و صاحبان معرفت دینی با اصحاب قدرت و ثروت (در عرصه‌های دینی، سیاسی و اقتصادی) از سوی دیگر، این گرایش و فرهنگ اطاعت‌پذیری و فرمان‌پرستی و تقلید و پیروی بی اندیشه و سهل، همچنان به جان سختی خود ادامه داده است. در چنین ساختاری انتقادگری و طرح و تکرار اندیشه‌هایی همچون صمد بهرنگی در آموزش عمومی و پرسشگری و شک‌علمی و تجربه‌گرایی همراه با خردگرایی در فضاهای آموزشی دانشگاهی نیز با چماق تکفیر و عناد و براندازی ملک و دین مورد تخطئه و تعطیل قرار می‌گیرد. به‌نحوی که هنوز متفکرین خردمند و مشایخ مطرح بسیاری به استناد صرف طرح تشکیک در مبانی منطقی تقلید کورکورانه که ریشه‌هایش منحصرأ به دین نیز وابسته نبوده و سرمنشا آن ساختار پاتریمونیالیستی دیرین ایرانی است، از میدان دانشگاه و حتی جامعه کنار گذاشته می‌شوند.

با وجود این، به نظر می‌رسد یکی از مهم‌ترین رسالتهای روشنفکران و آگاهان به مسایل فرهنگی و دینی این مرز و بوم بیان آشکار نقایص، ضعفها و کاستی‌های فرهنگ توسعه و توسعه‌ی فرهنگی است به نحوی که مردم نیز با آگاهی از کاستی‌های فرهنگ عمومی به اندیشه‌ی تغییر آن برآمده و این بار ریسمان نه چندان محکم پیروی و تبعیت محض را بدرند و کیش شخصیت و اطاعت و تقلید را به تاریخ بسپارند که خلق را تقلیدشان برباد داد!

منابع:

1. انصافی‌پور، غلام‌رضا؛ ایران و ایرانی؛ نشرامیر کبیر؛ 1364
2. رضاقلی، علی؛ جامعه‌شناسی خودکامگی؛ نشر نی؛ 1376
3. ورهرام، غلامرضا؛ نظام اجتماعی و سازمان‌های سیاسی در ایران، نشر معین؛ 1367

دنیاه‌گرایی و دنیاگریزی : باردوکس معاش و معاد!

آخرت‌جویی یا معادگرایی (اسکتولوژی)، نوعی اعتقاد و باور دینی است که فرض اولیه‌ی آن باور به وجود جهان دوم و دیگری است که دنباله‌ی جهان کنونی و زمینی بوده و به روز وصل آن «محشر یا رستاخیز» اطلاق می‌کنند. در این روز به داوری اعمال خوب و بد آدمی در جهان اول یا فانی پرداخته و هرکس به سزای اعمال نیکی و بد خویش می‌رسد. بر اساس این اعتقاد در جهان باقی، سیستم تنبیه و تشویق به صورت عوالم جهنم و بهشت تعبیه شده است که اولی محل عقوبت و عذاب دردناک و دومی عالم لذایذ و خوشی‌هاست. در چنین دستگاه اعتقادی عموماً اینگونه ادعا می‌شود که باید عمده توجهات انسان این

جهانی به جهان دوم و خانه‌ی آخرت و ابدی معطوف بوده و در راستای اندوخته‌ای باشد که در آن جهان به کار او می‌آید. دنیاگرایی نیز فراگردی است که «در آن فکر و عمل دینی و نهادهای مذهبی اهمیت اجتماعی خود را از دست می‌دهند.» (ترنر، ج؛ ص337) در زمینه‌ی حیات اجتماعی «غیر دینی شدن یا سکولاریزم با زدودن بعد تقدس آمیز برخی از مظاهر جهان و مقام انسان در جهان همراه است و با آن مظاهر عقلانی، علمی و فنی جایگزین مظاهر دینی و تبیین جهان با بهره‌گیری از امور مقدس و الهی می‌شود.» (بیرو، آلن؛ ص334) این فرایند مسیری است که اروپا با س‌تیزه‌های اجتماعی و سیاسی علیه فرهنگ مسلط و واپس‌گرای دینی عصر اسکولاستیک در قرون وسطی طی کرده و روند دنیاگرایی و مدرنیزم را پیموده است. پیروان اسکولاستیک «ایمان را بر عقل و خرد مقدم می‌داشتند و معتقد بودند که نخست باید ایمان آورد و سپس مفاهیم و مطالب را درک کرد... آن‌ها با هرگونه استقلال فکری و اندیشه‌ای مخالف بودند و به نوشته‌های کتب مقدس و اصول اعتقادات دین مسیح و تعلیمات کلیسا استناد می‌کردند.

(آراسته‌خو، محمد؛ ص105)

فرهنگ ایرانی آغشته به دستورات دینی نیز مملو از نصایح و مواعظی است که جهان خاکی را خوار شمرده و تمامی مساعی و هدف زندگی و اصولاً آفرینش را معطوف به جهان آخرت می‌شمارد. (الدنیا مزرعه‌الآخره) این خصیصه چنان ترویج و تعمیم داده شده که می‌توان آثار و بقایای آن را نه تنها در متون دینی، تاریخی و ادبی یافت بلکه در متن زندگی اجتماعی جامعه‌ی ایران نیز از دیرباز تاکنون قابل مشاهده است. در پرتو چنین نگرش‌هایی است که ژولیدگی و بی‌علاقگی به دنیا و هرآنچه در آن هست، جزو خصایص بارز ایران و ایرانی می‌نماید. در زمان محمدشاه قاجار یک سیاح انگلیسی به نام «فلاندن» پس از بازگشت از گشت وگذار در ایران می‌نویسد: «در سرتاسر ایران، بنایی که خراب شود کسی همت نمی‌کند آن را تعمیر

کند. پیوسته ویرانی بر ویرانه می افتد و روی هم کپه می شود. وقتی دیده می شود که پلها خراب، کاروانسراها و راه ها و جاده ها درهم ریخته، انسان به فکر می رود و به نظرش می رسد که هریک از اهالی یا ساکنان ایران تنها به جا و زمینی که روی آن کار می کنند، دل بسته اند و با سایر جاهای کشور خود رابطه ای ندارند. مردم در همه جا عموماً پژمرده و در حال احتضارند.» (انصافیور، غلامرضا؛ ص 52)

در جای دیگری همفرس، جاسوس انگلیسی می نویسد: «عمده نقاط ضعفی را که دیدم عبارتند از ترک دنیا و فقط چسبیدن به آخرت و اختصاص اعمال به این مقصد و...» این خصیصه از آن جهت به منزله ی مانع فرهنگی توسعه قلمداد می شود که «ما هنوز نمونه ای نداریم که یک کشوری توانسته باشد در کنار دین و دیانت به درجات عالی صنعتی برسد و یک کشور توسعه یافته ب ه معنای اقتصادی مدرن باشد.» احمد کسروی در اثر کوچک خود ب ه نام «کار، پیشه، پول» می نویسد: «امروزه ایرانیان به دو گروهند. یکی آن ها که کهنه اندیشند و پیروی از کیش ها می کنند و دیگری آن ها که نواندیشند و چیزهایی را از اروپا یاد گرفته اند. آن ها که پیروان کیش هایند از آمیغ های زندگی بسیار دورند. آن ها زندگانی را برای کارهای کیش خود که مایه ی آبادی جهان دیگرشان است می خواهند و این است که در زمینه ی کار و پیشه و کوشش، یگانه بایایی (اجبار) که برای خود می شناسند آن است که پولی بدست آورند و روزی خانواده خود را راه بیندازند. در نزد آنان گفتگو از بسیجیدن (تولید)، گساریدن (مصرف) و آبادی کشور و فیروزی توده و مانند این ها ارجی ندارد.» وی با چنین تعبیری از منش ایرانی می افزاید: «بی شوند (علت) نیست که در این کشور مفتخوری تا به این حد گسترش یافته، بی شوند نیست که کارهای بیهوده تا بدین حد فراوان گردیده، بی شوند نیست که بیشتر زمین های کشتنی این کشور، خشک و ویرانه افتاده و بی شوند نیست که سرزمینی که از روی حساب می بایست دست کم به دویست و پنجاه

میلیون مردم خواربار دهد به بیست میلیون نمی‌دهد. بی شوند نیست که سال می آید و می‌رود و بسیاری از خانواده‌ها از بسیاری از میوه‌ها کم‌ترین بهره نمی‌یابند.»

در همین معناست که مفهوم زهد نیز به عنوان الگوی رفتاری مسلمان ایرانی به بیان غزالی: «آن است که دنیا آسوده و راحت به آدمی روی آورد و او بتواند بدون این که بدنام شود یا مقامش پایین آید از آن بهره گیرد ولی از بیم آنکه مبادا به دنیا انس گیرد و در نتیجه به غیر خدا انس گیرد و در محبت ذات باری دیگری را شریک ساخته باشد، آن را ترک گوید. با این تعریف زهد عبارت است از ترک لذایذ گذران دنیا به طمع لذایذ پایدار آخرت»

(الفخوری، حنا: ص 265) از سوی دیگر فقر نیز مولد زهد در دنیا است. فقر در نظر تصوف ایرانی به معنای نداشتن مال نیست بلکه نخواستن آن است. در این معنا از نظر لغوی نیز حتی دنیا از ریشه دنی یا پست برآمده و دل‌بستگی بدان نیز پستی تلقی می‌شود و فقر نیز نوعی فخر ب ه‌شمار می‌رود. در رویکرد دینی دنیاگریز اصولاً هرگونه تفکر و تدبیری (به جز تعقل مبتنی بر پاسخ های از پیش تعیین شده) و خردورزی مورد تهاجم بوده و تقبیح می‌شود و تسلیم بی‌قید و شرط به نیروهای ازلی و ابدی و ماوراء الطبیعه از یکسو و تبعیت محض از نیروهای مافوق اراده بشری و به تعبیر نظریه ی شیعه اطاعت از نمایندگان خدا در زمین از اصول تام و تمام تلقی می‌شود.

تبعات معادگرایی دینی که از دیرباز در ذهن و اندیشه ی ایرانی ریشه دوانده و با انواع تهدید و تطمیع های آن جهانی، همواره در درازنای تاریخ ایران اسلامی معاش او را به مخاطره انداخته است و امروزه یکی از موانع راهبردی توسعه ی فراگیر و پایدار محسوب می‌شود، در سایر گستره های جامعه نیز قابل بازیابی است:

- در گستره ی سیاسی به فرمان پرستی، ستم‌پذیری و قوام بخشیدن به استبداد سیاسی و دینی، منع آزادی اندیشه و بیان منجر شده است.

- در گستره‌ی اقتصادی به قناعت در تولید و اکتفا به قوت لایموت و پرهیز از کارآفرینی و معاش نیم‌بند منتهی شده است.
 - در گستره‌ی فکری و اندیشگی نیز سبب آماده‌خوری، ضعف نوآوری، خلاقیت و نوجویی و تغییرپذیری شده است.
 - در گستره‌ی آموزشی بستر ساز تقدیرگرایی، سرنوشت‌پذیری، سکون، گذشته گرایی و مرگ دوستی‌های مبهم شده است. (در زبان فارسی تنها محل راحتی و آرامش، آرامگاه! است. زمانی که انسان دینی از قفس تنگ جهان فانی و شدايد ناشی از معاش پرزحمت آن رهایی می‌یابد و با اندیشه‌ی معاد به آرامش ابدی می‌شتابد!)
 - در گستره‌ی شغلی به آماده‌خوری، راحت‌طلبی و ضعف بهره‌وری و کارآیی و در نهایت بیگانگی شغلی انجامیده است.
 - در گستره‌ی علمی و معرفتی موجب تقلیدگرایی، خردگریزی، تقدس‌گرایی و ضعف پرسشگری شده است.
- بی‌تردید یکی از زمینه‌های ورود به مدرنیسم و قبول و عینی‌سازی پارادایم‌های آن در زندگی روزمره و تکثیر اندیشه‌ی نوجویی، نوآوری و کارآفرینی و تولیدگری در ایران امروز، تخفیف دامنه و گستره‌ی آخرت‌جویی و ارج نهادن به دنیایی است که بر اثر آن و به امید بهشت برین، برای اکثر مسلمانان به جهنمی این جهانی تبدیل شده است. ماکس شلر در خصوص شرایط ظهور علم نوین و عقل‌گرایی به عواملی چند اشاره می‌کند:
1. از بین رفتن کنترل‌های دینی، بخصوص بر تفکر به سبب فرماسیون و اصلاح دینی
 2. کانال زدن همه‌ی ظرفیت‌های روانی توسط تعبیر دینی به فعالیت در این جهان و در ظرف پیشه و شغل فردی.
 3. آزادی اندیشه‌ورزی و علم از طریق جدایی دین و سیاست.
 4. ظهور و ارزشگذاری بر علم‌باوری با یک عشق جدید و احساس به طبیعت و نه ماورای آن.

منابع:

ترنر، ج. و دیگران؛ فرهنگ جامعه شناسی؛ ترجمه حسین پویان؛ نشر چاپخش؛ 1368

بیرو، آلن؛ فرهنگ علوم اجتماعی؛ ترجمه باقر ساروخانی؛ نشر کیهان؛ 1369

آراسته‌خو، م حمد؛ فرهنگ اصطلاحات علمی واجتماعی؛ نشر چاپخش؛ 1381

انصافیور، غلامرضا؛ ایران وایرانی؛ نشر امیرکبیر؛ 1364

الفاخوری، حنا؛ تاریخ فلسفه اسلامی؛ ترجمه عبدالحمید آیتی؛ انتشارات علمی فرهنگی؛ 1377

فرهنگ بیگانه‌ستیزی و بیگانه‌پرستی

تاریخ ایران از دیرزمان به علت موقعیت جغرافیایی و سیاسی‌اش همیشه مورد تاخت و تاز بیگانگان و مهاجمان گزری و لشکرکشی بسیار بوده است. ضعف حکومت‌های مرکزی و از هم گسیختگی حاکمیت سیاسی و ملی در کنار عدم مشارکت سیاسی مردم و عدم حضور در صحنه‌ی آن‌ها به دلیل خفقان و استبداد مطلقه و وجود نوعی تسلیم و تابعیت، موجب تنهایی حکومت‌های سیاسی در دفاع از قلمروی ملی و حیثیت و تمامیت ارضی ایران شده است. در عین حال عدم اعتماد مردم و انزجار ایشان از مظالم دستگاه سیاسی یک‌تاز و انحصارطلب و نوعی نگرش فردگرایانه خودمحور و حس بی‌مسئولیتی، اوراقی از تاریخ ایران را با گشایش‌ها و تطاولات بیگانگان همسایه و استعمارگران کهنه و نو روبه‌رو ساخته است. وقوع حملات پی‌درپی به ایران آن چنان تشدت و نابسامانی سیاسی و اجتماعی و فرهنگی و درنهایت ناامنی اقتصادی را فراهم ساخته

که ایران هرگاه تمامی نیروهای خود را در راه توسعه بسیجیده است با مشکل بیگانگان ناخوانده مواجه شده و تمامی رشته‌هایش را پنبه کرده است. شیوع و گسترش این حملات چنان بوده است که به قولی ثروت ایرانیان همیشه در خفا و پستوها بدون هرگونه بهره‌برداری کارآمدی در جهت تولید، هیچ‌گاه مورد استفاده‌ی زندگان نبوده و فقط مرده‌ریگ بازماندگان شده است. به‌طوری‌که سکه‌ها و اشرفی‌های بسیاری در کوزه‌ها و دفینه‌های گوشه و کنار این مرز و بوم همیشه طعمه‌ی خاک‌ها شده و با حرکتی زیرزمینی تنها انبار شده و صاحبان آن‌ها را در فقر و ناامنی و دلهره نگه داشته است. به‌قول رنه دالمانی: «در دنیا ملتی نیست که به اندازه‌ی ایرانی از نشان دادن سرمایه‌ی خود هراس داشته باشد... اگر ذخیره‌ی نقدی هم داشته باشد آن را در لنگه جوراب کهنه پشمی ریخته و در زیر زمین یا زوایای مخفی خانه خود دفن می‌کند.» (انصافی‌پور؛ ص ۲۱۵).

حملات بیگانگان، خاصه دول و کشورهای که با اندکی احساس قدرت و توانگری به صرافت تهاجم و تعدی ارضی و مرزی نیز موجب فروپاشی سازمان و سامان اجتماعی و اقتصادی کشور می‌شود پدیده‌ای است که از دیرزمان به انحای مختلف ظاهر شده است. چنین عملی که در لغت به استعمار معروف است هدفش غارت و تاراج اراضی، منابع و منافع مردم سرزمین یا منطقه‌ای است و با استفاده از برتری نظامی، مادی، فنی و علمی تحقق می‌یابد. در ایران نیز این حضور بیگانه از زمان لشکرکشی اسکندر مقدونی به غرب آسیا و ایران به چشم می‌خورد و تا همین اواخر با تعدی عراق به ایران ادامه می‌یابد و در این فرایند طولانی، واکنش‌های بسیاری در مقابله با عوامل بیگانه نشان داده شده که متعدد هستند. به‌عنوان نمونه «میرزا ابوالحسن خان شیرازی ایلچی دومین وزیر امور خارجه در زمان قاجار، ماهانه یک‌هزار روپیه از فرمانروای هند و نماینده انگلستان نقداً دریافت می‌کرد تا ایران را هرچه بیشتر تضعیف، تحقیر و تجزیه نماید و

خطری بالقوه برای منافع انگلیسی در هند و مصالح دولت فخیمه بریتانیای کبیر باقی نماند.» (انصافیور؛ ص ۲۱۵)

گاه نیز بیگانه ستیزی به صورت یک اعتراض جمعی نمود یافته که مثلاً در نهضت تنباکو با آن مواجهیم. استعمار در روند تکوین و تحول خود از گسترش ارضی و تعدیات نظامی شروع و به دسایس و دستاندازی‌های سیاسی منتهی شده و امروزه به صورت امپریالیزم خودنمایی می‌کند. از سوی دیگر هرازگاهی نیز به علت ایستایی فرهنگی و فقر اقتصادی و فقدان راه‌های ارتباطی بین مناطق و شهرها و عدم وجود یک راهبرد ملی در سیاست‌های فرهنگی دولت‌های غیر متمرکز و در نهایت تعدد و تکثر فرهنگ‌های قومی و تشتت فرهنگی و خودمحوری‌های قومی- محلی خواه پس از حملات بیگانگان و اعمال سلطه و خواه در قالب مراوده و تعامل فرهنگی مردمان دیگر، دامن فرهنگی ایران عموماً باز بوده و در جذب و پذیرش عناصر فرهنگی بیگانه یا برخی را جذب تام و تمام کرده و دچار از خود بیگانگی و مسخ فرهنگی کرده است و یا بخشی از جمعیت را به دلیل گسیختگی فرهنگی و نبود روحیه‌ی اعتماد و نوعی گرایش به بیگانه‌گریزی، دچار خصلت انعطاف ناپذیری، عدم پذیرش خصایص فرهنگی جدید علمی و فنی و انزواگزینی کرده است. چنین طرز برخوردی موجب عدم توانایی مردم در حضور فعال در مراودات بین‌المللی فرهنگی شده و با نوعی ازهم گسیختگی زمینه‌ی انفعال و تسلط فرهنگی را به بار می‌آورد و در این شرایط به‌جای منطق صحیح تبادل فرهنگی و گزینش ویژگی‌های کارآمد آن، خصایص فرهنگ بیگانه را به‌صورتی ادغام نشده با فرهنگ بومی به‌صورت وصله‌ای ناجور و ناکارآمد در کنار آن قرار داده است.

پدیده‌ی سه فرهنگ ناموزون ملی، اسلامی و غربی که به عنوان نوعی عدم یکپارچگی فرهنگی و اختلال و ابهام الگوهای رفتاری مطرح است، پیامد چنین کنش‌ها و واکنش‌هایی است. فرهنگ ایرانی در عهد ساسانی با عدم رضایت و اطمینان نسبت به دولت مرکزی و فرهنگ مسلط، در مقابل فرهنگ مهاجم اسلامی

و عربی، آغوش می‌گشاید. هرچند که با حفظ بسیاری از شعائر و مناسک ملی خود به مسالمت و همزیستی تدریجی و نه ادغام و یکپارچگی روی می‌آورد. لذا فرهنگ ایرانی و اسلامی به تدریج با همه‌ی هم‌آغوشی‌های خود در عین حال از استقلال عملی نیز برخوردار است و گاه حتی به نوعی تزاحم مناسک این دو فرهنگ نیز برمی‌خوریم (مثل هم زمانی ماه محرم با ایام جشن‌های نوروز).

در دوره‌ی معاصر نیز ویژگی و عنصر فرهنگی غربی با حضور همه‌جانبه‌ی خود چنان الگوهای رفتاری فرهنگ ایرانی - اسلامی را تحت تاثیر قرار داده که در جوامع شهری و حتی بخش نیمه‌مدرن روستایی ایران، پدیده‌ها و خصایص فرهنگ غربی را در شیوه‌ی خوراک، پوشاک، اسکان، تفریحات، زبان، روابط عاطفی و آموزش و پرورش شاهد می‌توان بود. ظهور فرهنگ غربی به صورت فعال و موجه که به صورت الگویی مطرح می‌شود نیز به تشمت فرهنگ دامن زده و اقشار اجتماعی گوناگون به ویژه نسل جوان، صاحبان ثروت و قدرت و لایه‌های میانی و بالای طبقه‌ی متوسط جامعه را با نوعی تقلید و فرهنگ‌پذیری یا دهن‌بینی فرهنگی، وارد رابطه‌ای یک سویه کرده و تحت تاثیر قرار داده است. واقعه‌ای که به نوبه خود عامل پیدایی مشکلات و مسایل فرهنگی بسیاری شده که همگی مانع از یکپارچگی فرهنگی و حرکت همه‌جانبه و ملی به سوی توسعه‌ای موزون و درون‌زا شده‌اند. خانم وان روزن، سیاح سویدی در سال ۱۹۱۸ میلادی می‌نویسد: «شرایط جغرافیایی و حوادث تاریخی ایران هرگز به مردم ایران فرصت کافی نداده است که از نعمات زندگی به سیری کامیاب شوند. تنها از آن عیش و تنعمی که عامه‌ی مردم در حسرت آن به سر می‌برند، پادشاهان، درباریان، ملایان و سران طوایف قدرتمند توانسته‌اند بهره‌مند شوند.» (همان‌جا، ص ۱۱۳) دنیس رایت نیز در بازدید از ایران می‌نویسد: «ایرانیان به اصول آداب و معاشرت به روش اروپاییان به شدت پایبندند از جمله به طرز لباس پوشیدن و روش دید و بازدید و مبادله‌ی کارت ویزیت

به در خانه‌های یکدیگر اهمیت می‌دهند! دیدن آقایانی که فراکس یاه‌رنگ برتن و کلاه سیلندری ابریشمی بر سر دارند، در حالی‌که هنگام راه رفتن تا مچ پا درگل فروم یروند یا در برابر گرد و غبار چشمان خود را تنگ به هم می‌آورند آن‌هم در حال راه رفتن در میان قطارهای شتر و قاطر و الاغ، صحنه‌ی پرزدونقیض و تماشایی است.» (همان؛ ص ۴۱) در جای دیگری مجدالملك در توصیف تحصیل‌کردگان ایرانی درخارج از کشورمی‌نویسد: «شترمرغ‌های ایرانی! که از بلاد خارجه برگشته اند از علم دیپلمات و سایر علوم، معلومات آن‌ها به دو چیز حصر شده است: استخفاف ملت و تخطیه ملت. این انگورهای نوآورده گاه از بخت خود اظهار تعجب می‌کنند که از ولایات منظمه به این زودی چرا به ملک بی نظم رجعت کرده اند... و همینکه مصدر کاری و مرجع شغلی قرار می‌گیرند بالادست همه بی‌ترتیبی‌ها برمی‌خیزند و در پایمال کردن حقوق مردم و ترویج فنون بی‌دیانتی و ترک غیرت و حمیت و اختراعات امور مبالغه می‌کنند.» (ورهرام؛ ص ۱۸۳)

منابع:

انصافی‌پور، غلامرضا؛ ایران و ایرانی؛ نشر امیرکبیر؛ ۱۳۶۴
ورهرام، غلامرضا؛ نظام اجتماعی و سازمان‌های سیاسی در ایران، نشر معین؛ ۱۳۶۷

فرهنگ تسلیم، ستم‌پذیری و فرمان‌پرستی

خصیصه‌ی ستم‌پذیری و فرهنگ تسلیم در ایران یکی از وجوهای است که در حوزه‌ی سیاست موجب نوعی انفعال و عدم مشارکت در تعیین سرنوشت سیاسی، احقاق حقوق اجتماعی، رعایت عدالت و تساوی و آزادی نشر و بیان اندیشه شده است. این خصیصه که به زعم بسیاری به‌ویژه صاحب‌نظران نظریه‌ی استبداد شرقی، یکی از ویژگی‌های تاریخی جوامع شرقی است وجهی عمومی دارد. ویژگی‌های چنین جامعه‌ی آسیایی یا شرقی‌ای که اولین بار توسط مارکس و بعدها به وسیله‌ی ویتفولگ نظریه‌پردازی شد، «اگرچه نه همه خصوصیات آن، در بسیاری از مناسبات اقتصادی و اجتماعی ایران به چشم می‌خورد. این حقیقت دارد که خشکی عمومی کشور که موجب کمبود آب و رواج آبیاری مصنوعی یا هیدرولیک شده، عامل مهمی در سرنوشت این جامعه بوده است.» (کاتوزیان، ص ۳۸)

منتسکیو درباره‌ی ویژگی‌های نظام استبداد شرقی و خاصه خصیصه‌ی تسلیم و اطاعت محض می‌نویسد که «در این حکومت‌ها انسان مخلوقی است که تابع اراده‌ی مخلوق دیگری است و پس... هر امری که شاه (یا رهبر) مستبد صادر می‌کند کافی است باید پذیرفت و چون و چرا ندارد... قانون را که امر شاه است نمی‌توان نقض نمود. این طرز فکر در ایران همیشگی بوده است.» (سوداگر، ص ۱۰۶) از نظر منتسکیو استبداد متضمن بردگی عمومی بوده و پادشاه مستبد از روی هوا و هوس‌های جابرانه فرمانروایی می‌نماید و «استبدادها اساس سنت و جهالت را که با کنترل روحانیت تقویت می‌شود، تشکیل می‌دهند.» (کرامبی، ص ۲۶۸)

در چنین جامعه‌ای که زور بدون چون و چرا و قدرت تامه و مطلق‌انگاران وجود داشته و مملکت جزو ملک مفتوحه‌ی شاه یا سلطان و سایر والیان مطلقه قلمداد می‌شود، همه از جانب حاکم مملکت در معرض مخاطره و اطاعت هستند. به مصداق این مثل که ظلم بالسویه، عین عدل است، همه از جانب شاه یا والیان تهدید و مرعوب شده و می‌شوند. در چنین دستگاهی عامل مذهب و مذهب‌یون نیز با ویژگی تقلید که در واقع خود نوعی تسلیم

به‌شمار می‌رود، مزید بر علت شده و این خصیصه‌ی فرهنگی را در قالب فرمان‌پرستی و بله‌قربان‌گویی ناشی از ساختار ارباب - رعیتی مناسبات تولیدی ایران که تیول دار آن دولت بود، ترویج و نهادینه کرده است. به تعبیر منتسکیو در روح القوانين در دولت‌های استبدادی، مذهب بیش از کشورهای دیگر نفوذ دارد و یک ترسی است که سربار ترس ناشی از استبداد شده است. در کشورهای مسلمان قسمت اعظم احترام شگفت‌انگیز مردم نسبت به ولی یا شاه از مذهب ناشی می‌شود. کواکبی متفکر عرب می‌نویسد: «حاکم مستبد به اطاعت بی‌چون و چرای مردم تمایل دارد و با هرگونه دانش و آگاهی که بخواهد از بردگی فکری آنان بکاهد و ذهن‌پرسنده را پاسخ دهد، در ستیز است.» (آراسته خو، ص ۵۹)

به بیان ویتفوگل «اختناق، ترور عقاید، سرکوب گروه‌ها و افراد مخالف، ناامنی شخصی و اجتماعی از وجوه ممتاز استبداد شرقی است.» (سوداگر، ص ۱۰۹)

به‌نظر برخی از نظریه‌پردازان دیگر ازجمله ماکس وبر، فرهنگ سلطه‌ی موروئی پدر (msilainomirtap) عامل دیگر وجود خصیصه‌ی تسلیم و تبعیت است. «در فرهنگ سیاسی پاتریمونیالیستی قدرت پدیده‌ی ای رمز آمیز تلقی می‌شود. حاکم تافته‌ای جدا بافته و دارای خصلتی قهرمانانه به‌شمار می‌رود... در ساخت خانواده‌ی پدرسالار، احترام از خشم پدر و کوشش برای جلب توجه او موجب پیدایش شخصیت اقتدارطلب می‌شود که لازمه‌ی نظام پاتریمونیال است. سلطه‌جویی و تسلیم‌طلبی در عین حال از ویژگی‌های اصلی این نوع شخصیت هستند. چنین شخصیتی در برابر قدرت برتر پدر یا دولت، مطیع یا منقاد است اما در باطن سرپیچی می‌کند. تسلیم‌پذیری در مقابل قدرت برتر قاعده‌ی اساسی است و ترس از ویژگی‌های شخصیتی عمده‌ی فرد در خانواده و دولت پاتریمونیال است. (بشیریه، ص ۲۲)

به اعتقاد وبر سلطه‌ی موروئی از لحاظ سیاسی بی‌ثبات است زیرا در معرض تحریک‌های درباری و شورش‌های داخلی دستگاه سلطنتی

قرار دارد و مانعی است که راه رشد سرمایه‌داری عقلانی را سد می‌کند. مارتین لوتر در توصیف استبداد دیرین می‌گوید: «اگر پادشاه جبار است، اگر بی رحم و خونخوار است این ملت است که مقصر است. ملت‌ها شاهانی دارند که سزاوار آن هستند.» (رضا قلی، ص ۶۲) ستم دستگاه حاکمه با پدیده‌های کیفی مانند جهل و خرافات و تعطیل عقل و تسلیم سرنوشت بودن و جادو مزاجی و اوهم‌پرستی در میان توده‌های مردم رابطه‌ی مستقیم دارد. «تفکر قبیله‌ای بین قوانین طبیعی و اجتماعی تمایزی قایل نشده، در نتیجه بر هر دو یک حکم می‌راند و خود را در مقابل هر دو ناتوان و اسیر می‌بیند. در واقع این همان روحیه‌ای است که در نزد ما به روحیه‌ی جبری و تسلیم شده و به تعبیری قضا و قدری بودن معروف است.» (رضا قلی، ۱۰۷)

به هر جهت تاریخ ایران نیز شاهد حاکمیت عام و دیرپای این منش بوده و هست که همیشه از موانع عمده‌ی تحرک، پویایی و تحول این سرزمین بوده است. سرجان ملکم در سال ۱۸۰۰ میلادی می‌نویسد: «هرگز در میان مردم کشورهای اسلامی، نه فقط کوشش در جهت آزادی ملت نشده، بلکه حتی خواهش هم به عمل نیامده است تا حدودمرزی بر ای اقتدار سلاطین گذارند به نحوی که سدی در برابر ستم‌ها و تجاوزات آنان باشد. هرگاه هم دستگاه ستم با شورش روبرو شده است در اثر ناآگاهی مردم از چگونگی اداره دولت و حقوق اجتماعی، نتیجه این شده است که بعد از آنکه ظالمی را برانداختند، می‌بینند ظالمی دیگر را بر خود مسلط کرده‌اند که هنوز بر تخت سلطنت (قدرت) ننشسته، همت بر قلع و قمع همان کسانی می‌گمارد که مصدر قیام و باعث آشوب به سود او شده و او را به قدرت رسانده‌اند. تاریخ ایران از پس از یورش تازیان به این روزگاران بر همین منوال بوده و تغییری در وضع این کشور پدید نیامده و بنابراین آبادی کشور بسته به طبیعت و عادات شخص شاه یا ولی است.» (انصافیور، ۴۹) به نظر ملکم در ملت اسلام هرکسی در خانه‌ی خود حاکمی قهار است و از

دوران کودکی تا دوران بزرگسالی هیچ نمی‌بیند و نمی‌شنود مگر حکم و احکام حکومتی و اجبار به اطاعت و فرمانبرداری، چنان که هرکسی عادت می‌کند بنده وار یا فرمان بدهد و یا فرمان بردارد. بنابراین هیچکس نمی‌تواند بفهمد که معنا یا مقصود از آزادی شخصی و آزادی اقتصادی، سیاسی، شغلی و ملکی چیست. ژوبر می‌نویسد: «شرقی‌ها به علت زندگی در زیر سیطره حکومت‌های استبدادی، همواره تندخ و و سخت‌انعطاف‌اند. ایرانیان به زورگو تملق می‌گویند و همیشه معتقدند سلطنت و نبوت دو نگین اند که در یک خاتم‌اند. امامت و امارت توأم‌اند که به یک شکم زاده شده‌اند. پس بدان که گفته پیغمبر و سلطان یکی است و شک نیست که سلطان عادل را اطاعت فرض است چه او ظل‌الله فی الارض است.» (ورهرام، ۱۳)

حال با توجه به گستره و عمق رسوخ و حضور این خصیصه‌ی فرهنگی در بین مردم ایران و ساختار اجتماعی و فرهنگی آن که از لایه‌لای متون مختلف ادبی، سفرنامه‌ها، نقد و تحلیل و تاریخ‌ها قابل‌بازیابی است، شناسایی مجموعه علل و عوامل موثر بر پیدایی و رشد و گسترش آن در الگوهای رفتاری و دیرپایی آن تاکنون، از زمره وسایلی است که می‌توان با تجهیز بدان الگوهای رفتار سیاسی موجود را به‌طور سیستماتیک، فرموله کرد و به راهیابی خروج از این بن‌بست‌های تاریخی و ساختاری اهتمام کرد. در این رهگذر می‌توان امید داشت که در پی جویی راه‌های برون‌رفت از معضلات امروز همه‌ی نگاه‌ها فقط به حوزه‌ی سیاست ختم نشود. زیرا به بیان بشیریه «یکی دیگر از ویژگی‌های فرهنگی پاتریمونیالیستی این توقع است که گره همه مشکلات باید بوسیله نماد پدیری حکومت باز شود که خود مانعی بر سر راه پیدایش فرهنگ مشارکت است. اما وقتی مشکلات حل نشود، در آن صورت واکنش عصبی نسبت به قدرت صورت می‌گیرد. توضیح شورش در فرهنگ سیاسی پاتریمونیال را باید درچنین تعبیری جست.» (بشیریه، ۲۲)

پی‌نوشت‌ها:

۱. کاتوزیان، ا. اقتصاد سیاسی ایران، ترجمه
محمدرضا نفیسی و کامبیز عزیزی؛ نشر مرکز؛
1372
۲. سوداگر، م.؛ نظام ارباب رعیتی در
ایران؛ نشر موسسه تحقیقات اقتصادی و
اجتماعی پازند؛ 1359
۳. کرامبی و دیگران، فرهنگ جامعه شناسی،
ترجمه ی حسین پویان؛ نشر چاپخش؛ 1371
۴. آراسته خو، م حمد رضا؛ فرهنگ اصطلاحات
علمی و اجتماعی؛ نشر چاپخش؛ 1377
۵. بشیریه، حسین؛ فرهنگ توسعه؛ مصاحبه
منتشر شده در کتاب توسعه؛ نشر توسعه؛ 1372
۶. رضاقلی، ع لی؛ جامعه شناسی خودکامگی؛
نشر نی؛ 1377
۷. انصافیپور، غلامرضا؛ ایران و ایرانی؛ نشر
امیر کبیر؛ 1364
۸. ورهرام، غلامرضا؛ نظام اجتماعی و
سازمان های سیاسی در ایران، نشر معین؛ 1367
۹. وره رام، غلامرضا؛ افکار سیاسی و اجتماعی
در ایران عصر قاجار

در فرایند بررسی دلایل فرهنگی و دینی نوگرایی، توسعه و تحولات فزاینده ی کشورهای پیشرفته ی صنعتی در مقایسه با کشورهای عقبمانده یا توسعه نیافته و حتی به بیان برخی نظریه پردازان، عقب نگه داشته شده !، همواره در کنار مجموعه علل تاریخی، برون مرزی و ملی، سیاسی و اقتصادی، این موضوع محوری مطرح است که چرا بخش بزرگی از ملل توسعه یافته در دنیای امروز، ملل وابسته به ادیان مسیحی، یهودی، بودایی، برهمن و ... ادیانی به جز دین اسلام است؟ چگونه است که از بین بیش از 54 کشور اسلامی دنیا اکثریت قریب به اتفاق آن ها در زمره ملل توسعه نیافته، یا عقبمانده و سنتی جای دارند؟

یکی از مهم ترین آثار پژوهشی انجام شده در این زمینه اثر ارزنده ی ماکس وبر، جامعه شناس آلمانی است که در کتاب خود به بررسی چگونگی ظهور اخلاق و منش پروتستانتیسم و اثر آن در توسعه ی سرمایه داری می پردازد که در کنار تحولات شیوه های تولید و پدیداری زمینه های انقلاب صنعتی و ظهور نظام سرمایه داری توانست در تجدید نظر و تغییر جهان بینی انسان غربی و مسیحی تاثیر بگذارد. به بیان وبر، با ظهور اندیشه ها و آموزه های پروتستانی در درون مسیحیت کاتولیک، به تدریج خلیقات و برداشت انسان مؤمن مسیحی دگرگون شد و در کنار مجموعه ای از دلایل، قناعت در مصرف و تلاش برای تولید و تولیدگری از عوامل مهم رشد سرمایه داری غرب به شمار می رود.⁽¹⁾ به بیان وی در رشد جوامع اروپایی تا مرحله ی سرمایه داری، روحیه و اخلاق پروتستانی، خاصه سختکوشی نقش مهمی ایفا کرده و قناعت در مصرف و نه تولید منجر به پس انداز و زمینه ی مساعد انباشت سرمایه و سرمایه گذاری های پی در پی شد.

به نظر وبر، در نظام های قبل از سرمایه داری نیروی کار به قدری کار می کرد که بتواند نیازهای خود را تامین کند اما در حاکمیت سرمایه داری، کارگر برای کسب درآمد بیش تر کار می کند و به درآمدی به

اندازه‌ی نیازمندی‌هایش قناعت نمی‌کند. مذهب کاتولیسزم بر مبنای آموزه‌های سن توماس آکویناس، فعالیت دنیوی را فاقد ارزش اخلاقی و تنها برای گذران زندگی مجاز می‌دانست ولی مذهب کالونیزم بر این باور بود که پارسایی راهبانه و نفی وظایف دنیوی و کناره‌گیری از تعهدات دنیوی نوعی گناه است. از این‌رو سرمایه‌داری زمانی توسعه یافت که اخلاق پروتستانی از نوع فرقه‌ی کالونی، بخش بزرگی از مردم را برای کار در دنیای سکولار دعوت کرد. (همان منبع 1) به‌باور وبر، پیورتنیزم (puritanism) یا پاک‌دینی در انگلستان با شورش علیه پاپ و کلیسا، آموزه‌های نوینی را مطرح ساخت که برخی از آن‌ها عبارتند از: اتلاف وقت مهلک‌ترین گناه است و برای رستگاری عمر انسان کوتاه و گرانبهاست، خواب بیش از حد محکوم است، کسانی که در کار خود کوشا نباشند تقرب الهی نخواهند یافت، فقرجویی و آرزوی مستمند شدن مانند آرزوی مریض شدن است، فقیر بودن یعنی در برابر عظمت خدا حقیر بودن، و ثروت‌جویی زمانی گناه است که برای لذت‌جویی گناه‌آمیز باشد.

با این مقدمه‌ی کوتاه این پرسش که «در فرهنگ اسلامی و به‌ویژه از نوع ایرانی آن، قناعت دارای چه خصایصی است که وجه ممیزه‌ی آن با همین آموزه در فرهنگ مسیحی است؟»، پیش‌فرض مقاله‌ی حاضر است. در فرهنگ دینی و ملی ایرانی، قناعت به اندک در مقابل فزون‌خواهی (نه به معنای اسراف و ریخت و پاش کردن) به‌عنوان یکی از عوامل مهم فرهنگی، موجب ایجاد گرایش و منش فقرگرایی، سکون و ایستایی انگیزه‌های تولید و توقف رشد و توسعه‌ی اقتصادی و اجتماعی شده است. مفهوم قناعت در اینجا عبارت است از قناعت توأم با فقر که به هیچ‌وجه نقطه‌ی مقابل اسراف و تبذیر نبوده و از نوعی گرایش و نگرش‌های دینی و گاه صوفی‌منشانه ریشه می‌گیرد. «قناعت کردن به اندک و زهد ورزیدن در معیشت و تلخ کام بودن از زیستن در دنیا و شاکر و آرام بودن بر رزق مقوم و عبث‌پنداشتن تلاش برای افزایش رزق و روزی، و منفعل شدن که همگی

از تعلیمات شایع صوفی منشی هستند، مطلقاً با توسعه‌ی امروزین هماهنگی ندارد که آدمی را نا آرام و فزون طلب و بلندپرواز، آینده‌نگر، برنامه‌ریز، دنیاخواه، خردورز، محاسبه‌گر، فعال و زندگی ساز می‌خواهد. به‌طور کلی فهمی از دین که زیستن در دنیا را جدی‌نگیرد و آبادی معیشت این جهانی فی‌نفسه برای آن محترم و مغتنم نباشد، به توسعه‌ی معنای امروزین آن رو نخواهد کرد.⁽²⁾ این آموزه در لاب‌ه‌لای متون دینی و توصیه‌های اخلاقی نیز نمایان است به‌طوری‌که در برخی احادیث و روایت مرتبط می‌توان شاهد ترویج این شیوه‌ی زیست و نگاه بود: «دو آزمند سیر نمی‌شوند: حریص در علم و حریص در مال ... شکم آدمی را جز خاک پر نمی‌کند ... برترین توانگری ترک آرزوست ... قناعت سرشارترین گنج است ... خوشا به حال کسی که به اسلام راه یافت و زندگی‌اش را در حد کفاف بوده و به آن قانع شد ... اگر کسی در عین قناعت عملی در زندگی قلبش نیز از دنیا رویگردان باشد و به آن وابسته نباشد، زاهد است. زهد حالت درونی است که به صورت قناعت ظاهر می‌شود. زهد بی‌رغبتی به دنیاست ... خوشا آنان که دل از این جهان گسستند و بدان جهان بستند و ...»⁽³⁾

علاوه بر این ادبیات مکتوب ایرانی و به‌ویژه شیعی مشحون از مضامین مشابه با احادیثی است که گفته شد. به‌طوری‌که حافظ می‌گوید: گنج زرگر نبود کنج قناعت باقیست آنکه آن داد به شاهان به گدا این داد خوش عروسی است جهان از ره صورت لیکن هرکه پیوست بدو عمر خودش کاوین داد یا به زبان سعدی: چشم تنگ دنیا دوست را یا قناعت پرکند یا خاک گور. در جای دیگر «ابن‌یمین می‌نویسد برسرکوی قناعت گوشه‌ای باید گرفت نیم‌نانی می‌رسد تا نیم‌جانی در تن است و شیبانی نیز آورده است دنیا به یک پیشیز نیرزیدی آرا نبود این گنج‌های عزلت و کنج قناعتش.»⁽⁴⁾

روند بطئی و بی‌رونق زندگی ایرانیان نیز در پس‌پرده‌های فاخرش، این بی‌انگیزگی و

قناعت به اندك را به انجاي مختلف در خود نهفته دارد. زمینه اجتماعی و تاریخی پیدایی این خصلت و منش قناعت به اندك و تأمین و رضایت به حداقل ها در زندگی، کار، کوشش و خلاقیت، می تواند برخاسته از عوامل چندی چون ناامنی سیاسی، بی‌اختیاری افراد در تعیین سرنوشت زندگی خود و نوعی سلطه‌پذیری، تقدیرگرایی و اعتقاد به متعین بودن ازلی و ابدی روزگار و رزق و معاش، روحیه آماده‌خوری، منش دل‌آل و واسطه‌گری و **آنی‌خواهی** و ساده و سهل‌گزینی روش زندگی باشد. در گذری کوتاه در تاریخ ایران معاصر می‌توان به شواهد بسیاری دال بر این روحیه و منش دست یافت. چنان که در اندرزنامه‌ها، سفرنامه‌های سیاحان خارجی و واقعیت‌های اقتصادی و اجتماعی دوره‌های مختلف تاریخ ایران قابل مشاهده است. مثلاً اندرزگر بی‌نام و نشانی در کتاب خود به نام «حکایات السلاطین» می‌نویسد: «خصلت متعالی انسان در قناعت است، کسی که از گلیم خود پای بیرون نهد و ندار به نداری خود خرسند باشد. هرکسی در منزلت اجتماعی اش باید ثابت بماند ورنه در احوال جماعت اختلاف پیش می‌آید. قناعت خود گنجی است بی‌پایان و حسرت به مال و منصب بزرگان نارواست، خاصه که مال در معرض فناست و کارها به تقلید نشاید. این تصور خطاست که آنان که خز و سنجاب پوشند، نیکبخت ترند.»⁽⁵⁾

ژوبر در سفرنامه‌ی خود به سال 1806 میلادی می‌نویسد: «در نظر ایرانیان، سعادت یعنی تن‌آسایی و لذت یعنی درد نداشتن. آنان بی‌قید و ولخرج هستند. کشاورز به اندازه‌ی بذر افشانی می‌کند که کفاف نیاز سالانه اش را بدهد. شهری، جز ساختمانی موقتی برای خود نمی‌سازد. آن‌ها از دارایی تنها شادمانی می‌خواهند. پس هرکس هرکار انجام می‌دهد تنها آن نوع سود شخصی را در نظر دارد که نزدیک و بی‌واسطه باشد. هیچکس به خود زحمت به‌دست آوردن اطلاعات کاملاً سوداگرانه که متضمن آینده نگری مطابق با نقشه و برنامه است نمی‌دهد.»⁽⁶⁾ بدین‌سان، منش قناعت

نه تنها در فرهنگ تولید بلکه در حوزه های دیگری چون علم و دانش و اکتفا کردن به اطلاعات حداقل و عدم تلاش برای کند و کاو و غور و تفحص بیشتر در آن ها و در نتیجه رشد و ارتقای انبان علمی و پیشرفت فنی و افزایش نرخ بهره وری و تولید و ... نمایان می شود. در زبان تصوف این منش به معنای «افکندن بدن است در عبودیت و تعلق قلب است به ربوبیت و اطمینان است به رسیدن مقدار کافی رزق یا قناعت به اندک، پس اگر او را دادند شکر کن و اگر ندادند صبر کند در نهایت رضا و موافقت با تقدیر الهی.»⁽⁷⁾ در این ارتباط برنارد باربر بر این باور است که ارزش فراوانی که دنیای جدید به عقلانیت در مقابل سنت گرایی، کوشش و تلاش فعالانه در برابر سازگاری منفعلانه با جهان می دهد، باعث حمایت تمام این ارزش ها از پیشرفت جامعه و توسعه ی علم می شود.⁽⁸⁾

در این میان برخی چه بسا به درستی در تاریخ ایران به شواهدی دال بر نوجویی و اندیشه ورزی و تکاپوی ایرانیان در دوران پیش از اسلام استناد می کنند که ایرانیان با ورود دین اسلام به ایران، این خصایص را به تدریج از دست داده و به دنیاگریزی و قناعت پیشگی روی آوردند. به طوری که براون درباره ی رشد علوم در امپراتوری اسلامی می نویسد: «اگر از آنچه که علم عربی نامیده می شود کارهایی را که ایرانیان کرده اند برداریم بهترین قسمت آن از بین می رود.»⁽⁹⁾ ابن خلدون نیز در همین معنا می نویسد: «به جز ایرانیان کسی به حفظ و تدوین علم قیام نکرد ... و اما علوم عقلی نیز در اسلام پدید نیامد مگر پس از عصری که دانشمندان و مؤلفان آنان بازشناخته شدند و کلیه این دانشها به منزله صناعتی مستقر گردید و در نتیجه به ایرانیان اختصاص یافت و تازیان آن را فرو گذاشتند.»⁽¹⁰⁾

از این رو جامعه ایران محصول سه تهاجم فرهنگی و سیاسی است که عبارتند از استعمار برون مرز در سده های اخیر، استبداد

یار و یاور استعمار در ساختار حکومتی، و هجوم ایلات و عشایر و به تعبیر ابن خلدون بدویان علیه حضریان و شهرنشینان. سلطه‌ی فرهنگ بازم‌انده از این ناامنی‌ها منجر به تولید انسانی می‌شود که به تبع «طرز تلقی‌اش از جهان قادر به اصلاح نهادهای اجتماعی خود نیست. نهادهارا اصلاح ناپذیر می‌پندارد و خودرا قادر به تغییرات در درون نظام‌های اجتماعی نمی‌بیند. نظام‌های اجتماعی از قبل تعیین شده اند و بشر موظف است که در آن زندگی را به اجبار بسر برد. حاکمیت اصلی در این جامعه بدست نیروهای مرموز و نامرئی و افسانه‌ای است.»⁽¹¹⁾

با این اوصاف به نظر می‌رسد فرهنگ قناعت و طبع مناعت‌ناشی از آن در ایران امروز یکی از مهم‌ترین گلوگاه‌هایی است که می‌بایست در فرایند روش‌نگری، و حتی نواندیشی دینی و اصلاح بسیاری از مضامین دینی در اسلام ایرانی یعنی شیعه، در دستور کار باشد. جامعه‌ی ایران، با وجودی که از نظر عینی و مادی دارای نمادها و نهادهای متعدد نوینی است که در اثر نوگرایی برون‌زا و ناقص‌الخلقه در سده‌ی اخیر کم و بیش وارد شده‌اند، ولی از نظر ذهنی دارای نوعی ناهم‌زمانی و ناموزونی معارض با آن فرآورده‌ها است. به‌طوری که هنوز انسان مسلمان به‌ویژه نوع ایرانی آن، انسان جدید و مطابق با فرهنگ علمی و صنعتی نبوده و به نوعی انسان قدیم، سنتی و پارادوکسیکال به‌شمار می‌رود. بی‌سبب نیست که هنوز در جامعه‌ی ایران شیوه‌ی تولید مبتنی بر نظام سرمایه‌داری مدرن و ملی‌داری خاستگاه قدرتمند و پایداری نیست. به تعبیر طباطبایی: «هگل در جایی این بحث را مطرح می‌کند که فرق انسان قدیم با جدید در این است که انسان جدید به محض اینکه مثلاً آب را می‌بیند به فکر تغییر مسیر آن و بردن بطرف توربین و گرفتن انرژی از آن به ذهنش می‌رسد، حال آنکه انسان قدیم چنین نگرشی نداشته است. انسان قدیم که ما هستیم از آب این درک را داریم که بنشین بر لب جوی و گذر عمر ببین!»⁽¹²⁾

منابع :

1. اخلاق پروتستان و روحیه سرمایه داری؛ وبر، م اکس؛ ترجمه انصاری، عبدالمعبود؛ نشر سازمان سمت؛ 1381
2. سروش، ع، دین و توسعه، مصاحبه منتشر شده در نشریه فرهنگ توسعه، ش. 25، سال 1375، ص 26
3. احادیث نبوی و امامان شیعه،
<http://www.imamjawad.net/htm/far/library/akhlagh/ensan%20bamohet/ghlo.html>
4. آزادی و آزادی در شعر شیعی ؛ بابا صفری، ع.؛ خبرگزاری فارس:
<http://www.farsnews.com/newstext.php?nn=8502050023>
5. آدمیت، فریدون و ناطق، ه.ما؛ افکار سیاسی و اجتماعی عصر قاجار؛ نشر آگاه، 1356، ص 16
6. انصافیور، غ.؛ ایران و ایرانی؛ نشر امیر کبیر؛ 1364، ص 166
7. الفخوری، ح، تاریخ فلسفه اسلامی؛ ترجمه ی آیتی، ع.؛ نشر زمان، 1358، ص 266
8. طایفی، علی؛ موانع فرهنگی توسعه تحقیق در ایران؛ نشر آزاداندیشان؛ 1380، ص 51
9. آربری، ا.؛ میراث ایرانی؛ نشر امیر کبیر؛ 1346، ص 448
10. فشاهی، محمد رضا؛ سیرفلسفه در قرون وسطی؛ نشر گوتنبرگ؛ 1358؛ ص 251
11. رضاقلی، علی؛ جامعه شناسی خودکامگی، نشر نی؛ 1370؛ ص 27
12. طباطبایی، ج، توسعه فرایند تجدد، مصاحبه منتشر شده در نشریه فرهنگ توسعه، 1371، ص 38

اسلام، مسیحیت و فرهنگ دموکراسی

نیم نگاهی به فهرست کشورهای پیشرفته صنعتی و مبتنی بر دموکراسی و آزادی در جهان امروز نشانگر این است که اکثریت قریب به اتفاق این کشورها دارای پس زمینه ی فرهنگی و دینی اروپایی - مسیحی هستند. حتی با قدری تأمل میان این طیف وسیع از مردم

جهان آشکار می شود که در میان اروپاییان، اروپای غربی و امریکای شمالی از یکسو و در بین مسیحیان نیز عمدتاً پروتستان ها و کاتولیک ها در این جرگه قرار دارند . به بیان دیگر بخش توسعه نیافته ی این بخش از حوزه ی تمدنی، عبارت از مردمان ارتدوکس عمدتاً شرقی و پیش از این کمونیست هستند . علاوه بر این و از منظری دیگر در میان مجموعه ی وسیع ادیان و حوزه های تمدنی دنیای امروز از مسیحی کاتولیک، پروتستان و ارتدکس؛ تا مسلمان سنی، شیعی و وهابی؛ و حوزه ی کنفوسیونی تا بودا؛ و از یهود تا برهمن و ... عمده ی نهادها و نمادهای توسعه و صنعت، فن آوری و نوآوری، علم و حلم، مدارا و مراعات، آزادی و آبادی، دموکراسی یا مردم سالاری و انسان سالاری همگی در دنیایی انباشته و مرکزیت یافته اند که دو حوزه ی تمدنی مهم از آن محرومند : اسلام و مسیحیت ارتدکس!

از سوی دیگر از بین کشورهای اسلامی نیز از شرق آسیا، خاورمیانه تا آفریقا، عمدتاً کشورهای از گردونه ی سعادت دنیوی دور افتاده اند که بیش ترین حجم مردم آن ها را مسلمانان تشکیل می دهند. بدین معنا که در ممالکی مانند هند و مالزی با وجود سکونت تعداد زیادی مسلمان در آن ها، مسلمانان دارای اکثریت نیستند و لذا اندیشه و فرهنگ اسلامی نقش تعیین کننده ای در این ممالک ایفا نمی کند. بیش از 50 کشور اسلامی در جهان وجود دارد که اکثریت قریب به اتفاق آن ها دارای ساختارهای کهن اقتصادی و اجتماعی اند و هنوز از مهم ترین کانون های جهانی در تضییع حقوق بشر به شمار می روند. «آرند لیفارت (Arend Lifart, 2000) در الگوی دموکراسی خود 36 کشور را فهرست می کند که در طول 20 سال گذشته ب ه سوی دموکراسی ثابت گام نهاده اند. در این میان فقط 5 کشور در آسیا و آفریقا قرار دارند (بوتسوانا، هند، اسرائیل، ژاپن، و ماریتوس) ولی هیچ یک از آن ها دارای اکثریت اسلامی نیستند (هرچند که هند دارای بیش از 100 میلیون مسلمان است) .»

در گزارشی که راین تاگیرا (Tagira, 2002 Rein) در زمینه ی «چشم اندازهای دموکراسی در کشورهای اسلامی» منتشر ساخته است می نویسد امروزه هیچ کشور دموکراتیک ی در بین ممالک اسلامی وجود ندارد . او در یک مقایسه ی گسترده میان کشورهای که در طول سال های پس از جنگ جهانی دوم و ب ه ویژه پس از فروپاشی شوروی و بلوک سیاسی- نظامی شرق به دموکراسی روی آورده اند، چنین تحلیل می کند که الگوی حرکت ب ه سوی دموکراسی و جنبش دموکراسی خواهی روبه گسترش است .» در سال 1928 دموکراسی ب ه عنوان خصوصیت عمده ی فرهنگ پروتستانیزم شناخته می شد. سراسر اروپای پروتستان از انگلستان، هلند و سوئیس گرفته تا لتوانی، استونی و فنلاند، همگی دموکراتیک بودند، در حالی که در بین کشورهای کاتولیک فقط کشورهای بلژیک، فرانسه و چکسلواکی وجود داشتند. البته در سال 1935 زمانی که آلمان پروتستان از دموکراسی روی برگرداند از سوی استونی، لتوانی و لهستان و لیتوانی دنبال شد . ولی هم چنان منطقه ی وسیعی از کشورهای پروتستان در حوزه ی دموکراسی ماندند . در آن سال ها دغدغه ی مهم چگونگی گسترش دم کراسی در ممالک کاتولیک بود . امروزه این تصویر دگرگون شده است . دموکراسی در دنیای امروز طیف گسترده ای از ممالک پروتستان- کاتولیک از مدیترانه تا آمریکای جنوبی را در بر می گیرد. حتی دموکراسی به کشورهای نظیر ژاپن، هند، اسرائیل و یونان نیز تسری پیدا کرده است.

به بیان تاگیرا، زمانی که کمونیسم در اروپای شرقی و میانه ازهم پاشید، اولین انتخابات آزاد الگوی جدیدی را تولید کرد . دموکرات ها در کشورهایی که ب ه طور سنتی کاتولیک- پروتستان بودند پیروز شدند ولی کمونیست ها در کشورهای اسلامی و ارتدوکس هم چنان باقی ماندند . این تفاوت ها حتی بر میزان رشد اقتصادی این کشورها نیز اثر نهاد . به طوری که بر پایه ی اندازه گیری کامرون، نرخ رشد اقتصادی کشورهای

کاتولیک- پروتستان از 29/5 امتیاز در مجارستان تا 24 در کرواتی کشانده می‌شود در حالی‌که کشورهای اسلامی از 22/7 در گرجستان تا 11/4 در ترکمنستان ان در امتداد است . فدراسیون روسیه به امتیاز 20/3 رسید. بنابر برآورد کامرون، آزادی فردی و سیاسی از سال 1999 تا 2000 نرخ رشد همه‌ی کشورهای کاتولیک- پروتستان پساکمونیستی را از 12 به 13 کشاند، در حالی که در کشورهای ارتدکس- اسلامی در این دوره نرخ رشد از 11 امتیاز در رومانی به یک امتیاز در ترکمنستان سقوط کرد . روسیه در این میان به 6 امتیاز دست یافت!

او معتقد است پس از فروپاشی شوروی، دموکراسی به سرعت در کشورهای دارای پیشینه‌ی کاتولیک-پروتستان روبه رشد نهاد . البته فرایند رشد دموکراسی در کشورهای ارتدوکس با کمی تردید و در کشورهای اسلامی به طور قطع شکل نهاده‌ی به خود نگرفت. در گرجستان تمامی امیدهای مربوط به ظهور دموکراسی رو به یاس نهاد. در منطقه‌ی بالکان به ویژه در آلبانی مسلمان نشین دموکراسی بسیار شکننده است و در بوسنی و کوزوو فقط به زور سرنیزه‌ی نیروهای بین المللی حافظ صلح، نمایی از دموکراسی باقی مانده است. در شرق آسیا صرف نظر از هندوستان با فرهنگ دموکراتیک باز مانده از دوران استعمار انگلیس، کشورهایی مانند پاکستان پس از سال‌ها گردش در بین دموکراسی و دیکتاتوری، و هم چنین بنگلادش و اندونزی نتوانسته اند دموکراسی را در کشور پایه ریزی کنند. ترکیه پس از 80 سال تمرین دموکراسی هنوز در این راه به موفقیت لازم نرسیده است. ایران با وجود مجلس و ریاست جمهوری انتخابی، هنوز در انحصار تصمیم گیری غیردموکراتیک گروهی از روحانیت قرار دارد. کشور نیمه مسیحی-مسلمان لبنان با وجود 40 سال امید و تلاش، سرانجام به عقب رانده شد.

تاگیرا در جمع بندی خود از مروری بر تحولات دهه های اخیر در زمینه ی رشد گسترش دموکراسی در مناطقی از جهان این پرسش را مطرح

می‌سازد که «آیا فرهنگ اسلامی دارای زمینه‌های ناسازگار با فرهنگ دموکراسی است که چنین کشورهای اسلامی را از دنیای دموکراتیک به حاشیه رانده است؟»⁽¹⁾ با مروری بر طرح بنیادین پرسش مورد نظر در مقاله‌ی حاضر، رویکرد اصلی این است که کشور ایران با پس زمینه‌ی چندصدساله‌ی خود در باور به اندیشه و سلوک اسلامی از نوع شیعه، دارای چه جایگاهی است؟ آیا به دلیل خاستگاه دینی مردم ایران و به استناد گزارش‌های واقعی و اجتناب ناپذیر موجود، برای دستیابی به دموکراسی پایدار، آزادی و توسعه‌ی اقتصادی راه بدیلی برای برون رفت از بن‌بست تاریخی درماندگی در تمامیت‌گرایی یا توتالیتاریزم وجود دارد؟ آیا استبداد شرقی به تعبیر فراگیرتر و استبداد ایرانی از نوع پ اتریمونیالیستی آن راه محتوم حیات سیاسی- اجتماعی مردم دین‌باور ایرانی است؟

آمار و شواهد موجود منتشر شده در گزارش «دموکراسی در قرن بیستم» در سال 2000 حاکی است که در طول یک قرن گذشته تعداد دولت‌های دموکراتیک در ابتدای قرن بیستم یعنی 1900 میلادی، از صفر مطلق به ۱۲۰ کشور در انتهای قرن یعنی در سال 2000، رسیده است. این تعداد ۶۲ درصد کل دولت‌های جهان را تشکیل می‌دهد که ۵۸ درصد جمعیت جهان نیز در این قلمروهای سیاسی زندگی می‌کنند. پس از رتبه‌ی اول دموکراسی در جهان، ۲۰ درصد دولت‌های جهان دارای نظام‌های سیاسی اقتدارگرا (Authoritarianism) هستند که این نسبت در سال ۱۹۰۰ برابر صفر مطلق بوده است. در این قلمروهای سیاسی و جغرافیایی، بیش از ۳۳ درصد جمعیت جهان زندگی می‌کنند. بر پایه‌ی این گزارش «علاوه بر این حدود ۸ درصد از دولت‌ها نیز در نظام‌هایی با اعمال محدودکننده دموکراسی بسر می‌برند که این نسبت در ابتدای قرن، ۱۹ درصد بوده است و در کل قریب ۵ درصد مردم دنیا در چنین فضاهایی زندگی می‌کنند. نظام‌های سلطنت مطلقه و مشروطه نیز از حدود ۲۴ دولت یا ۱۹ درصد دولت‌ها در سال ۱۹۰۰ کلاً رو به

نابودی نهاده اند. برپایه‌ی همین آمار در ابتدای قرن بیس‌تم بیش از ۴۵ درصد جمعیت آن زمان در نظام های سلطنتی زندگی می‌کردند. البته در این میان هنوز ۱۰ کشور وجود دارند که نظام سلطنتی به عنوان سلطنت سنتی و تشریفاتی هم چنان در آن جا وجود دارد. هرچند نظام مسلط سیاسی در این ممالک عمدتاً دموکراتیک است. برپایه‌ی همین آمار هم اکنون فقط ۵ دولت مامیت گرا (Totalitarianism) وجود دارد که نزدیک به 5/2 (پنج و دودهم) درصد از مردم جهان را در خود جای داده است.⁽²⁾

برپایه‌ی این گزارش وضعیت ایران در سال ۲۰۰۰ یا آغاز هزاره‌ی سوم میلادی، مبتنی بر ساختار سیاسی اقتدارگرا بوده است. در تعریف از رژیم اقتدارگرا نیز آمده است «نظام‌هایی که در آن دولت تک حزبی و دیکتاتوری سیاسی- نظامی حاکم بوده و به‌طور جدی حقوق بشر نقض می‌شود».

• جهان‌نگری مردم مسلمان در بسیاری از متون جامعه‌شناختی به‌ویژه از منظر دین، بررسی‌چگونگی تاثیر و تاثیر دین و فرهنگ و آثار آن بر سایر نهادهای اقتصادی، اجتماعی و سیاسی همواره مورد بحث و فحص بوده است. بسیاری از نظریه‌پردازان از مارکس، وبر تا دانیل بل بر این باورند که توسعه‌ی اقتصادی تغییرات فرهنگی فراگیری را به دنبال می‌آورد و می‌توان شواهد بسیاری نیز در تایید این نظرات جست. یکی از نخستین آثار کلاسیک در این زمینه اثر ماکس وبر جامعه‌شناس آلمانی است که با تالیف «اخلاق پروتستان و روحیه سرمایه‌داری» بنیان بسیاری از آثار پژوهشی و تحلیل دیگر را پی‌ریزی کرد. به بیان وبر با ظهور اندیشه‌ها و آموزه‌های پروتستانی در درون مسیحیت کاتولیک، به تدریج خلیات و برداشت انسان مومن مسیحی دگرگون شد و در کنار مجموعه‌ای از دلایل، قناعت در مصرف و تلاش برای تولید و تولیدگری از عوامل مهم رشد سرمایه‌داری غرب به‌شمار می‌رود. به نظر وی در رشد جوامع اروپایی تا مرحله‌ی سرمایه‌داری، روحیه و اخلاق پروتستانی،

خاصه سختکوشی نقش مهمی ایفا کرد و قناعت در مصرف و نه تولید منجر به پس انداز و زمینه‌ی مساعد انباشت سرمایه و سرمایه‌گذاری‌های پی‌درپی شد.

به‌نظر وبر، در نظام‌های قبل از سرمایه‌داری نیروی کار به قدری کار می‌کرد که بتواند نیازهای خود را تامین کند اما در حاکمیت سرمایه‌داری، کارگر برای کسب درآمد بیش‌تر کار می‌کند و به درآمدی به اندازه‌ی نیازمندی‌هایش قناعت نمی‌کند. مذهب کاتولیسیم بر مبنای آموزه‌های سن‌توماس آکویناس، فعالیت دنیوی را فاقد ارزش اخلاقی و تنها برای گذران زندگی مجاز می‌دانست ولی مذهب کالونیزم بر این باور بود که پارسایی راهبانه و نفی وظایف دنیوی و کناره‌گیری از تعهدات دنیوی نوعی گناه است. از این رو سرمایه‌داری زمانی توسعه یافت که اخلاق پروتستانی از نوع فرقه کالونی، بخش بزرگی از مردم را برای کار در دنیای سکولار دعوت کرد. به باور وبر، پیورتنیزم (purtanism) یا پاکدینی در انگلستان با شورش علیه پاپ و کلیسا، آموزه‌های نوینی را مطرح ساخت که برخی از آن‌ها عبارتند از: اتلاف وقت مهلک‌ترین گناه است و برای رستگاری عمر انسان کوتاه و گرانبهاست، خواب بیش از حد محکوم است، کسانی که در کار خود کوشا نباشند تقرب الهی نخواهند یافت، فقرجویی و آرزوی مستمند شدن مانند آرزوی مریض شدن است، فقیر بودن یعنی در برابر عظمت خدا حقیر بودن، و ثروت جویی زمانی گناه است که برای لذت جویی گناه‌آمیز باشد.⁽³⁾

رونالد اینگلهارت (Ronald Inghart) در اثر جدید خود در سال 2006 به بررسی «جهان‌نگری مردم اسلامی در افق‌های جهانی» می‌پردازد. وی در این مطالعه، پایه‌ی بررسی خود را یافته‌های حاصل از یک پیمایش بزرگ به نام «پیمایش ارزش‌های جهانی» (Values Survey World) می‌نهد که در سال‌های اخیر در بین بیش از 85 درصد مردم جهان از حوزه‌های مختلف فرهنگی صورت گرفته است.⁽⁴⁾ اینگلهارت چنین آغاز می‌کند که تا چه حد نظام ارزشی مشترکی در بین مردم

اسلامی وجود دارد؟ و این نظام ارزشی تا چه حد با نهادهای دموکراتیک سازگار است؟ آیا کشورهای اسلامی دارای ارزش های متمایزی هستند؟ اگر چنین است تفاوت آن ها با سایر ملل در چیست؟ و آیا ارزش های معینی در ارتباط با ظهور و ماندگاری دموکراسی وجود دارد؟

به نظر او شواهد گسترده ی موجود از کشورهای اسلامی حاکی است علاوه بر وجود نظام ارزشی بنیادین متمایز و نسبتاً مشابه بین کشورهای اسلامی، این ارزش ها در دیگر کشورها نیز قابل مقایسه هستند. تا حد زیادی این تفاوت ها بیانگر تفاوت در سطح توسعه ی اقتصادی نیز هست. جهان نگرانی های کشورهای ثروتمند نشانگر تفاوت های نظام یافته و برجسته ای از جهان نگرانی های ممالک فقیرتر است.

با تحولات فناوری ارتباطی و رسانه های کنونی چنین به نظر می آید که از قاهره تا شیکاگو و از بیچینگ تا بوئنس آیرس، جوانان شلوار جین می پوشند و کوکا نیز می نوشند. غذاهای مک دونالد جهانی شده است و جهانی شدن همه چیز را تحت تاثیر قرار داده است. لذا دنیا به سوی یک نظام ارزشی همگن جهانی در حرکت است. ولی واقعیت این نیست! امروزه شواهد گویای این است که تفاوت های مذهبی و تاریخی هنوز شکل دهنده ی ارزش های کنونی انسانی اند و همین امر جوامع اسلامی- تاریخی را از جوامع تاریخی کاتولیک، پروتستان، ارتدوکس، بودایی یا کنفوسیونی مجزا می کند.

کشورهای اسلامی از طیف گسترده ای از نظر آب و هوا، ثروت، جغرافیا و جمعیت، برخوردارند. آن ها به زبان های متفاوتی صحبت می کنند و به اشکال مختلفی به تفسیر اسلام می پردازند. لذا به هیچ وجه شکل واحد و یونیفرمی از فرهنگ اسلامی در جهان وجود ندارد. به تعبیر بسم تیپی، آلمانی سوری تبار (پروفسور علوم سیاسی) اگرچه ما یک تمدن اسلامی داریم، اما با فرهنگ های اسلامی متعددی روبه رو هستیم. به این معنا که اسلام با ورود خود به هر کشوری رنگ فرهنگ آن کشور را به خود گرفته است.

یافته‌های پیمایش پیش گفته نشان می‌دهد تفاوت‌های بین فرهنگی به شکل شگفت‌آوری معمول هستند. اکثر این شاخص‌های متفاوت از ارزش‌های مذهبی تا اولویت‌های اقتصادی و از هنجارهای جنسیتی تا ارزش‌های سیاسی می‌توانند در دو بعد آورده شوند. این ممکن است برخی از ابعاد غیر قابل بررسی را نمایان نکند ولی می‌تواند 75 درصد تفاوت‌ها را در زمینه‌های مانند باورها و ارزش‌ها، باورهای مذهبی و اهداف سیاسی، انگیزه‌های کار، هنجارهای پرورش از کودک، هنجارهای جنسی و تحمل بیگانگان را نشان دهد. به‌طوری که ده کشور اسلامی که اطلاعات شان موجود است در این پیوستار دو بعدی دارای ارزش‌های مشابهی هستند (5).

در مقایسه‌ای که بین برخی شاخص‌ها در بین کشورهای مختلف صورت گرفته و همبستگی‌های آماری نیز از آن استخراج شد دو بعد مهم بازتاب یافت: الف) قطبی شدن میان جهت‌گیری‌های سنتی و سکولار- عقلانی (Tradition/Secular-rational) نسبت به اقتدار و ب) قطبی شدن بین ارزش‌های بقا و خودبیانگر (Survival/ Self-expression). جهت‌گیری سنتی تاکید بر دین، خانواده، پرورش کودک، غرور ملی و احترام به قدرت دارد و طلاق و سقط جنین را مردود می‌شمارد. جوامع صنعتی میل دارند به ارزش‌های عقلانی- سکولاری تاکید نهند که مخالف با ویژگی‌های گفته شده است. (6)

ارزش‌های سنتی در برابر ارزش‌های سکولار- عقلانی بر ارزش‌های زیر تاکید دارد:

- 1- اهمیت بسیار دین در زندگی روزمره
- 2- آموزش اطاعت‌پذیری کودک
- 3- وجود حس قوی از غرور ملی
- 4- افتخار آفرینی برای والدین به عنوان هدف اصلی زندگی
- 5- طلاق هرگز قابل توجیه نیست
- 6- سقط جنین هرگز قابل توجیه نیست
- 7- نیاز به محدودیت‌های بیشتر برای فروش محصولات خارجی
- 8- نیاز به احترام بیش‌تر به اقتدار و قدرتمندان.

همچنین در میان بعد دیگر ارزش های مبتنی بر بقای انسان در برابر انسان خودبیانگر یا آزاد در بیان حال، برخی تفاوت های زیر وجود دارد. جوامعی که بیش تر مبتنی بر اولویتهای بقای انسان زندگی می کنند به اعتماد میان افراد اهمیت زیادی نمی دهند. به همین دلیل میل به تحمل و تسامح، آزادی فردی و خودبیانگری و مشارکت جویی سیاسی در میان این مردم کاهش می یابد.⁽⁷⁾

ارزشهای بقا در برابر خودبیانگر تاکید دارد بر:

- 1- اولویت امنیت اقتصادی نسبت به آزادی بیان و احساس خودبیان گری (ارزشهای ماد دیگری بر پسا ماد دیگری)
- 2- مردان بهتر از زنان رهبری سیاسی می کنند و در صورت محدودیت شغلی مردان بیش از زنان حق کار کردن دارند
- 3- اولویت درآمد خوب و شغل مطمئن بر حس کمال جویی.
- 4- همجنس گرایی غیر قابل توجیه است.
- 5- طرد بیگانگان، عدم تحمل غی ر خودی و عدم اعتماد میان فردی.
- 6- ناخشنودی و ناراحتی از زندگی دنیایی.
- 7- عدم مشارکت در سیاست و عدم حمایت از محیط زیست.

افزایش ثروت های بی سابقه در تاریخ بشر در ممالک پیشرفته ی صنعتی برخی از ارزش ها را نیز از تاکید صرف بر بقا و امنیت مادی، فیزیکی و اقتصادی فراتر برده و ب ه سوی بهتر زیستن ذهنی، خودبیانگری و کیفیت سطح زندگی هدایت کرده است و ارزش های توده ای کشورهای پیشرفته ی صنعتی از سنتی ب ه سوی سکولار- عقلانی و از زندگی مبتنی بر بقای صرف ب ه سوی خودبیانگری کشیده شده است. مقایسه ی این شاخص با رشد اقتصادی که نزدیکی بسیاری با هم دارند گویای این است که از بین 80 کشور مورد بررسی نظام های ارزشی کشورهای پیشرفته با ممالک فقیرتر بسیار متفاوت است. به طوریکه کشورهایمانند آلمان، فرانسه، انگلیس، ایتالیا، ژاپن، سوئد، امریکا و سایر ملل نمونه ی

مورد بررسی بر اساس شاخص توسعه های بانک جهانی واجد هردو شاخص های نظام ارزشی سکو لار- عقلانی و مبتنی بر خودبیانگری آرا و احساسات هستند. از سوی دیگر کلیه کشورهای فقیرتر نظیر هند، بنگلادش، پاکستان، نیجریه، غنا، پرو و ممالک دیگر آفریقایی و آسیای جنوبی و کشورهای پس از کمونیسم و مناطق فرهنگی ارتدوکسی در زمره کشورهای فقیر و دارای ویژگی های فرهنگی سنتی مبتنی بر بقا هانتیگتون بر نقش دین در شکلگیری هشت منطقه ی تمدنی یا فرهنگی تاکید می نهد: مسیحیت غربی، ارتدوکس، اسلام، کنفوسین (چین، تایوان، کره جنوبی)، ژاپنی، هندو، آفریقایی و امریکای لاتین. از سوی دیگر تحلیل حاضر میان جوامع پروتستان از نظرتاریخی (آلمان غربی، دانمارک، نروژ، سوئد، فنلاند، ایسلند) و کاتولیک رمی (ایتالیا، پرتغال، اسپانیا، فرانسه، بلژیک و استرالیا) تفاوت قائل است که براین اساس 9 حوزه ی دینی- تمدنی قابل تمایز است. از این رو سنت های دینی در این مناطق بر نظام های ارزشی 80 کشور دنیای معاصر اثر جدی نهاده است. فرهنگ هر جامعه ای نمایانگر کل میراث فرهنگ ی- تاریخی همان ملت است.

در مقایسه ی بین 14 کشور مورد بررسی شواهد نشان می دهد اکثر کشورهای اسلامی در زمره ممالک فقیر و توسعه نیافته به شمار می روند. از بین این کشورها ده کشور شامل مراکش، الجزایر، مصر، اردن، ایران، ترکیه و پاکستان سعودی در زمره کشورهای اصلی اسلامی قرار دارند. عموم مردم این نواحی نیز بر ارزش های سنتی و بقا تاکید دارند. اینگلهارت بر این باور است که در این میان کشورهای ثروتمندتری مانند عربستان، ترکیه و ایران نسبت به دیگر کشورهای اسلامی، تاکید بیش تری بر ارزش های سکولار- عقلانی و خود بیانگر در آرا و احساسات دارند. با وجودی که عربستان دارای حکومت سلطنت مطلقه بوده و مرکز اسلام شناخته

می‌شود ولی عموم مردم این کشور به اکثر ارزش‌های مشابه با سایر ممالک اسلامی قائل نیستند. نظر به نزدیکی این ارزش‌های سکولار- عقلانی موجود در عربستان، ناامیدی از قابلیت‌های دمکراتیزه شدن مردم این کشور دور از واقع است. به نظر او این وضع را حتی در کشورهای اسلامی دارای تجربه‌ی کمونیستی نیز می‌توان سراغ گرفت که ممالک آلبانی، آذربایجان، قرقیزستان و بوسنی نسبت به سایر ممالک اسلامی، دارای ارزش‌های نزدیکتری به نظام ارزشی توسعه یافته، سکولار- عقلانی و خودبیانگر است. این تفاوت محصول برنامه ریزی فرهنگی بیش از سه تا هفت دهه آموزش ایدئولوژی کمونیستی و تضعیف آموزه‌های دینی در این جوامع است. بنابراین در بین ممالک اسلامی دوگونه نظام ارزشی قابل تمایز است:

جدول 1- درصد تفاوت‌های میان مناطق فرهنگی عمده در اجزای ارزش‌های سنتی/سکولار- عقلانی

منطقه‌ی فرهنگی	اهمیت اعتقاد به خدا	غرور ملی	علاقه‌مند به حرمت اقتدار	خودمحوری اندک	عدم قبول سقط جنین	متوسط امتیاز بر ارزش‌ها
اروپای پروتستان 11	12	38	43	37	18	1/018
کنفوسین 4	9	23	28	36	31	0,937
ارتدوکس 13	30	42	57	55	29	0,571
اروپای کاتولیک 14	27	47	59	55	31	0,210
انگلیسی زبان 7	33	59	68	59	32	259
آسیای جنوبی 3	64	79	64	66	55	816
اسلامی 14	78	73	68	74	59	031
امریکای لاتین 11	78	79	79	75	69	322
آفریقا 6	74	75	65	78	72	499

0,164	43	60	61	56	44	میانگین کلی
-------	----	----	----	----	----	-------------

منبع: 9، ص 9)

چنان که جدول یک نشان می‌دهد علی‌رغم برخی تفاوت‌ها در هریک از مولفه‌های مربوط به هر حوزه فرهنگی، میانگین‌های به دست آمده نشانگر ترتیب این مناطق از بیش‌ترین میزان نزدیکی به فرهنگ سکولار- عقلانی با رتبه ی یک برای اروپای پروتستان شروع و به آفریقا با کم‌ترین میزان در رتبه ی 9 رده‌بندی شده است.

جدول 2- درصد تفاوت‌های میان مناطق فرهنگی عمده در اجزای ارزش‌های مبتنی بر بقا / خودبیانگر

مناطق فرهنگی	فرامادگر منهای مادگر	بسیار خوشبخت	همجنس‌گرایی مدارا با	اعتماد به مردم	قبول برابری زن و مرد	متوسط امتیاز بقا/خود بیانگر
انگلیسی زبان 7	10	40	68	38	79	1,553
اروپای پروتستان 11	9	29	73	46	84	1,007
امریکای لاتین 11	5	40	46	16	64	0,428
اروپای کاتولیک 14	14	21	57	24	57	0,323
اسیای جنوبی 3	29	38	35	29	43	0,113
کنفوسین 4	36	21	40	42	53	0,268
آفریقا 6	25	39	19	14	42	0,288
اسلامی 14	32	23	10	28	35	
ارتدوکس 13	39	10	31	23	43	
میانگین کلی	19	26	43	28	51	0,50

منبع: (10، ص 10)

در این مقیاس نیز شواهد جدول دو نشان می‌دهد که کشورهای انگلیسی زبان و اروپای پروتستان بیش‌ترین باور به ارزش‌های خود بیانگری را دارند و کشورهای ارتدوکس و اسلامی برعکس بیش‌تر به ارزش‌های بقا در زندگی اهمیت می‌دهند. در این میان کشورهای اسلامی از نظر مدارای هم جنس‌گرایی در

پایین‌ترین جایگاه قرار داشته و فقط 10 درصد با آن مدارا می‌کنند. این شاخص گویای زمینه‌های مدارا با دیگر اقشار و اندیشه‌ها و شیوه‌های زندگی ملازم با اصول دموکراسی نیز هست. چنان که جدول مذکور نشان می‌دهد کم‌ترین میزان باور به برابری زن و مرد در قبول مسئولیت‌ها و مدیریت و سیاستگذاری‌ها و اعتقاد مسلط به مردگرایی، متعلق به کشورهای اسلامی است. همین امر نیز تایید دیگری است بر فقر زیربناهای دموکراسی در کشورهای اسلامی، به گونه‌ای که نیمی از جامعه انسانی در این جوامع دارای کم‌ترین حقوق اجتماعی و فردی لازم هستند!

فیش (2002) اشاره دارد که فقط تعداد اندکی از 47 کشور عمده اسلامی (و هیچ‌یک از ممالک عربی!) حتی با حداقل معیارهای دموکراسی، دموکراتیک ارزیابی می‌شوند! به نظر او فقدان برابری جنسی میان زن و مرد در این جوامع مهم‌ترین دلیل افت دمکراسی در آن منطقه به‌شمار می‌رود. به نظر فیش در کشورهای اسلامی علاوه بر باور اندک به زنان در برابر مردان، سطح آموزش مردان و نسبت جنسی آن‌ها در مقایسه با کشورهای غیر اسلامی بیش از زنان است. این نقص ناشی از آسیب‌پذیری و تبعیض جنسی علیه زنان به‌ویژه کودکان در طول مدت زندگی‌شان در کشورهای اسلامی است. به نظر او تسلط بی‌چون و چرای مردان بر زنان در ممالک اسلامی زمینه‌ساز فرهنگ سلطه، عدم مدارا و وابستگی در حیات سیاسی و اجتماعی می‌شود. مطالعات اینگلهارت و نوریس نیز موید چنین تفاوت‌هایی است. به‌طوری که به نظر آن‌ها میراث دین اسلام یکی از مهم‌ترین موانع جریان روبه‌رشد برابری جنسی است. از منظر اینگلهارت، ضریب همبستگی میان دو شاخص اصلی مدارا با هم جنس‌گرایی و سقط جنین، و باور به برابری توان و حقوق زن و مرد با شاخص دموکراسی و نرخ دموکراتیک بودن مردم، گویای نزدیکی بسیار بالایی است (رگرسیون = 0/83). به بیان دیگر کلیه کشورهایایی که به دو شاخص ارزشی پیش گفته

باور نازل و اندکی دارند در ردیف کشورهای غیر دموکراتیک جای می گیرند. کشورهایی که از نظر شاخص خودبیانگر بودن / بقا در جدول 2 رتبه ی بالایی احراز کرد ه اند دارای دموکراسی ثابتی هستند. از عمده دلایل دیگر تقویت کننده در فرایند دموکراسی می توان چنین گفت که نهادهای دموکراتیک به مردم آموزش می دهند چگونه سالم، خوشحال، غیر سکسی، اهل مدارا، قابل اعتماد و فرامادی گر باشند. بدیهی است که این فرآورده ها خود محصول رشد اقتصادی است که به تغییرات اقتصادی و اجتماعی منجر شده و امکان ظهور و رشد نهادهای دموکراتیک را می دهد.

براساس گزارش اخیر درباره ی آزادی در جهان، تقریباً دو سوم از 192 کشور دنیا دارای نظام انتخاباتی دموکراتیک هستند.

ولی در بین 47 کشور اسلامی دارای اکثریت مسلمان فقط یک چهارم دارای نظام دموکراتیک انتخاباتی هستند. یکی از دلایل این امر از دست دادن و کم اهمیت شمردن تجربه ی غرب در دموکراسی خواهی است که ممالک اسلامی آن را به دلیل غرب ستیزی، نمی پذیرند. شناخت از نظام ارزشی ممالک اسلامی می تواند دلایل دقیقتری برای تبیین دلایل این امر باز نماید. دو پیمایش اخیر که در سال های 6-1995 و 02-2000 صورت گرفته است، تنها شواهد مربوط به جهان نگر ممالک دنیا مبتنی بر نظام های فرهنگی و ارزشی شان است که از منظر جهانی نیز بدان توجه شده است.

در این مطالعه 5 کشور عرب مسلمان شامل الجزایر، مصر، اردن، عربستان و مراکش و 9 کشور غیر عرب اسلامی شامل آلبانی، آذربایجان، بنگلادش، بوسنی، اندونزی، ایران، قرقیزستان، پاکستان و ترکیه مورد مطالعه قرار گرفته اند که برخی از یافته های آن در این گزارش آمده است.

علی رغم نظریه ی هانتینگتون در زمینه ی نبرد تمدن های شرق و غرب، مطالعات مذکور نشان می دهد که در حال حاضر دموکراسی خواهی به عنوان یک اندیشه و تصور مثبت در سراسر جهان غلبه دارد. در این نظرسنجی در برابر این سئوال که دموکراسی را چگونه ارزیابی

می‌کنید بیش از 61 درصد پاسخ داده اند که «اگرچه دموکراسی سبب ساز بروز مشکلاتی شده است ولی بهترین شکل حکومتی است». این رقم برای سایر کشورهای اسلامی غیر مسلمان عبارت از 46 درصد است که با 52 درصد کشورهای اروپای غربی، 38 درصد توافق کشورهایمانند آمریکا، کانادا، استرالیا و نیوزیلند قابل مقایسه است. اگر پاسخ‌های موافق و کاملاً موافق با دموکراسی با 5 م تلفیق شوند، گویای محبوبیت و مطلوبیت دموکراسی‌خواهی در بین تمامی ملل در 9 منطقه فرهنگی- دینی دنیا خواهد بود (11).

جدول 3. درصد موافقت با دموکراسی به عنوان بهترین شکل حکومتی دنیا در مناطق فرهنگی دنیا

86	آفریقای جنوبی	92	ژاپن	99	دانمارک
86	گرجستان	92	بوسنی	98	بنگلادش
84	بلغارستان	91	کره جنوبی	98	مصر
83	مجارستان	90	چین	97	آلمان غربی
82	پاکستان	89	لهستان	96	آذربایجان غربی
79	فیلیپین	89	صربیا	96	مراکش
78	قرقیزستان	88	ترکیه	95	آلبانی
74	عربستان سعودی	88	الجزایر	94	سوئد
96	ایران	87	امریکا	93	جمهوری چک
45	نیجریه	87	استرالیا	93	آلمان شرقی

منبع: (11، ص14)

در این میان کشورهای اسلامی هم چنان جزو سنتی‌ترین کشورهای دنیا محسوب می‌شوند. در گزارش توسعه در سال 2002 توسط سازمان ملل متحد آمده است: «اگر نیمی از جمعیت کشوری ناتوان و در حاشیه رانده شده باشد (زنان)

چنین کشوری نمی تواند به وضع ایده آل
 بهزیستی و توسعه ی انسانی رسیده یا در
 دنیای جهانی شده ، رقابت کند.⁽¹²⁾

جدول 4. درصد موافقت با برابری زنان و
 مردان در کار و **دستیابی** به شغل در **دنیای**
 برحسب کشورهای منتخب

94	ایسلند
93	سوئد
89	دانمارک
82	امریکا
77	کانادا
73	یونان
68	فرانسه
67	انگلستان
67	استرالیا
59	آلمان شرقی
57	ایتالیا
55	سوئیس
53	آفریقای جنوبی
53	آلمان غربی
53	روسیه
48	بوسنی
43	چین
40	اندونزی
39	قرقیزستان
31	ترکیه
28	آذربایجان
23	ایران
21	ژاپن
20	الجزایر
18	پاکستان
17	بنگلادش
12	مراکش
10	مصر
9	عربستان سعودی
2	اروگوئه

(منبع 12، ص 15)

شواهد مربوط به غیر دموکراتیک بودن فضای کشورهای اسلامی چنان است که بررسی به عمل آمده در زمینه میزان فرار مغزها و اندیشه‌های ممالک اسلامی، نشان می‌دهد در سال 1970 کمتر از 200 هزار نفر مهاجر خاورمیانه‌ای در آمریکا زندگی می‌کردند که با 650 درصد افزایش این رقم به 150 میلیون در سال 2000 رسید. این افزایش از سال 1990 تاکنون 80 درصد رشد داشته است. در سال 1970 حدود 15 درصد از مهاجران خاورمیانه به آمریکا مسلمان بودند (290 هزار نفر) و سایر افراد، عمدتاً از مسیحی‌های لبنانی یا اقلیت‌های دیگر بودند. در سال 2000 حدود 73 درصد (1/100 میلیون نفر) از مهاجران خاورمیانه به آمریکا مسلمان بودند! حتی پس از ۱۱ سپتامبر نیز از میزان علاقه‌مندی برای ورود به آمریکا کاسته نشد. به‌طوریکه 1/5 میلیون نفر فرم تقاضای کارت سبز از خاورمیانه واصل شده است. در حالی که کل سهم کارت سبز آمریکا برای کل دنیا 50 هزار نسخه است!⁽¹³⁾ در قسمت بعدی به بررسی وضعیت ایران در فضای دموکراسی خواهی می‌پردازم. در این بررسی الگوهای چگونگی دستیابی بدان مورد توجه قرار می‌گیرد.

منابع:

1. بنگرید:

Islamic Countries, Taagepera, Rein, 2003 Prospects of Democracy in
<http://repositories.cdlib.org/cgi/viewcontent.cgi?article=1026&context=csl>

2. پایان عصر پادشاهی و اقتدارگرایی؛

طایفی؛ علی؛ بنگرید:

<http://sociology.mihanblog.com/?More=113>

3. اخلاق پروتستان و روحیه سرمایه داری،

وبر، م.، ترجمه انصاری، عبدالعزیز؛ 1374

4. بنگرید :

. World Values Survey, 2002; <http://www.worldvaluessurvey.org>

5. بنگرید :

Views of Islamic Publics in Global Perspective. Inglehart, Ronald, 2006 The World
context=csd&<http://repositories.cdlib.org/cgi/viewcontent.cgi?article=1074>

6. همان منبع شماره 5

7. همان منبع شماره 5

8. همان منبع شماره 4

9. همان منبع شماره 5

10. همان منبع شماره 5

11. همان منبع شماره 5

12. همان منبع شماره 5

13. مهاجرت یا فرار مسلمانان؛ طایفی، علی؛
کتاب حاضر

از مردم سالاری اسلامی تا سکولاریزم زره پوش!

چالش راهبردی اسلام و دموکراسی در ایران
چنان که در بخش نخست مقاله درباره ی ارتباط
نظام ارزشی - دینی با فرهنگ دموکراسی در
دنیا مشاهد شد، بخش بزرگی از کشورهای
اسلامی برپایه ی ساختار و نظام ارزشی
متمایز، در زمره دموکراسی های جهان قلمداد
نمی شوند. اینک با توجه به رابطه ی اسلام با
دموکراسی یا رابطه ی دینداری با مردم سالاری
از یک سو و تفکیک مرز دینداری مردم از
حکومت دینی اسلامی در ایران در تعامل با
دموکراسی خواهی از سوی دیگر پرسش اساسی این
است که چشم انداز ایران برای نیل به
مردم سالاری که به روایتی قریب یک صدسال در
این راه تلاش شده است، چیست؟ شواهد نشان
می دهد در میان کشورهای اسلامی و در کل بین

۷۸ کشور مورد بررسی در جهان، کشور ایران در نظرسنجی انجام شده پیرامون دموکراسی، رتبه‌ی ۷۶ را احراز کرده است. بدین معنا که مردم ۷۵ کشور جهان بیش از مردم ایران به دموکراسی به عنوان بهترین نظام سیاسی- اجتماعی در دنیا می نگرند. با این وصف تنها ویژه‌گی و امتیاز موجود عبارت از این است که ایران در زمره کشورهای قرار دارد که ۶۹ درصد از مردم آن به دموکراسی به عنوان بهترین نظام سیاسی ارزش نهاده‌اند. هر چند که عمق این باور در ایران در کنار سایر ممالک اسلامی چندان قابل توجه نیست! چنان که آمار نشان می دهد حتی کشورهای اسلامی مانند اندونزی با ۷۱ درصد، عربستان با ۷۴ درصد، پاکستان با ۸۲ درصد، ترکیه با ۸۸ درصد و بوسنی با ۹۲ درصد به دموکراسی در رتبه ای بالاتر از ایران اعتقاد دارند!^(۸)

این شاخص در کنار شاخص دیگر در زمینه برابری زن و مرد به عنوان عامل مهم سنج آزادی خواهی، برابرخواهی، مدارا و دموکراسی خواهی، نشان می دهد که در ایران از بین ۷۸ کشور مورد بررسی، فقط ۲۳ درصد از افراد ایرانی مورد بررسی به برابری اشتغال زن و مرد اعتقاد دارند و در مراتب آخر بین کشورهای جهان قرار می گیرد! در این میان البته موقعیت ایران نسبت به کشورهای اسلامی دیگری مانند عربستان (۹ درصد)، مصر (۱۰ درصد)، مراکش (۱۲ درصد)، بنگلادش (۱۷ درصد)، پاکستان (۱۸ درصد)، الجزایر (۲۰ درصد)، بهتر است که در بین ممالک اسلامی آذربایجان (با ۲۸ درصد)، ترکیه (با ۳۱ درصد)، اندونزی (با ۴۰ درصد) و بوسنی (با ۴۸ درصد) موقعیت بالاتری از ایران دارند!

از سوی دیگر، سایر شواهد مربوط به وضعیت فرهنگ دموکراسی در ایران نیز گویای قدری یاس و ناامیدی است. در میان مجموعه شاخص های سنجش دموکراسی و زیرساخت های زمینه ساز آن، شاخص هایی نظیر شفاف سازی مالی یا فساد اندک سیاسی، آزادی اندیشه و مطبوعات، آزادی مدنی زنان، آزادی احزاب و مشارکت سیاسی مردم، آزادی ادیان و

اقلیت‌های دینی نیز نمایانگر ضعف ساختارهای دموکراتیک در جامعه‌ی ایران است. در همین راستا نیم نگاهی به وضعیت ایران از نظر شاخص‌های پیش‌گفته می‌تواند تصویر عمومی مناسبی در تحلیل و جمع‌بندی به‌دست دهد.

شاخص‌های غیردموکراتیک

بر اساس گزارش سازمان بین‌المللی شفاف‌سازی در سال ۲۰۰۵، از بین ۱۵۹ کشور مورد بررسی در جهان، ایران از نظر شاخص فساد مسئولان دولتی و سیاسی، رتبه‌ی ۹۳ را کسب کرده است که در مقایسه با رتبه‌ی ۸۸ آن در سال ۲۰۰۴، پنج رده نیز تنزل نشان می‌دهد. ایران در این گزارش، از نظر فساد مسئولان دولتی نمره‌ی ۹/۲ را از ده کسب کرده (امتیاز صفر به معنای بیش‌ترین و ۱۰ به معنای کم‌ترین فساد است) که در مقایسه با سال گذشته تغییری نکرده است و دامنه‌ی تغییر نمره فساد اقتصادی ایران بین ۳/۲ تا ۳/۳ اعلام شده است. ایران در گزارش سال ۲۰۰۴، در بین ۱۴۶ کشور جهان، در رتبه‌ی ۸۸ قرار گرفته بود. این گزارش رتبه‌ی برخی از کشورها را از کم‌ترین فساد تا بیش‌ترین فساد دولتی به ترتیب زیر اعلام کرده است که در این میان کشورهای اسلامی قابل توجه‌اند: (۲)

ایسلند ۱، فنلاند ۲، نیوزلند ۳، دانمارک ۴، سنگاپور ۵، سوئد ۶، سوئیس ۷، نروژ ۸، استرالیا ۹، اتریش ۱۰، هلند ۱۱، عمان ۱۲، امارات متحده عربی ۳۰، بحرین ۳۶، اردن ۳۸، قطر ۳۳، مالزی ۳۹، ایتالیا ۴۱، کویت ۴۵، آفریقای جنوبی ۴۶، یونان ۴۸، کلمبیا ۵۶، کوبا ۵۹، غنا ۶۵، ترکیه ۶۹، مصر ۷۲، عربستان سعودی ۷۵، سوریه ۷۶، چین ۸۲، مراکش ۸۳، ارمنستان و ایران ۸۸، هند ۹۲، الجزایر ۹۷، یمن ۱۰۶، پاکستان ۱۴۶، قزاقستان ۱۱۰، روسیه ۱۲۸، ونزوئلا ۱۳۶، عراق ۱۴۱، اندونزی ۱۴۰ و....

با وجود این که شاخص فوق‌گویی فساد دولتی است ولی در عین حال گویای ضریب تحمل نظام فساد در بین مردم ایران نیز هست. در همین زمینه بر پایه‌ی بررسی انجام

شده در بین صاحبان تجارت، دانشگاهیان و تحلیلگران امنیت مالی از نظر شاخص فساد دولتی (و طبق مقیاس طیف گونه‌ای اندازه‌گیری آن از صفر یعنی بدون فساد تا ۱۰ به معنی بیش‌ترین فساد)، شواهد نشان می‌دهد ایران با کسب امتیاز ۷ با فساد مالی بالا در بین دولتمردان مشتمل بر فساد پلیس، فساد تجاری و فساد سیاسی در بین ۱۳۰ کشور مورد بررسی، رتبه‌ی ۵۲ را به‌دست آورده است.^(۳) همچنین بررسی دیگری در زمینه‌ی دموکراسی در ایران نشان می‌دهد:

۱. از بین ۱۴۱ کشور مورد بررسی در سال ۲۰۰۱، ایران از نظر آزادی‌های سیاسی و مدنی رتبه‌ی ۱۱۸ را دریافت کرده است. به‌بیان دیگر از نظر مقیاس مورد بررسی از امتیاز ۷ (به‌معنای فساد بالا) تا امتیاز یک (به‌معنای فساد اندک) ایران امتیاز یک را گرفته است.

۲. شاخص دیگر رده بندی وجود نهادهای دموکراتیک است. بدین‌معنا که کشورهای دارای ساختار تمامیت‌گرا امتیاز صفر و ساختار دموکراتیک، امتیاز ۱۰ دریافت کرده‌اند. از این نظر ایران در سال ۱۹۹۹ با کسب امتیاز ۳ از بین ۱۴۱ کشور، رتبه‌ی ۸۸ را احراز کرده است. اگرچه در مقایسه‌های به‌عمل آمده شاخص نسبت تعداد نمایندگان مجلس به جمعیت کل کشور نیامده است، ولی مقایسه‌ی ایران با ۲۹۰ نفر نماینده برای ۷۰ میلیون نفر جمعیت، در کنار کشور سوئد با ۳۷۰ نفر نماینده برای ۹ میلیون نفر، نشانگر تفاوت در سطح و عمق ساختار دموکراسی در بین این دو کشور است^(۴) که از نظر تنوع قومیتی و دینی بسیار متفاوتند. اگر در این مقایسه شاخص نسبت جنسی افزوده شود که خود معیار مهمی در سنجش دموکراسی خواهی ب ه شمار می‌رود، تفاوت‌ها بسیار تکان دهنده خواهد بود!

شواهد اقتصادی نیز نشان می‌دهد که ایران از منظر جهانی در موقعیت مناسبی قرار نگرفته است. تولید ناخالص داخلی ایران در سال ۲۰۰۲ برابر با ۳/۴۵۸ میلیارد دلار است که در بین ۲۲۹ دولت مورد بررسی، دارای رتبه‌ی ۱۸ است. ولی محاسبه‌ی این رقم بر

حسب جمعیت یا سرانه ی آن با رقمی **معادل 2/**
6712 دلار، این رتبه را در بین ۱۳۶ سرزمین-
دولت مورد بررسی به ۹۸ تنزل می دهد.
همچنین به استناد داده های موجود، در سال
۲۰۰۲ ایران با ۸/۷ (هشت و هفتدهم) میلیارد
دلار بدهی در میان ۱۹۸ کشور دارای بدهی
خارجی، رتبه ی ۶۶ را احراز کرده است. از
سوی دیگر میزان بدهی ایران بر حسب تولید
ناخالص داخلی با حدود ۲ از ۱۰۰ دلار،
رتبه ی ۱۸۸ را در بین ۱۹۵ کشور اشغال کرده
است. این میزان برحسب سرانه ی بدهی خارجی
معادل **127/41** (یکصدوبیست و هفت و ۴۱ صدم) دلار
در بین ۱۹۸ کشور دنیا دارای رتبه ی ۱۷۴
است. به بیان دیگر ایران و ایرانی امروز
در فهرست بزرگ ترین بدهکاران دنیا قرار
دارند.^(۵)

یکی دیگر از شاخص های سنجش دمکراتیک بودن
جوامع، نگرش جنسیتی است. مطالعه پیرامون
برابری جنسی و دمکراسی در بین ۶۵ کشور
دنیا که حدود ۸۰ درصد جمعیت دنیا را در
خود جای داده است، نشان دهنده ی ارتباط
تنگاتنگ این دو مقوله است. به طوری که
وقتی زنان به عنوان نیمی از جمعیت کشور
دارای موقعیت برابری با مردان از نظر
حقوق اجتماعی، فرهنگی، سیاسی و اقتصادی و
حتی قانونی نیستند چگونه می توان این
جامعه را دمکراتیک معرفی کرد؟! برپایه ی
همین تحلیل میان دمکراسی، تحول فرهنگی،
نوگرایی و نوسازی در جامعه، همبستگی
بیالایی وجود دارد.^(۶) اینگلهارت می نویسد از
آنجایی که کشورهای ثروتمند صنعتی و مدرن
دارای نسبت بیش تری از مشارکت زنان هستند
و نظر به این که توسعه ی اقتصادی با حذف
باورهای مردگرایانه و دمکراتیزه کردن
جامعه ارتباط قوی دارد، بنابراین توسعه ی
اقتصادی مدرن، منجر به تغییر هنجارهای
جنسیتی، ساخت یابی دمکراسی و افزایش
چایگاه زنان در مجلس می شود. رابطه ی چند
متغیره به دست آمده میان فاکتورهای متعدد
مورد بررسی در این زمینه گویای این است
که به ترتیب جوامع پروتستانی، کاتولیک و
در آخر جوامع اسلامی به برابری جنسی باور

دارند. این شاخص حاکی است متوسط حضور زنان در مجلس قانونگذاری در جوامع پروتستان ۳۰ درصد، در کاتولیک ۱۳ درصد، در ارتدوکس ۷ درصد، در کنفوسین ۵ درصد و در جوامع اسلامی ۳ درصد است.^(۷) امروزه این میراث هم چنان باقی مانده و جوامع پروتستانی نزدیک به ۱۰ برابر بیش‌تر از جوامع اسلامی فرصت های برابر برای زنان ایجاد کرده اند.

از این منظر نیز وضعیت زنان ایران از زوایای مختلف فاقد شاخص های برابری خواهانه و دمکراتیک است:

- از نظر اشتغال، زنان حدود ۱۰ درصد نیروی شاغل در کشور را تشکیل می دهند و قریب ۶۰ درصد زنان تحت عنوان زنان خانه دار از نظر اقتصادی غیر فعال تلقی شده و بدون هرگونه دستمزدی، سهمی در ایجاد ارزش افزوده نیز به طور رسمی ندارند (حال این که اگر برپایه ی آمار، زنان خانه دار واقع درسن ۱۵ تا ۶۵ سال، در محاسبه ی میزان اشتغال دخالت داده شو ند، نرخ بی کاری ک شور به بیش از ۵۰ درصد افزایش می یابد).

- از نظر سیاسی زنان در مجلس، ریاست جمهوری، مشاغل قضایی، مشاغل بالای سیاسی نظیر مقام وزارت یا ریاست جمهوری و شورای های متعدد قانونگذاری نظیر شورای تشخیص مصلحت، نگهبان، انقلاب فرهنگی و سایر شوراهای عالی سیاست گذار و تصمیم گیر، حضورشان بسیار اندک و گاه اصولاً از نظر قانون اسلامی منع شرعی دارد (مثلاً در ریاست جمهوری زیر عنوان رجل سیاسی).

- از نظر اجتماعی زنان ناگزیر از انتخاب شدن توسط مردان هستند و اصولاً نمی توانند به عنوان خواستگار مرد اقدام کنند و در این مورد تصمیم پذیر هستند. هم چنین از منظر اجتماعی نیز زنان نمی توانند نوع و چگونگی پوشش خود را انتخاب کنند بلکه این قوانین مردخواهانه و سلطه ی سیاسی- دینی حکمای شرع است که تنظیم کننده نحوه ی آن است.

- در نهایت از نظر مدنی، زنان دارای حقوق برابر در طلاق، سرپرستی کودک، قانون ارث، سفر، اقامت، تحصیل، حضور در مجامعی نظیر مراکز ورزشی، رشته های ورزشی و حق رای در این خصوص نبوده و قانون اسی و سایر قوانین شرعی برای آن ها قدرت انتخاب نگذاشته است.

دین سالاری در برابر مردم سالاری

در ادامه ی بررسی شاخص های سنجش دموکراتیک بودن جو امع، عامل فرهنگ نیز جایگاه ویژه ای دارد. مطالعه ی مربوط به نگرش مردم نسبت به فرهنگ غرب و باورهای دینی در پروژه وسیع «پیمایش ارزش های جهان» که در ۸۰ کشور از جمله ایران در سال ۲۰۰۰ صورت گرفته است، نشان می دهد که در بین سه کشور مورد مطالعه ی اسلامی در این گزارش یعنی اردن، مصر و ایران، ایرانیان مورد مطالعه، کمتر از مردم دو کشور دیگر به تهاجم فرهنگی غرب و باورهای دینی تاکید دارند.^(۸) آنچه مهم است تاکید بر این نکته است که علاوه بر زیرساخت های اقتصادی، به تعبیر لیپست (Lipset) نوع خاصی از فرهنگ سیاسی پیش شرط وجودی یک دموکراسی موثر است.^(۹، ۱۰، ۱۱) در نقد این نظریه ها بسیاری دیگر نیز در مقام تردید در یافته های این پیمایش انجام شده بر آمده و تضاد فرهنگی مورد تاکید میان اسلام و دموکراسی را به چالش می طلبند.

برایزات (Braizat, F.) معتقد است در کشاکش دیرین تعامل اسلام با مدرنیته سه رویکرد عمده وجود داشته است:

الف) باور به ناسازگاری اسلام با اندیشه ی مدرن و عق لانیت علمی با ه وادارانی مانند فرانسیس فوکویاما.

ب) باور به سازگاری این دو عامل با یکدیگر.

پ) باور به این که در اسلام برخی عناصر موافق و برخی مخالف مدرنیته وجود دارد که گاه به جذب آن ها می پردازد و گاه به عنوان عناصر فرهنگ بیگانه طرد می کند.

فوکویاما تاکید دارد که اسلام بنیاد گرا به ویژه در سال های اخیر ناسازگاری بیش تری

با مدرنیته، دموکراسی و سرمایه داری دارد. او بر این باور است که جوامع ی که به دموکراسی و مدرنیته رسیده (۱۰، ص ۴-۲) انتهای تاریخ نیز رسیده اند. به نظر برایزات، نظریه ی افرادی مانند فوکویاما به جای نظام های سیاسی حاکم بر کشورها ی خاورمیانه و مسلمان، ناسازگاری ها را به نظام ارزش های اسلامی و فرهنگ مرتبط بدان منسوب می سازد.

تحقیق دیگر انجام شده در سه کشور مسلمان اردن، مصر و ایران نیز نشان می دهد هر سه کشور با درصد بالایی دین را در زندگی شان بسیار مهم تلقی می کنند و هنوز باورهای سنتی شان در باره ی نقش های جنسی و خانواده را حفظ کرده اند. علاوه بر این در سنجش سایر عوامل مانند مذهبی بودن، نگرش آن ها به غرب، روابط جنسی، تعداد مطلوب فرزندان، سیاست و اقتدار، عموماً نگرشی افراطی و سنتی دارند. البته در بین این کشورها چنان که پیشتر گفته شد تفاوت هایی نیز مانند نگرش ایرانیان در مقایسه با اردنی ها و مصری ها وجود دارد. (۱۱، ص ۲۵) به طوری که ایرانیان در این تحقیق نسبت به دو ملت مسلمان دیگر کم تر مذهبی اند، هویت ایرانیان با ملی گرایی بیش از دینداری و مسلمانی سازگار است، کم تر نسبت به فرهنگ غربی بدگمان هستند و آن را تهاجم تلقی نمی کنند، خواهان فرزندان کمتری هستند، نسبت به کار زنان آزاداندیش ترند، و به میزان دو ملت دیگر به فرمانبری و

اطاعت پذیری زنان از مردان باور ندارند. از این رو ایرانیان در بین دو ملت مسلمان دیگر کم تر سنتی اند و با معیارهای غربی بیش تر مدرن جلوه کرده اند. علاوه بر این در جامعه ی ایران با سلطه ی یک رژیم مذهبی بنیادگرا، مردم از یک سو کم تر مذهبی شده و کم تر ضد غرب هستند و از سوی دیگر سکولارتر بوده و طرفدار ارزش های نوگرا هستند. (۱۲، ص ۸-۳) بر پایه ی این تحقیق جوانان ایرانی و افراد تحصیل کرده تر بیش تر از مسلم انان مصری و اردنی، سکولار و ملی گرا بوده و تمایلات مذهبی کمتری دارند.

پژوهش دیگر انجام شده برای مقایسه دموکراسی و دینداری بی ن ممالک مسیحی و اسلامی که توسط «اسلام قاسم» صورت گرفته، حاکی است کشور ایران برخلاف عربستان سعودی و پاکستان کم تر تحت تاثیر دینداری و حکومت دینی است. وی به نقل از رامین جهانبگلو، می نویسد: «دیگر در ایران جن دموکراسی از بطری بیرون پریده است.» داده های تجربی مبتنی بر نظر خواهی از ایرانیان و سیاستمداران نشان می دهد که ۸۶ درصد ایرانیان، دموکراسی یا مردم سالاری را نسبت به تئوکراسی یا دین سالاری ترجیح می دهند. ۷۰ درصد نیز دموکراسی را بهتر از سایر حکومت ها می دانند. (۱۳، ص ۱۸)

جدول (۱) درصد حمایت از دموکراسی برپایه این سئوال: «آیا دموکراسی با وجود مشکلاتش، بهتر از سایر اشکال حکومتی است.» (۱۴، ص ۲۴)

ارزش	ایران	پاکستان	عربستان
بسیار موافق/درصد	۳۲.۷	۴۲.۶	۳۳.۸
موافق/درصد	۳۶.۵	۳۹.۶	۴۰.۷
مخالف/درصد	۱۷.۴	۹.۳	۱۶.۴
بسیار مخالف/درصد	۱۳.۳	۸.۵	۹.۱
کل (تعداد)	۱۵۲۷	۱۹۵۰	۱۲۱۴

همان طور که جدول یک نشان می دهد اگر گزینه های بسیار موافق را با موافق جمع کنیم، قریب ۷۰ درصد ایرانیان مورد بررسی (۱۵۲۷ نفر) دموکراسی را بهتر از نظام های سیاسی دیگر برشمرده اند. هرچند این نسبت پس از دو کشور دیگر منطقه قرار دارد. از سوی دیگر یافته ی مربوط به میزان مراجعه به مراکز ارائه ی خدمات دینی در جدول (۲) نیز نشان می دهد فقط ۲۷ درصد ایرانیان مورد بررسی (۲۴۴۲ نفر) پس از مردم عربستان سعودی، در هفته بیش از یک بار به مراکز دینی مانند مساجد می روند. به عبارت دیگر بیش از ۷۳ درصد ایرانیان به میزان اندکی یعنی حداقل یک بار در ماه، به ندرت یا هیچگاه به مراکز دینی مراجعه نمی کنند. جدول (۲) درصد حمایت از معیارهای دینی در هر کشور (ورود به مراکز خدمات دینی) (۱۵، همان، ص ۲۴)

ارزش	ایران	پاکستان	عربستان
------	-------	---------	---------

۲۰	74/2	۲۷	یکبار و بیشتر در هفته
۱۵	۱۷	۱۹	یکبار در ماه
۴۰	۸.۸	۵۰	به ندرت
۱۶	-	۴	هیچگاه
۱۴۶۳	۲۰۰۰	۲۴۴۲	کل (تعداد)

جمع بندی

در پاسخ به پرسش اصلی نوشتار حاضر درباره‌ی رابطه‌ی دموکراسی و اسلام در ایران رویکردهای مختلفی وجود دارد. نخستین رویکرد، تاریخی است. هما کاتوزیان، پژوهشگر و تحلیلگر تاریخ ایران، یکی از دلایل عدم مدرنیته و دموکراتیزه شدن جامعه‌ی ایران نسبت به اروپا را چنین می‌داند که در جامع‌شناسی تاریخی ایران، ثروت و منزلت امتیازی بود که به تایید و امتیاز حکومتی وابسته بود. لذا در هیچ نقطه‌ای از تاریخ ایران هیچ‌کسی را نمی‌توان یافت که به طبقه‌ی ممتازی متعلق بوده باشد. با وجودی که طبقات مختلفی مانند زمیندار، بازرگان، دهقان، کشاورز در ایران وجود داشت، ولی اثری از طبقه‌ی اشراف یا اریستوکرات و طبقه‌ی حاکمه نبود. بنابراین مهم‌ترین افراد عبارت از کارمندان عالی‌رتبه‌ی حکومتی بودند. از همین‌روی در ایران طبقه‌ی اریستوکرات یا طبقه‌ی حاکمه‌ای که بتواند همانند اروپا در طول تاریخ اثرگذار باشد پدید نیامد. در فصل انقلابات نیز در ایران برخلاف اروپا این کل یا بخش بزرگی از جامعه بود که علیه حکومت مستبد و ظالم طغیان می‌کرد. از این‌رو هیچ طبقه‌ای نیز به حمایت از حکومت برنمی‌خاست! روی دیگر حکومت مستبد خودرأی (arbitrary state)، آشفتگی و نابسامانی (chaos) است! توماس هابز از چنین حکومتی به «حکومت طبیعی» یا لویاتان (Leviathan) یعنی حکومت همه علیه همه! یاد می‌کند. از همین‌روی کاتوزیان قاعده‌ی چرخش قدرت در ایران را چرخه‌ی «استبداد-آشفتگی-استبداد» می‌داند. (۱۶، ص ۳)

صرف نظر از این رویکرد، دیدگاه دیگری با قدری خوش‌بینی به جو سیاسی ایران امروز

می‌پردازد و از تحلیل روند های تاریخی خود را رها می‌سازد. تاگیرا برخلاف اینگل هارت با قدری خوشبینی نسبت به برخی از کشورهای اسلامی از جمله ایران معتقد است که شواهد آماری ارائه شده نشانه های خوبی به دست می‌دهد. به طوری که به نظر او می‌توان برای حرکت برخی از کشورهای غیر دموکرات چهار چشم انداز و راه برون رفت ارائه کرد که می‌تواند حرکت کشورهای اسلامی و ارتدکس به سوی دموکراسی را فراهم کند:

1- نزدیکی جغرافیایی به اروپا به ویژه برای ممالکی مانند بوسنی، آلبانی و ترکیه . همچنین برای الجزایر، تونس و مراکش.

2- استفاده از زبان و نوشتار لاتین که می‌تواند فاصله ی فرهنگی و روان شناختی با اروپا را کاهش دهد. این امکان در بدو امر برای کشورهای ترکیه، بوسنی، آلبانی، و اندونزی وجود دارد.

۳. کاهش فساد با این فرض که زمینه ی تمایل بیشتر مردم برای نظارت بر حوزه ی قدرت را فراهم می‌کند. شاخص سلامت و صداقت نخب ه‌گان که از شاخص های مهم سنجش فساد (از صفرتا ۱۰) است، همه ی کشورهای عمدتاً مسلمان‌نشین یا غالباً اسلامی را در زیر نمره ی 2/5 قرار می‌دهد (یعنی با ۷۵ درصد عدم صداقت مالی و سیاسی). به طوری که آلبانی با 2/4، اندونزی با 1/8 و بنگلادش با 0/8 امتیاز، فاسدترین ممالک دنیا به شمار می‌روند.

۴. تقویت موجود خاستگاه های دموکراتیک. در این‌جا ایران به دلیل این که دموکراسی در اندیشه ی نخبه‌گان آن جای باز کرده است، مقدم بر ممالکی مانند ترکیه و اندونزی قرار می‌گیرد. پس از این‌ها، مراکش، مالزی، پاکستان، اردن و برخی دیگر قرار می‌گیرند که در آن‌جا دموکراسی میان واقعیت و دروغ شناور است.^(۱)

به نظر تاگیرا، برپایه ی این معیارها کشورهای ترکیه، بوسنی و آلبانی از معیار اول؛ اندونزی، مالزی، تونس و اردن از معیار دوم؛ ایران و مراکش از معیار سوم (کاهش فساد)؛ و سایر کشورها از معیار چهارم می‌توانند بهره گیرند. به نظر وی،

کشور ایران با وجود این که در غرب به ویژه در امریکا به عنوان اسلامگرای افراطی شناخته می شود، دارای امکان اولیه ی جدی برای حرکت به سوی دموکراسی است. با وجود این که قدرت اصلی در ایران در دستان روحانیون غیر منتخب قرار دارد، ولی نظامی از انتخابات در زیر این ساختار قدرت انجام می شود. در برخی از کشورها دموکراسی توسط نخب هگان مانند ترکیه یا جنبش های دانشجویی در اندونزی پیش برده می شود ولی در واقع آنها فاقد جامعه ی مدنی هستند. در ایران فراگیری و آموزش عجیبی برای دموکراسی در برابر روحانیون وجود دارد. اگر در این کارزار جنبش دموکراسی خواهی پیروز شود، مانند آنچه در جامعه ی اسپانیا در فضای گرگ و میش دیکتاتوری فرانکو وجود داشت، جامعه ی ایران می تواند خود را برای پذیرش دموکراسی آماده و منطبق سازد. در کش ورهای عربی که لزوماً همه ی آنها عرب زبان و اسلامی نیز نیستند (مانند مصر، لبنان و سودان)، با این که انتخابات به ظاهر صورت می گیرد ولی به تعبیر مارشا پوساسنی، این فرایند با دو اهرم دگرگون می شود: مداخله در قبل از انتخابات و تقلب در نتایج یا پس از انتخابات. در این کشورها اپوزیسیون توانایی دستیابی به جایگاه قانونی، مطبوعات و انجام رقابت و مبارزه ی سیاسی را ندارد. رای دهندگان وادار به دادن رای به نفع احزاب دولتی می شوند. دستیابی به تعدد احزاب در این ممالک بسیار دور از ذهن به نظر می رسد. از این رو به نظر می رسد سیمای دموکراسی ظاهری ایران بیش تر با طرح پوساسنی سازگار است. رویکرد دیگر با تاکید بر ساز و کار عینی و واقعی نظام انتخاباتی، در برابر رویکرد خوش بینانه ی پیش گفته، معتقد است در طول سه دهه ی گذشته برپایه ی موج سوم هانتینگتون، موجی از رشد نظام های دموکراتیک آغاز شده و هم چنان رو به رشد بوده و به یک پدیده ی جهانی تبدیل شده است. به نظر دایاموند، با این که شرط اولیه ی دموکراسی ضرورت وجود نظام های انتخاباتی آزاد، رقابتی، منظم و پیوسته است، ولی صرف وجود آن نیز شرط

کافی نیست. به طوری که بسیاری از کشورها وجود دارند که با وجود نظام های به ظاهر انتخاباتی، بیش ترین حقوق انسانی را نادیده می گیرند، دارای فساد گسترده ای در دولت و جامعه هستند و قوانین ثابت و مقومی برای دفاع از حقوق شهروندی ندارند.⁽¹⁸⁾ چنان که جدول سه نشان می دهد ۳۰ دولت از ۳۳ کشور امریکای لاتین و کارائیب دمکرات هستند. دوسوم کشورهای قبلاً کمونیست و حتی دوپنجم دولت های آفریقایی نیز در حال حاضر دمکرات هستند و فقط منطقه ی خاورمیانه دارای هیچ دولت دمکراتی نیست! دایاموند معتقد است برخی از این کشورهای غیر دمکرات براین باورند که دمکراسی ماهیت فرهنگی- غربی داشته و برای ه مهی کشورهای الگوی م ناسبی نیست (با طرح بومی سازی دمکراسی و سکولاریزم) و الگوی بدیل آن نیز به طور طبع «اسلام» است.^(۱۹، ص ۱۰۶)

جدول ۳. توزیع دمکراسی و آزادی برحسب منطقه - ۲۰۰۲^(20 ص ۱۱)

منطقه	تعداد کشورها	تعداد دمکراسی ها (درصد از کل)	تعداد (درصد) لیبرال دمکراسی ها	امتیاز آزادی # ۱۹۷۴	امتیاز آزادی # ۱۹۷۴
اروپای غربی و انگلوساکسن	۲۸	۲۸ (۱۰۰)	۲۸ (۱۰۰)	۱۰۰۴	۱۰۵۸
امریکای لاتین و کارائیب	۳۳	۳۰ (۹۱)	۱۷ (۵۲)	۲۰۴۹	۳۰۸۱
اروپای شرقی و شوروی سابق	۲۷	۱۸ (۶۷)	۱۱ (۴۱)	۳۰۳۹	۶۰۵۰
آسیای شرقی، جنوب و ج.ش.	۲۵	۱۲ (۴۸)	۴ (۱۶)	۴۰۳۸	۴۰۸۴
جزایر اقیانوس آرام	۱۲	۱۱ (۹۱)	۸ (۶۷)	۲۰۰۰	۲۰۷۵
آفریقا، صحرای خاورمیانه تا شمال آفریقا	۴۸	۱۹ (۴۰)	۵ (۱۰)	۴۰۳۳	۵۰۵۱
	۱۹	۲ (۱۱)	۱ (۵)	۵۰۵۳	۵۰۱۵

۳۰۳۸	۴۰۳۹	۷۳ (۳۸)	۱۲۰ (۶۳)	۱۹۲	کل
۵۰۸۱	۵۰۵۹	.	.	۱۶	کشورهای عرب
۵۰۳۳	۵۰۲۹	.	##۷	۴۳	کشورهای
					اکثرا
					مسلمان

معنای امتیازهای آزادی بدین صورت است
 که امتیاز پایین تر گویای نرخ آزادی و
 دموکراسی بیشتری است.
 ## در این گروه بنگلادش، مالی، نیجر،
 سنگال، اندونزی، ترکیه، آلبانی قرار
 دارند.

در این جدول مشکلی وجود ندارد

مروری بر رویکردهای متعدد نشانگر این است
 که:

- در موضوع دموکراسی در ایران نمی توان
 موانع تاریخی را نادیده گرفت . این موانع
 همچنان در لایه هایی از فرهنگ عمومی و
 ساختار قدرت به نوعی نقش آفرینی می کند .
- جداسازی امر فرهنگ عمومی آمیخته از
 عناصر دینی و سنتی در واقعیت، امری دشوار
 ولی دست یافتنی است . بسیاری از نموها و
 آموزه های دینی در فرهنگ سنتی مقبولیتی
 ندارند و الگوهای میان این دو فرهنگ گاه
 حتی در تضادهای جانکاهی قرار می گیرند.^(۲۱)
- باورداشتهای دینی عموم مردم علی رغم
 مرزبندی نسب ی با الگوهای حکومتی اسلام
 بنیادگرا در نظام های ارزشی و آموزشی رسمی
 در کشور^(۲۲) دارای فصول و اصول مشترکی نیز
 هست که زمینه ساز تقویت روند ستیز با
 زیرساخت های فرهنگی مردم سالاری است .
- خصیصه ی فرهنگی- اسلامی معادگرایی یا
 دنیاگریزی در برابر دنیا گرایی مسلمانان
 یکی از مهم ترین ویژگی های ناهم ساز با
 فرهنگ عقلانیت مادی، تولیدگری و تلاش برای
 نیکبختی زمینی است^(۲۳) که در جای خود با
 تقدس زدایی، سکولاریزم و فردی سازی دین و
 تقلیل آثار اجتماعی- سیاسی آن در حوزه ی
 عمومی به عنوان مقدمات دموکراتیزه شدن
 جامعه تنافر دارد .
- ویژه گی دیگر ایرانی- اسلامی، تقلید و
 اطاعت پذیری است که ب ا نوآوری و خلاقیت

به عنوان عنصر حیاتی رشد و توسعه ی اقتصادی و هم چنین روح انتقاد و چالشگری در برابر اقتدار و ستم ستیزی ناشی از آن در تعارض است که با فرهنگ دمکراسی نیز ناسازگار می‌نماید. (۲۴)

- منش اسلامی دیگر در قالب شریعت عبارت از خودی و غیر خودی سازی جنسی علیه زنان و به سود مردان (۲۵)، خودی و غیر خودی سازی دینی علیه اقلیت های دینی، و در نهایت خودی و غیر خودی سازی قشری به نفع روحانیون به ویژه به صورت ایدئولوژیک به سود هواداران نظام الهی- اسلامی یا حکومت دینی است که از اساس با تبعیض، طرد، منزوی سازی و سلطه ی گروهی بر گروه دیگر، با مبانی و معانی دمکراسی ناهم ساز است. (۲۶)

در نهایت این که صرف نظر از مقاوت رهبران سنتی و متشرعین اسلامی در برابر دمکراتیزه کردن جامعه که نوعی خطر جانکاه تلقی می‌شود، بخش بزرگی از فرهنگ سنتی مردم ایران نیز با توجه به خصایص مذکور دارای موانع جدی در دستیابی به نهادها و نهادهای دمکراسی است. مهم ترین وظیفه در نواندیشی و نوزایی فرهنگی، پالایش برخی خصایص فرهنگی سنتی- اسلامی است (به برخی از آنها اشاره شد) که بی تردید علاوه بر رفع موانع سیاسی در حوزه ی قدرت و عبور از مشروعیت دینی در حوزه ی سیاست و قدرت، روشنفکران سکولار جامعه را نیز به تکاپو درمی‌افکند. در این میان نیروهای علی الاطلاق ملی- مذهبی، نواندیشان مسلمان با نمایندگانی هم چون نهضت آزادی، طیف سحابی، طیف پیمان، طیف سروش و... تحت عناوین مردم سالاری دینی یا به طور مشخص مردم سالاری اسلامی، یا دمکراسی حداقل با عناوینی چون مشروطه ی مشروعه یا مشروطه ی ولایی! به «سکولاریزم زره پوشیده» یا بهداشتی و بی خطر (۲۷) روی آورده اند. این طیف های سیاسی و فکری با توجه به نیازهای دنیای نوین و مطالبات مدنی مردم و به ویژه جوانان ایران، فقط زمانی می توانند زمین سوخته ی فرهنگ دینی- سنتی ایران و ایرانی را آباد کنند که پیش از هرچیز به مهم ترین فرازهای

ناسازگاری دین و دنیا، مردم سالاری و دین سالاری، دینداری و مردم‌داری، حقوق مسلمان/ اسلامی با حقوق بشر بپردازند و پاسخی دیگر و طرحی نو دراندازند که در غیر این صورت در گرد و نهی تلخ و پرسلخ ایران، چرخه‌ی استبداد- آشفته‌گی- استبداد را ب‌ جای آزادی- مردم‌ سالاری- برابری، بازتولید خواهند کرد!

منابع:

۱. اسلام، مسیحیت و دموکراسی، قسمت نخست:
<http://www.akhbar-rooz.com/article.jsp?essayId=3375>
۲. آخرین وضعیت شاخص های فساد دولتی در ایران و جهان:
<http://www.roshangari.net/as/ds.cgi?art=20051018125456.html>
۳. همان منبع، همان‌جا
۴. شاخص‌های آزادی در ایران
<http://sociology.mihanblog.com/?More=115>
۵. ایران و ایرانی در فهرست بزرگ ترین بدهکاران دنیا:
<http://sociology.mihanblog.com/More-142.ASPX>

6. Gender Equality and Democracy, Ingelhart, R., 2003
etal,
http://www.worldvaluessurvey.org/Upload/5_gendemoc.pdf

۷. همان منبع، ص 9.

۸. بنگرید:

Islam and global governance orientation toward Tthe UN and Human rights among four Islamic Countries and four western , Th. Pettersson,
2003 http://www.worldvaluessurvey.org/Upload/5_Thorleif%20Pettersson%20FN%20Cairo%20definitiv.pdf
& http://www.worldvaluessurvey.org/Upload/5_Iran.pdf

۹. بنگرید:

Political culture and democracy: Analyzing cross-level linkages ingelhart, R & ,
Welzel, C.,2003 : http://www.worldvaluessurvey.org/Upload/5_Ecolfal3.pdf

۱۰. بنگرید:

- Muslims and Democracy: an empirical critique of Fukuyama`s culturalist approach,
Braizat, F.2003
http://www.worldvaluessurvey.org/Upload/5_Islamdem_2.pdf

11. بنگرید:

-Worldviews of Islamic Publics: The case of Egypt; Iran & Jordan , Moaddel, M & Azadarmaki, T. 2003, http://www.worldvaluessurvey.org/Upload/5_Iran.pdf

see also about pools on --Islam and democracy
http://www.iranian.ws/poll/poll7.php?action=results&poll_ident=7
&poll_ident=7

and see too about separation of religion from state :

http://www.iranian.ws/poll/poll-5.php?action=results&poll_ident=5
and about priority on Islam or Iran see:
http://www.iranian.ws/poll/poll-13.php?action=results&poll_ident=13
and about Good or bad assessment of Islam see
<http://www.iranian.ws/poll/poll-4.php>

۱۲. همان منبع ، همان جا
۱۳. بنگرید :

-Religiosity & support for democracy: A comparative study between west & Muslim world, Qasem, I. 2003
: http://www.upf.edu/dcpis/activitats/forum/islam_qasem.pdf

۱۴. همان منبع
۱۵. همان
۱۶. بنگرید :

-Problems of Democracy & the public sphere in modern Iran, Katouzian, H, .
<http://www.cssaame.ilstu.edu/issues/V18-2/Katouzian.pdf>
۱۷. بنگرید :

Prospects of Democracy in Islamic Countries , Taagepera,
R. 2003 <http://repositories.cdlib.org/cgi/viewcontent.cgi?article=1026&context=csl>

۱۸. بنگرید :
Can the Whole World Become Democratic? Democracy, Development and International Policies, Diamond: within P.8
<http://repositories.cdlib.org/cgi/viewcontent.cgi?article=1022&context=csl> L. 2003

۱۹. همان منبع
۲۰. همان منبع
۲۱. تضادهای فرهنگ اسلامی، ملی و غربی، فصل
بعدی همین کتاب
۲۲. آموزش رسمی، آموزش واپسگرا
http://social.iran-emrooz.de/more.php?id=4018_0_19_0_M
۲۳. معاش و معاد
http://think.iran-emrooz.de/more.php?id=4835_0_12_0_M
۲۴. خلق را تقلیدشان برباد داد.
<http://www.iran-emrooz.de/archiv/maqal/1382/tayefi820225.html>
۲۵. آدم، آدم است؛ آدم، مرد!
<http://www.iran-emrooz.de/archiv/maqal/1382/tayefi820211.html>

۲۶. آسیب‌شناسی گذار به دولت دموکراتیک،

بخش ۴، ثروتی، م.

<http://news.gooya.com/politics/archives/048569.php>

۲۷. برخلاف بسیاری دیگر در تاریخ سکولاریزم، اولین بار سنت آگوستین با تفکیک دوگانه ی کلیسا و حکومت، دو شهر و دو شهروند معرفی کرد که یکی از آن‌ها می‌توانست در دیگری نیز ادامه حیات دهد. سکولاریزم آگوستین به دنیایی شدن بی‌خطر یا ملایم مشهور شده است. بعدها فلاسفه ی دیگری به رابطه ی دین و دموکراسی پرداخته اند. آلکسی توکوویل در اثر خود به نام «دموکراسی در امریکا» تاکید می‌کند که دموکراسی امریکایی شاهد مثال خوبی است برای رابطه ی سه‌گانه ی دین، سکولاریزم و دموکراسی. امروزه برخی بر این باورند که دموکراسی موجود در غرب مسیحی محصول تعامل این سه عامل است. از این رو در ادبیات سکولاریزم، از سکولاریزم آگوستین و توکوویل به «سکولاریزم زره پوشیده» برای مراقبت از دین در برابر حکومت و از نگرش مارکس و نیچه به «سکولاریزم شمشیر زن» برای بی‌ارتباط دانستن دین و حکومت یاد می‌کنند. بنگرید:

تضادهای سه گانه ی فرهنگ ایرانی، اسلامی و غربی

یکی از مسایل مهم قابل بررسی در علل عقبماندگی ایران در کنار عوامل بسیار خرد و کلان، عینی و ذهنی، تاریخی و عصری، و در نهایت ملی و فراملی، پرداختن به خصایص و تضادهای فرهنگی است. عواملی که در طول سده های بسیار هم آغوش و هم نوای خصایص فرهنگی دیگری مانند فرهنگ اسلامی و مدرن غربی شده و تا امروز نیز یکدیگر را بازتولید کرده اند. به بیان دیگر جامعه ی ایران امروز در کشاکش ناهمگونی ها و پارادوکس های فرهنگی است که از يك منظر دارای دو تضاد عمده در بین سه حوزه ی فرهنگی ایرانی - زرتشتی، اسلامی- غربی و مدرن- غربی بوده است. این تضادها عبارتند از:

۱. اولین تضاد با حمله ی اعراب به ایران مقارن با قرن دهم خورشیدی بود. این یورش مرزی و ارضی با داعیه ی عدالتخواهی و ظلم ستیزی، پاسخگوی برخی تضادهای میان مردم و پادشاهان ساسانی و موبدان یا روحانیون زرتشتی بود. از این حیث نیز در برهه هایی مورد استقبال برخی مردم درمانده در حاشیه ی زندگی اجتماعی آن روزگار قرار گرفت. ولی با به برد هگی گشاندن و به واپس نشاندن ایرانیان از سوی اعراب تازه مسلمان بدوی و اخذ ناگزیر جزیه یا عوارض آزادی و حفظ هویت ایرانیان نا باور به دین اعراب مهاجم، به تدریج به تعبیر زنده یاد زرین کوب، به مقاومت منفی روی آوردند و در طول «دو قرن سکوت» به عدم مشارکت، مشارکت منفی و به تعبیر امروز نافرمانی مدنی پرداختند. این اولین فراز رویارویی دوفرهنگ، دو مردم و دوجهان بینی دینی بود. در طول بیش از دوازده سده پس از دو سده محاق و بهت ایرانیان، به تدریج ایرانی با توان بی نظیر خود در تقلید و درونی سازی هر آنچه که در جامه بیگانه به تن برآزنده است، به همنشینی و هم آغوشی های

تاریخی با این دین و آیین آن پرداخت . تلفیق آیین های اسلامی- عربی و زرتشتی - ایرانی از همان ابتدا در دستور کار مردم هنگ و فرهنگ قرار گرفت و شادمانی ایرانی با عزا و سوگواری اسلامی، اعیاد ایرانی با اسلامی، و روایت پادشاهی موروئی با حکومت دین پیوند خورد . از همین روست که زایش مذهب نوینی به نام شیعه از تراوشات و نوآفرینی های اندیشه و فرهنگ ایرانی در پیوند با دین جدید بود که به ویژه از دوره صفویه برای حفظ هویت ملی شکل گرفت. در طول چهارده قرن تلاش برای هم سازی و هم نوايي این دو حوزه، بخشی از قوای نوزایی و پویایی فرهنگ ایرانی نیز در همین فرایند به هدر رفت.

۲. دومین تضاد نیز از زمانی در ایران تخم کشاکش های فکری را در خاک نه چندان حاصلخیز فرهنگ ایرانی نشانده که در تعامل میان ایران و اروپا و رویارویی اندیشه واران این دو قلمروی تمدنی، پای ایرانیان به تحصیل و کسب دانش اروپاییان گشوده شد. اولین موج اعزام ایرانیان از دارالفنون ایرانی به دارالعل و غریبی در عصر ناصری و به همت روشن اندیشان آن عصر ازجمله امیرکبیر آغاز شد. هرز قوای فرهنگ ایرانی در صرف تام و تمام آن برای حفظ زیربناهای فرهنگ سنتی خود در تعامل با فرهنگ اسلامی از يكسو، در کنار ستم دیرین شاهان ایرانی به ویژه سر شاخ شدن با جور و استعمار داخلی سلاطین زن باره، وطن فروش و فرمان پرست از سوی دیگر، رمقی برای رویارویی ایرانی با فرهنگ غربی و مدرنیزم اروپایی و سرمایه داری در حال رشد باقی نگذاشت. برگشت آقازاده های ایرانی تحصیل کرده در ممالك فرنگ، نماهای گوناگونی از خود به نمایش گذارد . گروهی با کم ترین تغییر و تدبیر، به تعبیر ملکم خان، مانند شترمرغ هایی بودند که از تمام علم و تکنیک غرب، زن بارگی و هرزگی را به ارمغان آورده و مهندسان به کلیدسازی و پزشکان به سیاست ورزی روی آوردند. گروهی دیگر نیز با تمام همت و غیرت خود به کسب دانش و معرفت اروپایی

پرداختند و با نقد ساختارهای کهن نگرش و منش ایرانی، رابطه‌ی قدرت و مدنیت و دین و نقش بازدارنده‌ی آن در فرایند تحول ایران آغازگر ورود اندیشه‌های نوین اروپایی به ایران شدند. این محصول در دوران بعدی با آغاز عصر مشروطیت و اوج‌گیری جنبش مشروطه‌خواهی شدت بیش تری به خود گرفت و هرچند به صورت **ناقص‌الخلقه** و برون‌زا، درصدد نوزایی و نوگرایی فرهنگی و دینی و سیاسی و اجتماعی برآمد. در کنار این دو گروه به تدریج گروه سوم نیز پدید آمد که با دفاع از کیان ایرانی یا ایرانی-اسلامی، با ترویج رویارویی با غربزدگی و رد روایت غربی توسعه و تحول، نظریه‌ی بازگشت به خویشتن را مطرح ساخت.

به هر ترتیب این سه نیروی برآمده از رویارویی اندیشه‌ی ایرانی با اروپایی، حوزه‌ی نوینی از تضادها و کشمکش‌های فرهنگی و اندیشگی را بازگشود که از دیگر بار از حدود چهارده دهه پیش تاکنون، وقت و انرژی ایرانی را به خود مصروف داشته است. طول دوره‌ی شاهان پهلوی اول و دوم، تقابل یا تعامل با مدرنیسم به مهم‌ترین چالش مردم و فرهیختگان و فرسودگان بخش سنت درآمد. این بار نه تنها انرژی ایرانی صرف مدیریت تضاد در عرصه‌های فرهنگ ملی - اسلامی با فرهنگ و فرآورده‌های دانشی و بینشی و فن‌آوری غرب و مدرن یزم شد، بلکه بخشی از نیروی روشن اندیشان ایرانی نیز صرف تقابل و پاسخگویی به تضادهای ذاتی ساختار قدرت مطلقه‌ی شاهان پهلوی و اندیشه‌ی نوستیز آنها در قدرت با فرآورده‌های سیاسی و معرفتی نوگرایی در ایران شد. در این کشاکش نیروهای مدافع سنت دینی-اسلامی که روزگار مدیدی در مبارزه برای حفظ کیان و کسان خود در بخش دینی بودند، با آزادسازی نیروی مترقی جامعه و درگیری آن‌ها با ساختار قدرت و حل ناسازه‌های نوگرایی در جامعه، در اولین گسست تاریخی استبداد دیرین ایرانی در سال ۵۷، قدرت را قبضه کردند و به بازآفرینی دوره‌ی نخست تضادهای اسلامی با فرهنگ ملی-ایرانی و هم‌چنین با فرهنگی غربی اهتمام کردند.

تکرار طنزگونه‌ی تاریخ چنان شد که همانند دو سده سکوت ایرانیان در مقابل هجوم اعراب به ایران در چهارده قرن پیش، با وقوع انقلاب دینی- اسلامی سال ۵۷، بار دیگر پس از گذشت چهارده دهه از اولین رویارویی اندیشه‌ی ایرانی با فرهنگ نوگرایی غربی، به «دو دهه سکوت» روی آورد. آنچه در این میان می‌تواند حائز اهمیت تاریخی باشد شفافیت نیروهای تضاد در این برهه است. بدین معنا که این بار وجه عمده‌ی تضادهای فرهنگی و اجتماعی از دو شکل پیشین خود دور شده و نمود تازه‌ای یافته است که عبارتند از:

- ظهور نیروها و نمایندگان ترقی‌خواه، سکولار و نوگرایی ایرانی با ضرورت پیوند ارگانیگ نواندیشی و نوگرایی (مدرنیته و مدرنیسم) از دو منظر مادی و غیر مادی و در تقابل با بخش سنتی ایرانی- اسلامی.
- ظهور و تقویت نیروهای مدافع سنت‌های دینی- اسلامی با ترویج خرافه پرستی و موهوم گرایی مفرط در تقابل با بخش نوگرایی به اصطلاح غربی و ملی- ایرانی.
- ظهور نیروی سوم پیوند دهنده‌ی باورهای دینی با فراورده‌های ذهنی و عینی نوگرایی تحت نام نواندیشان دینی.

پارادوکسها و الگوهای عمده سنت و مدرنیسم

اگرچه تضادهای میان سنت و مدرنیسم در ایران به سال‌های عصر ناصری در دوره‌ی قاجار بازمی‌گردد ولی اوج و فرازیابی این پارادوکسها در دو دوره‌ی مشروطه و انقلاب ۵۷ قابل ردیابی است. واکنش‌های رویارویی متولیان سنت و مدرنیسم با وجود تشابهات، دارای تفاوت‌هایی نیز بودند که عامل تمیزی میان آنها شده و جریانات و رویکردهای متعددی را سبب ساز شده است. مروری بر آنچه در تاریخ تحولات فکری در جامعه‌ی ایران گذشته است گویای بروز چهار رویکرد مختلف است. نخست سنت گرایی مبتنی بر ناسیونالیسم و ایرانی‌گرایی؛ دوم سنت‌گرایی مبتنی بر اسلام‌یزم و شیعه‌گری؛ سوم نوگرایی متکی بر لیبرالیسم و غرب گرایی؛ و در نهایت نوگرایی متکی بر سوسیالیسم و

شرق‌گرایی. در این نوشتار به بررسی اهم رویکردها و شناسایی برخی شخصیت‌ها و جریان‌ات فکری و سیاسی ایران معاصر بر اساس این نحله‌ها می‌پردازیم:

الف) سنت‌گرایی: ناسیونالیزم و

ایرانی‌گرایی
با وجود این که از دیرباز و از زمان هجوم قوم عرب و ورود اسلام به ایران پدیده‌ی ایرانی‌گرایی زمینه‌ی بروز یافته است ولی با او چگیری رویارویی فرهنگ ملی با فراورده‌ها و نمادها و نهادهای فرهنگی سایر ملل در برخی برهه‌های تاریخی می‌توان نشانه‌هایی از ایرانی‌گرایی را نیز بازجست. این رویکرد به ویژه در سال‌های بعد از انقلاب ایران در سال ۵۷ شدت بیشتری به خود گرفته است. برخی شاخص‌های اصلی این رویکرد عبارتند از:

۱. استناد به تمدن ایران باستان و مدنیت دیرینه و نهادهای ایرانی که با آنها مجامع اعراب دستخوش آسیب‌های جدی شد.

۲. فارسی‌گرایی و تلاش برای حفظ زبان و ادبیات فارسی و عربی‌زدایی از متن فرهنگ و جامعه.

۳. بازشناسی و احیای اندیشه و فلسفه ایرانی زرتشتی‌گری و آیین سکولار آن.

۴. تلاش برای حفظ آثار و نمادها و سنن ایرانی در قالب قومیت‌های مختلف.

۵. حمایت از نظام و ساختار سیاسی سلطنتی و پادشاهی.

۶. تمایل ناگزیر به مدارا و هم‌زیستی فرهنگی با برخی از نمادها و نهادهای فرهنگی بیگانه، خواه اسلامی و خواه غربی (در بین میانه‌روها).

در این رویکرد دو جریان فرعی نیز قابل شناسایی است. یکی با تندروری به دنبال ناسیونالیزم ایرانی است که با اندکی گرایش به نوگرایی از نوع لیبرالیستی از یکسو و تلاش برای اسلام‌زدایی از سوی دیگر به سوی برخوردهای افراطی میل می‌کند. جریان دیگر با میانه روی در تلاش برای به خدمت گرفتن برخی نمادهای اسلام و مدرنیسم در مسیر تحقق آرمان‌های ملی خواهانه است. با قدری تسامح می‌توان برخی گرایش‌های

ناسیونالیستی افراطی نظیر اندیشه ی رهبران
فکری احزاب رستاخیز و ایران نوین در طول
دوره ی پهلوی دوم را از نوع اول و اندیشه ی
جبهه ی ملی به رهبری مصدق را از نوع دوم
ناسیونالیزم ایرانی برشمرد.

ب) سنت‌گرایی: بنیادگرایی اسلامی و شیعه‌گری
اندیشه ی تحکیم نمادها و نهادهای اسلامی
از همان بدو ظهور دین اسلام در بین پیروان
نخستین آن یکی از اسباب اصلی جنگاوری و
ستیزه‌ها و کشورگشایی‌های اعراب مسلمان
بود. تقابل ایرانیان نیز در طول سال‌های
نخست هجوم اعراب به ایران و دو قرن سکوت
یا به تعبیری مقاومت در جذب فرهنگ مهاجم
نیز گرایش به سلطه رانی در میان
اسلام‌گرایان را تشدید کرد. در سال‌های تسلط
اندیشه ی اسلامی در جامعه ی ایران به‌ویژه از
زمان صفویه به این سو میزان هم‌زیستی میان
این دو فرهنگ قوت بیش‌تری به‌خود گرفت. اما
از سده ی اخیر با ورود نمادهای فرهنگی غرب
و شرق با اندیشه و روش‌های دیگری از
جهان‌بینی و پاسخ‌گویی به سئوالات
جامعه‌شناختی- معرفت‌شناختی و هستی‌شناسی با
طیف وسیعی از گرایش‌های لیبرالیستی و
سوسیالیستی، جریان بنیادگرایی اسلامی نیز
رو به گسترش نهاد. وقوع انقلاب اسلامی ۵۷
در آستانه ی ورود به هزاره ی سوم میلادی و
شدت‌یابی تحولات روزافزون علمی و فنی را
می‌توان در ادامه ی همان رویارویی مورد
ارزیابی قرار داد. مهم‌ترین شاخص‌های این
رویکرد به شرح زیر است:

۱. تفاخر و برتری طلبی دینی و بی‌ارزش
دانستن فرهنگ و باورداشت‌های ایرانی و
زرتشتی در مقایسه با اسلام.
۲. انزجار از نظام سلطنتی و جایگزینی آن
با خلافت، امامت و ولایت بر امت با احکام
فقهی و شرعی خاص خود.
۳. عربی‌گرایی در متون و ادبیات ملی و تلاش
برای تخفیف سنن ایرانی در کنار سنن
اسلامی.
۴. ضدیت با اندیشه ی ملی‌گرایی و تاکید بر
باورهای جهان‌وطنی و امت اسلامی ب‌جای ملت
ایران.

۵. ای‌دئولوژیک کردن ساختارهای اعتقادی ، سیاسی، اجتماعی و فکری بر اساس معرفت دینی افراطی در شیعه‌گری.

۶. تساهل مصلحت‌گرایانه با برخی از نمادهای سنتی ایرانی‌گرا و نوگرایی از نوع غربی و لیبرالیستی (از سوی میانه‌روها).

۷. ستیز با اندیشه لائیسیزم و سکولاریزم در نوگرایی غربی و ماتریالیزم در نوگرایی شرقی یا سوسیالیستی.

در این رویکرد نیز می‌توان به تم ایزد و گرایش اصلی تندرو و میانه رو از هم پرداخت. گرایش تندرو با نوعی بنیادگرایی اسلامی با هر نوع تمایلات ناسیونالیستی-ایرانی‌گرایی و مدرنیسم از نوع لیبرالیستی و سوسیالیستی آن به ستی می‌پردازد. مهم‌ترین هواداران و طراحان این نحله ی فکری را می‌توان در اندیشه‌های آخوند فضل‌الله نوری ، نواب صفوی و آیت الله خمینی جستوجو کرد. در گرایش میانه روی اسلام‌گرایی هدف حفظ مبانی دینی اسلام با حداکثر بهره‌گیری از فرآورده‌های ناسیونالیسم ایرانی از یک سو و نمادها و نهادهای مدرنیسم از نوع لیبرالیستی و گاه سوسیالیستی است. مهم‌ترین افراد وابسته به این گرایش فکری، افرادی چون آیت‌الله نایینی، دکتر شریعتی، آیت‌الله طالقانی و دکتر سروش و بدنه‌ی اصلی ملی-مذهبی‌های کنونی هستند.

(ب) نوگرایی: لیبرالیسم غربی با ورود اولین دانش‌آموختگان ایرانی از ممالک غربی در دوره ی قاجار به تدریج قانون‌خواهی و آزادی‌خواهی در صدر مطالبات روشنفکران ایرانی قرار گرفت و بدین ترتیب مشروطه‌خواهی نیز طرح ریزی شد. از همان سال‌ها جریان اصل ی لیبرالیسم در کنار سوسیالیسم رو به رشد نهاد. آزادی‌خواهان فرنگ رفته با مقایسه ی ناشی از تفاوت‌های توسعه‌ای کشور با ممالک مدرن به یکباره خواهان آزادی و دموکراسی شدند که فضای سیاسی، اجتماعی و فرهنگی آن دوران مهیا ی آن نبود و به‌نوبه‌ی خود واکنش‌هایی را نیز برانگیخت. مهم‌ترین شاخص‌های شناسایی این

رویکرد فکری را می‌توان به صورت زیر فهرست کرد:

۱. قانون‌گرایی و مدیریت حوزه‌های عمومی کشور بر پایه‌ی قانون اساسی به عنوان میثاق ملی.
 ۲. پارلمانتاریزم و هواداری از تفکیک قوای سه‌گانه و مردم‌گرایی با انتخابات آزاد.
 ۳. سکولاریزم و دین‌زدایی از سیمای عمومی جامعه و تفکیک ساختار و نقش‌های نهادها و نمادهای دینی از دیگر نهادهای اجتماعی.
 ۴. انتقال فرهنگ غربی از طریق حذف بسیاری از نمادهای فرهنگی سنتی و دینی.
 ۵. تمایل به ملی‌گرایی با حفظ زبان فارسی و سنن روزآمد ملی از یکسو و تقویت و اشاعه‌ی زبان انگلیسی برای ورود به فرهنگ جهانی.
 ۶. باور به تکثر احزاب و آزادی اندیشه و بیان و تعیین سرنوشت سیاسی و جامعه‌ی مدنی.
 ۷. تعارض با اندیشه‌های سنتی ایرانی و اسلامی از یکطرف و اندیشه‌های سوسیالیستی از سوی دیگر.
- در میان نوگرایان نیز می‌توان به جریانات افراطی و میانه رو برخورد کرد. در نگرش افراطی و تندرو نوعی شیفتگی محض به فرهنگ و منش غرب به چشم می‌آید که به دنبال غرب‌گرایی از سر تا نوک پا بوده و تنها راه برون رفت از عقب ماندگی را الگوگیری از توسعه‌ی غرب و رهایی از ورطه‌ی سنت‌گرایی ایرانی و دین‌باوری اسلامی می‌داند. می‌توان افرادی مانند تقی زاده، ملکم خان، رضا پهلوی را از زمره این افراد برشمرد. **در نگرش میانه رو نوعی برداشت ملی - مذهبی نیز قابل ردیابی است** که نوگرایی را از راهروی حفظ برخی نمادهای ایرانی و اسلامی قابل تحقق می‌داند. از سران این رویکرد می‌توان به محمدرضا پهلوی و رهبران فکری وابسته به دربار و انجمن‌ها و موسسات مطالعاتی آن دوره اشاره کرد.

(ت) نوگرایی: سوسیالیزم شرقی

اندیشه‌ی مارکسیسم و آرمان خواهی‌های کمونیستی در ایران همانند همه‌ی پدیده‌های وارداتی، ناهماهنگ با شرایط عینی و ذهنی جامعه در زم‌انی وارد شد که هنوز طبقه‌ی کارگر شکل نیافته بود. این رویکرد که بازیگری بسیاری در تاریخ معاصر ایران به‌عهده گرفت بر پایه‌ی شاخص‌های زیر قابل شناسایی است:

۱. باور به حکومت طبقه‌ی کارگر و نظام سوسیالیستی با الگوگیری از نظام مستقر در شوروی.

۲. دین‌ستیزی و دنیاگرایی در تقابل با اندیشه‌های سنتی ایرانی، اسلامی و حتی لیبرالیستی.

۳. پارلمان‌تاریزم تک‌حزبی با سروری **بدون رقیب بلامعارض** کارگران و ایدئولوژیک کردن ساختارهای اجتماعی، سیاسی، فرهنگی و آموزشی.

۴. مبارزه با سرمایه‌داری و نظام مونارشی یا حکومت سلطنتی.

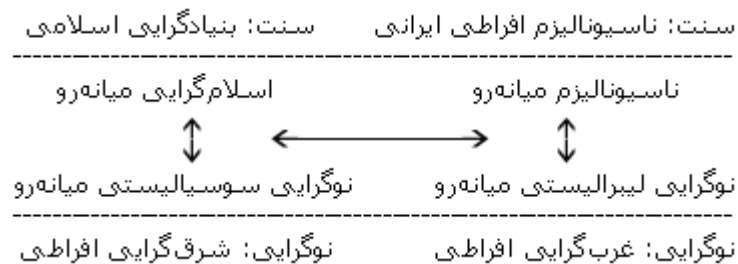
۵. فراملی‌گرایی و ناباوری و تقبیح ملی‌گرایی بر پایه‌ی اینترناسیونالیزم با محوریت برخی کشورهای سرآمد سوسیالیستی (شوروی، چین و ...).

در این رویکرد می‌توان جریان‌ات‌تندرو و میانه‌رو را نیز از هم بازشناسی کرد. به‌طوری‌که در جریان افراطی‌نوگرایی از نوع سوسیالیستی رهبران این جریان به دنبال رد ملی‌گرایی و ایرانی‌گرایی سنتی و همچنین اسلام‌گرایی و دین‌باوری از یک سو و الگوهای نوگرایی از نوع لیبرالیستی از سوی دیگر بودند. بارزترین هواداران این نگرش رهبران حزب توده و گروه‌های وابسته بدان بودند. در جریان میانه‌رو می‌توان سوسیالیست‌هایی را سراغ گرفت که با وجود اعتقاد به اندیشه‌ی نوگرایی جامعه‌گرایانه، با اندیشه‌ی ملی‌گرایی متعادل مدارا کرده و به برخی از نمادهای فرهنگ دینی و عرفی نیز احترام می‌گذارند.

جمع‌بندی

با نیم‌نگاهی به آنچه تحت عنوان چهار جریان سنت و نوگرایی در ایران از آن یاد

شد اينك براى يك جمع بندي مى توان به نمودار زير در چگونگي پيوند ارگانيك ميان اين رويكردها دست يافت:



به‌نظر مى‌رسد با توجه به رويكردهاى مطرح شده در ب‌الا كه نمايى كلى از مهم‌ترين نحله‌هاى فكرى و اجتماعى و سياسى در كشور است مى‌توان به اين نتيجه رسيد كه در عين اختلاف ميان رويكردها و ميل به گريز از مركز، نوعى اتفاق نظر نيز در ميان نگرش‌هاى ميانه‌رو و معتدل در چهار رويكرد مذكور قابل شناسايى است. امروزه يكي از راه‌هاى رهايي از پديده اى كه دانييل لرنر متخصص مسائل توسعه از آن به عنوان «زيادى روشنفكر در ايران» ياد مى‌كند، اتحاد ميان همه‌ى ميانه‌روهاى چهار رويكرد پيش‌گفته است تا با شناسايى نقاط مشترك اندیشه و آرمان‌هاى خود با وحدتى استراتژيك ب‌ه‌دور هم آمده و در سا‌ختن ايرانى نوين اهمتمى دوباره ورزند.

بررسی برخی شاخص‌ها:

ايران در كشاكش سنت و نوگرآيى

جامعه‌ى ايران امروز ميراث خوار سال‌هاى متممادى كشمكش و ناسازه‌هاى ميان‌گذار از يك فرايند تاريخى مهم و گريز ناپذير ب‌ه‌سوى نوگرآيى است. چه بسا نخستين نسيم اين گرآيش ب‌ه‌سوى توسعه‌ى مبتنى بر آموزه‌ها و نمادها و نهاده‌هاى مدرنيزم را بتوا‌ن از سال‌هاى آغازين جنبش مشروطه خواهى رديابى كرد. اعزام اولين گروه از آقازادگان

ایرانی در عصر ناصری به اروپا برای تحصیل علم و دانش و فرهنگ و فناوری ملل توسعه یافته و سیراب از استعمار سایر ملل، توانست زمینه های نخستین رویارویی علمی، فناوری و فرهنگی ایرانی و انسان اروپایی را فراهم کند. تفاوت های سهمگین میان دو حوزه ی فرهنگی و تمدنی شرق و غرب در کل و میان اندیشه ی ایستای ایرانی و دانش پویای اروپایی در دو سوی کاروان معرفتی دنیا، بازگشتگان و سرگشتگان ایرانی را چنان مبهوت و متحیر ساخت که راه برون رفت از واپس ماندگی ایران را ادامه ی راه رشد غرب و تمدن مسیحی دانستند. الگوهای راه رشد جامعه گرایانه در شرق و سوداگرایانه در غرب، چنان ب ه سرعت در میان انتلکتوئل های ایرانی جای باز کرد که بی هیچ فرصت و مجالی برای بازنگری و تطبیق آن الگوها با مقتضیات و شرایط تاریخی، فرهنگی، اجتماعی، سیاسی و دینی، دربست، ب ه عنوان داربستی برای معماری و نوسازی جامعه ی ایرانی پذیرفته شد.

از همان ایام تا سال های پس از روی کار آمدن «سردار مدرنیزم»، رضاپهلوی و پسر رویاپردازش، محمدرضا پهلوی برای رسیدن به «تمدن بزرگ» شاهنشاهی، این فرایند با همه ی فراز و فرودها هم چنان این راه رشد را در کشاکشی تند و تیز پیمود و هزینه های بسیاری را نیز بر ساختار جامعه ی ایران تحمیل کرد. تسلیم پذیری در برابر الگوهای راه رشد دوگانه چنان بود که گویی صاحبان و داعی ه داران این هر دو سرمشق رهایی و رستگاری ایران و ایرانی، خود در پدید آوردن مبانی این دو ره یافت نقش داشته و برای اثبات رای و جای خویش از ترور جان و شخصیت یکدیگر نیز باز نمی ماندند. در این میان حتی هوادار ان الگوهای مدرنیزم از نوع جامعه گرایانه یا سوسیالیستی چنان دچار هیجان چرخش های یکباره و انقلابی شدند که عزم کردند فرایند تاریخی و درون زای توسعه و تحول را با نسخه های از پیش تعیین شده و برون مرز، باروت تحرکات نظامی- سیاسی کرده و با سرنگون ی سرداران مدرنیزم از نوع سرمایه داری، با نقش های سنتی

توتالیترا، راه پیشرفت و سعادت برای مردم را فراهم کنند.

در این برهه البتّه رهبران دینی و سنتی نیز از پای ننشستند و در آشفته بازار این کشمکش‌های نظری و عملی، سهم خواهی‌های خود را عنوان کردند و در پی بازسازی الگوهای کهن و پدرسالارانه و بازمانده از پدران خود در برابر الگوهای مدرنیستی دوگانه‌ی پیش‌گفته برآمدند. از همین روی است که ستیزه‌ها و کشاکش‌های فرصت‌سوز میان سه جریان اسلامی، ایرانی، غربی⁽¹⁾ از یک سو و «امام‌زمان»‌های الگوهای سنت‌پرستی دینی و نوگرایی‌های شرقی و غربی⁽²⁾ از سوی دیگر در برابر هم ایستادند و زمینه را چنان قبل برای حضور و نقش‌آفرینی صاحبان اصلی استعمار ملل و آبادانی مورد نظر خویش باز کردند! انقلاب 57 نقطه‌ی اوج این کشاکش‌های برون‌زا و درون‌جوش میان الگوهای نواخوانه از یک سو و دین‌باوران و صاحبان کسب و کار و جاه و جلال دینی از سوی دیگر بود. هرچند در سال‌های پس از انقلاب ستیز میان الگوهای نوگرایانه‌ی سوسیالیستی و سرمایه‌داری به ظاهر به حداقل خود رسیده است (قدری ناشی از فروپاشی شوروی و قدری هم ناشی از فروپاشی سازمان‌های سیاسی ایرانی مدافع آن و تبعید ناخواسته)، مهم‌ترین کشاکش‌های کنونی و متبلور و بازمانده از دهه‌های گذشته کشمکش میان دو طیف اصلی است:

سنت‌گرایی دین‌خو و دین‌دار از یک سو و نوگرایی سکولار و دم‌وکراسی‌خواه از سوی دیگر.

صرف نظر از این‌داست ان‌غمناک توسعه در ایران و هزینه‌های انسانی و تاریخی بسیار و فایده‌های اندک ناموزونی و ناهم‌زمانی این الگوها و پیامبران دروغین آن در ایران در هر سه الگوی مسلط پیش‌گفته، آنچه انگیزه‌ی نگارش متن حاضر شد برنامایی برخی از شاخص‌هایی است که بی‌هیچ جانبداری‌ای، برگرفته از برخی نظریه‌های جامعه‌شناختی است که فقط یکی از رهیافت‌های تحلیل و شناسایی تفاوت‌ها و تشابه‌های جوامع امروز دنیای به‌سرعت در حال تغییر است.⁽³⁾ سنجش و

شناسایی این رخساره های تیره و روشن جامعه‌ی ایران امروز با بهره گیری از شاخص‌های مورد نظر در این مقاله می‌تواند راهنمای مناسبی باشد برای گفتمان پیرامون آنچه هست و آنچه می‌تواند از يك منظر برای توسعه‌ی پایدار و درون زای جامعه‌ی ایران رهنمون شود. در این نوشتار بدون هیچ ترتیب و وزن گذاری بر اهمیت این شاخص‌ها علاوه بر شناسایی مفهومی و ت⁽⁴⁾ عریف شاخص‌ها بر حسب مؤلفه‌های تعیین بخش آن⁽⁴⁾ تلاش مختصری نیز می‌شود برای سنجش وضعیت این مؤلفه‌ها در جامعه‌ی کنونی ایران:

ارزش‌ها

ویژگی‌های ارزشی جامعه‌ی سنتی عبارتند از: همگنی، مقدس بودن و وجود خرده فرهنگ‌های اندك. از این نظر ایران امروز دارای همگنی‌های بسیاری ب ویژه در بعد مذهبی، باور به خرافه‌ها، جست‌وجوی سعادت اخروی به جای نيك بختی دنیوی و وابستگی به ارزش‌های رسیده از نسل گذشته و حفظ و انتقال آن به صورت سینه به سینه خاصه در بخش‌های روستایی و حاشیه نشین شهری است. همچنین از بعد دینی، بسیاری از افراد، مفاهیم، آداب و سنن اجتماعی، مکان‌ها، زمان‌ها و حتی رویدادها دارای ارزش‌های مقدس و رازآمیزی هستند که در دل و اندیشه‌ی ایرانی سنتی امروز نقش آفرینی می‌کند. نمادهایی مانند «الفقر فخري» و قدسی بودن فقر و تشبیه بدان از سوی افراد و شخصیت‌هایی نظیر آنچه در انتخابات نهم ریاست جمهوری مورد بهره‌برداری قرار گرفت، از زمره این نمادهاست. تغییرناپذیری ناشی از قدسی‌مآبی و هاله‌های قداست و کاریزمایی کشیدن بر پدیده‌ها و شخصیت‌های تاریخی و موجود همراه با تعصب‌های دینی از دیگر خصایص مورد نظر در بخش سنتی جامعه‌ی ایران است.

از منظر خرده فرهنگ‌ها تنوع قومی و ایللیاتی در مناطق مختلف کشور بسیار زیاد است؛ مناطقی که به‌طور طبیعی دارای تنوع فرهنگی جغرافیایی و در مقام یسه با فرهنگ ملی دارای پاره فرهنگ‌های نانوشته و غیر رسمی

هستند. ولی در درون همین بخش های بزرگ تقسیمات فرهنگی و جغرافیایی هم چنان سایه ی سنگین همگنی مشهود است. این بخش از جامعه ی ایران با محاسبه ی 40 درصد روستایی به علاوه ی بین 20 تا 30 درصد حاشیه نشینان فرهنگی و اقتصادی مناطق شهری، در حدود 60 تا 70 درصد جامعه ی ایران را تشکیل می دهد. از سوی دیگر از منظر ویژگی های ارزشی جامعه ی مدرن نیز که عبارت از ناهمگنی، سکولاریزم و تعدد و گستردگی خرده فرهنگ های بسیار است، شرایط ایران امروز ب گونه ای است که می توان مدعی شد ناهمگنی ارزشی در لایه های مرکزی اقشار شهر نشین، کارگران ماهر و تکنوکرات، کارمندان بروکرات و به طور کلی طبقه ی متوسط روبه افزایش است. از اینرو گروه ها و افراد مرجع در این بخش از جامعه ی ایران دارای ناهمگنی بیش تری هستند. لذا واعظان محلی مثلاً در مساجد، دیگر همانند دوران قبل یا مانند بخش روستایی، نمی توانند به شکل دهی افکار عمومی این اقشار در مناطق شهری و مدرن فایق آیند. همچنین تقدس مآبی افراد و پدیده ها نیز از ذهن و دل این بخش از جامعه به تدریج رخت بر بسته است و مشر و عیت افراد و ارزشگذاری بر پدیده های محیط طبیعی و اجتماعی به صورت موردی و زم انداز صورت می گیرد. در این بخش از مردم ایران در کنار تنوع قومی و تفاوت خرده فرهنگ های قومیتی در گوشه و کنار ایران، به دلیل ظهور گروه ها، اصناف، جمعیت ها و انجمن های متعدد در لایه های سنی، جنسی، فکری، تحصیلی، شغلی و ... مختلف، خرده فرهنگ های بیش تری را می توان مشاهده کرد که دلالت بر ناهمگنی بیشتر این بخش نیز دارد. این بخش از جامعه نزدیک به 30 تا 40 درصد از جمعیت را تشکیل می دهد.

هنجارها: از بعد هنجاری، مولفه های جامعه ی سنتی عبارتند از هنجارهای حاوی معانی اخلاقی بالا و مدارای اندک در تنوع پذیری. هنجارها عبارت از آن نوع قواعد و انتظاراتی است که رفتار افراد وابسته به يك فرهنگ و نظم ارزشی را هدایت کرده و

شکل می دهد. از این نظر نیز در بین بخش پیش‌گفته‌ی سنتی با همان کمیت و کیفیت، بسیاری از قواعد دارای ارزش، معانی و مفاهیم آسمانی و خدا بنی ادی است که هرگونه تخطی از آن نوعی تا بو بوده و خاطیان آن با برجسب های غیر اخلاقی، ح ذف، مجازات یا به حاشیه رانده می شوند. به دلیل همین معانی اخلاقی منتسب به پدیده ها و نمادها و نموده‌های فرهنگی و میل و فرصت اندك برای پرسشگری، نقد و تغییر آن ها، نشانه‌های نمادین اخلاقی هم‌چنان در پیرامون قواعد و مراجع راهنمای این کنش ها پایداری نشان می دهد. از همین روست که تغییر پذیری و مدارا در برابر تغییرات و فروپاشی نظم و نظام ساختارهای کهن و باز مانده از نسلها بسیار اندك است.

از نظر مؤلفه‌های هنجاری مدرن نیز لایه ها و اقشار ساکن در مناطق کلان شهر و برخی طبقات شغلی و تحصیلی در این مراکز کم تر به انتساب م عانی اخلاقی به قواعد و آداب و رسوم و یا روش زندگی توجه کرده و بسیاری از این هنجارها بار اخلاقی خود را ازدست داده است. در همین راستا میل و مدارای این بخش از مردم در برابر تغییرات و تنوع رفتاری و ارزشی نیز گسترش یافته و برپایه‌ی مولفه‌ی ناهمگنی، تفاوت ها پیش شرط زندگی مدرن تلقی می شود. این تعریف متفاوت از از هم‌گسیختگی و نابسامانی فرهنگی، ارزشی و هن جاری است که در بین برخی از گروه‌های سنی در بخش مدرن ب ه صورت آسیب‌شناختی قابل مشاهده است. در واقع مدارا و تساهل فرهنگی به معنای بی اخلاقی از زاویه‌ی سنتی نیست بلکه نوعی تنوع پذیری در قواعد و ناهمگنی در ارزشگذاری بر رفتار افراد و گروه هاست.

نقش و منزلت : شاخص نقش و منزلت گویای همبستگی‌های سنتی یا ارگانیک از یکسو و روابط نوین یا مکانیکی از سوی دیگر است. این شاخص از بعد سنتی گویای شئون یا منزلت‌های اندك، عمدتاً انتسابی و سینه به سینه یا **عشیره ای** و با نقش های تخصصی و تفکیک شده اندك ی همراه است. از این منظر

جامعه‌ی ایران امروز ب ه‌ویژه در بخش روستایی و حاشیه‌ی شهری عمدتاً از این خصایص برخوردارند. نقش و منزلت یا شان برگرفته از نسل گذشته و به میراث مانده از پدران و نیاکان افراد و شناسایی منزلت و نقش افراد برپایه‌ی وابستگی‌اش به خانواده یا طبقه‌ی ممتاز یا جایگاه **عشیره‌ای**، هنوز در شجره‌ی نسب افراد موجود است. هم‌چنین هنوز در این بخش از جامعه‌ی سنتی افراد نقش‌های تفکیک نشده‌ی بسیاری دارند به‌طوری که یک پدر در آن واحد که نقش‌های همسری، پدري، قیمی بازماندگان خانوادگی، مسئول تربیت و آموزش و فرهنگ خانواده را داراست، در عین حال معتمد محل، حاکم حل اختلاف‌های محلی، میانجی گرازدواج‌ها و طلاق‌ها و دارای مشروعیت سنتی نفوذ کلام و قدرت در محدوده‌ی زیست بوم خود است. از نظر شاخص نقش و منزلت در دوره‌ی مدرن، افراد دارای شئون بسیار بوده و همراه آن از نقش و منزلت اکتسابی و گاه انتسابی برخوردارند. این وضعیت ظاهراً در بخش‌های شهری ایران امروز قابل ردیابی است. ولیکن حتی در این بخش نیز با توجه به عدم تشکیل دولت مدرن و رفاه، بخش بزرگی از وظایف پیشامدرن از ید اختیار خانواده‌ها و به‌ویژه مردان یا پدران خارج شده است. برعکس دولت دینی- سنتی امروز نیز در تلاش برای دفاع از کیان خانوادگی و نقش‌های سنتی و انتسابی مردان و پدران در ساختار خانواده است. به‌جز نسل جوان و نوجوان شهری که در سردرگمی‌کندن از چنبره‌ی سنتی پیش‌گفته است هنوز در شهرهای بسیاری و حتی در کلان‌شهر تهران نیز می‌توان نشانه‌هایی از این نقش‌های انتسابی و بسیط را بازآبی کرد. نماد کنونی این وضعیت را حتی در بخش نوین بروکراسی و نظام اداری ایران نیز می‌توان مشاهده کرد. به‌طوری که پدیده‌ی پارتی‌بازی در ساختار اداری و مدیریت کشور با روش‌های قبیله‌ای و **عشیره‌ای** و ناموزونی تخصص افراد با شغل و موقعیت اجتماعی و سیاسی‌شان از دیگر نمونه‌های بارز این خصیصه است. مطالعه‌ی گروه «ستیران» در سازمان برنامه و بودجه‌ی سال‌های پایانی

سلطنت پهلوی دوم در ایران نشان می دهد که به دلیل عدم وجود آزا دی احزاب و تفکیک شدن نقش ها و وظایف افراد و گروه ها، حزب و گروه گرایی در ایران به ویژه در بدنه ی اداری کشور به صورت «پارتی بازی» نمود یافته است. این پارتی بازی یا همان حزب و گروه گرایی اولیه نیز عمدتاً ساختار عشیرتی، خانوادگی و انتسابی دارد و هم چنان در تمامی ساختار اشتغال دولتی و خصوصی ایران امروز نیز عمل می کند. خانواده در بعد سنتی با ساختار گسترده یعنی متشکل از پدر و مادر، فرزندان پسر و همسران و نوه های پسر، اقوام دور و نزدیک پدر خانواده که در زیر یک سقف و دور یک سفره و به اصطلاح با یک عصا نان می خورند، به عنوان اولین مجرا و نهاد جامعه پذیری و تولید اقتصادی محسوب می شود. در بعد مدرن خانواده به صورت هسته ای یعنی فقط با حضور زن و شوهر و فرزندان بلا فصل آنان در زیر یک سقف و اقتصاد معین بوده و فقط دارای برخی از کارکردهای جامعه پذیری است و عمدتاً یک واحد مصرفی و نه تولیدی قلمداد می شود. از این منظر بخش بزرگی از خانواده های ایرانی به ویژه در مراکز شهری و شهرستان های کشور دارای ساختار هسته ای هستند.

از سوی دیگر به دلیل تفکیک نقش و ساختار نهادهای اجتماعی از قبیل آموزش، اشتغال، قانون و خانواده بسیاری از نقش های سنتی خانواده از جمله آموزش و تربیت فرزندان از اختیار مطلق پدر و مادر در ساختار سنتی خارج شده و به نهادهای آموزشی دیگر سپرده شده است. از این رو نقش خانواده ایرانی در جامعه پذیری نیز روبه کاهش نهاده است. همین اتفاق از نظر اقتصادی نیز رخ داده و خانواده از حالت یک بنگاه اقتصادی صرف خارج شده و امروزه عمدتاً به صورت یک واحد مصرفی تبدیل شده است. از اینرو دیگر الگوی سنتی «پسر کو ندارد نشان از پدر»⁽⁵⁾ زمینه تحقق نیافته و می توان شاهد گسست بین نسلی میان والدین، فرزندان از یک سو و حتی متولیان آموزش و تربیتی شد. یکی از تنها ویژگی های

بازمانده از سنت در خانواده‌های امروزی در ایران علاوه بر نفوذ نسبتاً مسلط مردان و پدرتباری در آن، عدم تنوع ساختار خانواده است که از يك الگوی دیرین و مشابهی پیروی می‌کند که در قالب هسته‌ای بدان اشاره شد.

مناسبات و ارتباطات : مناسبات و ارتباطات انسانی در بعد سنتی به‌طور گونه‌وار دارای ویژگی‌های اولیه، ناشناس و اندکی خصوصی به‌صورت چهره به چهره است. به بیان دیگر بر پایه‌ی نظریه‌ی گونه‌شناسی ارتباطات متعلق به رایزمن⁽⁷⁾ سه مرحله‌ی رشد ارتباطی قابل شناسایی است: مرحله‌ی دور اجاقی، به‌گونه چهره به چهره و مبتنی بر شایعات و فرهنگ شفاهی و دهان به دهان. مرحله‌ی گوتنبرگ، به‌گونه چاپی، انتشاراتی، کاغذی و نوشتاری با فرهنگ مکتوب؛ و مرحله‌ی سوم عصر مارکنی (منسوب به مخترع رادیو) به‌گونه‌ی الکترونیکی با رادیو، تلویزیون و امروزه به شکل نوین چند رسانه‌ای، اینترنت و ماهواره با سیطره‌ی فرهنگ دیداری و شنیداری. از این منظر جامعه‌ی ایران امروز از يك زاویه هنوز در فرایند سه مرحله‌ی فوق در گذار است. به گونه‌ای که هنوز روابط انسانی در بخش بزرگی از اجتماعات روستایی و سنتی به‌صورت ساده، رو در رو و مبتنی بر شایعات و سینه به سینه یا دهن به دهن نقش آفرینی می‌کند. هنوز هویت و مناسبات بسیاری از افراد در ایران امروز مبتنی بر شجره‌ی نیاکان یا پدری و ایلی یا فامیلی شکل و اعتبار می‌یابد. به معنای دیگر به تعبیر هابرماس هنوز حوز ه‌های عمومی بر حوز ه‌های خصوصی هژمونی و سلطه داشته و تحت استعمار اوست. در این نوع ساختار همه‌ی مناسبات و فضاها زیست انسانی و اجتماعی مانند خانواده، آموزش، اشتغال، حیثیت و منزلت، سیاست، مبارزه و جنگ و بسیاری دیگر از نه‌ادها و سازمان‌های اجتماعی و فرهنگی در مقیاس‌های بزرگ و کلان تعیین و هویت می‌یابد. از نظر مناسبات مدرن نیز روابط انسانی نوعاً ثانویه با مناسبات ناشناخته و خصوصی قابل توجه، چهره به چهره و تکمیل شده با

رسانه‌های گروهی قابل شناسایی است. از این منظر ایران امروز دارای بخش‌های است که ناساز با بخش سنتی، عمده الگوهای مناسبات انسانی و اجتماعی اش را بر پایه ی فرهنگ دینداری و شنیداری و حداقل مکتوب پی ریزی می‌کند. در این بخش از جامعه خاص گرای، جزءنگری، روابط خصوصی و حوزه‌های فردی و عقل و خرد فردیت یافته نمایان شده و در مقابل اقتدار و سلطه رانی سنتی حوزه ی عمومی ایستادگی نشان می‌دهد. بخش بزرگی از شهروندان تحصیلکرده، جوانان، کارمندان بروکرات و تکنوکرات و اقشار متعلق به لایه‌های میانی طبقات اجتماعی در این میدان رویارویی سنت و نوگرایی قرار دارند. از این رو تضادهای میان اقتدار مبتنی بر فرهنگ شفاهی و شایعه، و هژمونی حوزه ی عمومی با اقتدار مبتنی بر فرهنگ نوشتاری، دیداری و شنیداری رو به فزونی گذارده است.

کنترل اجتماعی : از نظر سنتی کنترل اجتماعی با شایعات و انتشار غیر رسمی اخبار و تصمیم و سیاست‌های متخذه و از بالا به پایین صورت می‌گیرد. ولی این نوع کنترل در نوع مدرن با پلیس و نظام قضایی رسمی و به صورت از پایین به بالا است. در ایران امروز به دلیل ناهماهنگی ساختاری و در گذار بودن کلان جامعه، هر دو نوع کنترل اجتماعی به چشم می‌خورد. در واقع در پیش‌برد بسیاری از برنامه‌های سیاسی و اجتماعی و حتی اقتصادی، سیاست‌گزاران و سیاستمداران علاوه بر بهره‌گیری از روش‌های شایعه‌پراکنی و به اصطلاح «راه بینداز و جا بینداز» که از نظر روان‌شناسی مردم و افکار عمومی زمین‌های نخستین کنترل را طرح‌ریزی می‌کند، از دستگاه پلیس رسمی و غیر رسمی در میان مردم نیز بهره می‌جویند. در این میان تنها ویژگی‌ای که کمتر می‌توان نشانه‌هایی از آن را در ساختار و فرایند کنترل اجتماعی یافت، عبارت از کنترل از پایین است! در جامعه ی در حال گذار با وجودی که نهاد‌های به ظاهر مدنی مانند مطبوعات، سازمان‌های غیر دولتی، انتخابات

سیاسی، مجلس، شوراهای شهر و ده و ... پیش‌بینی شده است تا فرایند کنترل از پایین تحقق یابد، ولی به اشکال مختلف و دلایل گوناگون از جمله استعمار بخش سنتی بر بخش مدرن جامعه با حمایت نهاد قدرت و سازوکارهایی مانند شورای نگهبان و فیلتر کردن فرایند آزاد انتخابات، کنترل از بالا به پایین است.

قشربندی اجتماعی : قشربندی اجتماعی در دوره‌ی سنتی با الگوهای سخت و تغییر ناپذیر نابرابری اجتماعی و تحرک اندک اجتماعی و در دوره‌ی مدرن با الگوهای سیال نابرابری اجتماعی و تحرک قابل توجه اجتماعی قابل شناسایی است. در ایران امروز به دلیل نام وزونی و ناهم زمانی توسعه‌ی اجتماعی و اقتصادی کشور، از یک سو می‌توان شاهد قشربندی سخت و انعطاف ناپذیر اجتماعی بود و از سوی دیگر شاهد رشد و تحرک طبقاتی افراد و گروه‌های خاصی بود. این تحرک به دلیل وابستگی به مراکز قدرت و اطلاعات و امتیازهای اقتصادی و فرصت‌های رشد و بهره‌برداری از امکانات محدود جامعه، در طول مدت اندکی افرادی را به گروه‌های ممتاز و ثروتمند جامعه ملحق می‌سازد.

در عین حال به همین دلیل نابرابری در توزیع فرصت‌ها و امکانات و خاص‌گرایی یا قبیله‌گرایی حاکم بر ساختار جامعه و قدرت، کلیه‌ی افراد وابسته به هرم قدرت، خواه مستقیم یا غیرمستقیم از این تنعم بهره‌مند شده و تحرک رو به بالا می‌یابند و همچنین بخش بزرگی از اقشار میانی جامعه نیز به‌طور روزافزونی به طبقات فرودست و فقیر جامعه تنزل می‌کنند. از این منظر به نظر می‌رسد جامعه‌ی ایران امروز هنوز در مراحل ابتدایی تکامل اجتماعی خود و دوره‌ی سنتی به‌سر می‌برد و به بیان دیگر طبقات اجتماعی هنوز در چنبره و زیر یوغ بخش سنت و متولیان و اصحاب قدرت و ثروت در این بخش است.

اقتصاد: اقتصاد سنتی مبتنی بر کشاورزی است که در آن کارگاه‌های خانگی و کار روی زمین، باغ و کشتزارها نقش مسلط دارد. برخلاف آن اقتصاد مدرن مبتنی بر تولید انبوه صنعتی، مرکزیت کارخانه‌ها در تولید و کار روزافزون **یقه سفیدی (یا بروکراتیک در برابر کار یقه آبی یا صنعتی)**، است. شواهد آماری در ایران نشان می‌دهد با وجودی که بخش خدمات به شکل ماکروسفالی و متورم بر بدنه اقتصاد کشور چسبیده است ولی هنوز ساختارهای تکنولوژیک در بخش‌های سه‌گانه اقتصاد کشور به گونه‌ای است که می‌توان اذعان کرد در حد فاصل عصر کشاورزی و صنعت قرار دارد. به بیان دیگر ساختار اقتصادی کشور هنوز می‌تواند از دستاوردهای انقلاب‌های فراصنعتی، علمی و فناوری‌های نوین و پی‌درپی بهره‌ی لازم را ببرد. حتی قریب نیمی از نیروی کار شاغل در بخش خدمات نیز چنان از سطح اندک دانش برخوردار است که فقط 30 درصد آن بالای فوق لیسانس و بیش از 70 درصد زیر لیسانس هستند. از سوی دیگر وابستگی اقتصاد کشور به درآمدهای آماده و رانتهای نفت بستر آماده‌خوری و رانت خواری در بدنه‌ی قدرت و ساختار اقتصادی و اجتماعی و حتی سیاسی را بیش از پیش تحکیم بخشیده است. از این منظر می‌توان بر پایه‌ی نظریه کوسلر اذعان داشت در جامعه‌ی ایران، اقتصاد تحت استعمار نهاد دولت قرار دارد و دولت نیز به نوبه‌ی خود کارگزار همان وظایفی است که روزگاری استعمار بدان اهتمام داشت.⁽⁸⁾

دولت: در عصر سنتی، حکومت با دامنه کوچک، بدون نمایندگی ملی و قبو ل وظایف خدمات‌رسانی و عمدتاً خدمت‌گیرنده و تداخل جو در همه‌ی عرصه‌های عمومی و خصوصی است و در عصر مدرن حکومت با دخالت بسی ار دولت در تنظیم قوانین و اخلاق در فعالیت‌های اقتصادی و امنیت و با نمایندگی ملی و قبول وظایف خدمات‌رسانی، رفاه و پاسخگویی شناخته می‌شود. از این منظر نیز ایران دارای وضعیت ناسازگار و پارادوکسیکالی است.

بدین معنا که با وجودی که دولت به معنای
 امروزی بزرگ دامنه و پرنفوذ شده است ولی
 این پدیده عمدتاً محصول ساختار جغرافیایی،
 اقتصادی و سیاسی ایران است و نه نوسازی و
 نوگرایی آن. به تعبیر دیگر اقتصاد رانته
 مبتنی بر نفت، انحصار گرایانه و متمرکز،
 بدون وجود زمین های مشارکت مردم در
 عرصه های کلان اقتصادی، از دولت به مفهوم
 نوین چنان ترکیب ناقص الخلقه ای ساخته است
 که با سر کوچک دارای بدنه ی بزرگ و
 ناکارآمدی است. این دولت در رویارویی با
 مسائل و نیاز های توسعه ای نیز يك صدا و
 بدون ایجاد فضای هم اندیشی و مشارکت در
 توسعه ی ملی، به طور روزافزون در معرض
 آزمون و خطاست. دولت در این معنا با همه ی
 ظواهر روئین و سطحی دمکراتیک، فاقد
 بنیان های مردم سالارانه بوده و نمایندگی
 ملت را عهده دار نیست و در واقع پدیده ی
 دولت- ملت شکل نگرفته است. (همان منبع شماره ی 8)
 از سوی دیگر دولت در ایران امروز با
 ایجاد نهادهای شبه ملی یا به تعبیر مشخص
 ضد ملی همانند نهادهای مدنی ساخته ی دولت
 (در میان کارگران با شوراهای اسلامی کار،
 بسیج، بنیاد های اقتصادی متعدد، نهادهای
 علمی ایدئولوژیک و ...) از بخشی از لایه ها
 و طبقات مردمی برای دستیابی به منافع
 سیاسی و قشری خود بهره می جوید. از این رو
 برخلاف دولت های مدرن، دولت در فضای ایران
 نه تنها پاسخگوی ملت نیست بلکه در
 برهه های مشخص این ملت است که باید
 پاسخگوی دولت باشد. در این موقعیت بدیهی
 است که دولت به استعمار از درون و تحمیق
 مردم نیز پرداخته و نقش دیرین استعمار را
 خود عهده دار می شود. (همان جا)

دین: دین در شکل سنتی در نوع نگرش به
 جهان دارای نقش هدایت گر و مبتنی بر عدم
 تکثرگرایی دینی و تمامیت نگر و دخالته در
 نهادهای دیگر اجتماعی است. از منظر
 مدرنیسم نیز می توان به ضعف موقعیت دین با
 رشد علم، تکثرگرایی گسترده ی دینی،
 تقدس زدایی و حداقل سازی و منفرد شدن دین
 و رویکردهای دینی اشاره کرد. با وجودی که

در طول دوران نوسازی جامعه ی ایران از ابتدای دوران مشروطه و به ویژه دوران سلطنت پهلوی های اول و دوم اهتمام بسیاری برای نوسازی از بالا و توسط دولت صورت گرفت، ولی به دلایل متعددی این پدیده با موفقیت به فرجام نرسید. از جمله این دلایل می توان به عوامل زیر اشاره کرد :

ناك آرامدی متولیان نوسازی در فراگیر سازی فرایند نوگرایی، وجود حلقه ی مفقوده ی گذر از سنت به نوگرایی یعنی «نواندیشی» در بطن و متن دولت و جامعه، برون زا بودن روش ها و سیستم های مدرنیزم، نوستیزی ساختار قدرت به ویژه از منظر سیاسی در فرایند نوگرایی در جامعه، مقاومت متولیان دینی در دفاع از نقش و جایگاه و حوزه ی نفوذ و قدرت سنتی خود، نوستیزی از نوع غربی توسط بخش به اصطلاح روشنفکر ی که خود نیز فرزند ناخلف و ناقص الخلقه یا کپی ناقصی از عصر روشنگری در اروپا بود و ...

به هر ترتیب دین در جامعه ی ایران نه تنها درصدد هدایت نوع نگاه به جهان و ارا ئه تحلیل از محیط طبیعی و اجتماعی است، بلکه همچنان ب ه دنبال بازسازی مناسبات از دست رفته ی خود با نهادهای دیگر محصول دوره ی مدرنیزم مانند دانشگاه ها، مراکز قانونگزاری و دادگستری و نهادهای قضایی و فرهنگی است. از سوی دیگر نهاد دین و متولیان آن به حذف اندیش ه های رقیب در حوزه ی دینی، فکری و فرهنگی پرداخته و با يك صدایی کردن جامعه در تلاش برای حفظ کیان و رفع زیان خود هستند. از سویی موج غیر رسمی مطالبات مدنی برای حداقل سازی نقش دین در کنار نهادهای دیگر اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی رو به فزونی است و لایه هایی از جامعه در عطش جدایی دین از سیاست است. همچنین از سوی دیگر متولیان قدرت دینی و سیاسی با دستیابی به مدیریت تمامی حوزه های عمومی و خصوصی و هم چنین نهادها و نمادهای اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی و سیاسی در تلاش برای افزایش بیش از پیش حوزه ی نفوذ و عمل خود هستند.

رویدادهای اخیر در کشور نمایانگر اوج گیری دوباره ی این فزون خواهی است. از این رو

می‌توان چنین برداشت کرد که تضادهای آشکار و نهانی در فضاهاى رسمى و غیر رسمى میان سه جریان وجود دارد . متولیان سنتى دین و دینداران سنتى از يك سو، متولیان نواندیش دینی از سوى دیگر و حجم خواست هاى پاسخ‌نیافته‌ی مردم و اقشار تحصیل‌کرده‌ی شهری از سوى سوم . این رویه برای تحدید دامنه‌ی نفوذ دین و انتشار دامنه‌ی نو سازی و نواندیشی و نوگرایی به حوزه ی دین در تکاپو است.

منابع :

1. از چهارده قرن تضاد تا چهارده دهه : تضاد نواندیشی و نوگرایی
<http://mag.gooya.com/politics/archives/041551.php>
2. الگوهای سنت و مدرنیسم : میانه روها متحد شوید!
http://politic.iran-emrooz.de/print.php?id=6309_0_11_0
3. آسیب‌شناسی گذار به دولت دموکراتیک توسعه‌گرا، با تاکید بر اندیشه‌های گنجی
<http://www.akhbar-rooz.com/article.jsp?essayId=2149>
4. Sociology: A global introduction, J. Macionis & K. Plummer, Pearson pub, 2005
5. بسر کو ندارد نشان از پدر
http://social.iran-emrooz.de/more.php?id=4018_0_19_0_M
6. خانواده ایرانی، خانواده مقدس
7. قدرت تلویزیون، ژان کار ی‌نو، ترجمه ی اسدي
8. منبع شماره ی 3

مسجد و کتابخانه

در نظریه‌های مربوط به تکامل اجتماعی، بسیاری از جامعه‌شناسان به دوره بندی تاریخی جوامع و معارف بشری پرداخته و دنبال تفکیک قلمروها و روش‌های طرح و بیان مسایل و دستیابی به پاسخ‌های آن بوده‌اند. اگوست گنت در مورد این فرایند به سه دوره اشاره می‌کند: دوره ربانی یا الهیات با رهبری پیامبران؛ دوره متافیزیک یا فلسفی با رهبری فیلسوفان طبیعت‌گرا؛ و دوره اثباتی یا علمی به رهبری دان‌شمندان (p, reztiR16). با الهام از همین دیدگاه باور بر این است که با وجود سپری شدن هر دوره و آغاز دوره‌ی دیگر، نمی‌توان حد فاصل مشخصی بین این دوره‌ها کشید و آن‌ها را از یکدیگر متمایز ساخت. از همین روست که در دوره‌ی معاصر یعنی در بین فرهنگ‌های مدرن و نیمه‌مدرن نیز به نحوی بارقه‌ای از باورهای دینی (گاه حتی با ظهور چهره‌های کاریزماتیک) را می‌توان دید. به طوری که این باورها چندان بهره‌ای حتی از فلسفه‌ی مدرن ندارند. برپایه‌ی همین رویکرد می‌توان چنین اذعان کرد که در جامعه‌ی ایران پس از عصر مشروعیّت تاکنون با قرارگرفتن در دوره‌ی گذار از سنت به مدرنیسم تلاش بسیاری صورت گرفت تا انتقال از دوره‌ی رهبری رهبران دینی و فلسفی طی شده و نوبت سیطره‌ی باورهای علمی و نواندیش فرارسد. از همین رو می‌توان گفت یکی از چالش‌های اصلی مدرنیسم در ایران عصر پهلوی‌ها که هم خصلت برون‌زا و هم ازبالاترین را همواره به همراه داشت تضاد میان نهادها و نمادهای دینی و علمی بوده است. در نوشتار حاضر تلاش بر این است که به چالش «دین و علم» از منظر مکان‌شناسی این دو نهاد یعنی «مسجد و کتابخانه» در جامعه‌ی ایران پرداخته شود. در این راستا به رشد و توسعه هم‌چنین ساختار و کارکردهای آنان نیز توجه شده است.

الف) از نظر کمی

1. مساجد: بر اساس آمارهای موجود تعداد مساجد در دهه ی 50 عبارت از 5600 عدد بوده است. (آبراهیمیان، ص 532) این رقم در سرشماری سال 1375 به حدود ده برابر رشد کرده و به 57635 مسجد رسیده است. البته از منظری دیگر تعداد کل اماکن مذهبی در این سال به تفصیل انواع آن به شرح زیر است (مرکز آمار ایران، 1378):

جدول تعداد مساجد و مراکز مذهبی در ایران، سال 1375		
نوع مکان مذهبی	تعداد	درصد
مسجد	57635	73
زیارتگاه و امامزاده	6048	7/7
زیارتگاه بزرگان دین	1334	1/7
تکیه ثابت	1807	2/3
مصلی	142	0/2
نمازخانه	311	0/4
نظرگاه و قدمگاه	1185	1/5
حسینیه	8752	11/1
فاطمیه	219	0/3
مهدیه	162	0/2
زینبیه وحیدریه	390	0/5
خانقاه	120	0/1
تعداد کل	78908	100/0

چنان که آمارها نشان می‌دهند 95 درصد اماکن مذهبی به صورت وقفی بوده و هزینه ی ساخت و تولید آن‌ها توسط افراد مذهبی و صاحب ثروت در بین بازاریان و زمینداران صورت گرفته است. از سوی دیگر قریب 250610 نفر در کل اماکن مشغول به کار هستند که از این بین 179193 نفر در مساجد اشتغال دارند. به بیان دیگر در هر مسجد به طور متوسط 3/4 نفر مشغول به فعالیت هستند! از این میان 15 درصد امامان جماعت، 52/3 درصد هیئت امناء، 14/4 درصد خادم و 18/1 درصد سایر کارکنان

را تشکیل می دهند. البته از بین افراد شاغل در کل اماکن مذهبی 30473 نفر یا 15/8 درصد مزدبگیر هستند که 25849 نفر از آنان یا 84/8 درصدشان در م ساجد اشتغال دارند. از بین کل مساجد موجود 9 درصد دارای اتاق ویژه ی خادم، 8/7 درصد دارای محل ویژه ی زنان و 5/1 درصد دارای سالن اجتماعات هستند. به نظر می رسد توسعه ی این اماکن مذهبی بسیار سریع و حتی بیش از ظرفیت بالقوه ی مخاطبان آن است؛ به طوری که در اکثر مناطق این مساجد و مراکز مذهبی خالی از جمعیت است!

2. کتابخانه ها: براساس آمارهای ناقص موجود در سال 1358 در ابتدای وقوع انقلاب در کل کشور 368 کتابخانه وجود داشت. اعضای این کتابخانه ها نیز عبارت از 193622 نفر، کتابهای موجود در آن ها 1798896 جلد و کل مراجعه ی آن ها در آن سال 193622 بار بوده است. آمار سال 1381 نشان می دهد که در کل کشور 1574 کتابخانه وجود دارد (البته تعداد آن ها در سال 1375 که سال پایه ی مقایسه است 1049 کتابخانه است). نکته ی مورد توجه این است که پس از گذشت 23 سال باوجود افزایش تعداد کتابخانه ها که حدود چهار برابر شده (در حالی که رشد مسجد در همین زمان ده برابر شده است)، تعداد اعضای کتابخانه ها فقط 126378 نفر افزایش داشته (65 درصد) و به رقم 320 هزار نفر رسیده است. تعداد کتاب ها نیز سه برابر شده و به رقم 5249 هزار جلد رسیده است. از سوی دیگر شواهد گویای این است که تعداد کل کتاب های منتشر شده در سال 1381 فقط 34550 جلد است و از این بین 6411 جلد کتاب دینی بوده و در میان انواع کتب دیگر، رتبه ی اول را احراز کرده است (مرکز آمار ایران، 1381).

ب) از نظر کیفی
با گسترش روند تحول خواهی از عصر مشروطه به این سو و حرکت موتور مدرنیزم در ایران،

به تدریج نهاد و نمادهای علمی در ایران نیز رو به توسعه گذارد. در این نوشتار مرکزی‌ترین بحث - صرف نظر از برخی شاخص‌های آماری و مقایسه‌ی رشد نمادهای دینی و علمی- پیرامون تحول جایگاه و کارکردهای دو نماد اصلی دین و علم، یعنی مسجد و کتابخانه است.

1. مساجد در تاریخ ایران پس از اسلام و به ویژه تاریخ معاصر همواره نقش ارتباطی اساسی میان رهبران دینی با مردم را ایفا کرده است. از سال‌های پیش از انقلاب 57 تاکنون مساجد همواره در بسیج توده‌های وسیع مردم، تشکل‌آفرینی‌های یک باره یا پنهان و آشکار، انجام می‌تینگ‌ها و رسانش اخبار و اطلاعیه‌های سیاسی نقش عمده‌ای ایفا کرده است. این امر چنان آشکار می‌نماید که وابسته‌ی سیاسی امریکا در ایران در سال‌های نخست انقلاب می‌نویسد: «سریع‌ترین و مطمئن‌ترین راه برای رساندن پیام از شهری به شهر دیگر از طریق شبکه مساجد انجام می‌گرفت. در طول سال 1977 تظاهرات هم‌زمان در شهرهای مختلف از همین راه با وسیله‌ی پیک یا برقراری تماس‌های تلفنی مورد اطمینان، هماهنگ می‌شدند... اتحاد بین مساجد و بازارهای شهر در سال 1963 آغاز و در سال 1977 کامل شد. در طی این پانزده سال موازنه‌ی قدرت بین اسلام و ملی‌گرایان در مخالفت با رژیم، به نفع نیروهای مذهبی تغییر جهت داد.» (استمپل، ص 70)

2. فرایند کنشگری و نقش‌آفرینی سیاسی مساجد پس از انقلاب فراتر از تمامی نقش‌های تاریخی‌اش توانست کارکردهای جدید نظامی، سیاسی و ایدئولوژیک را با جذب، عضوگیری و آموزش عقیدتی، سیاسی و نظامی نیز ایفا کند. در این فرایند مساجد به دژ مستحکم نظامی و ایدئولوژیک تبدیل شدند. به طوری که در طول دوران پیش از انقلاب تاکنون و در برهه‌های مختلف سیاسی اعم از رفراندوم، انتخابات و بسیج توده‌های مردمی برای پیشبرد سیاست‌های خاص حاکم و متی، مساجد به صورت پایدار کارکرد خدمات سیاسی خود را از طریق رهبران مذهبی در سطح محلی و ملی

ایفا کرده اند و در آخرین اقدام فراگیر، رهبران مذهبی با هماهنگی فرماندهان نظامی توانستند با حمایت و تحرک بی‌نظیر بسیجیان از طریق «مساجد» انتخابات نهمین دوره ریاست جمهوری را به نفع جناح متبوع خود مدیریت کرده و قدرت سیاسی- اجرایی را به دست گیرند.

کتابخانه‌ها در ایران پس از انقلاب با وجودی که نقش فعال و آشکار سیاسی به عهده نداشتند ولی مورد تهاجم و بغض سیاسی و ایدئولوژیک قرار گرفتند. در یک هجوم فراگیر پس از سال‌های نخست انقلاب تمامی کتابخانه‌ها، همانند نیروی انسانی دستگاه بروکراسی و همین‌طور نیروهای سیاسی دگراندیش، مورد تسویه قرار گرفتند و بخش بزرگی از کتاب‌های موجود در آن تحت عنوان «کتب ضاله» از بین رفته و یا حداکثر در بایگانی‌های غیر قابل دسترس قرار گرفتند. در سال‌های اخیر با وجود رشد بسیار اندک کتابخانه‌ها، کتابخوان و انتشار کتاب، این مراکز به تدریج به مهم‌ترین مراکز و منابع تولید فکر، روشنگری و نقد قدرت و دین تبدیل شده‌اند. در رویارویی با این نقش، رهبران دینی و برنامه‌ریزان آنان دو روش فراگیر را به کار برده‌اند. نخست راه اندازی کتابخانه در مساجد برای رفع نیاز مومنان و مخاطبان آن؛ و دیگری انتشار گسترده کتب مذهبی با یاران‌ها و تسهیلات مالی گسترده برای نفوذ در کتابخانه‌ها.

3. از نظر اجتماعی و فرهنگی، گسترش ساخت‌وساز مساجد در اقصا نقاط کشور، حتی در فقیرترین روستاها، گویای اهمیت این سازمان دینی- سیاسی از دو منظر است. از یکسو در همبستگی اجتماعی، تحکیم جایگاه رهبران دینی- سیاسی و نهادهای دین، روحانیت و حکومت دینی ایفای نقش می‌کند. از سوی دیگر با ترویج اندیشه و باورهای دینی و آموزه‌های حیات دینی از قبیل تقدیرگرایی، خردگرایی، تقلیدگرایی، آخرت‌جویی و تقلیل‌خواست‌ها و زمین‌ی و برابرخواهانه و دیگر نگرش و منش‌های دینی، سنگ بنای زیرین حفظ و تقویت دستگاه دینی و اطاعت‌پذیری از رهبران مسلط آن را

بازتولید می‌کند. عناصری که در جامعه موانع جدی را بر سر مدرنیته یا حرکت به سمت فلسفه مدرن و ورود به دنیای اثباتی فراهم می‌آورد که دانشمندان و متخصصان به‌عنوان رهبر و مفسران آن محسوب می‌شوند و به اراده‌گرایی، انسان‌مداری و عقلانیت و ... منتهی می‌شود.

در این میان کتابخان‌ها نیز با نسبت بسیار کم‌تری، مهم‌ترین مرجع تولید علم و تحکیم نهاد علم و موقعیت دانشمندان است. آموزه‌های علمی تحقیق و تفحص، روش‌های دستیابی به حقیقت و کشف واقعیات، خردگرایی و تجربه‌گرایی از زمره عواملی هستند که زمینه‌ی شکل‌گیری و تقویت هرگونه اندیشه‌های خرافی و دنیاگریز را از بین برده و بستر مناسبی است برای کمک به فرایند غیر دینی‌شدن یا سکولاریزم. فقر فرهنگ مکتوب و عادت ناچیز به مطالعه در ایران که به تعبیری تا حدود یک ساعت در سال است! نبود فضای باز سیاسی برای تولید و انتشار اندیشه‌ها و سیطره‌ی فرهنگ عامه در فرهنگ و اجتماعات علمی (طایفی، ص 37) و وجود فضای سنگین سیاسی-ایدئولوژیک در دانشگاه‌ها از زمره نقاط تهدید و تحدید کتابخان‌ها و کتابخوانی است. بی‌سبب نیست که از این وضعیت رهبران دینی برای رویارویی میان دین و علم یا مسجد و کتابخانه بهره می‌جویند. به‌طوری که با افزایش کتب دینی در کتابخان‌ها در واقع کتابخانه را در خدمت مساجد درم‌ی‌آورند و بدین‌ترتیب به فرهنگ سازی در بعد دینی آن به‌طور گسترده و در همه اقشار دست می‌زنند. رشد فزاینده‌ی مساجد در شهرها و روستاها و همچنین مراکز اداری، آموزشی و کارخان‌ها با بهره‌گیری از بیش‌ترین و بهترین امکانات، عمدتاً مورد بهره‌برداری بخش سنتی و مت‌دین مردم، افراد سالخورده، بسیجیان و وابستگان دستگاه سیاسی، بازاریان و اقشار روستایی و حاشیه‌نشینان شهری قرار می‌گیرد. از سوی دیگر رشد اندک کتابخان‌ها در شهرها و روستاها، در مناطق دارای مراکز دانشگاهی، در کنار محدودیت‌های تولید، توزیع، دسترسی و

مطالعه‌ی کتاب و شیوع مطالعه‌ی انتشارات بدون کاغذ در اینترنت عمدتاً مورد استفاده‌ی بخش مدرن و نیمه‌مدرن شهری، دانشجویان، دانش‌آموزان، نویسندگان، روشنفکران، و کارشناسان بدنه‌ی بروکراسی است. تحولات پس از انقلاب 57، ناکارآمدی دستگاه دینی در مدیریت سیاسی و عدم پاسخگویی به نیازهای عینی و فزاینده‌ی نسل‌های مختلف سال‌های پس از انقلاب، منجر به بروز فضایی شده است که می‌بینیم امروزه در بخش‌های مدرن روستایی و شهری جامعه‌ی ایران، نرخ مشارکت و حضور در مساجد روزبه‌روز کم تر شده است. این شرایط زمینه‌ساز عدم جذب خیل وسیعی از مردم در اقشار اجتماعی، گروه‌های شغلی، جنسی و سنی مختلف در سازمان‌های دینی مورد بحث می‌شوند. به‌طوری که فضاهای خالی و نیمه‌خالی مساجد به‌ویژه در مراکز شهری و روستایی بیانگر همین امر است.

در جمع‌بندی کلی می‌توان چنین پیش‌بینی کرد که به دلایل زیر میل به تضعیف جایگاه مسجد در کنار کتابخانه به‌طور روزافزون افزایش خواهد یافت:

1. عدم کارآیی حکومت رهبران دینی در پاسخگویی به وعده‌های تاریخی در طول چندین سده و به‌ویژه پس از انقلاب.
2. بی‌اعتمادی فراگیر میان رهبران دینی و سیاسی و مردم و شکاف روزافزون بین دولت و ملت.
3. قرارگرفتن در مسیر فوران اطلاعاتی و نقش‌آفرینی رسانه‌های چندگانه در انتقال اطلاعات و آگاهی بخشی به مردم و جدایی آنان از رسانه‌های سنتی اطلاع‌رسانی.
4. گسترش بخش آموزش عالی در ایران و رشد ناگزیر و هرچند کند مخاطبان کتاب، کتابخوانی و کتابخانه‌ها در بهره‌گیری از فراورده‌های اندیشه‌ای و تجربی.

منابع :

1. آبراهیمیان، ارونند، ایران در بین دو انقلاب، نشرنی، 1377
2. استمپل، جان، درون انقلاب ایران، ترجمه ی شجاعی، 1373
3. طایفی، علی، موانع فرهنگی تحقیق در ایران، 1380
4. مرکز آمار ایران، آمارگیری از اماکن مذهبی، 1376
5. مرکز آمار ایران، سالنامه ی آماری 1381، 1382
6. Ritzer, G., Modern Sociological Theory; 2004

از کیست که برماست؟

یکی از سئوال‌های مهمی که در پی وقایع سیاسی - اجتماعی سال‌های انقلاب و پس از آن تاکنون، هراز گاهی به عنوان يك ایستگاه فکری و تامل بر رخداد‌های اساسی در سرنوشت کشور همواره مطرح بوده است، موضوع رفتار سیاسی مردم ایران و تحلیل جامعه شناختی چگونگی بروز این رفتار و بررسی معرفت‌شناختی اندیشه‌ها و باورداشت‌های مردم و روشنفکران است. در این نوشتار با توجه به انتخابات مجلس هشتم در کشور تلاش می‌شود به چند سئوال اساسی پاسخ داده شود که در واقع به نوعی طرح و تبیین مسئله‌ای است که خود نیازمند بررسی دقیق‌تر جامعه‌شناختی و تاریخی است:

الف) فرایند دمکراتیزاسیون با وجود قدمت يك‌صدساله مشروطیت خواهی در ایران، چرا تا چنین حد با لختی و ایستایی تاریخی و توسعه‌ی دراماتیک روبه‌رو است و چرا هنوز بخش بزرگی از جامعه رفتار سیاسی قابل پیش‌بینی، هنجارمند و ساختار یافته‌ای از خود نشان نمی‌دهد؟

ب) چگونه است که در فاصله‌ی اندک میان انتخابات مجلس ششم تا انتخابات بعدی چنین تغییر رفتار سیاسی از مردم مشاهده شده و بیش از پنجاه درصد جامعه به‌سوی صندوق‌هایی شتافتند که بر اساس تاریخچه‌ی رفتار سیاسی مردم در انتخابات مجلس ششم و ریاست جمهوری ۷۶ و ۸۰، چنین انتظاری در بین هیچ‌یک از محافل سیاسی اپوزیسیون و

پوزیسیون داخل و خارج از کشور نمی‌رفت! پ) جریان روشنفکری و گروه‌های سیاسی و نظریه‌پردازان سیاسی و اجتماعی داخل و خارج از کشور می‌بایست چگونه رفتاری از خود نشان دهند تا در میان ذهنیت و عینیت و آنچه می‌خواهند با آنچه به‌وقوع می‌پیوندد، فاصله و شکاف کم‌تری پدید آید و آرمانخواهی‌ها مبتنی بر شرایط عینی و ذهنی جامعه‌ی ایران امروز باشد و کارآمدی و اثربخشی انرژی، زمان و نیروی انسانی که صرف فعالیت‌های اصلاح‌طلبانه و جمهوری خواهی در ایران می‌شود، افزایش یابد؟

بی‌هیچ عزمی برای پاسخگویی مستقیم به سئوالات پیش‌گفته، در سطور زیر به مجموعه فاکتورهایی استناد می‌شود که می‌تواند در مسئله‌یابی، مسئله‌شناسی و مسئله‌زدایی مددکار ما باشد:

۱. فرایند نوگرایی، مدرنیسم یا نوسازی جامعه‌ی ایران که از واپسین دوران حیات سلسله‌ی قاجاریه آغاز و به‌صورت کاملاً الگوبرداری شده‌ای از غرب وارد و در اوج حیات خود در دوران پهلوی اول شکل می‌گیرد، فرایند کُشدار، مریض‌گونه، وارداتی، ناقص‌الخلقه و ناهمگونی است که از بالا به پایین بوده و همواره با چوب سیاست تمشیت و به‌جلو رانده شده است. جامعه‌ی ایران در ابتدای روی کار آمدن رضا پهلوی بیش از سه چهارم آن زیست عشایری و روستایی داشته و در بخش روستایی آن نیز فرهنگ عشایری حاکم بوده و در بخش شهری آن نیز فرهنگ روستایی غلبه داشت. با حرکت یک سویه، بی‌وقفه، شتابان و از بالا به پایین جریانی که پهلوی اول آن را مدیریت می‌کرد، این فرایند دارای چنان ساختار آموزشی و تربیتی‌ای بود که بخش مهمی از کنشگران عرصه‌ی سنت را در درون خود جای داده بود. پیوند ارگانیک کنشگران بخش اقتصادی یعنی بازار و زمینداران بزرگ با بخش دینی یعنی روحانیون و بخش سیاسی و اداری کشور یعنی دربار و اصحاب قدرت وابسته‌ی نسبی و سببی به دو بخش قبلی که به تعبیری همگی آقازادگان بازار، ملاکان و روحانیون بودند، بسیار گسترده بود. این پیوند چنان دارای ساختار منسجم و خدمت رسانی بود که به‌قول احمد اشرف دا نشمند معاصر ایرانی، حتی در ریخت‌شناسی فضاهاى شهری ایران نیز قابل ردیابی است (همواره مسجد ارگ در همسایگی بازار و دربار بوده است). متولیان پروژه‌ی مدرنیسم (و نه پروسه!) خود از جمله افرادی با ترکیب ناهمگون بودند: از نوگرایان وطن پرست تا وطن فروش در یک سو و نوگرایان صاحب نظر تا اپراتورهای عملگرا (که دیکته‌های نانوشته را به‌بوته‌ی آزمون می‌سپردند) از سوی دیگر. بخش بزرگی از همین متولیان پروژه‌ی

مدرنیزم در ایران نیز از زمره افرادی بودند که از نظر ذهنی سنت‌گرا ولی در عمل ظواهر مدرنیته‌ی غرب را در بست پذیرفته و به صورت ناقص و گزینشی در اتمام پیشبرد سریع نمادهای مدرنیزم بودند.

۲. جریان مدرنیزم و متولیان آن در فرایند اجرای پروژه مدرنیستی خود به صورت گزینشی توانستند فقط حریف برخی از ابعاد مختل اقتصادی، اجتماعی، سیاسی و اداری شوند.

به طوری که در بخش آموزش به تفکیک ساختاری پرداخته و نهاد آموزش را از انحصار متولیان دین در بخش سنتی جامعه بیرون آورد. هم‌چنین با تربیت بروکرات‌های خوش‌ظاهر، سازمان‌های مستقل آموزش عمومی در مدارس، آموزش عالی و آموزش فن‌ی و حرفه‌ای را ایجاد و هم‌زمان بروکراسی عریض و طویل پشتیبان آن را نیز تدارک دیدند. در بخش اقتصادی، بازار قدرت بیش تری گرفت و سازمان‌هایی چون بانک و بانکداری، وزارت مالیه و ... طراحی و راه‌اندازی شد. در بخش اجتماعی، تخته قاپو کردن عشایر و یک‌جانشینی اجباری آنان، کشف حج‌اب و حضور اجباری زنان بدون خانه‌تکاتی فکری و ذهنی آنان، تغییر لباس ظاهری مردم و عریان‌سازی سیمای سنتی آنان از عبا و قبا و لباده و عمامه به کت و شلوار و کراوات، و از نظر شهری و زیربنایی به ساخت‌وساز معابر شهری و بین شهری، خ طوط راه آهن، ورود اتومبیل، جاده‌سازی و ایجاد زمینه‌های پیوند شهر و روستا و ... ده‌ها پارامتر مدرن دیگر، زمینه‌ی تحقق یافت. اما همه‌ی تغییرات فوق به دلیل خودجوش نبودن و دولتی بودن پروژه‌ی مدرنیزم با مقاومت سرسختانه‌ی بخش سنتی، عامه‌ی مردم، بازار و روحانیون واپسگرا و سنتی روبه‌رو شد و به ناموفق بودن این پروژه کمک‌های شایانی کرد. در این میان دو نهاد و بخش دین و سیاست کم‌ترین اثرپذیری را از فرایند مدرنیزم شاهد بودند. به طوری که ساختار سیاسی کشور به صورت خودکامه، سلطنتی، تک‌سالاری و بدون مشارکت مردم در سرنوشت خود هم چنان به حیات خود ادامه داد و با گسترش درازا و پهنای دیوان‌سالاری خود به پاسداری از

نهادها و ساختارهای وارداتی و برون زای مدرنیسم در ایران پرداخت. از سوی دیگر بخش دینی نیز با کمترین تغییرات هم چنان ساختار سلسله مراتبی، دخالت در حوزه سیاست و باج دهی و باج گیری را ادامه داد و در این میان با بخش سنتی بازار نیز همراهی تاریخی خود را حفظ کرد و به تقویت بن‌مایه‌های اقتصادی متولیان دینی پرداخت. دو نهاد دیگر نیز در این میان با کمترین تغییر باقی ماند. اول ساختار اقتدار خانوادگی بود که به صورت موروثی پدرسالاری و مردسالاری برآن حاکم بود. دوم ساختار فکری و اندیشگی مردم بود که با وجود زندگی در شهر، یک جانشینی، پوشش متجدد و سر و روی گشوده‌ی زنان و اصلاح صورت مردان، اندیشه‌های خرافاتی، سنتی و دینی متحجر در مغز آنان موج می‌زد و حتی به دلیل عدم امکان بروز عینی آن در فضاهای اجتماعی و حوزه‌های عمومی، شکل مرضی، بسته و اغراق آمیزی به خود گرفت.

۳. در طول دوران حاکمیت پهلوی ها و به‌ویژه پسر که حتی کم‌تر از پدر نیز دغدغه و حمیت نوگرایی را در سر می‌پروراند، فرم و ساختار ناهمگون بخش ها و کنشگران آن، هم‌چنان به حیات خود ادامه داد. جریان‌های سیاسی اپوزیسیون نیز در داخل کشور به صورت وارداتی به دنبال پیروی و الگوبرداری از اندیشه‌های مسلط آن عصر در قالب اندیشه‌های چپ و مارکسیستی ب‌ویژه پدر بزرگ جهان کمونیسم (شوروی)، چنان کرد که پیش از حتی شکل‌گیری و تبلور عینی و فراگیر طبقه کارگر در ایران، حزب کمونیست شکل گرفت و اندیشه‌ی مبارزه با سرمایه دار و کارفرما توسط کارگران در دستور فعالیت های حزبی قرار گرفت. اندام ضعیف، بیمار، فاسد و میان تهی پهلوی پسر در سال های واپسین حکومت، دیگر توانایی رویارویی با دوجبهه‌ی معارض را نداشت: نخست متولیان و مودیان بخش سنتی نهادهای اقتصادی و دینی در جامعه، و دوم متولیان نوگرایی در حوزه اپوزیسیون و به تعبیری جریان روشنفکری در ایران که از مودیان غیر رسمی و غیر حکومتی نوگرایی با نسخه‌های متفاوت بودند.

گروه نخست با پشتیبانی مردمی و حفظ مستمر مشروعیت خود در بخش سنتی جامعه با برگزاری میتینگ‌های دینی در حفظ آموزه های سیاسی و اجتماعی و دفاع از کیان و منافع قشری خود به کم رنگ‌سازی و ناکارآمد کردن عملکرد دولت پرداختند. جریان روشنفکری نوگرا نیز که با تضاد دوگانه اش با متولیان نوگرایی در بخش دولتی و از نوع لیبرالیستی آن از یک سو و متولیان سنت گرایی در بخش دینی و بازار از سوی دیگر، توانایی توده ای کردن اندیشه و آرمان های خود را از دست داد ولیکن اثربخشی نوگرایی دولتی را نیز به زیر نقد و پرسش‌گری جدی کشاند. نتیجه‌ی عمل مشترک این دو گروه چنان شد که در س‌ال‌های پایانی دولت پهلوی و شدت‌گیری تضادهای این دو جناح غیر حکومتی با حکومت، قوای دولت در پیگیری مدرنیزم کاهش یافت و با مقاومت در گشایش و تسری نوگرایی به عرصه های سیاسی و دینی، به شکست سیاسی محکوم شد. در سال ۵۷ جریان نوگرایی دولتی فشارهای محیطی را بر نتافت و عرصه را برای سنت گرایان خالی کرد.

۴. جریان روشنفکری دگراندیش، سکولار و نواندیش دینی یا رادیکال های دینی نیز در سال‌های نخست انقلاب با کمترین حمایت توده‌ای به میدان آمد و در توزیع قدرت به دلیل عدم ارتباط ارگانیک و ساختمان بخش سنتی مردم از یک سو و تضاد با بخش سنتی متولیان دینی، به تدریج با هزینه ها و از جان گذشتگی نیروهای بسیاری، فقط توانستند زمینه‌ساز کسب قدرت توسط بخش سنتی را فراهم کنند. جامعه‌ی روستایی که بخش اعظم جمعیت کشور را تشکیل می داد با بخش مهمی از خرده کسبه و اقشار تهیدست شهری و حاشیه‌نشینی اقتصادی و اجتماعی شهر های بزرگ کشور، مددیار جریان سنت گرایی شد و پس از طی قریب یک صدسال تلاش برای نهادینه کردن نوگرایی در ایران، سرانجام نیز بخش سنتی در روستا بر بخش نوگرا در شهرها غلبه کرد و انقلاب روستایی سنتی ۵۷ به وقوع پیوست. به‌طوری که در آستانه ورود به هزاره سوم میلادی و در کوران تحولات و جنبش‌های نوگرایی خلقی چپ در دهه ۷۰ ی

میلادی، انقلاب سنتی و دینی با نظریه ی بازگشت به خویشتن، طلایه دار و یگانه فاتح کارزار سنت در برابر مدرنیسم از یک طرف و اقتصاد مبتنی بر سرمایه داری دلالی - کمپرادور در برابر سرمایه داری ملی - تکنوکرات از طرف دیگر شد.

۵. تضاد مذکور که م نجر به پیروزی یکی از نیروهای اجتماعی شد، صرف نظر از خاستگاه اعتقادی و جهان بینی های سنتی و یا مدرنیسم موجود در آن از یک منظر نیز قابل تمایز بوده و هست و آن عبارت از پیگیری جریان گسترده در درازنای تاریخ ایران یعنی تضاد خردگرایی و خردستیزی است. از بدو ورود و تحمیل دین اسلام به ایران تاکنون همواره دو جناح و جریان فکری به صورت هم زاد و آشکار و پنهان در تعارض و کشمکش تاریخی بوده اند. جریان نخست از کتاب قرآن و سپس سیره ی نبوی برای رفع برخی ناروشنی ها در تبیین آنچه باید باشد در قالب ایدئولوژی مسلط بهره می گرفت. در اصل هر آنچه را که شرع مورد نظر تایید می کند بی درنگ تایید شده ی عقل می داند و خرد را برپایه ی پیروی و تقلید، اطاعت و فرمانبرداری و تسلیم و رضای خدا با رویکرد م عادی و عادیانه تنظیم و آراسته می سازد. رویکرد دوم اسلوب زندگی و مدیریت اجتماعی و سیاسی در جامعه را مبتنی بر عقل تنظیم می کند و حتی کتاب خدا و سیره ی نبوی را نیز بر پایه ی عقل و آن هم عقل یا خرد جمعی و اجماع طراحی می کند و به دنبال روزآمدسازی مبانی اعتقادی دینی بوده و در واقع به تحلیل شرایط عینی و ذهنی و سپس اخذ تصمیم اهتمام داشت. جریان خردگرایان در طول دوران تحول خود به دو جریان میانه رو و تندرو گرایش پیدا کرد که در فرقه ی میانه رو میل به عقل گرایی و تفسیر روز نیز کم و بیش جای یافت و گرایش تندرو با قالب های تغییر ناپذیر، به دنبال تنظیم و پالایش واقعیت ها بر اساس مفروضات از پیش تعیین شده ی کتاب و سنت بود. در سده ی اخیر می توان جریان نواب صفوی و سپس موتلفه و حجتیه را به این گرایش منسوب ساخت. جریان خردگرایی نیز با اشکال میانه رو و رادیکال دستخوش تحولاتی شد که

نقطه‌ی فصل خردگرایی رادیکال با میانه رو، لائیسیزم و دین زدایی از منطق و متدولوژی خردگرایی است. همین رویکرد نیز در بطن خود به جریان‌ات لیبرالیستی و آزادی خواهی از يك سو و فراکسیون های سوسیالستی و عدالتخواه از سوی دیگر تغییر جهت داد و به تبلور بیش از پیش تضادهای عمده میان جریان‌ات اصلی خردگرایی و خردستیزی یاری رساند.

۶. در این میان روشنفکران نیز در تعقیب جریان خردگرایی، با تحولات غرب آشنا شده و با ورود متغیر سوم در تحلیل های خود از جامعه‌ی ایران و الزامات و لوازم توسعه آن، تصویر جدیدی ارائه دادند که زمینه‌ی نوینی در انشقاق اجتماعی میان آن ها با سایر نیروهای اجتماعی کنشگر و کنش پذیر را فراهم ساخت. فراکسیون لیبرال لیستی با بهره‌گیری از الگوهای غربی ب ه دنبال ایجاد نسخه‌ی دومی از جامعه‌ی غربی بود و به استناد مبانی فلسفی لیبرالیزم غرب و سازوکارهای ایجاد جامعه‌ی مدنی، قانونگرا و نظم مبتنی بر رقابت و عرضه و تقاضا، به ترویج و حمایت از شیوه‌ی تولید سرم‌ایه‌داری روی آورد. این فراکس یون با وجود تلاش گسترده در بهره گیری از دانش و تجربه‌ی غرب، صرف نظر از رویکردهای اقتصادی، از منظر سیاسی و اجتماعی ب ه دنبال شرایطی بود که پیش از رفع و رجوع مسایل اقتصادی احاد مردم، در پی گشایش فضای زیست اجتماعی آزاد، مناسبات مبتنی بر قانونگرایی، قانون مبتنی بر حفظ حقوق دیگران بر پایه ضمانت‌های این جهانی و عدم دخالت حوزه‌ی دین در سیاست و تقلیل حوزه‌ی دین در محدوده‌های فردی بود. این فراکسیون نیز به دلیل رویکرد برون زا در دستیابی به راهکارهای برون رفت از معضلات اجتماعی ویژه‌ی ایران و دین زدایی از سیمای جامعه و همچنین اولویت دهی به آزادیخواهی ب ه جای عدالتخواهی اصولاً نتوانست در میان احاد مردم جایگاه مناسبی بیابد و مشروعیت اجتماعی فراگیری برای دستیابی به قدرت به دست آورد.

فراکسیون دوم، جریان سوسیالیزم در ایران بود که به ویژه با وقوع انقلاب اکتبر در شوروی، بن‌مایه‌های فکری و تجربی محکم تری برای حرکت یافت و طرحی نو در تبیین و زدودن مسائل جامعه‌ی ایران ارائه کرد. این فراکسیون با وجودی که به یکی از مهم‌ترین دغدغه‌های مردم یعنی فقرزدایی و عدالتخواهی توجه داشت، ولیکن به دلا‌ی عمده‌ی مشتمل بر رویکرد برون‌زا در الگوهای نظری و تجربی در مسئله‌شناسی و مسئله‌زدایی در ایران و رویکرد دین‌زدایی از جامعه ایران، نتوانست توفیق لازم را در کسب قدرت و مشروعیت مردمی بیابد. قدرت سازماندهی و توسعه‌ی تشکیلات سیاسی و اجتماعی و تلاش برای نفوذ در جامعه به ویژه با توجه به رویکرد طبقاتی این فراکسیون منجر به این شد که علی‌رغم دانش و تجربه، قسمت بزرگی از جامعه‌ی روستایی، دهقانان، خرده بورژواها، بروکرات‌های نوپدید طبقه‌ی متوسط و سرمایه داران سنتی و مدرن از حلقه‌ی فعالیت‌ها و نیروهای اجتماعی با نفوذ این فراکسیون دور بمانند. اتکای صرف به طبقه‌ی کارگر منجر به جدایی روشنفکران سوسیالیست از اتحاد جامعه شد و بدین ترتیب جریان نوگرایی به رهبری دو فراکسیون مذکور همچنان برکنده از شرایط عینی و ذهنی کشور توان و فرصت کسب قدرت و مشارکت در مدیریت اجتماعی و سیاسی ایران را از دست داد و در سال ۵۷ فرزندان محصول تلاش فراگیر ملی به فرزندان‌دگی جریان کهنه اندیش و سنتی متولیان دین و سنت درجامعه درآمد.

۷. در تعقیب جریان مذکور در سال‌های پس از انقلاب نیز بی‌دلیل نیست که با هجرت بخش بزرگی از نیروهای روشنفکر، خردگرا و نوگرا از کشور و تسلط جریان سنتی و دینی در قدرت، مجدداً پدیده‌ی تفکیک ساختاری حاصل از تلاش پهلوی‌های اول و دوم، به اختلاط ساختاری منجر شد. در این فرایند دین و متولیان‌ش در تمامی حوزه اقتصادی، سیاسی، فرهنگی، آموزشی، اجتماعی، قانونی و حتی رسانه‌ها و علوم نوین دخالت و رخنه کرده و سایه‌ی سنگین ایدئولوژیک را بر سراسر حوزه‌های عمومی و

خصوصی جامعه گستراند . علی‌رغم این سیطره ی فراگیر، در میان این جریان سنتی و دینی، فراکسیون‌های میانه رو و تندرو نیز به میدان آمده و در سال های اخیر جریان میانه رو (اصلاح طلب) با اتخاذ تعابیر و عاریت گرفتن برخی مفاهیم و آموزه های نوگرایانه به نوعی اختلاط مفهومی پرداخته و با اطلاق روشنفکری دینی ! به خود به دنبال تجدید ساختار و نوسازی جامعه ی مدنی پرداخته و به اصطلاح مدینه ی فاضله را جست‌وجو کرده و می‌کنند.

آنچه مسلم است علی‌رغم تحولات رویین در لایه‌های باریک اقشار اجتماعی، بخش بزرگی از مردم هم چنان با کم ترین تغییرات اساسی در ورطه ی سنت و دین گرایی مانده و با بیشترین ارتباط توده ای و مستمر متولیان دینی و سنتی به‌ویژه پس از انقلاب ۵۷، این رویکرد بیش از پیش و حتی به صورت خرافی تر از سال های پیش از انقلاب در بخش روستایی گسترش یافته و سیطره ی خود را در حومه ی شهرها نیز حفظ کرد . تحول بزرگ ۵۷ و هواداری گسترده ی مردم از جمهوری اسلامی در فروردین ۵۸ بی‌توجه به مفاهیم و آموزه ها، سازوکارها، الزامات و لوازم «جمهوری» و «اسلامی» بودن نظام مورد تاییدشان (از حیث تناسب و تطابق منطقی و متدولوژیک آن دو با یکدیگر) نشانگر وجود یک نیروی اجتماعی تعیین‌کننده است که همواره بدون اندیشه و با پیروی محض از موج تحولات غالب در کشور در میادین پوپولیستی یا خلق گرایانه مورد بهره‌برداری قرار می گیرند. سال‌های جنگ و پس از آن، انتخابات به ظاهر دمکراتیک و تحولات سیاسی دهه ی اخیر در خرداد ۷۶ و ۸۰ با وجود ایجاد دلگرمی در بین بخش بزرگی از میانه روهای جریان سنت گرایی (اصلاح طلب) از یک سو و روشنفکران لیبرال و سوسیالیست جریان نوگرایی از سوی دیگر، هیچ‌یک در واقع نمایانگر تحول راستین و فراگیر در جامعه نبود . به‌طوری که با فروکش کردن شعله‌های فعالیت فراکسیون میانه‌رو در جریان سنت‌گرایی مسلط در جامعه که علی‌الطلاق به اصلاح طلبان و نواندیشان

دینی شهرت یافته اند، مجدداً با کنار کشیدن جمعیت خاموش جوان و هسته های مرکزی شهرهای بزرگ کشور در انتخابات و عرصه ی سیاسی، و مشارکت فعال بخش روستایی و سنتی شهرها در آن، دوباره اصحاب سنت و دین در پیوند با قدرت و سیاست به میدان آمده و فراکسیون میانه رو را کنار زدند.

۸. چندان شگفت آور نیست که امروزه جریان مسلط در درون حکومت و بخش بزرگی از مردم خواهان الگوهای سنت گرای آغشته به دین بوده و حتی در عرصه ی سیاسی نیز نظام «ولایی» را به جای نظام سلطنتی طراحی کرده و در راس کلیه ی امور مدیریت عالی کشور قرار می دهد. اگر حوزه هایی از وظایف و کارکرد نهادهای اجتماعی، سیاسی، فرهنگی و آموزشی جامعه از دیرباز و از زمان پهلوی ها دستخوش تفکیک ساختاری قرار نگرفته بود (از جمله دانشگاه ها، صنعت، حضور زنان در جامعه، تفکیک قوا و ...)

حکومت ایران به هیچ وجه این نهادها را برنمی تافت! بنابراین چندان دور از انتظار نخواهد بود که در انتخابات سال های آتی نیز جریان سنت گرای دینی بار دیگر قدرت اجرایی در کشور را نیز به دست گیرد.

۹. اینک با توجه به جمیع فاکتورهای مورد بررسی، به نظر می رسد رفتار سیاسی مسلط در جامعه قابل پیش بینی است! رفتار و نتیجه ی اثر جریانات نوگرایی و روشنفکری نیز عمدتاً قابل پیش بینی است! آنچه مسلم است توده ای کردن مفاهیم نوگرایی هم چون قانون گرایی، آزادیخواهی، سکولاریزم، دموکراسیخواهی، پارلمانتاریزم، انتخابات و آزادی احزاب و ... به معنای بی شکل کردن و کارکردزدایی ساختارهای نوینی است که با ساختارهای ناهمگون و بی شکل توده ای و توده های مردم سازگار است. لذا نمی توان با توده ای کردن مفهوم و نهاد نوینی چون انتخابات به ثمرات نوگرایی دست یافت!

۱۰. بنابراین به نظر می رسد در حد یک طرح واره که نیازمند بررسی دقیق تری است، جریان روشنفکری در ایران به ویژه روشنفکران بخش نوگرایی، برای ارتباط ارگانیک با جامعه و مردم ایران و هم چنین

تسری نوگرایی به حوزه ی اندیشه ها و رفتار اجتماعی مردم ب آید ب ه دنبال يك حرکت میان برد باشند . به طوری که صرف حرکت از بالای هرم قدرت و درگیری ها و نزاع های سیاسی چنان که به کرات شاهد بوده ایم، جز از دست دادن انرژی، زمان و هزینه ی هنگفت از نیروهای اندك شمار و با ارزش جریان نوگرایی ثمره ای نخواهد داشت . همچنین حرکت صرف از پایین و تلاش برای شکل بخشیدن به توده ی مردم در قالب احزاب ، تشکل های مدنی و تغییر رویکردهای فکری و رفتاری آنان در انطباق با الگوهای مدرن نیز به تنهایی اگرچه مفید ولی ناکافی است.

از این رو راه میان برد همانا تغییر و گسترش هدف گیری پیکان حملات نوگرایی داخل و خارج از کشور در قالب اپوزیسیون از اهداف صرف سیاسی به اهداف اجتماعی و فرهنگی است تا بتوان در کنار هدف گیری اصلاح نظام سیاسی ایران و پایه ریزی جریان نوگرایی در ساختار قدرت بر گرفته از تجارب دولت های رفاه خاصه در کشورهایی که به آمیزه ی زیبایی از الگوهای سوسیالیستی و ساختار سرمایه داری پرداخته اند به اهداف اجتماعی نیز اهتمام داشت . این اهداف عبارتند از تبیین آموزه های نوگرایی، الزامات توسعه ای، خانه تکانی ذهنی و تغییر ذهنیت و نگرش مردم نسبت به جهان در تبیین و چاره جویی مسائل مادی ، نوآوری، دنیاگرایی، پرسشگری به جای تقلید و پیروی محض، مدارای آرای دیگران، اعتماد و مشارکت اجتماعی فراگیر، خردگرایی و نوآوری خود، آزادیخواهی و عدالتخواهی و ...

پر واضح است حرکت زود هنگام از بالا به پایین حتی در صورت توفیق آن، جامعه ی سنتی ایران را به مسیری خواهد کشاند که مجدداً مستبدان دیگری بر آن حاکمیت یافته و خواه با عناوین سنتی، دینی، لیبرال، سوسیالیست و یا هر القاب دیگری بدون نظارت و مشارکت مردمی در قالب احزاب و غیرتوده ای کردن مردم، سلسله هزارتو و دیرین استبداد در ایران را در پی خواهد آورد . از همین رو جریان های نوگرایی هم چون هواداران جمهوری و دمکراسی در خارج کشور ضمن ایجاد پیوند

ارگانیک با هسته های داخلی همسو در کشور، شایسته است هم زمان با فعالیت در عرصه های سیاسی به فعالیت در امور فرهنگی و اجتماعی، آموزش همگانی مردم و ارتقای سطح مطالبات روشن، تعریف شده و همسو با نوگرایی و سنتزدایی و جدایی دین از سیاست از سیمای کلان جامعه ی ایران بپردازد. برای این مهم، جنبش جمهوریخواهی بای د به بازپردازی مفاهیم و آموزه ها، اساسنامه و مرامنامه، تحلیل وضع موجود، تبیین وضع مطلوب مورد نظر، بررسی فرصت ها و تهدیدها و قابلیت ها و تنگناهای خود و شرایط عینی و ذهنی جامعه ی ایران پرداخته و پس از آن با بهره گیری از رویکرد میان برد پیش گفته به عمل سیاسی و اجتماعی روی آورد.

فصل ششم: آسیب شناسی مسایل سیاسی ایران

اجتماع بیش از دو نفر ممنوع!

تفرد و عدم اعتماد افراد به یکدیگر به عنوان يك ویژگی فرهنگی، ناشی از وجود استبداد دیرینه و نهادینه در جامعه ایرانی و مقابله با هرگونه فعالیت‌هایی که نیازمند «اجتماع بیش از دو نفر» باشد، به صورت يك نگرش و میل تاریخی و فرهنگی از دیرزمان تاکنون هم چنان بارقه‌های گاه رقیق و گاه غلیظ خود را حفظ کرده است. این تفرد با فردگرایی مورد نظر در جامعه‌شناسی اساساً متفاوت است. فردگرایی در این معنا از ملزومات توسعه اقتصادی، دستیابی به مزیت‌های رقابتی شکوفایی و بروز خلاقیت‌ها و ابتکار عمل فردی است. در جوامع فردگرا افراد از گهواره تا گور تحت سیطره‌ی جامعه یا اجتماعات دیگر نیستند و می‌توانند از منافع خود دفاع کنند، تصمیم‌گیری‌های فردی زمینه‌ی بروز دارد و حریم زندگی خصوصی هر فرد و افکار فردی تعریف شده و غیر قابل تعرض است. اما آنچه در جامعه‌ی ایرانی موجود است، عدم وجود روحیه‌ی تعاون و همکاری جمعی در جهت هم‌افزایی نیروها و انرژی موجود در هر حیطه از کنش انسانی است. این خصیصه چنان در ساختار و کارکردهای جامعه نقش رانده است که امروزه شناسایی ایرانی و فرهنگ او بدون آن میسر نیست. در نوشتار حاضر تلاش بر این است همراه با بررسی زمینه‌های بروز این ویژگی، به تبعات و دامنه‌ی اثرگذاری آن در عرصه‌های مختلف نیز اتمام شود:

1. مروري بر هر كوي و برزن در نقاط شهري و روستايي و مشاهده‌ی بنگاه‌هاي خرد اقتصادي در امور خدماتي و توليدي نشانگر يك نماد خاص از ميل به تفرد و عدم تمايل به فرهنگ جمع‌گرایی و گسترش خصیصه‌ی « اجتماع بیش از دو نفر ممنوع » در فعالیت‌هاي اقتصادي است. جدایی فضاي فیزیکی بسیاری از مغازه ها و یا سرمایه و سرمایه‌گذاری‌هاي دو نفر اعم از دو برادر، دوست، هم‌تبار، هم‌کیش و هم‌وطن از سطح خرد تا کلان و برهم زدن شراکت و جدایی شرکا از عناصر ثابت سیمای اقتصادي کشور است . ادامه‌ی چنین تصویری در آمار کلان اقتصادي نیز نمایان است به گونه‌اي که از حدود دو میلیون کارگاه و بنگاه اقتصادي در کشور 96 درصد زیر 10 نفر کارکن دارند که از يك تا ده نفر در پیوستار بوده و در این بین نسبت کارگاه‌های دارای يك تا 5 نفر کارکن در آن بیش از 50 درصد است ! به همین دلیل نیز چه بسا بتوان از يك منظر يکي از دلایل عدم توسعه‌ی سرمایه‌داري و انباشت سرمایه و ظهور سرمایه‌داران جدي در کشور را همین تفرد و تفرق فعالیت‌هاي اقتصادي و هرزروی منابع و سرمایه‌هاي مردمی دانست . در دنیاي صنعتي و سرمایه‌داري که روزگاري ماهی‌هاي بزرگ (سرمایه‌داران و صاحبان کارخانه ها) ماهی‌هاي كوچك را مي‌خوردند تا بر توان ماندگاري و قدرت اقتصادي و افزایش میدان نفوذ خود در بازار بیفزایند و امروزه با ادغام شرکت‌هاي بزرگ و عقد قرارداد یکپارچه‌سازي بین آن‌ها، در صدد توسعه‌ی توان اقتصادي در مرزهاي فراملیتی هستند، جامعه‌ی ایران هنوز در کشاکش ستیز تفرد و

روحیه‌ی جمع‌گرایی است. «رنه» آلمانی می‌نویسد: «در دنیا ملتی نیست که مثل ایرانی از نشان دادن سرمایه‌ی خود ترس داشته باشد و علت عمده‌ی آن هم این است که ثروتمندان از ترس ماموران دولتی مجبورند از روی کردن سرمایه‌شان خودداری کنند!»

2. در مثل است که می‌گویند اگر دو ایرانی یکجا جمع شوند حزب تشکیل می‌دهند و اگر سه نفر شوند منشعب می‌شوند! در جامعه‌ی ایرانیان مقیم ایالات متحده نیز که امروزه ملتی در تبعید قلمداد می‌شوند، برخی از امریکایی‌ها این شوخی را درباره‌ی ایرانیان ساخته‌اند که «اگر چهار ایرانی یکجا جمع شوند بر سر پنج عقیده اختلاف نظر پیدا می‌کنند!» فشار استبداد سیاسی در ایران از دیرزمان تا امروز چنان بوده است که میل به هرگونه حرکت و فعالیت‌ی بوی تجمع و هم‌اندیشی از آن بیرون می‌آمد خاصه در تعارض با حوزه‌ی نفوذ دستگاه حاکمیت که همواره تمامی عرصه‌های عمومی و خصوصی را در بر می‌گرفته است، از همان بدو شکل‌گیری در نطفه خفه می‌شد. در نظام‌های خودکامه‌ی ایرانی به‌ندرت امکان ابراز نظر و اندیشه و عمل وجود داشته و مشارکت، اعتماد به دیگری، تلاش جمعی، ملی‌گرایی، عام‌گرایی یا هویت جمعی در برابر خاص‌گرایی، اعتراض جمعی و احترام و مدارای نظر دیگران زمینه‌ی بروز و گسترش لازم را نیافته است. نمادها و نمودهایی از این ویژگی فرهنگی، در برهه‌هایی از آزادسازی یا عدم مهار و کنترل اجتماعی ناشی از تحولات و آشوب‌های سیاسی و جنبش‌های انقلابی نیز قابل شناسایی است. به‌طوری که گروه‌های مختلف تحمل آرای

یکدیگر را نداشته و با کوفتن بر سر یکدیگر سرانجام زمینه‌ی تسلط مستبد دیگر و ادامه‌ی حیات استبداد ایرانی را فراهم ساخته‌اند. هم‌اینک در جامعه‌ی ایران امروز نیز خواه در کوران سال و ماه‌های نخست انقلاب که چهار محفل سیاسی و حزب‌نه‌چندان ملی‌همدیگر را بر نتافتند و به قلع و قمع یکدیگر پرداختند، و خواه در سال‌های اخیر که فرصت اندکی برای تشکیل احزاب دولتی! نیز فراهم شد، این خصیصه هم‌چنان جان‌سختی نشان می‌دهد.

از سوی دیگر در ساختار اجتماعی -سیاسی کشور چنان فضای بی‌اعتمادی بین دولت و مردم گسترده و نهادینه شده است که تشکیل احزاب به عنوان یک کارکرد و انتظار از مردم نیز توسط دولت صورت می‌گیرد. اما همین احزاب دولتی و دولت ساخته نیز تحمل آرای یکدیگر را ندارند و نه تنها مشروعیتی بین مردم نیافته‌اند و توانایی جذب عضو و هوادار را ندارند بلکه در درون خود نیز اختلاف یافته و منشعب می‌شوند! حس مشارکت‌پذیری و مشارکت‌جویی در قالب‌های جمعی چنان ضعیف است که نه ممارست اجتماعی در آن صورت گرفته است، نه حکومت چنین می‌خواهد و نه ملت و مردم بر آن باور و آگاهی دارند. بدین‌ترتیب در هر جغرافیا و تاریخی از این مرزوبوم نیز به ویژه در عصر حاضر اگر فرصتی برای اجتماع آرا پدید آمده است فریاد و طغیانی بیش نبوده و دور باطل «سکوت - فریاد - سکوت» هم‌چنان تداوم یافته است.

3. گستره‌ی نفوذ ویژگی فرهنگی تفرد علاوه بر عرصه‌های اقتصادی، اجتماعی و سیاسی که عمدتاً در فرهنگ عمومی به کنش و واکنش

می‌پردازد، در عرصه های علمی و تحقیقاتی که ویژه ی فرهنگ علمی و کنشگران آن به عنوان نخبگان، متفکران، روشنفکران و روشنگران این جامعه است نیز قابل شناسایی است. عدم هم سویی منافع فردی و جمعی و شکاف منفعتی بین آن ها، وجود فضای ناامن، عدم اعتماد افراد به یکدیگر و عدم تعلق و میل به فعالیت های گروهی در عرصه ی فعالیت های علمی و پژوهشی، قائم به فرد بودن تلاش ها و یافته های علمی و آسیب پذیری بیشتر این یافته ها بر اثر عدم مستندسازی و انتقال آن به سایر اعضای یک تیم یا گروه ذی نفع از جمله مختصات چنین بعدی از فرهنگ علمی- پژوهشی در جامعه ی ایران است. از همین روی بسیاری از انجمن های علمی و موسسات تحقیقاتی که با اهتمام تنی چند از دلسوزان آن رشته ها تاسیس می شوند، پس از چند صباحی به دلیل عدم مدارا و تحمل آرای یکدیگر، عدم مشارکت فعال، غیر انتفاعی و مدنی اعضا و هواداران و در نهایت فقدان فرصت های لازم برای فعالیت های اجتماعی مبتنی بر تشکلهای علمی و صنفی در ساختار بروکراتیک، قانونی و سیاسی- اجتماعی کشور، دستخوش شکست یا تجدید ساختار و درگیری های میان فردی قرار گرفته و از کارآمدی بی بهره می شوند. بی دلیل نیست که کمتر تحقیق یا فعالیت علمی را می توان یافت که محصول یک فعالیت تیمی و جمعی بوده و به صورت مستمر به حیات خود ادامه دهد. این خصیصه نه تنها در علوم انسانی و اجتماعی به دلیل ماهیت سیاسی آن و تضاد بالقوه ی دستاوردهایش با منویات نظام های مستبد، بلکه در سایر رشته ها و فعالیت های

علمي بي طرف و خنثي از نظر سياسي نيز
کماکان قابل رديابي است.

4. در ساختارهاي آموزشي نيز مبنا و الگوي
عملي براي ايجاد و توسعه ی اندیشه و
روحیه و عمل جمع گرایی وجود ندارد. تکالیف
آموزشي، برنامه ريزي درسي، فعاليت هاي فوق
برنامه و تفريحي در مدارس و دانشگاه ها
نيز از ماهيت تفرد و جمع گريزي برخوردار
بوده و از اين خصيصه رنج مي برد. در کم تر
خانواده ی ايراني مي توان نشانه هايي از يك
فعاليت تيمي در بين فرزندان جست. در کم تر
مدرسه و دانشگاهي مي توان زمينه و امکان
انجام فعاليت تيمي در حوزه هاي آموزشي و
پژوهشي يافت. بسياري از آموزه ها و
مفاهيم تدريس شده در کتاب های درسي نيز
عموماً با مصاديق فردي و شخصيت هاي منفرد
توأم است و کم تر متوني در جهت پاسداشت و
بزرگنمايي اهميت فعاليت جمعي و گروهی
مي توان يافت. اين همه دريك فرايند پيچيده
منجر به پي ريزي شخصيت منفرد و تك روي
مي شود كه جامعه ی ايران از گذشته تا
ايرانيان معاصر در سده ی حاضر با آن
شناخته مي شود.

در جامعه ی ايران، ايراني تنها بازي
مي کند، تنها آموزش مي بيند، در فرديت
مستقل از خانواده، جامعه پذيري را طي
مي کند، تنها کار مي کند، تنها توليد
مي کند، تنها برداشت مي کند، تنها
مي انديشد و در فرديت خود غوطه ور مي ماند و
در فرديت و خاص گرایی و حداکثر در حریم
خانوادگی، مي ميرد! در اين رهگذر يکته ازان
عرصه ی اقتدار با ترس و ارباب و تطميع از
میدان عمل فردگرایانه و تفرد در سياست،
بیش از پیش بهره جسته و قدرت خود را

یک ونیم قرن بر مدار بسته‌ی استبداد ایرانی!

در طول قریب بیش از یک صدسال، تدوین و انتشار بیانیه‌های سیاسی آتشین، انتقادی و بنیان‌کن به عنوان یک سنت در میان روشنفکران و روشنگران، فعالان سیاسی و اجتماعی و حتی اخیراً در بین دانشگاهیان و اصحاب علم و قلم تسری یافته و نهادینه شده است. محتوای همه‌ی این بیانیه‌ها پس از خرده‌گیری‌های نظام سیاسی و معرفتی حاکم در دستگاه سیاسی و نقد عملکرد آن در جامعه‌عمدتاً بر مدار محورهایی از این دست بوده است: آزادی بیان و نشر عقاید، آزادی فعالیت احزاب و نهادهای مدنی و سازمان‌های اجتماعی-سیاسی، آزادی مطبوعات، دفاع از حقوق بشر در روایت جدید آن، آزادی مشارکت در انتخابات، دفاع از معاش آبرومند و نقد فقر و عقب ماندگی اقتصادی و فرهنگی مردم. در نوشتار حاضر با توجه به محتوای آخرین بیانیه‌ها فعالان سیاسی، اجتماعی و دانشگاهی ایران، با بهره‌گیری از تاریخ و بازگشت به بیش از ۱۳۰ سال پیش، دو بیانیه منتشر شده در عصر ناصرالدین شاه قاجار مورد توجه قرار می‌گیرد تا دیرپایی و جان‌سختی برخی ویژگی‌های سیاسی، اجتماعی و فرهنگی ایران در طول گذشت سال‌های متمادی به نمایش گذارده شود:

۱. بیانیه‌ی سیاسی و اجتماعی روشنفکران به حکام و بزرگان شهرها و کشور

...»ای هموطنان و غیرتمندان و برادران!
چشم عبرت باز کرده به روز سیاه خود نگاه
کنید که به چه درجه اسیر و ذلیل و خوار و
بدبخت و سیه روزگارید و فریادری
ندارید. به هر عجز و تملق و تضرع،
التجای عاجزانه به درگاه ملوکانه کردیم
که پادشاه اسلام تکلیفی و حدی برای مباح
بودن جان و ناموس و مال مردم معین کند تا
بدانیم در چه عمل مجازات و در کدام
مکافات داریم. اگرچه بگویند هرکس صبح زود
از خواب برخاسته باید مقتول شود! ولی
این حکم از روی قانون باشد که مردم
بدانند و بدون استثنا اجرا شود، عرایض
ما را قابل اعتنا نشمرده رعیت را مورد
سخت واقع گردانیدند و از خدا و رسول شرم
نکردند. ... جهت همه این اقدامات این است
که برای ظلم ایشان حدی و برای اجرای
دلخواه ایشان سدی نباشد.
ای برادران غیور دیندار وطنخواه! همت را
عالی بدارید، رنج را راحت شمارید، مطیع
ظالم نشوید تا شما را گوسفند ندانند ...
اگر دنیا را گردش کنید از ایرانی ذلیل‌تر
و خوارتر و مظلوم‌تر و پریشان‌تر در عالم
نیست! سرباز را رعیت می‌دهد که به کار
هیزم‌شکنی می‌رود، مواجب را صاحب منصبان
می‌برند و آن‌ها ذلت می‌کشند. واویلا! رعیت
چه لطمه‌ها و سیاست‌ها می‌بیند! مهار
می‌کنند، چوب و فلک و کند و زنجیر و
تازیانه و شکنجه و بریدن گوش و دماغ و
دست و پا و غیر این‌ها، همه برای
بی‌تقصیران است؛ اشرار و ظلام و مقصرین و
خورندگان مال مردم بالکلیه از مواخذه و
سؤال و جواب آزادند! ... برادران
نمی‌دانید اهل عالم در چه امنیت زندگانی

می‌کنند! باید انسان خود را اسیر گرگ
خونخوار نکند ... اهالی تمام ایران آیا
مرده‌اند...! مردم را شب و روز به دلخواه از
خانه‌ها کشیده، زنجیر و حبس می‌کنند؛
مالشان را می‌گیرند، کسی نمی‌پرسد چرا؟... هر
رذل و دونی را مالک جان و ناموس مردم
می‌کنند، همه تمکین می‌کنیم ... هرچه می‌کنند
تحمل می‌کنیم، گمان می‌کنیم دیگر رحم
خواهند کرد ...! مردم به چه امید سکوت
کرده‌اید؟ کیست که بتواند حق خود را
مطالبه کند؟ ای مردم کی به خلاصی خود
اقدام کردید و نشد؟! کی اتفاق نمودید و
فایده ندیدید؟! برخیزید و حدی برای ظلم
بگذارید.»

۲. بیانی‌های اعتراضی روشنفکران به علما و
روحانیون

«...آیا حالت حالیه و رفتار بزرگان و
مقتدران را با رعایا و اصناف و کسبه
ایرانی که همه مسلمان و برادر یکدیگرند،
می‌دانید یا خیر؟ آیا این رعایای فلک‌زده
که شب و روز دمی آسایش ندیده، هزارها از
علما و طلاب و سادات را غرق نعمت و رحمت
و راحت داشته، ایشان را آقا و خودشان را
بنده، به بوسیدن خاک پای ایشان تبرک
می‌جویند و هر زحمت را قبول کرده و
آقایان را صدرنشین گردانیده‌اند، بهترین
نعمت‌ها و زن‌ها و عمارت‌ها و لباس‌ها و
باغات و املاک را برایشان روا داشته‌اند،
خود ذلت را قبول کرده‌اند، آقایان چه
توجهی به حال این ضعیفان کرده‌اند؟ این
صدمات و قتل‌ها و غارت‌ها که بر ایشان وارد
می‌شود حضرات آقایان را در کجا دل سوخته و
به یک اقدامی جلوگیری از این ظلم‌های
بی‌حساب کرده‌اند؟ آیا برادری اسلامی و ترحم

و امر به معروف و نهی از منکر و رفع ظلم و حفظ نفوس محترمه در شریعت به علما متوجه نیست؟ عجباً! گاهی می‌بینیم صدای یک دفی در خانه یک فقیری بلند می‌شود رگ امر به معروف حضرات آیت اله‌ها به حرکت درآمده! لشگرطلاب تا ریختن خون صاحب خانه ایستادگی می‌کنند، اما فریاد مظلومان که در زیر چوب و فلک از دربار دولت و حکام به آسمان می‌رود آقایان را کک نمی‌گزد! این توهین‌ها و غارت‌ها و جرم‌ها و حبس‌ها و زنجیرها و شکنجه‌ها که به مسلمان وارد می‌آید در نزد آقایان گویا از عادیات است؟ آیا جوابی برای روز جزا حاضر کرده اید؟ به این امت برای تحصیل شماها کرور کرور پول تحمیل آن‌ها شده، چه نتیجه ای به مسلمانان عاید شده؟ ... آیا پیغمبر و امام اگر حاضر بودند، به این حال ملت مثل شما تماشا کرده بکار عیش خود مشغول می‌شدند؟ ... اگر بفرمایید از ما پیشتر فتنی نمی‌کند، اولاً در بسیاری از این کارها خود به ایشان یاری می‌رسانید؛ ثانیاً کی شما اتفاق نموده و ملت را دعوت به رفع ظلم نمودید و کسی نشنید؟ ملت را ظالمان گوسفند کرده، سر بریده، از گوشت و دنبه آن‌ها هم شما طعمه می‌برید والا کی گفتید این ظلم را حق نداری؟ (خاطرات حاج سیاح، حمید سیاح، ص ۳۳۹-۳۳۶)»

با مروری بر تاریخ سیاسی معاصر ایران که گلبول‌های استبداد و اختناق در شریان‌های آن همواره تولید و بازتولید شده است، اغلب بیانی‌ها در نگاه اول تنها گریزگاه برون‌رفت از مهلکه‌ی عقب‌ماندگی جامعه‌ی ایران را در شاهراه سیاست و قدرت نشانه رفته‌اند. البته چه بسا هم بدون درمان این سرطان بدخیم، راه نجات اندام نحیف

جامعه‌ی بازمانده از خوره ی استبداد به سرانجام نرسد! اما به راستی فرهنگ عمومی مردمی با این مصیبت‌ها صبور! که در طول قریب بیش از یک‌قرن رویای آزادی و عدالت فقط توانسته‌اند تخم استبداد را به اشکال مختلف بکارند با راهبردهای بیانیه‌هایی از این دست دستخوش تغییر خواهد شد؟! آیا سلسله‌ی مشکلات و تنگنای بی‌شماری که در بیانیه‌های ۱۳۰ سال گذشته تاکنون همواره تکرار شده است با راهبردهای صرف سیاسی و از بالا به پایین و از برون‌مرزها به درون رو به پایان خواهد گذاشت؟ آیا این نگرانی وجود ندارد که در ۵۰ سال آتی نیز کسانی با صدور بیانیه‌های مشابه و آتشین تر به همین مسایل امروزی در سرفصل بیانیه‌ها اشاره کنند و فراخوان اتحاد و تغییر ساختار قدرت را بدهند؟ طرفه این که بیاییم در کنار همه ی استبدادزدایی و مستبدستیزی‌ها، با اندیشه‌ها و روحیات استبداد زای رسوب یافته در درون منش ایرانیان نیز بی هیچ ابایی به مقابله برخیزیم.

از عامه‌پسندی تا عوام‌فریبی

در جامعه ی ایران به دلیل ماندگاری و دیرپایی سنن دیرین، ساختار عقبمانده، بسته و استبدادی همواره نقش رهبری افکار عمومی در جامعه، نقش مسلط و تعیین‌کننده‌ای داشته است. غلبه‌ی الگوهای فرهنگی سلطه‌پذیری و تبعیت از یک سو و تقلید و لبیک‌گویی به آنچه زحمت تولید فکری و منطقی آن را دیگران کشیده‌اند از دیگر سو معلول شرایط اندیشه‌ستیزی است که همواره با انگاره‌ی

مبارزه و خشونت علیه اجتماعات بیش از
دو نفر، نه امکان اعتلای کار و تلاش گروهی و
تشکیلاتی صحیح و معقول را فراهم ساخته و
نه برای تفکر گروهی، بحث و تبادل نظر
شرایط مناسب ایجاد کرده است. این امر
بیش از همه ناشی از اوضاع و احوال سیاسی-
اجتماعی جامعه ی ایران است که پیوسته
به طور خواسته یا ناخواسته دارای یک فرد
تام گرا و تام اندیش یا توتالیتار بوده و
در نقش پدر، ملت را به زور سرنیزه به
فرزندخواندگی درآورده و به تیمار و تربیت
او بر اساس عقاید قالبی خود پرداخته است
فرایند رهبری افکار عمومی به قدری در روند
تحولات سیاسی- اجتماعی و شکل گیری
اندیشه های فردی و جمعی مؤثر بوده که با
مروری بر تاریخ خواه بر اساس نمونه های
عینی و خواه بر پایه ی استنباط های
تحلیلی، هرچه هست بحث خدمت و خیانت
رهبران فکری اعم از طبقات مسلط و حاکم تا
اقشار روشنفکر و عالم است. در این فضا
جای نقش آفرینی های خودجوش مردمی بسیار
کم رنگ و در نهایت متأثر از هدایت و
رهبری های عمومی افراد وابسته به اقشار و
طبقات خاصی است که بر اساس منویات فکری و
منافع گروهی یا صنفی خود خواه در تاریخ
گذشته و خواه در چشم اندازهای آتی به
جریان سازی و آفرینش تاریخ پرداخته اند.
حتی مصلحان و ناجیان خلق گرایی هم چون قائم
مقام فراهانی و امیرکبیر و ... نیز
عمدتاً به هم زبانی با اقشار مسلط فکری،
سیاسی پرداخته و مردم و خلق انبوه را با
جملاتی هیجان آور و آتشین به میدان مبارزه و
صحنه ی تظاهرات اجتماعی کشانیده اند.
هدف از بیان این مقدمه ی کوتاه، فشرده و
در عین حال گذرا بی هیچ داعیه ای برای صدور

حکمی کلی یا قانونی در تاریخ سیاسی- اجتماعی ایران، تنها ایجاد زمینه و پیش‌درآمد ورود به بحثی است که در این نوشتار بدان می‌پردازم. بدین‌ترتیب در بین گروه‌های رهبران فکری در تاریخ گذشته از مشروطیت تا کنون همواره چهار رویکرد و دیدگاه در ارتباط با مردم وجود داشته است که در یک پیوستار خدمت تا خیانت قابل تصویر است:

خدمت خیانت

----->
عامه‌پسندی عامه‌گرایی عوام‌زدگی عوام‌فریبی

نمودار فوق بیانگر جهت‌گیری‌های اصلی ارتباط طبقات حاکم و صدرنشین فکری- سیاسی با مردم در قاعده‌ی هرم قدرت است. درواقع این الگو گویای یک فرایند ذهنی است که شکل عینی آن صورت دیگری به‌خود گرفته است که در جای خود برر سی می‌شود. در فرایند فوق که از قطب منفی تا مثبت تداوم می‌یابد، بعد خیانت پیشگی همواره به نام عامه‌ی مردم و به کام خاصه بوده و لذا مبتنی بر رویکرد خاص‌گرایی (Particularism) است. در آن سوی قطب در بعد خدمت به مردم که مبتنی بر رویکرد عام‌گرایی است (Universalism) علی‌رغم اعتقاد راسخ رهبران فکری به منافع و حقوق مردم و ایثارگری‌های بسیار در راستای نیل به این هدف، نوعی‌گرایش عملی وجود دارد که در برخی نقاط نتیجه‌ی عینی آن به همان خاص‌گرایی منتهی شده و در نهایت در یک نگاه طولی در تاریخ و تحلیل اقدامات مجریان این رویکرد، به مرز خیانت نزدیک می‌شود. از این‌رو پیوستار فوق می‌تواند در فرازهایی از تاریخ شکل دایره‌وار یابد و در یک حرکت

دوراني يا گردگشت در نهايت خدمت را به
خيانت منتهي‌کند.

در چنين پيوستار مدوري که شکل دور باطل
يافته و مرز ميان خدمت و خيانت از يکسو و
مردم‌ستي‌زان و مردم‌باوران مخدوش و تودرتو
مي‌شود، اولين و آخرين شعار و هدف گروه،
مردم است؛ خواه در له آنان خواه عليه
آنان. در قطب عام‌گرایی، رهبران فکري ديگر
به دنبال منافع شخصي نبوده و تمامي علايق و
سلايق فردي خود را قرباني منافع عامه کرده
و مرزهاي سودمندی را از پ وسته‌هاي تنگ،
بسته و کوچک خاص‌گرایی بيرون ساخته و به
دنيای وسيع آمال و آرزوي انسان هاي
زحمتکش، دردمند و هم‌سرنوشت مي‌کشاند.
رويکردهاي چهارگانه ي مورد بحث عبارتند
از:

الف) عوام‌فريبی

اين رويکرد که در شرحه شرحه ي گزارش تاريخ
مردم ايران همواره بارقه هاي پررنگ و
ديرپايي از آن قابل رديابي است مبتني بر
نظريه ي مردم ستيزي است و در واقع مترادف
واژه (Demagogism) است که از طريق اغواي مردم،
دادن وعده هاي دروغين، انقلابي، مردم‌نما و
تحريف وقايع و حقايق، مردم را عليه مردم
و در راستاي منافع و مطامع خود هدايت و
رهبري کند. اين رويکرد داراي شقوق
مختلفي است که افراطي ترين و غير
مردمي‌ترين شکل بروز آن مردم‌ستيزي است.
در اين نوع از مردم ستيزي، اولين حربه ي
اصلي ايجاد تفرقه و شيوع نزاع هاي مردمی
عليه خودشان است. شکل علني و آشکار
عامه‌ستيزي، به صورت رودر رو زماني به وقوع
مي‌پيوندد که تضادهاي آشتي‌ناپذير رهبران
فکري با مردم آشکار و غير قابل پنهان
شده و قتل عام خونين روي مي‌دهد. اشکال

غیر علنی این راهبرد در فعالیت های خودکامانه و خودخواهانه ای است که به هر ترتیب در عرصه های دینی، سیاسی و اقتصادی علیه منافع عموم مردم به اجرا در می آید. ناباوری و عدم باور به مردم و هویت فردی و جمعی آنان از دیگر خصایص رهبران این رویکرد است که مردم را چونان ربه ی سرگردان و بلاتکلیفی می انگارد که نیازمند چوپان و ربه گردانی است تا ضمن تأمین حداقل نیاز معیشتی آنان به هرکجا که صلاح باشد رانده و از نتیجه ی این شکل زیستی نیز تمتع نهایی را از آن خود کند. عامه گرایی نیز از خصایص بارز دیگری است که در این رویکرد غالب است. دوری گزیدن، جدا کردن محدوده ی زیست، شکل زندگی، معاشقه و مراوده ی فردی - اجتماعی، تمهید نمادهای ویژه ی این رهبران فکری با عامه ی مردم، تقسیم کار طبقاتی و ارگانیک و تلقی آحاد مردم به عنوان اقشار دون پایه و فاقد توان اندیشه و تصمیم گیری عقلانی از زمره دیگر زوایای نگرشی حاکم بر رویکرد دستگاه فکری عوام فریبان است. ویژگی دیگر این نحله ی فکری عامه نمایی است که در معتدل ترین وجه خود زمینه ی بروز می یابد. اطلاق نمایندگی از آن مردم، حب مردم، قیّم مآبی آنان و سودمند تلقی کردن آن به نفع عموم مردم، استفاده از شعایر، آداب، زبان و سایر الگوهای فرهنگی عامه ی مردم جهت نزدیکی صوری خود به آنان از زمره ابزارهای اصلی این فرقه از جناح عوام فریب به شمار می رود.

خدمت خیا

نت

عامه‌نمائي عامه‌گريزي عامه‌ناباوري عامه‌ستيزي

مصاديق رويکرد حاضر در جامعه ي كنوني ايران به اشكال مختلف قابل بازيابي است كه شفاف‌ترين آن در مطبوعات و رسانه هاي جمعي کشور است كه برخي از آنان با احراز چنين نگرشي با همه ي مراتب شدت و ضعف آن به وظيفه ي عوام‌فريبي اهتمام داشته و از روش‌هاي پيش‌گفته نيز در جهت منافع گروه‌ي و صنف‌ي خود گام برمي دارند. اين جناح اندیشه‌اي در واقع به‌طور مشخص خاص‌گرا بوده و منافع گروه‌ي و صنف‌ي و فردي را بر منافع جمعي مردم و هويت هاي ملي- مردم‌ي ترجيح مي‌دهد.

ب. عوام‌زدگي

اين رويکرد كه در سطح مياني پيوستار خدمت و خيانت قرار دارد، در برهه‌هايي از تاريخ و حتي هم دوش با ساير رويکردها در يك برهه ي خاص از جمله جامعه ي كنوني ايران زمينه ي بروز يافته است. اين رويکرد با استفاده از ابزارهاي عامه‌سازي از روش‌هاي مختلفي استفاده مي‌کند كه گويائي نوعي شدت و ضعف عملکردي است:

خيانت خدمت

عامه‌گويي عامه‌سالاري عامه‌باوري عامه‌نمائي

صاحبان اين رويکرد علي رغم نيات گاه مردم‌خواهانه، خود به دلايل مختلفي هم چون ساده‌اندوشي، اندیشه ي سنتي، دگماتي‌زم يا تعصب فكري و رفتاري، نوستيزي و برخوردهاي نوستالژيك به گذشته به اين بينش روي آورده و به اشكال مختلف عمل مي‌کنند.

عامه‌نمایی که فصل مشترک این رویکرد با رویکرد نخست، عوام‌فریبی است از اجزای اصلی تشکیل‌دهنده‌ی کلیت جدید عوام‌زدگی است. باور به ارزش‌ها و هنجارهای مردمی بی‌هیچ تغییر مطلوب، عقلانی، توسعه‌گرا و برخورد محافظه‌کارانه با تغییرات فرهنگی- اجتماعی از این دیدگاه نوعی‌نمای عامه‌باورانه به دست می‌دهد. اعتماد به حکومت مردم و اعتنا به نظرات مردم در اداره‌ی امور کشور و یا هر زمینه اجتماعی- سیاسی دیگر عمدتاً در ورای نوعی باور عامه‌سالارانه یا دمکراتیک نهفته است که با توجه به عدم پیش‌بینی و اهتمام در تحقق راهکارها و ساز و کارهای عملی و عینی و امکان مشارکت‌پذیری مردم، فقط در سطح شعارها و عبارات رمانتیک و عاطفی باقی می‌ماند که هم‌دردی و هم‌زبانی بدون راهبرد اجرایی را به ارمغان می‌آورد.

ساده‌سازی انتظارات، آمال، برنامه‌ها و اهداف به‌نحوی که قابل فهم برای عامه‌ی مردم باشد از دیگر خصایصی است که از یک‌سو میل به خدمت و از سوی دیگر تمایل به گریز از آن می‌یابد. این رویکرد با نگاه محافظه‌کارانه و ایستای خود مانع رشد و اعتلای وضعیت و جایگاه آحاد مردم شده و تنها با بیان شعار و کلام بی‌عمل به ارتباط کوتاه خود با مردم بسنده می‌کند. بدیهی است این ارتباط پایدار نبوده و در تعامل نهایی زمینه‌های میل صاحبان همین نحله و یا ورود اندیشه‌های عوام‌فریب و خیانت‌کار دیگر را فراهم می‌کند.

در ایران امروز از گرایش‌های موجود فکری، این رویکرد نیز قابل شناسایی است. به‌طوری که از طریق ابزارهای ارتباطی ویژه‌ی خود و تریبون‌های عمومی‌شان سعی در نگهداشت وضع

موجود و حفظ شرایط کنونی و احتراز از هرگونه تغییری دارند تا به راحت‌ترین وجه و بی هیچ همتی در جهت نوآوری و رهبری اندیشه‌های نوین، به ساختار کهن، ایستا و عقب‌گرای خود اتکا کرده و لذا با توجه به رشد سریع دانش نظری و فنی، جامعه را به قهقرا هدایت می‌کند. بدیهی است پیوستار این رویکرد منجر به خیانت و عدم ارائه هرگونه خدمتی‌شود.

(پ) عامه‌گرایی
این رویکرد یا نحله ی فکری که در سطح میانی یا اعتدال و به تعبیری نقطه‌ی مطلوب پیوستار خدمت و خیانت قرار دارد، علی‌رغم همه‌ی اهمیت آن در فرایند توسعه‌ی کشور و ایجاد زمینه‌های اعتلای روابط رهبران فکری با مردم و رشد و ترقی جایگاه و هویت آنان، به دلایل مختلف زمینه‌ی تجلی عینی و تاریخی اندکی یافته است. از جمله این دلایل می‌توان به غلبه و عمومیت رویکردها در **روی دیگر پیوستار** خیانت و خدمت در تحقق و زمینه‌یابی ظهور و بروز اشاره کرد.
فصل مشترک عامه‌گرایی با عوام‌زدگی، اتکای به زبان عامه است به نحوی که زمینه‌ی ارتباط و همدلی و شناخت دردهای مردمی از یکسو و راه‌حل‌ها و تدابیر رهبران فکری در نزد مردم فراهم شده و این تعامل منطقی و متعادل زمینه‌ی ترقی و توسعه‌ی مردم‌خواهانه را مهیا می‌سازد. عامه‌نگری یا توجه به انتظارات و خواسته‌های مردم به عنوان مخاطبان و اقشار اصلی هدف در ارائه هرگونه خدمت و عملکردی از سوی رهبران فکری از دیگر سو خصایص ر ویکرد عامه‌گرا است. در این رویکرد عامه‌سروری یا دمکراسی مبتنی بر عقلانیت مدرن متکی بر

بینشی علمی نه مذهبی، قومی، به عنوان
ویژگی دیگر این نحله است که معتقد به
ایجاد زمینه ها و جلب مشارکت مردم در
تعیین سرنوشت کنونی و آتی خود بوده و در
این راه به نشرآزاد افکار، پاسخگو بودن
طبقه ی حاکم و رهبران فکری منتخب مردم،
ایجاد زمینه های تکثرگرایی فکری، سیاسی و
دینی، تاکید بر توسعه ی رفاه و عدالت
اجتماعی نسبی و تعبیه ی نظام حقوقی و
قضایی مدافع مردم و توسعه ی حقوق فردی-
شهروندی می پردازد.

باور اصلی رویکرد عامه گرا، باور به مردم
و عامه ی آنان است و در اساس نامه و
مرام نامه ی خود همواره به دنبال تحقق منافع
کوتاه و میان مدت مردم بوده و از مشارکت
خود ایشان در جهت تلاش و تمهید زمینه های
توفیق، توسعه و سعادت کنونی و آتی آنان
بهره می گیرند. و در عین حال از عوام زدگی
فاصله می گیرند.

خیانت خدمت

----->
عامه باوری عامه سروری عامه نگری عامه گویی

روشن است که با توجه به آرمانی بودن و
البته عینی و تحقق پذیری نسبی این رویکرد،
اولاً شناسایی و بازیابی چنین رویکردی در
تاریخ ایران بسیار رقیق و غیر شفاف است و
دیگر این که به دلیل غلبه ی رویکردهای دو
قطب پیوستار اصلی در این نوشته، یعنی
عوام فریبی و عامه پسندی، زمینه ی بروز و
ظهور شرایط عامه گرا نیز در ایران پدید
نیامده است. این معلول ناشی از وضعیتی
است که همواره جامعه ی ایران را در

موقعیت افراطی شرایط باز سیاسی و خفقان و استبداد محض نهاده و بسترهای تعامل را شکوفانکرده است. با این اوصاف در عموم شرایط و برهه های خاص تاریخی و غلبه ی یکی از رویکردهای افراطی مذکور، به هر ترتیب نطفه هایی از اندیشه ها و تعدادی از رهبران فکری عامه گرا نیز وجود داشته اند که فروغ اندیشه های شان کم دامنه و کوتاه مدت بوده است.

ت) عامه پسندی
آخرین رویکرد فکری حاکم بر روابط رهبران فکری و مردم در تاریخ معاصر، الگوی فکری عامه پسندی است. این الگو عمدتاً مرهون تلاش رهبران صادق، مردم گرا و عامه باوری است که در زبان و گفتارشان حدیث مردم تعطیلی برنمی تابد. خصوصیات اصلی این الگو نیز با فصل مشترکی با عامه گرایی در پیوستار زیر تصویر می شود :

خیانت خدمت

----->
عامه باوری عامه سروری عامه نگری عامه گویی

اولین نقطه ی عطف و توجه این الگو و رهبران فکری آن، باور داشتن به منافع آحاد مردم است. این الگو علی رغم هدف گذاری مردمی در اهداف سیاسی و اجتماعی خود و گروه های فکری ذی ربط، معتقد است زمینه ی دستیابی به منافع مردمی تنها از طریق یک حرکت تشکیلاتی از بالا خواه با مبارزات دامن گیر سیاسی- فکری در عرصه ی عمومی با ابزارهایی چون مطبوعات، نشست های سیاسی و

خواه به واسطه‌ی تفاهم و مذاکره با حکام سیاسی- اداری در کشور قابل تحقق است. در همین راستا صاحبان فکری این رویکرد با داعیه‌ی هدایت مردم از بالا، عمدتاً از بطن توده‌های مردم جدا شده و با بیگانگی فکری و اجتماعی با مردم به نوعی جدایی از مردم میل یافته و در نهایت با تکیه افتادگی و حرکت بی‌پشتوانه، دستخوش نوعی تجرّد، توهم و انتزاع اندیشی شده و به اصطلاح مشکلات مردم را در پشت درهای بسته به چاره‌جویی می‌نشینند.

خیانت خدمت

----->
عامه‌باوری عامه‌سروری عامه‌نگری عامه‌گویی

عامه‌ستیزی <-- **عامه** ناباوری <--- عامه‌گزیزی <---- عامه‌نمایی
عامه‌نمایی <--- عامه‌باوری <--- عامه‌سالاری <--- عامه‌گویی
عامه‌گویی <--- عامه‌نگری <--- عامه‌سروری <--- عامه‌باوری
عامه‌باوری <--- حرکت از بالا <--- هدایت مردم <--- جدایی از مردم

خاص‌گرایی <----- عام‌گرایی

عامه‌پسندی در جامعه‌ی ایران معاصر اشکال مختلفی داشته است و منجر شده بخشی از رهبران فکری، روشنفکران متجدد و حتی علمای دینی بی‌هیچ‌تم‌هیدی برای جمع‌آوری و جلب آرای مردمی، در اندیشه و وهم مردم‌باوری، فرصت‌های اصلاحی و اندیشه‌ورزی و مشارکت آحاد مردم را از بین برده اند. معرفی هر فرد یا شخصیت تاریخی در عصر حاضر نیازمند بررسی عمیق و همه‌جانبه‌تری برای شناسایی تفصیلی خصایص این الگو در پهنه‌ی تاریخ و معرفی شخصیت‌ها و پیروان آن است.

یکهو متن تمام

جدول جابجا شد

شده

از سیدضیا تا سیدخاتمی

فرایند نوسازی جامعه ی ایران که نطفه های آن غلط یا درست، درون زا یا برون زا و به شکل بالا به پایین، از ابتدای سال های پس از نهضت مشروطه خواهی در ایران طرح ریزی شده و تا امروز نزدیک به يك قرن از آن می گذرد، تا رسیدن به وضع مطلوب نسبی سالیان بسیاری فاصله دارد. به طوری که با وجود هم زمانی بسیاری از تحولات و تنظیم و تدوین قوانین شهری و مدنی و تربیت آداب اجتماعی مردم در تطابق با نیازهای نوین مدرنیسم در اروپا و به ویژه برخی کشورهای همسایه در آن عصر، هنوز بسیاری از آموزه های ابتدایی نظم نوین مدنی برای شکل گیری جامعه ی مدرن در قالب های جنینی خود باقی مانده است و به تعبیری این تحفه ی وارداتی از غرب هنوز از زرورق کادویی آن جدا نشده است! این نوع مدرنیسم در ایران که در ساختار غیر مدرن اداری و سیاسی اواخر قاجار وارد کشور شد و توسط متولیان سنتی دربار، خواجگان درباری و انتلکتوئل ها و منورالفکرهای آن دوره که به تعبیر تقی زاده درصدد غربی سازی از تارك مو تا نوک پای ایران و ایرانی بودند، نتوانست این داروی معجزه آسا را به خورد این ملت بیمار از سنت های عقب

افتاده دهد. این پروسه که به صورت یک پروژه وارد بازار مناسبات اجتماعی شد با وجود پیشبرد برخی از ابعاد مادی و صورتی‌اش و تغییرات ساختاری از بالا به پایین دارای سه مانع جدی بود:

آ) نخستین مانع اصلی این امر توسط سردار مدرنیزم در ایران، یعنی سردار سپه‌رضاخان به اجرا درآمد. ساختارکلان مدنی و مدرن اجتماعی نیازمند متولیان نواندیشی بود که بدون استفاده از «چوب الف» در پی تربیت نوین مردم و سازماندهی مجدد نهادهای اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی و سیاسی باشد. تفکر ولایی از نوع شاهنشاهی و اندیشه‌ی برتری‌طلبانه و انحصار مدارانه‌ی شاهان پهلوی که برگرفته از ساختار دیرپای پدرسالاری و قیم مآبی رمه-شبنانی و ایلپاتی بود هرگز نمی‌توانست و نیز نتوانست این پروسه را به سرانجام مقصود برساند. برکندن چادر از سر زنان و پوشاندن کت و شلوار و فوکول و کراوات بر تن دستاربندان و قباپوشان ایرانی با وجود همه‌ی برد عملی‌اش، به تعبیر پرویز رسولی فقط شلووارهای وصله دار مردم از همه‌جا بی‌خبر را عریان ساخت. این فرایند البته چنان به مذاق ایرانیان آرمیده بر بالین استبداد خوشآمد بود که هنوزنیز در برخی اذهان و افکار عمومی نسخه‌ی توسعه و نجات ملی رضاخانی مورد آرزو است!

ب) نتیجه و واکنش طبیعی این فرایند برون‌زا و دیکته شده از سوی متولیان و مجریان نوسازی در ایران این بود که دو بخش دیگر جامعه نسبت بدان رویکرد تند انتقادی گرفت و چوب لای چرخ کالسکه‌ی

شکسته مدرنیزم در ایران نهاد . نخست متولیان بخش سنتی- مذهبی بودند که به دلایل متعدد از جمله تهدید و تحدید دامنهی پر نفوذ خود در آموزش و پرورش، قضا و عزا و رتق و فتق امور جاری دنیا و آخرت مردم، آوای وا اسلام سر دادند و مردم از همه جا بی خبر را از هیولای مدرنیزم که دین و عصمت آنان و امن و امان آنان را به خطر انداخته است بر حذر داشتند. مقاومت های بسیاری از سوی ملایان و زعمای دینی صورت گرفت تا این پروژه هرچند ناقص نیز به ثمر نرسید. بدین ترتیب شیخ و شاه دو طیف اصلی پارادوکس های نوسازی، در عمل چنان کردند که امروز پس از گذشت قریب يك سده، در بر همان پاشنه می گردد. ائتلاف نامقدس این دو طیف هوادار و هوادار نوگرایی، طفل مدرنیزم را عریان در تشت کهنه ی سنت و خرافه وانهاد!

پ) در این میان صرف نظر از برخی متولیان و بانیان مدرنیزم و عمدتاً وابسته به دربار رضاخانی و پس از آن محمدرضا، گروهی به ظاهر روشنفکر از زمره نصرها و جلال آل احمد ها با وضع واژگانی چون غربگرایی و غربزدگی به جای تلاش در جهت انتقاد از متولیان مدرنیزم سرنیزه ای و فرم آن، و نهادینه کردن فرایند سکولاریزاسیون یا غیر دینی شدن، خردگرایی و مردم سالاری به مواد و عناصر اصلی مدرنیزم واقعاً موجود هجوم بردند. این کنش روشنفکران ایرانی برخلاف دوران روشنگری در اروپا و جریان روشنفکری برخاسته از آن؛ در واقع نوعی خودزنی محسوب می شد. این گروه اندك ولی مؤثر چنان با متولیان سنت هم زبانی و هم سو شدند که می توان

پدیده‌ی بازگشت به خویشتن را در سال‌های پس از انقلاب و بازتولید خرافه و موهوم‌پرستی را از زمره ارمغان آنان نیز برشمرد. از این‌رو بی‌سبب نخواهد بود اگر گفته شود در شکست‌نوسازی جامعه و بازگشت اوهام و تقدیرگرایی دیرخفته در بالین و نعلین این مردم، همه از شاه و شیخ تا روشنفکر فرنگدیده دست‌به‌دست هم دادند تا این قافله را به بی‌راهه کشانند. اشاره به برخی از ابعاد این واماندگی و ایستایی جامعه‌ی ایران از منظر معیارهای مدرنیسم می‌تواند تجسم عینی تری از این دورگشت تاریخی به‌دست دهد.

از همان بدو امر اوجگیری میل و سیل خروشان مدرنیسم در اروپا و اثرپذیری برخی متفکران ایرانی مقیم یا در رفت‌وآمد به غرب در ابتدای قرن بیستم و مبهوت شدن آنان در برابر مظاهر و مفاخر نوسازی و مدنیت این جوامع، متون بسیاری از منورالفکران به‌درستی پیرامون آموزه‌ها و سازوکارهایی بود که زمینه‌ساز مدنیت در جامعه‌ی ایران باشد. این بهت حتی روزگاری قبا و قفای ناصرالدین‌شاه را نیز گرفته بود که در بازگشت از یکی از سفرهای فرنگ با طمطراق بسیار به اطرافیان گفته بود که «یکی از راه‌های پروگرس (پیشرفت) ممالک فرنگ قانون‌گرایی است» و بی‌سبب نیز نبود که به قول ملکم «ما جرئت نکرده و نتوانستیم به حضور همایونی عرض کنیم که یکی از شرایط همین قانون‌گرایی در ممالک غرب، محدود شدن قدرت تام و تمام شاه و اساساً خود شاه است»^{۱)}

میلانی در اثر ارزنده‌ی خود به بخش‌نامه‌ای از سیدضیاطباطبایی در مصدر نخست وزیری ایران اشاره می‌کند که تامل در مفاد آن

گویای بسیاری از الزامات ابتدایی مدرنیزم است که تاکنون نیز جامه ی عمل نپوشیده است. در این بخشنامه آمده است : «هر کاسب باید دکان خود را از اول آفتاب باز و اول غروب تعطیل کند . هر خوراکی‌فروشی اعم از نانوا، قصاب، کله پز و آبگوشتی و کبابی و فرنی‌پز باید کف دکان خود را آجر فرش کند . سطح خیابان مخصوص گاری، درشکه و واگن، و پیاده روها مخصوص رفت و آمد پیاده ها می باشد. کبوتربازی اکیداً ممنوع است ... سر بریدن حیوانات امثال گوسفند و مرغ و خروس در انظار عموم بکلی ممنوع است. داد زدن در کوچه ها توسط طواف دوره گرد، طبقی، کاسه بشقابی، قفل و کلیدی، میوه فروشی، گردویی و امثال آن و همچنین تعارف و اصرار کسبه به مشتری ممنوع . از این تاریخ کلیه احزاب منحل می‌شوند ... مصرف تریاک و شیره در قطار و قهوه خانه‌ها ممنوع ... عموم فروشنده‌ها موظفند بر روی اجناس خود مقوای قیمت نصب کنند. هیچکس از اهالی حق ندارد در معابر به دفع بول و قضای حاجت بپردازد. قداره‌کشی، نزاع و عربده کشی و حمل کارد و چاقو، قمه و قداره موجب مجازات سنگین است ... اجتماعات خیابانی ممنوع است ... معرکه‌گیری، مارگیری، تلکه‌گیری، گدایی، کلاشی، رمالی، دغانویسی و ولگردی ممنوع است ... گاری‌ها و چهارچرخه‌ها باید در شب چراغ و درشکه‌ها باید نمره، بوق و چراغ داشته باشند. تکلیف شاکی و متشاکی در عدلیه باید ظرف چهل و هشت ساعت صورت‌گیرد»^۲.

در جای دیگری می توان با مشاهده ی بیانیه‌های سیاسی و اجتماعی بیش از يكصدسال پیش، هم چنان مصادیق بسیاری از

مطالبات مردم و نواندیشان و م بارزان را مشاهده کرد که در طول سالیان متمادی توسط مجریان شبه مدرنیزم ایرانی در محاق مانده است و همواره در هر برهه ای تکرار می شود.^۳ (مرور بسیاری از نکات پیش پا افتاده در بخشنامه‌ی مذکور، گویای تناقضهای درونی است که میان مدرنیته و مدرنیزم یا نواندیشی و نوگرایی در ایران آن روز تا به امروز می توان سراغ گرفت . تناقضهای ناشی از ناهم زمانی اندیشه و عمل نوگرایی ایرانی، خواه در کسوت شاه یا انتلکتویل و خواه در بیان دنیاگرا و دیندار نشانگر این است که مجریان نوگرایی در ایران از ابتدای جنبش مشروطه خواهی تا مدخل انقلاب دینی سال ۵۷ (که نمایانگر تسلط و پیروزی بخش سنت بر بخش مدرن است)، مفهوم و آموزه های نواندیشی را درك و درونی نکرده و در اندیشه‌ی خود همچنان قالبهای سنتی را معیار عمل قرار داده اند. به بیان دیگر آنان در پی این بودند که شکل مادی تمدن و تجدد غرب را بدون پالایش و خانه تکانی اندیشه‌ی خود وارد و تزریق جامعه کنند . انحلال احزاب و نادیده گرفتن اندیشه های دیگران که از نخستین الزامات نوگرایی از نوع غربی بود اولین تیر خلاص بر اندام نحیف آن بود که توسط پیامبران و مجریان همان تفکر شلیك شد . این روند تا سرحدی ادامه یافت که فرح دیبا در خاطرات خود می نویسد: «شاهنشاه ایران در کنار همه تلاش برای مدرنیزاسیون ایران معتقد بودند هنوز مردم برای آزادی و دموکراسی به بلوغ کافی نرسیده اند».^۴ (از همین روست که هم آوا با میلانی باید گفت: «آب قلدری و تجدد به يك جوی نمی روند».

پیامدهای آسیب شناختی این قیم مآبی و استبداد کور و تهی مغزی که حتی جرئت اظهار نظر مشاوران متفکر و نوگرایی مانند شجاع‌الدین شفا و احسان نراقی‌ها را نیز از آنان می‌ستاند، نه تنها دفتر استبداد دیرین شاهنشاهی را اوراق کرد و کام آنان را تلخ ساخت، بلکه طومار نوگرایی را نیز برچید و سایه‌ی هولناک استبداد دینی و خرافه‌پرستی را بر جامعه‌ی ایران امروز گستراند.

پیوستار تاریخی کج‌فهمی و مصادره به‌مطلوب کردن مفاهیم و دستاوردهای نوین مدرنیسم با وجودی که از سیدضیا آغاز شده و تا پایان دوران پهلوی‌ها ادامه یافت، ولی با وقوع انقلاب و سال‌های پس از آن هم‌چنان در فرایند بازسازی و بازآفرینی است. این روند را در اندیشه و عمل شخصیت‌های بسیاری می‌توان سراغ گرفت. از یک سو تناقض‌های اندیشگی شریعتی در امتزاج و التقاط مفاهیم و تعبیر مدرن از اندیشه‌های مارکس، گروییچ و سارتر و دیگران گرفته تا پیوند سوسیالیسم و انقلاب و ایدئولوژی با آموزه‌ها و مفاهیم کهن دینی و سنتی و سیاسی کردن آن که در ضدیت کامل با اصلاح‌طلبی دینی در مسیحیت بوده و با مبانی رنسانس خوانایی‌نداشت؛ و از سوی دیگر اندیشه‌های بازرگان و تعبیر او از دین و تلاش برای علمی جلوه دادن آموزه‌های دینی و مبارزه برای ایجاد یک حکومت دینی تا استخاره‌ی عزت‌الله سحابی در تدوین بودجه‌ی سال‌های نخست انقلاب^ه (بر پیوند روشنفکری و دین به‌عنوان مفاهیم خودساخته و عاریتی و به‌دور از سابقه‌ی تاریخی و الزامات این سبک از اندیشه و عمل، همگی ادامه‌ی درک ناقص و ناقض پیش‌گفته است.

این روند چنان جان سخت و دیرپاست که امروزه حتی برخی متفکران نظریه پردازی هم چون حجاریان و علوی تبار و ... نیز با پیوند ناهمگون و ناهم ساز تاریخی و منطقی میان جمهوری خواهی و استبداد دینی، داعیه‌ی مشروطه‌ی ولایی را دارند و سرانجام سید محمد خاتمی نیز با ا تعابیر خود ساخته‌ی مردم سالاری دینی و تطابق جامعه‌ی مدنی با جامعه‌ی النبی، به دنبال تلاش برای حفظ آخرین خاکی‌های است که نگران فروریزی آن است. از سیدضیا تا این سید خندان هنوز دریافت نادرست تاریخی و منطقی از عنصر گوهرین و بنیادین نو اندیشی یا مدرنیته به چشم می‌خورد. از روزگاری که آیت الله سیدنایینی در کارزار نبرد مشروطه طلبان خطاب به شیخ فضل الله نوری می‌نویسد: «ای گاو مجسم، مشروطه مشروع نمی‌شود»، ستیز میان نو اندیشان و سنت باوران هم چنان ادامه دارد.

منابع:

۱. ایران و ایرانی، غلامرضا انصافی‌پور، ۱۳۶۳، ص ۱۷۵
۲. تجدد و تجدیدستیزی در ایران، عباس میلانی، ص ۷۸
۳. يك ونیم قرن بر مدار بسته استبداد ایرانی، به فصل قبلی در همین کتاب بنگرید.
۴. نقل به مضمون از کهن دیارا، خاطرات فرح پهلوی - دیبا، ۲۰۰۴
۵. نگاه کنید به: زندگی مهندس مهدی بازرگان از زبان خودش، ۱۳۷۶

رسانه‌های ایران در سیمای جهانی

براساس آمار نشریه ی برترین ملت‌ها⁽¹⁾، وضعیت رسانه‌ها در ایران از منظر جهانی به شرح زیر است:

1. کل سینماهای کشور در سال 1995 عبارت از 287 عدد بوده است که در بین 69 کشور مورد بررسی جایگاه 30 را اشغال کرده است. از سوي دیگر نسبت تعداد سینماها به کل جمعیت، رتبه ی ایران را در بین کشورهای پیش‌گفته به 56 فرو می‌کاهد.

2. تعداد ورودیان به سینما در ایران نیز در همان سال معادل 26 میلیون نفر- بار است که در مقایسه با 79 کشور مورد بررسی جایگاه 20 را کسب کرده است که البته نشانگر میل و فرهنگ بالای مردم ایران برای بهره‌گیری از صنعت سینما است. از سوی دیگر مقایسه‌ی این شاخص برحسب تعداد جمعیت گویای این است که از هر هزار نفر 381 نفر به سینما رفته‌اند که در مقیاس جهانی در بین 78 کشور، در مقام 53 قرار دارد که رتبه‌ی پایینی است.

3. از نظر شاخص حکومت الکترونیک و دسترسی دولت‌ها به تکنولوژی های ارتباطی- دیجیتال، ایران در میان 198 حکومت مورد بررسی با اخذ رده‌ی 44 در رتبه‌ی 70 قرار دارد.

4. از منظر تولید فیلم نیز شواهد حاکی است ایران در بین 107 کشور دارای امکان تولید فیلم، رتبه‌ی 34 را احراز کرده است. این وضعیت به نسبت جمعیت کل کشور نشان می‌دهد سرانه‌ی تولید فیلم در بین 104 کشور دنیا، برحسب هر یک میلیون نفر جایگاه ایران را به 64 تقلیل می‌دهد.

5. از نظر دسترسی به کامپیوتر نیز آمارها نشان می‌دهد در سال 2000 قریب 4 میلیون رایانه‌ی شخصی در ایران بوده است که در مقیاس جهانی از بین 164 کشور رتبه‌ی 18 را دارد. سرانه‌ی کامپیوتر برحسب هر هزار نفر نیز حاکی است ایران با 58/6 رایانه در هر هزار نفر رتبه‌ی 69 را کسب کرده است.

6. از نظر دسترسی به رادیو نیز آمارها نشان می‌دهد در سال 2000 قریب 17 میلیون رادیو در ایران وجود داشته است که در

مقیاس جهانی از بین 221 کشور رتبه‌ی 23 را دارد. سرانه‌ی رادیو برحسب هر هزار نفر نیز حاکی است ایران با 249 رادیو در هر هزار نفر رتبه‌ی 135 را احراز کرده است. 7. شاخص تعداد خطوط تلفنی مورد استفاد در ایران نمایانگر وجود بیش از 6 میلیون خط است که از این نظر در میان 231 کشور دنیا رتبه‌ی 23 را احراز کرده است. این تعداد برحسب هر هزار نفر نیز با میزان 92/5، جایگاه ایران را در رتبه‌ی 127 قرار داده است.

8. همچنین تعداد خطوط موبایل نیز در سال 1998 م عادل 256 هزار عدد بوده است که در میان 209 کشور مورد بررسی رتبه‌ی 72 را کسب کرده است. از سوی دیگر این شاخص به نسبت جمعیت گویای این است که با حدود 4 خط موبایل در هر هزار نفر، ایران در رتبه‌ی 153 می‌نشیند.

9. دسترسی به تلویزیون نیز بیانگر این است که در کل کش ور ایران 28 ایستگاه تلویزیونی وجود دارد که در بین 228 دولت مورد بررسی دارای جایگاه 56 است. نسبت این تعداد به جمعیت نیز نشان می‌دهد که ایران در مقام 173 ایستاده است. تعداد تلویزیون‌های موجود در کشور نیز معادل 4610 هزار دستگاه است که در مقیاس جهانی دارای رتبه‌ی 33 از بین 215 دولت است. نسبت سرانه‌ی همین شاخص نیز با 67/5 دستگاه بر هر هزار نفر، جایگاه ایران را به مقام 145 فروکاسته است.

منبع:

1. برترین ملت ها، <http://www.nationmaster.com/country/ir/mil>

رتبه‌ی ۳۳ ایران از نظر تعداد اعدام در جهان

بر اساس آمار برترین ملتها^(۱) شاخص‌های اجتماعی تعداد زندانیان در ایران از منظر جهانی به شرح زیر است:
زندان‌ی و اعدام شدگان

۱ جر پایه‌ی آمار سال ۱۹۹۸، ایران با ۶۶ اعدام از بین ۳۳ کشور دارای مجازات اعدام، رتبه‌ی چهارم را داشت. این رقم در سال ۲۰۰۷ یعنی کمتر از ده سال به ۳۱۷ نفر اعدام شده افزایش یافته و رتبه‌ی ایران را پس از چین به مقام دوم رساند. این در حالی است که در مقایسه بین جمعیت این دو کشور، نرخ اعدام در ایران وضعیت بسیار نگران کننده‌ای را به خود گرفته است. به عبارت دیگر از هر یک میلیون نفر، یک نفر در ایران اعدام شده‌اند (۲).

کشور	تعداد اعدام
چین	+۴۷۰
ایران	+۳۱۷
عربستان	+۱۴۳
پاکستان	+۱۳۵

- 2- از نظر تعداد زندانی نیز ایران با 163526 زندانی در سال 2003، در بین 164 کشور رتبه‌ی دهم را به خود اختصاص داده است! از منظری دیگر نسبت جنسی زندانیان نشان می‌دهد فقط $\frac{3}{5}$ درصد (سه و نیم) از آنان زن هستند و از این نظر نیز از بین 134 کشوری که دارای زندانی زن بوده‌اند رتبه‌ی 84 را اتخاذ کرده است. همچنین شواهد گویای این امر است که از هر 100000 نفر، 226 نفر ایرانی در زندان به سر می‌برند. این شاخص در مقایسه با مقیاس جهانی جایگاه ایران را در رتبه‌ی 33 قرار می‌دهد.
- 3- شاخص مربوط به مقایسه کل زندانیان به تعداد بازداشت‌های موقت صورت گرفته در سال 2003 نیز بیانگر این است که تعداد بیش از 163 هزار نفر زندانی، فقط 25 درصد کل بازداشت شدگان موقتی است که ثبت شده است. از همین نظر نیز در بین 143 کشور مورد مقایسه، ایران دارای رتبه‌ی 84 است.
- 4- از نظر تعداد زندانیان به کل ظرفیت زندان‌های کشور نیز شواهد حاکی است تعداد زندانیان ایران قریب $\frac{2}{5}$ (دو و نیم) برابر کل ظرفیت زن‌دان‌های کشور است. به تعبیر دیگر از نظر این شاخص، جایگاه ایران در بین 128 کشور دیگر مورد مقایسه برابر با رتبه‌ی هفتم است! این امر می‌تواند معرف این موضوع نیز باشد که زندانیان ایران در شرایط بد مضاعفی به سر می‌برند. (منبع شماره 1)

منبع:

1. <http://www.nationmaster.com/country/ir/mil>

2. آمار مجازات اعدام

<http://www.amnestyusa.org/encourage-worldwide-abolition/death-penalty-statistics-2007/page.do?id=1011348&n1=3&n2=28&n3=1277>

جایگاه مهاجرت

همچنین شواهد نشان می‌دهد که ایران یکی از بزرگترین کشورهای **مهاجر فرست** و مهاجر پذیر به‌شمار می‌رود⁽¹⁾.

1. جایگاه مهاجرت در ایران در بین 224 سرزمین در دنیا در طی سال 2003 برابر با 167 است که گویای مهاجرت نسبتاً زیاد انجام شده در این کشور است.

2. از نظر تعداد کل پناهنجویان در ایران نیز با 1931300 نفر، در بین 110 کشور

پناهنده‌پذیر، رتبه‌ی نخست را احراز کرده است. به بیان دیگر در طول سال‌های 99- 1990 از هر هزار نفر جمعیت ایران 28/3 نفر پناهنده بوده‌اند که از این نظر دارای رتبه‌ی 15 است.

3. از نظر شاخص خروج پناهجو از کشور نیز شواهد حاکی است در سال 2000 قریب 85000 نفر از ایران به قصد پناهنگی خارج شده‌اند که از این نظر در بین 79 کشور **پناهنده‌فرست** دارای رتبه‌ی 15 است.

4. همچنین از بین 53 کشوری که در سال 2002 پناهجویان‌شان در امریکا اقامت کرده‌اند، ایران با 73 نفر در رتبه‌ی 11 قرار دارد. از سوی دیگر از نظر تعداد تقاضاهای رسیده برای پناهنگی به امریکا از بین 64 کشور متقاضی، ایران با 2727 تقاضا در مقام 9 (نهم) قرار دارد.

5. از نظر درخواست‌های ثبت شده ی پناهنده‌گی در امریکا نیز ایران با 2000 درخواست ثبتی از بین 53 کشور دیگر رتبه‌ی سوم را احراز کرده است. در عین حال از بین 41 کشوری که تقاضای پناهنده‌گی‌شان از سوی امریکا مورد قبول قرار نگرفته است، ایران با 595 تقاضای قبول نشده در رتبه‌ی نهم قرار دارد.

منبع:

1. برترین ملتها <http://nationmaster.com>

نیم‌نگاهی بر آسیب‌شناسی اپوزیسیون خارج از کشور

از ابتدای تحولات سیاسی ایران در طول سال‌های پس از مشروطیت تا امروز سازمان‌ها و احزاب سیاسی بسیاری شکل یافته و پس از طی دورانی از فعالیت و اقدامات سیاسی و اثرگذاری بر تحولات محیطی، یا دستخوش نابسامانی شده‌اند یا در سامانی نوین و در حال گذار به حیات خود ادامه داده‌اند. این تأثیرات نیز محصول طیفی بی‌عی و ارتباطات متقابل سازمان‌ها و نهاد قدرت در جامعه ایران است. به بیان دیگر وجود سازمان‌های سیاسی رویارو و معطوف به دستیابی بر قدرت در قالب اپوزیسیون سامان یافته، پدیدار و مؤثر دارای همبستگی و ارتباط دوسویه‌ای با ساختار و کارکردهای

نهاد ديمقراسى در هر جامعه اى است. اين دو وجه عبارتند از:

الف) از يك سو فقدان نهاد و نمادهائى ديمقراسى مى تواند زمينه ساز عدم پاييى اپوزيسيون سازمان يافته و مؤثر شود. در چنين وضعيتى سازمان ها و احزاب سياسى به صورت محافل سياسى غير رسمى يا زیرزمينى فعاليت خود را آغاز مى كنند و تشكيلات غير رسمى خود را نيز در شرايط مخفى و خفكان سامان مى دهند. بديهي است كه در اين شرايط امكان تمرين اندیشه و عمل ديمقراتيك براى ساختار و سازوكارهاى درونى اين گونه سازمان هاى سياسى نيز مهيا نبوده و آفت هاى خاص خود را به دنياى دارد. هم چنين در فضاى اختناق و سرکوب آموزش عملى و نظرى نيز داراى محدوديت هاى است كه مى تواند منجر به يك سويه نگري و عمل گرایی بدنه و تشديد فضاى نخبه گرایی در درون اين سازمان ها شود.

سانتراليزم و ظهور ر نمادهائى غير ديمقراتيك در اين موقعيت نيز از ديگر برآيندهائى ناگزيرى است كه مى تواند ماندگارى و پويائى اين سازمان ها را در معرض خطر قرار دهد. بي ترديد در افق گسترده، ارتباط اين سازمان ها با هواداران خود نيز مى تواند دستخوش نوعى روابط رمة - شبانى شود كه داراى آثار منفى و ناپايدارى است كه در شرايط آزاد و شك ست فضاى اختناق خود را نمايان مى سازد. نمونه اين پيامد آسيب شناختى را مى توان در شرايط انقلابى سال 57 نيز مشاهده كرد.

ب) از سوى ديگر از منظر اثر گذارى اپوزيسيون بر فرايند ديمقراسى مى توان اين پيامدهائى آسيب ساز را دنبال كرد. بديهي است رشد غيرطبيعى سازمان ها و احزاب در شرايط اختناق چنان فضايى را فراهم مى آورد كه براى شكل گيرى نهادهائى ديمقراسى و نهادينه شدن آن مخاطره انگيز است. ضعف تحمل اندیشه هاى ديگران و ميل به تك صدائيى و يكتانگري را مى توان در درون همين سازمان ها نيز رد يابى كرد. بسيارى از اين سازمان ها كه روزگارى تمام هم و تلاش خود را معطوف شكستن فضاى اختناق و خودكامگى

می‌کردند در اولین فرصت گشایش فضای سیاسی با سهم خواهی‌های مفرط و تاکتیک‌های غلط نه تنها نیروی سیاسی و مردمان هوادار خود را قربانی سیاست‌های غلط خود می‌کنند، بلکه در میان مدت، زمینه‌ی بازتولید فضای سرکوب و بازسازی اختناق دیرپا را فراهم ساخته و تمام تافته‌ها را پنبه می‌کنند. نزاع‌های سیاسی و نظامی سازمان‌ها در ابتدای سال‌های انقلاب را می‌توان نمونه‌هایی از توالی چنین فضای آسیب‌زایی بر شمرد.

به هر روی آنچه انگیزه‌ی نگارش نقد حاضر شد وجود فرصت ناخواسته‌ی ای است که با مهاجرت اجباری سازمان‌ها و احزاب سیاسی به کشورهای توسعه یافته‌ی روی داده است که سال‌های متمادی دارای سابقه‌ی نظری، فلسفی و اجرایی اعمال دموکراسی و مش‌ارکت مردمی در سرنوشت سیاسی بوده‌اند. البته

سازمان‌های سیاسی اپوزیسیون و شبه اپوزیسیون فعال در درون کشور نیز دارای آسیب‌شناسی خاص خود هستند که موضوع بررسی دیگری است. در فرایند ساختیابی و نهادینه شدن دموکراسی صرف نظر از ساختار، اساسنامه، مرام نامه، تشکیلات، برنامه‌ها، سیاست‌ها و در نهایت اقدامات اجرایی این سازمان‌ها در طی قرن اخیر، نوشتار حاضر بدون ورود به تحلیل درون سیستمی آن‌ها، در پی بازکاوی و شناسایی مهم ترین آسیب‌ها و بحران‌هایی است که امروزه در تمامی ساختار و کارکرد این سازمان‌های سیاسی دامن گسترده است. بی‌تردید شناخت این آسیب‌ها و زمینه‌ها و پیامدهای بروز آن می‌تواند سبب‌ساز بازسازی و ترمیم ساختاری سازمان‌ها و احزاب سیاسی فعال در خارج از کشور شود به گونه‌ای که بتواند ارزیابی‌های برخی فعالان سیاسی درون کشور مبنی بر بیهوده بودن اپوزیسیون خارج از کشور را به چالش در اندازد.

اشاره به این نکته‌ی مهم ضروری است که محور بحث در نوشتار حاضر آن دسته از سازمان‌های سیاسی است که حول محور اندیشه‌ی چپ در ایران شناخته شده‌اند. این نکته از آن‌روست که احزاب و سازمان‌های سیاسی چپ، قدیمی و م‌وثرترین و در عین حال فراگیر و

سازمان‌یافته‌ترین سازمان سیاسی در کشور را تشکیل می‌دهند. سازمان‌های سیاسی ملی-مذهبی، مذهبی-التقاطی و ملی صرف نیز با وجود برخورداری از برخی مشترکات در نکات زیر دارای اختصاصات جداگانه ای نیز هستند که موضوع بررسی نوشتار حاضر نیست. از سوی دیگر گروه‌ها و گرایش‌های راست لیبرالی یا نولیبرالی و سلطنت‌خواه نیز به دلیل قدمت اندک سازمان‌یابی سیاسی و فقدان ساختار تشکیلاتی منسجم و فراگیر موضوع بحث حاضر نیستند.

آسیب‌ها

- 1- دوری از جامعه‌ی ایران و مهاجرت اجباری فعالان سیاسی از رهبران تا اعضای وابسته و پیوسته به آن‌ها اولین زمینه‌ی ایجاد تشتت و بی‌سازمانی و فروپاشی سامان نسبی آن‌ها شد. بدیهی است این پیامد محصول فرایندی است که در موارد زیر بدان‌ها توجه می‌شود.
- 2- دوری از شرایط عینی تحولات جامعه‌ی ایران، تضادهای سیاسی و اجتماعی عمده، آرایش نیروهای مردمی، ساختار و ترکیب طبقات اجتماعی و نهادهای مدنی، شبکه‌ها و روابط آشکار و پنهان ماشین قدرت و شرکا و گروه‌های درگیر در آن و سایر تحولاتی که در فضای اندیشگی و عملی در ایران پس از انقلاب و قلع و قمع سازمان‌های سیاسی دگراندیش در سال‌های نخست انقلاب و جنگ رخ داد از دیگر زمینه‌های اجتناب‌ناپذیر مؤثر بر ساختار، سازمان و عملکرد اپوزیسیونی برون‌مرز است.
- 3- بحران ناشی از فروپاشی کشور شوروی به عنوان مهم‌ترین اردوگاه و حامی ایدئولوژیک و سیاسی برخی نیروهای چپ‌گرا و سوسیالیست در ایران نیز منجر به عدم بازتولید فکری و آرمانی این سازمان‌ها و بروز گرایش‌های مختلف در درون این طیف فکری شد. به‌طوری که در یک‌سوی طیف محافظه‌کاری در بین برخی سازمان‌های چپ‌گرا در پذیرش تغییرات و دفاع از رویکردهای ایدئولوژیک و ارتدوکسی دوران جنگ سرد به‌وقوع پیوست. در سوی دیگر طیف، شفافیت در حال‌گذار برای حفظ و

ماندگاری سازمان و تشکیلات آسیب دیده و از هم پاشیده، از نخستین پیامدهای هجرت اپوزیسیون مورد بحث است. در میانه ی این طیف نیز می‌توان به وجود تمایلاتی به اندیشه‌های جمهوری خواهی و سوسیال دمکرات؛ تمایل به اندیشه‌های جمهوری خواهی و لیبرال دمکرات؛ و حتی تمایل به اندیشه‌های مشروطه خواهی از نوع سلطنتی نیز اشاره کرد که منجر به لاغردن و انقباض تشکیلاتی این سازمان‌ها نیز شده است. برکنار از این تنوع و تشتت، بسیاری نیز در فضای ایستایی اندیشگی و دیگر شرایط موجود در جغرافیای جدید، در نهایت به وازدگی سیاسی و دوری و ایزوله شدن فردی کشانده شده‌اند.

4- در چنین فضای جدیدی نسل نخست مهاجران سیاسی خواه به دلیل ناتوانی در حفظ ارتباط با نسل دوم و فرزندان خود و خواه به دلیل فضای فرهنگی و اجتماعی و سیاسی دیگرگون و نامرتب با جامعه ی ایران نتوانستند به بازتولید تشکیلاتی و عضوپذیری بپردازند و لاجرم با سالخوردگی سازمانی و حزبی روبه‌رو شده‌اند. دیری نخواهد پایید که در مارا تن امداد بین نسلی این سازمان‌ها، کسی برای حفظ و تداوم میراث سیاسی این سازمان‌ها باقی نخواهد ماند (حداقل در فضای زیست خارج از کشور).

5- از جمله دیگر پیامدهای دوره‌ی جدید حیات سیاسی این سازمان‌ها می‌توان به دو پیامد اشاره کرد. پیامد نخست ذهنی‌گرایی و دوری از فاکتورهای واقع بینانه در تحلیل شرایط عینی- ذهنی جامعه و شکست در برخی تحلیل‌ها و برنامه‌های عمل و تعیین سیاست‌ها و تاکتیک‌های م‌وثر و زایا است. پیروی و مدیریت‌پذیری رهبران سیاسی این سازمان‌ها از وقایع و تحولات درون کشور و در نهایت بریدگی و ناپایداری اقدامات سیاسی م‌وثر را می‌توان به عنوان دومین پیامد برشمرد. مدیریت‌پذیری از تحولات جامعه ی ایران، جنبش‌های مدنی و نیروهای سیاسی و اجتماعی آن و حتی سیاست‌ها و تاکتیک‌های جمهوری اسلامی و در نهایت عقب ماندگی از رهبری جنبش آزاد خواهی، دمکراسی و مطالبات

عدالت‌طلبانه در ایران نمودهای دیگری از دامن‌های این آسیب‌پذیری‌هاست.

6- عمده شدن تضادهای فرعی و میان‌سازمانی و تشدید از هم گسیختگی و چند دست‌ه‌گی یا سکتاریزم و کاهش توان اندک این سازمان‌ها و احزاب نیز نمونه‌ی دیگری از تغییرات به‌عمل آمده در درون‌ساختار تشکیلاتی این سازمان‌ها است که می‌توان از آن یاد کرد.

البته در این میان زندگی در جوامع دموکراتیک اروپایی و آمریکایی و مقایسه‌ی ساختار، سازمان، سیاست‌ها و برنامه‌های کلان حزبی و تشکیلات سیاسی ایرانی با وضع مشابه در این جوامع، زمینه‌ی عقب‌نشینی از رویکردهای گذشته را فراهم ساخت. در این فرایند تلاش برای بازپردازی اتحادها، جبهه‌ها و حتی گاه قناعت به تشکیل انجمن‌های اجتماعی و فرهنگی برای حفظ طراوت و پویایی فعالیت اجتماعی و سیاسی نیز از راهکارهای بدیلی است که در جای خود بسیار هم مغتنم و مفید محسوب می‌شود.

7- تحرك طبقاتی اعضا و فعالان سیاسی و تغییر شرایط عینی و اقتصادی آنان و لذا عدم تعقیب چالش‌های اجتماعی و سیاسی سازمانی و دیگرخواهانه با اولویت‌دهی به زندگی شخصی و منافع فردی را می‌توان در سطح خرد برشمرد. تمایل به بازگشت به ایران در نزد برخی از افراد و متارکه‌ی دنیای سیاست برای منزه ماندن از هرگونه شائبه‌ی عناد و ستیز با ساختار قدرت در ایران خواه ناشی از ندامت این گروه از فرصت‌های از دست داده و خواه ناشی از فشار روحی و عاطفی خانواده‌ها، از دیگر زمینه‌های جداسری و در عین حال پیامدهای آسیب‌زای بسیاری از سازمان‌های سیاسی در خارج از کشور است. به این فهرست می‌توان عوامل دیگری مانند تأثیر مهاجرت بر زندگی خانوادگی افراد و آثار اجتناب‌ناپذیر آن بر روحیه، شخصیت اجتماعی و در نهایت فعالیت‌های سیاسی برخی دیگر را نیز افزود.

8- مشاهده‌ی عینی برخی فعالان سیاسی از کشورهای سوسیالیستی در جمهوری‌های وابسته به شوروی و سایر ممالک اروپای شرقی در

ابتدای مهاجرت و خروج از کشور و تجدید نظر بسیاری از آنان در خصوص نوع و نحوه ی آرمان‌خواهی، سبب واقع بینی و زمینی شدن بسیاری از خواسته‌های سیاسی آنان شد. این تجربه از سوی دیگر منجر به واردگی سیاسی و تردیدهای جدی برخی دیگر شد که در طول سال‌های مختلف بخشی از عمر و سرمایه ی خود را صرف این آرمان کرده بودند. این وضعیت خاصه دامنگیر کسانی شد که در طول سال‌ها فعالیت سیاسی آشکار و پنهان فرصت تعمق و برخورد واقع بینانه ی سیاسی را نیافته بودند.

9- تربیت و تقویت سرمایه ی انسانی (دانش و تجربه) برخی از فعالان سیاسی و ارتقای سطح بینش و نگرش و منزلت اجتماعی، علمی و سیاسی اعضا و وقوع پدیده ی رقابت و مشارکت در رهبری و برنتابیدن رهبری های سنتی در این سازمان‌ها به‌ویژه با نقد رهبری گذشته و اشتباهات تاکتیکی آن‌ها در سال‌های نخست انقلاب نیز زمینه ی داعیه ی رهبری و چالش‌پذیری رهبران پیشین را فراهم ساخت. این نکته همانند بسیاری از زمین های پیش‌گفته اگرچه بازتاب های منفی را در سازمان و تشکیلات سیاسی این سازمان‌ها بر نهاده است، در عین حال می‌تواند فرصت مناسبی برای کادرسازی و چرخش قدرت در درون این سازمان‌ها باشد.

بی‌تردید می‌توان بر این سیاهه مجموعه ای از عوامل موثر دیگر را نیز افزود و در عین حال زمینه‌های پیش‌گفته را نیز مورد نقد و چالش قرار داد که در جای خود برای پیش برد فرایند دمکراتیزه کردن سازمان‌های سیاسی و در نهایت جنبش‌های مدنی در جامعه ی ایران بسیار ضروری است.

آزادي در ايران: رتبه‌ی 118 از 141 کشور!
بر پایه‌ی بررسی‌های انجام شده توسط سایت
برترین ملتها که آمار مقایسه‌ای بین ملتها
را با استفاده از منابع معتبر ارائه
می‌دهد، گزارش شاخص‌های سیاسی ایران در
مقایسه با سایر کشورها قابل توجه
است.⁽¹⁾ مهم‌ترین شاخص‌های سیاسی عبارتند از:

حکومت

1. ایران از نظر تقسیمات جغرافیایی با
داشتن بیش از 30 استان در بین 200 کشور
جهان، در جایگاه 25 قرار دارد، ولیکن از
نظر شاخص سرانه‌ی تقسیمات سیاسی - اداری
برحسب هر یک میلیون نفر، با امتیاز 0/4
(چهار دهم)، در بین مجموعه کشورهای جهان
رتبه‌ی 161 را احراز کرده است.

2. از نظر شاخص فساد دولتی نیز بر پایه‌ی
بررسی انجام شده در بین صاحبان تجارت،
دانشگاهیان و تحلیل گران امنیت مالی، و
طبق مقیاس طیفی صفر یعنی بدون فساد تا
10 به معنی بیشترین فساد، شواهد نشان می‌دهد
ایران با کسب امتیاز 7 یا فساد مالی بالا
در بین دولت مردان مشتمل بر فساد پلیس،
فساد تجاری و سیاسی در بین 130 کشور مورد
بررسی رتبه‌ی 52 را به دست آورده است.

دمكراسي

1. از بين 141 کشور مورد بررسی در سال 2001، ایران از نظر آزادی‌های سیاسی و مدنی رتبه‌ی 118 را دریافت کرده است. به بیان دیگر از نظر مقیاس مورد بررسی از امتیاز 7 (بالا) تا يك (پایین) ایران مانند همیشه امتیاز يك را به دست آورده است.
2. شاخص دیگر رده بندی وجود نهادهای دموکراتیک است. بدین معنا که کشورهای دارای ساختار ت مامیت‌گرا امتیاز صفر و ساختار دموکراتیک، امتیاز 10 دریافت کرده اند. از این نظر ایران در سال 1999 با امتیاز 3 (سه) از بين 141 کشور رتبه‌ی 88 را احراز کرده است.
3. از نظر تعداد زنان نامزد در انتخابات مجلس (ششم در سال 2000)، نتایج بررسی میان 166 کشور گویای این است که ایران با 1963 نفر و در رتبه‌ی 25 جایگاه مناسبی را به چنگ آورده بود. این شاخص صرف نظر از کیفیت انتخاب و تایید آنان از سوی شورای نگهبان، در سال انتخاباتی مجلس هفتم و هشتم به طور جدی دگرگون شده است.
4. از سوی دیگر علی رغم تعداد بسیار زنان نامزد شده بر ای انتخابات، نسبت زنان نماینده‌ی مجلس برابر با $\frac{3}{4}$ (سه و چهار دهم) درصد است که در مقایسه با 161 کشور جهان در دوران آزادی‌های نسبی اصلاح طلبان! رتبه‌ی 140 را اتخاذ کرده است!
5. نسبت زنان وزیر، معاونان وزیر و سایر موقعیت‌های در سطح وزیر در دستگاه حکومتی نیز 27 درصد است که در مقایسه با 132 کشور دیگر رتبه‌ی 23 را کسب کرده بود. این شاخص نیز پس از تغییر ریاست جمهوری در ایران در سال 2005 بسیار تنزل کرده است.
6. حق رای زنان در انتخابات ایران برای اولین بار در سال 1963 (1342 ش) قانونی و اجرا شد. این شاخص در مقیاس جهانی و از بين 166 کشور مورد بررسی نشان می دهد که ایران رتبه 23 را احراز کرده است. ولی مقایسه‌ی شاخص مربوط به اولین زن نماینده‌ی

مجلس در ایران در همان سال، در مقیاس جهانی، رتبه ایران را از بین 159 کشور به 81 تقلیل می‌دهد.

7. شاخص تعداد افراد واجد شرایط برای شرکت در انتخابات مجلس در ایران، با حدود 42 میلیون نفر در سال 2000 گویای حجم بالای این گروه سنی است که در مقیاس جهانی در کنار 167 کشور جهان، رتبه‌ی 17 را کسب کرده است. سرانه‌ی این تعداد افراد نیز عبارت از 612 نفر در ازای هر هزار نفر جمعیت کل کشور است که از این نظر ایران در بین 163 کشور جهان دارای رتبه‌ی 66 است.

8. اگرچه در مقایسه‌های به‌عمل آمده شاخص نسبت تعداد نمایندگان مجلس به جمعیت کل کشور نیامده است، ولی مقایسه‌ی ایران با 290 نفر نماینده برای 70 میلیون نفر جمعیت، در کنار کشور سوئد با 370 نفر نماینده برای 9 (نه!) میلیون نفر جمعیت، نشانگر تفاوت سطح و عمق ساختار دموکراسی در بین این دو کشور است!

منبع:

1. برترین ملتها:

<http://www.nationmaster.com/country/ir/Democracy>

نیروی نظامی ایران، رتبه‌ی هشتم جهان!

براساس آمارهای بررسی شده، شاخص نیروی نظامی ایران از منظر جهانی به شرح زیر است:⁽¹⁾

1- رشد نیروی نظامی (شامل ارتش، سپاه، بسیج و نظامیان قضایی) در ایران در بین سالهای 1985 تا 2000 با 16 درصد رشد منفی سبب شده است ایران در بین 175 کشور رتبه‌ی 89 را احراز کند.

2- شاخص تعداد نیروی نظامی نیز حاکی است در سال 2000 تعداد 513 هزار نیروی نظامی در ایران وجود داشته است. این رقم در

مقیاس جهانی از بین 175 کشور دنیا رتبه ی هشتم را به ایران اختصاص داده است . نسبت این تعداد به هر هزار نفر نشان می دهد 7/5 (هفت و نیم) نفر در برابر هر هزار نفر در بخش نظامی ایران فعال هستند . از منظر این شاخص، در بین 166 کشور جهان، ایران رتبه ی 30 را کسب کرده است.

3- شاخص صادرات رسمی اسلحه گویای این است که ایران با 335 میلیون دلار امریکا در بین 68 کشور جایگاه 14 را احراز کرده است . سرانه ی این رقم به هر نفر در ایران معادل 5 دلار است که از 67 کشور دنیا مقام 31 را اخذ کرده است . این ارقام برای شاخص واردات اسلحه نیز تقریباً یکسان است.

4- شاخص نسبت هزینه ی نظامی به ک ل تولید ناخالص داخلی نیز نمایان گر این است که ایران در بین 165 کشور دنیا با 3/1 درصد جی دی پی، رتبه ی 48 را کسب کرده است.

5- نیروی نظامی قابل دسترس در بخش نظامی نیز مشتمل بر مردان واقع در سنین 15 تا 49 سال در ایران با بیش از 20 میلیون نفر در جایگاه 15 از بین 175 کشور ایستاده است . به بیان دیگر این رقم به نسبت جمعیت هر کشور، حاکی است که به ازای هر هزار نفر ایرانی 298 نفر نیروی نظامی وجود دارد که این شاخص در مقیاس جهانی میان 175 کشور در ردیف هفتم نشسته است . البته رقم واقعی و متناسب نیروی نظامی در ایران عبارت از 12 میلیون نفر است که از این نظر رتبه 17 و از نظر نسبت آن به هر هزار نفر نیز رتبه ی 79 را به خود اختصاص داده است.

منبع :

1. برترین ملتها <http://www.nationmaster.com/country/ir/mil>

پایان عصر پادشاهی و اقتدارگرایی

بر پایه ی گزارش منت شر شده در زمینه ی دمکراسی در جهان از سوی «خانه آزادی» که مبتنی بر يك تحقیق آماری با متدلوژی علمی صورت نوشته شده است، شواهد حاکی از رشد روزافزون نظام های سیاسی دمکراتیک در کشورهای جهان است.⁽¹⁾ این مطالعه در سه مقطع زمانی در سال های ۱۹۰۰، ۱۹۵۰ و ۲۰۰۰ متمرکز است.

1- دموکراسی: آمار تطبیقی این گزارش حاکی است که در طول يك قرن گذشته تعداد

دولت‌های دمکراتیک در ابتدای قرن از صفر مطلق به ۱۲۰ کشور در انتهای قرن رسیده است که ۶۲ درصد کل دولت‌های جهان را تشکیل می‌دهد. در این میان ۵۸ درصد جمعیت جهان نیز در این قلمروهای سیاسی زندگی می‌کنند.

2- نظام‌های اقتدارگرا: بلافاصله پس از رتبه‌ی اول دمکراسی در جهان، ۲۰ درصد دولت‌های جهان دارای نظام‌های سیاسی اقتدارگرا است که این نسبت در سال ۱۹۰۰ برابر صفر مطلق بوده است. در این قلمروه بیش از ۳۳ درصد جمعیت جهان زندگی می‌کنند.

3- دمکراسی‌های محدود شده: علاوه بر این حدود ۸ درصد از دولت‌ها نیز در نظام‌هایی با اعمال محدود کننده‌ی دمکراسی به سر می‌برند که این نسبت در ابتدای قرن بیستم، ۱۹ درصد بوده است. در این میان قریب ۵ درصد مردم دنیا در چنین فضا‌هایی زندگی می‌کنند.

4- نظام‌های سلطنت مطلقه و مشروطه: تعداد این نظام‌ها از حدود ۲۴ دولت یا ۱۹ درصد دولت‌ها در ۱۹۰۰، اینک کلاً رو به نابودی نهاده‌اند. بر پایه‌ی همین آمار در ابتدای قرن بیستم بیش از ۵۴ درصد جمعیت آن زمان در نظام‌های سلطنتی زندگی می‌کردند. البته در این میان هنوز ۱۰ کشور وجود دارند که نظام سلطنتی به عنوان سلطنت سنتی و تشریفاتی هم چنان در آنجا وجود دارد. هرچند نظام مسلط سیاسی در این ممالک عمدتاً دمکراتیک است.

5- نظام‌های تمامیت‌گرا یا توتالیتار: بر پایه‌ی همین آمار هم اکنون فقط ۵ دولت تمامیت‌گرا وجود دارد که نزدیک به ۲/۵ دهم درصد از مردم جهان را در خود جای داده است.

نکته‌ی جالب توجه در این گزارش ترسیم وضعیت ایران است که شواهد گویاست از سال ۱۹۰۰ یعنی مقارن با انقلاب مشروطیت در ایران نظام مسلط سیاسی عبارت از سلطنت مطلقه بوده، در سال ۱۹۵۰ یا دهه‌ی سی شمسی نظام سلطنتی مشروطه بوده! و در سال ۲۰۰۰ یا آغاز قرن بیست و یکم و هزاره سوم میلادی ساختار سیاسی ایران اقتدارگرا بوده

است. در تعریف از رژیم اقتدار گرا نیز آمده است: «نظام‌هایی که در آن دولت تک‌حزبی و دیکتاتوری نظامی حاکم بوده و به‌طور جدی حقوق بشر نقض می‌شود». آنچه در پایان این بررسی می‌توان گفت این است که: * جای خالی کشور ایران در فهرست ممالک دمکرات که از ابتدای قرن بیستم **شاهد تلاش مبارزه برای ساختمان دمکراسی در ایران بوده است** بسیار تکان‌دهنده است. * مهم‌ترین ضرورت توسعه‌ی سیاسی در جهان امروز به‌ویژه در ایران امروز فراگیر ساختن جنبش دمکراسی خواهی است که با هیچ ممالک و تسامحی نمی‌توان آن را به نظام‌های مشروطه‌ی شاهی یا شیخی تقلیل داد. * رویای برخی سلطنت‌طلبان نیز با چنین گزارشی می‌بایست به این بیداری و آگاهی سیاسی برسد که دوران طلایه‌داری و مبارزه برای سلطنت‌طلبی به سر آمده است و بازمانده‌های باستان‌شناختی موناکی‌های موجود نیز بیش‌تر برای نمایش موزه‌ای و تاریخی حفظ شده است.

منبع:

1. خانه آزادی <http://www.freedomhouse.org>

فصل هفتم: آسیب‌شناسی مسایل اقتصادی
ایران (جامعه‌شناسی اقتصادی)

همه با هم برابرند، بعضی برابرتر!

در تعریف از مفهوم طبقه، دو رویکرد اصلی وجود دارد: نخست، رویکرد مارکسیستی است که بر پایه آن طبقه عبارت از تفکیک اقشار و گروه‌های مختلف اجتماعی مبتنی بر مالکیت ابزار تولید است. این طبقه بر اساس مناسبات و شیوه‌ی تولید در هر دوره‌ی تاریخی شکل و ترکیب متفاوتی به خود می‌گیرد. رویکرد دوم طبقات اجتماعی را بر اساس منزلت فرد در جامعه و شاخص‌هایی چون شغل، تحصیل و درآمد سنجیده و تعریف می‌کند. رویکرد اول علاوه بر تحلیل و بازشناسی ریشه‌های تضاد بین طبقه‌ها دارنده و فاقد ابزار تولید، به دنبال رفع این ریشه‌ها و رهایی انسان از ابزار تولید و دارندگان بهره‌کش آن است. رویکرد دوم، نیز به دنبال تحلیل دلایل توجیهی وفاق اجتماعی بوده و در اندیشه‌ی حفظ وضع موجود است. بر پایه‌ی رویکرد نخست، قبل از هر بحثی می‌بایست روشن ساخت که جامعه‌ی ایران امروز در چه برهه‌ای از دوران تاریخی قرار دارد. صرف نظر از مناقشات متعدد در این خصوص، آنچه مسلم است، این که نظام غالب اقتصادی و اجتماعی کشور، نظام سرمایه‌داری است. ولیکن این نظام در درون ساختار خود دارای اشکال مختلفی همچون سرمایه‌داری ملی (درون‌زا و تولیدگرا)، سرمایه‌داری کمپرادور یا وابسته به سرمایه‌داری جهانی (برون‌زا و لمپنی) و سرمایه‌داری تجاری و سنتی (ارتجاعی و دلال‌منش) است. با این وصف طبقات اصلی جامعه عبارتند از طبقه‌ی کارگر و سرمایه‌دار.

در حال حاضر، بر اساس آمار و ارقام موجود قریب 20 درصد از افراد جامعه 80 درصد ثروت جامعه را در اختیار دارند. از سوی دیگر حدود 72 درصد از افراد جامعه زیر خط فقر نسبی قرار دارند. شواهد و ارزیابی‌های رسمی حاکی است افراد دارای درآمد کم‌تر از 180 هزار تومان در ماه زیر خط فقر (فقر نسبی) و افراد دارای درآمد کم‌تر از 90 هزار تومان در ماه زیر خط بقا (فقر مطلق) زندگی می‌کنند! فاصله‌ی خط فقر و خط بقا نیز فاصله‌ی خط حیات و ممات است. بدین‌معنا که زندگی و حیات جسمانی افراد زیر خط بقا در مخاطره‌ی جدی قرار دارد.

در ایران پیش از انقلاب همانند تمام کشورهای سرمایه‌داری با هدف تخفیف تضادهای طبقاتی، طبقه‌ی نوپیدی تحت عنوان طبقه‌ی متوسط در حال تکوین و رشد بود که با وقوع انقلاب و شرایط اقتصادی پس از آن، طبقه‌ی مذکور به‌تدریج در طبقه‌ی فقیر مستحیل شدند. دوقطبی شدن جامعه و تشدید فاصله‌ی طبقاتی و تضادها و مسائل اجتماعی ناشی از آن از دستاوردهای غیرقابل انکار سال‌های پس از انقلاب محسوب می‌شود. شعار استقلال، آزادی و جمهوری اسلامی در شرایط پیش از انقلاب گویای این واقعیت است که چالش اصلی و تضاد عمده‌ی آن زمان حداقل در شکل رو ساختی، ضدیت با اوضاع سیاسی حاکم در رژیم پهلوی بود (به‌ویژه در بین اقشار روشنفکر و تحصیلکرده‌ای که دارای خاستگاه بورژوازی بودند).

ریشه‌های شکاف طبقاتی الف) زمینه‌های عینی

1- وقوع انقلاب و فروپاشی ساختار سیاسی در کنار قطع وابستگی آشکار رهبران سیاسی کشور به سرمایه‌داری امریکا و اروپا، منجر به تضعیف نمایندگان طبقه‌ی بورژوازی ملی و تکنوکرات از یک‌سو و تشدید ستیز با امریکا و تحریم اقتصادی ناشی از بحران گروگان‌گیری از سوی دیگر شد. بلوکه شدن سرمایه‌های نقدی و غیر نقدی در کنار خرید کالا و فناوری مورد نیاز کشور از بازار قاچاق و دلال‌های

بین‌المللی (که تا قبل از انقلاب ب ه صورت گسترده‌ای به امریکا وابسته شده بود) و در نهایت افزایش قیمت تمام شده ی محصول، بزرگترین ضربه را به پیکره‌ی نحیف و آسیب‌پذیر اقتصاد ایران زد. تداوم قطع رابطه با امریکا و استمرار طبیعی تحریم اقتصادی از اوایل انقلاب تا کنون به گستره و عمق این آسیب افزوده است.

2- جنگ ناخواسته با تحریکات کشور عراق و حمایت‌های سایر کشورهای عربی منطقه و همچنین امریکا که به دنبال ایران تضعیف شده ای در منطقه بودند، و تداوم فرسایشی آن و عدم استفاده از فرصت‌های میانجی‌گری برخی از کشورهای منطقه، منجر به تخریب بسیاری از ساختارهای توسعه‌ای، اقتصادی و صنعتی کشور به‌ویژه در نوار مرزهای آبی و خاکی غرب و جنوب کشور شد. از دست دادن نیروهای پرشور و انقلابی که نسل فعال و مجریان اصلی پروژه ی انقلاب محسوب می‌شدند از دیگر زیان‌های غیر نقدی بود که با تحمل آن در شرایط اوایل انقلاب، بسیاری از فرصت‌های توسعه‌ای از دست رفت. این افراد چه بسا می‌توانستند در فرایند بازسازی ایران پس از انقلاب مشارکت جدی و موثری داشته باشند. نسل آسیب‌دیده از انقلاب و به‌ویژه جنگ از قبیل خانواده ی شهدا، افراد بی‌خانم‌ان، مهاجران جنگی، معلولین و جانبازان و در نهایت آزادگان بازگشته از بیش از 8 سال جنگ و اسارت ثمره‌ای جز فقر و تنگدستی نچی ده و به خیل رو به گسترش فقرای کشور پیوستند.

3- وفور جمعیت و عدم کنترل موالید در دوران جنگ و کلاً در طول دهه ی 60 با این نگاه صورت گرفت که گسترش دین و حفظ ملک‌تنها با افزایش کمی جمعیت مسلمان ایرانی میسر می‌شود. ناامنی جانی جوانان و آسیب‌پذیری اعضای خانواده، غفلت از عواقب اجتماعی و اقتصادی وفور جمعیت ب ه‌ویژه در سال‌های پس از اتمام جنگ، ارائه تسهیلات یارانه‌ای بیش تر به خانوارهای پرعائله و تشویق آشکار و پنهان مبلغین دینی برای افزایش لشکر مسلمین علیه کفار، همگی منجر به تقویت این گرایش شد که افزایش تعداد فرزندان منافع کوتاه‌مدت بیشتری دارد و هرآن کس که نان دهد، دندان دهد!

نتیجه‌ی میان‌مدت این سوء مدیریت اجتماعی ظهور يك ورم جمعیتی در طول سال‌های 60 تا 65 بود که این ورم هر 5 سال با رشد فی‌زیکی جمعیت، تفاضلهای جدیدی مطرح می‌کند که با فقدان پیش‌بینی‌های لازم جامعه‌ی ایران را با بحران جدی روبه‌رو می‌سازد: دوره‌ای بحران شیرخشک، دوره‌ای چندشیفته بودن مدارس ابتدایی و ترك و افت تحصیلی فراگیر، در دوره‌ی دیگر تقاضای اجتماعی گسترده و مافوق ظرفیت دانشگاه‌ها و در 5 سال 80 تا 85 بحران بی‌کاری وسیع جوانانی که به سن کار می‌رسند، ادامه‌ی زنجیره‌ای است که پایه‌ی آن در ابتدای سال‌های انقلاب ریخته شد. بی‌کاری ابتدای مسیر تعمیق فقر و تنگدستی است.

4- توسعه سرمایه‌داری دولتی و حضور انحصاری ارگان‌ها، نهادها و برخی افراد منسوب و منصوب دولتی در فعالیت‌های اقتصادی به‌ویژه در حوزه‌هایی که اطلاعات و امکانات مالی، سیاسی و امنیتی آن فرصت رقابت را به افراد حقیقی و حقوقی غیر دولتی نمی‌داد، منجر به بروز شرایط نابرابر شد. در سایه‌ی درآمدهای هنگفت ناشی از رانتهای دولتی به مفهوم کل حاکمیت، عده‌ای افراد وابسته به مدیران دولتی یا به اصطلاح آقازاده‌ها ثروت‌های افسانه‌ای کسب کردند و در طول یک دهه گوی سبقت را از بسیاری از ثروتمندان پیش از انقلاب ربودند و به یمن این مدیریت در توزیع ثروت در جامعه، روزبه‌روز بر خیل طبقه‌ی فقیر در کشور افزوده شد. نوکیسه‌های قشر نوپدید، دیگر هیچ تحدید و تهدیدی را بر نمی‌تابند و تفرعن و استکبار مهم‌ترین خصیصه‌ی آنان است.

5- بی‌کاری گسترده و روزافزون ناشی از فقدان مبانی ساختاری و اندیشه‌ای یا فرهنگی و سیاسی- امنیتی تولید و کارآفرینی از دیگر عوامل موثر بر بروز فقر در شرایط نابرابر است که منجر به شکاف طبقه‌ای مضاعف می‌شود. پای‌ین بودن نرخ مشارکت اقتصادی (35 درصد)، بالابودن نرخ بار تکفل یا وابستگی جمعیت غیرفعال به جمعیت فعال که بر پایه‌ی تقسیم جنسیتی کار و فرصت‌های دیگر اقتصادی و اجتماعی استوار است، بی‌کاری 15 درصدی و کم‌کاری و پایین بودن بهره‌وری نیروی انسانی از سلسله عوامل موثر

بر فقر فقرا محسوب می‌شود. افت درآمد بی‌کاران و افراد شاغل در مشاغل غیر رسمی در کنار هزینه‌های هنگفت نیازهای غذایی، بهداشتی، مسکن، تحصیل و اوقات فراغت، این فاصله را به‌طور روزافزون عمیق‌تر می‌کند.

6- نظام تامین اجتماعی ناکارآمد و غیر فراگیر از دیگر زمینه‌های تشدید فقر عمومی است. فقدان چتر بیمه‌ای فراگیر برای اقشار مختلف مردم از جمله تهیدستان شهری، کارکنان مشاغل زیرزمینی و غیر رسمی و جامعه‌ی روستایی (کشاورزان، دامداران و باغداران) از یک‌سو، در کنار حجم بروکراسی وسیع و ناکارآمد کارگزاران بخش تامین اجتماعی در امور بیمه‌ای، حمایتی و امدادی با تشکیلات وسیع و بدون نظارت کارآمد در موسساتی هم‌چون کمیته‌ی امداد، بنیادهای جانبازان، شهید، طرح رجایی و سایر بنیادهای کوچک و متفرق دولتی و رانت‌خوار، نتوانسته است سطح زندگی آحاد ملت را در حداقل‌های قابل قبول حفظ کند.

ب) زمینه‌های ذهنی و فکری

1- متصل بودن ساختار قشربندي اجتماعي و عدم امکان تحرك اجتماعي و جابه‌جایی موقعیت فرد از طبقات فرودست یا ستم‌پذیر به طبقه‌ی فرادست از یک‌سو، و مقدر دانستن موقعیت اقتصادی و اجتماعی افراد ایرانی از سوی رهبران فکری و دینی جامعه از گذشته تاکنون در تایید وضع موجود از سوی دیگر از زمره زمینه‌های پذیرش اجتماعی فاصله‌ی طبقاتی است که مقدمات گسترش شکاف روزافزون را نیز فراهم می‌کند.

2- سیطره‌ی فرهنگ و قانون ارث و میراث خواری نیز زمینه‌ی قوام فقر فقرا و ثروت ثروتمندان و تصلب بیش از پیش ساختار طبقاتی جامعه‌ی ایران است. این فرهنگ و قانون که ایستاده بر بنیاد ساختار **عشیره‌ای**، **تبارمندی** و قبیله‌گرایی است مبتنی بر اندیشه‌ی تفکیک ازلی و ابدی بین نفوس و مخلوقات بر پایه‌ی برتری برخی بر برخی دیگر، و مدافع منافع طبقاتی صاحبان این اندیشه و قدرت است.

3- باور به تفکیک ملت یا به تعبیر دیگر امت به دو لایه‌ی خودی و غیر خودی و در شرایط کنونی برخورداری یا عدم برخورداری افراد بر پایه‌ی

قبول یا عدم قبول نظام سیاسی و ایدئولوژیک و لذا مرزبندی انسان‌ها بر همین بنیاد، منجر به ایجاد فرصت ترقی، تحرک و ثروت اندوزی برای هم‌کیشان و فقر، ستم و عقب ماندگی دگران‌دیشان می‌شود.

4- نخبه‌گرایی دینی و تفکیک مردم و گاه حتی خودی‌ها، به درجه‌ی اول و درجه‌ی دوم و قبول و اشاعه‌ی باور هژمونی درجه‌اولی‌ها به درجه‌دومی‌ها به مصداق سیطره‌ی شبان بر رمه و قشون گله‌ها از دیگر زمینه‌های فکری و اعتقادی انشقاق طبقات و تعمیق میان آن‌هاست.

5- قبیله‌گرایی و قومیت‌مداری در تفکیک نقش و جایگاه مردم، برگرفته از ساختار کهنه و دیرینه‌ی **عشیره ای تی** از دیگر معیارهای توزیع ثروت، قدرت و منزلت افراد محسوب می‌شود. به عبارت دیگر هرچه افراد به طایفه و نسب صاحبان قدرت و ثروت نزدیک‌تر باشند به همان میزان از موقعیت ممتازتری برخوردار خواهند بود.

6- تعصب مذهبی و اولویت دادن به مذهب و پیروان تشیع نسبت به سایر مذاهب و ادیان از قبیل سنی‌ها، مسیحیان، یهودیان، زرتشتیان و ... ایجاد محدودیت‌های شغلی، فرهنگی، اداری، قانونی، فقهی، اقتصادی، اجتماعی، تحصیلی و حتی تفریحی برای بهره‌گیری از فرصت‌های موجود از دیگر زمینه‌های زایش مداوم فقر در بین این اقشار محسوب می‌شود.

7- مردگرایی در کلیه‌ی عرصه‌های زندگی فردی، خانوادگی و اجتماعی و نابرابری حقوق زنان از نظر فقهی، شرعی و قانونی به‌نحوی که زنان جامعه‌ی ایران امروز را می‌توان دو بار مستضعف دانست، زمینه‌ی زنانه شدن فقر در جامعه‌ی ایران را افزایش داده است. وجود بیش از یک میلیون زنان بی سرپرست نشانه‌ی این بحران اجتماعی است.

8- خاص‌گرایی در توزیع فرصت‌های اجتماعی اعم از قدرت، ثروت و منزلت؛ به‌نحوی که در این رهگذر وابستگان نسبی و سببی صاحبان قدرت و ثروت یا به اصطلاح آقا‌زاده‌ها بیش از سایر افراد امکان برخورداری از فرصت‌های اجتماعی را دارند و به‌طور فزاینده بر ثروت‌های افسانه‌ای خود در ازای فقر روزافزون مردم کثیر دیگر می‌افزایند.

بر اساس داعیه‌های موجود و برگرفته از شعائر اسلامی که گاه گوش فلک را کر می‌کند، ظاهراً همه باهم برابرند، ولی بر اساس واقعیت باید گفت: «ولی برخی برابرترند».

جامعه‌شناسی صدقه!

صدقه در اسلام و جامعه‌ی ایران یکی از روش‌های دیرین تعاون و همبستگی اجتماعی برای هم‌یاری و دستگیری مردم از فقر و محرومین است. به بیان دیگر صدقه از مهم‌ترین آموزه‌های دینی است برای ایجاد قسط و عدالت اجتماعی که همواره به عنوان آرمانی همه‌پسند توسط متولیان دینی ترویج شده و از سوی مردم نیز مورد توجه بوده است. در این نوشته به چندین مسئله‌ی اصلی و محوری توجه می‌شود:

1- آیا در جامعه‌ی ایران امروز با تمامی ابعاد و نمودهای تحولات کمی و کیفی در ساختارهای جمعیتی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی، صدقه می‌تواند دولت و مردم ایران را به سرمنزل مقصود که همانا برابری و فقرزدایی

از سیمای اقتصادی و اجتماعی جامعه است رهنمون شود؟ صدقه به مفهوم عملکردی کنونی در ایران پس از انقلاب که به طور رسمی نهادینه شده و دارای سازمان و تشکیلات عریض و طویلی است، تا چه میزان توانسته است از شدت نابرابری اجتماعی و اقتصادی بکاهد؟

2 موسسات و نهادهای اجرایی متولی این سازوکار با وجود عدم توفیق نسبی فقرزدایی از طریق صدقه، با چه پی‌ش فرض‌هایی هم‌چنان این روش را پیش می‌گیرند؟

3 آیا صدقه توانسته است به مصداق بسیاری از آموزه‌های مرتبط دینی هفتاد نوع بلا را از دهندگان صدقه دور نماید؟!؟

4 آیا دهندگان صدقه با هدف دستگیری از گیرندگان صدقه به پرداخت آن مبادرت می‌کنند یا برای بیمه‌ی دینی و آسمانی خود از آسیب‌های احتمالی در جامعه؟ به تعبیر دیگر آیا صدقه به جای صیانت از دیگران در جامعه، تبدیل به پدیده‌ی صیانت از خود نشده است؟

این سئوالات و مسایلی از این دست از زمره مهم‌ترین مسایلی است که در این نوشتار به آن‌ها پرداخته می‌شود.

بررسی یک عملکرد

مروری بر آمار و ارقام ارائه شده از سوی کمیته‌ی امداد به عنوان مهم‌ترین نهاد متولی صدقات در جامعه‌ی ایران، گویای واقعیتهای بسیاری است که بدان خواهیم پرداخت.⁽¹⁾

رقم کل درآمدهای اختصاصی و وجوه امانی سال 1382 این نهاد 1266/4 میلیارد ریال بوده است که 42/6 درصد آن درآمدهای محلی،

کمک‌های مردمی، درآمد موسسات تابعه، کمک سازمان‌ها و نهادها و درآمد صندوق‌های صدقات و 57/4 درصد مابقی وجوهات امانی بوده است. علاوه بر مبالغ فوق کمیته‌های امداد خارج از کشور نیز در این سال معادل 80/9 میلیارد ریال درآمد اختصاصی

داشته‌اند!⁽²⁾ کل درآمدهای اختصاصی و امانی داخل و خارج از کشور 1347/3 میلیارد ریال است. نسبت و سهم هر نفر ایرانی (70 میلیون نفر) در داخل کشور از کل 1266/4 میلیارد

ریال (بدون محاسبه ی کمک های خارجی)، 18091 ریال و برحسب هر خانوار (15 میلیون خانوار) عبارت از 84426 ریال در همان سال است ! سهم کمک ایرانیان خارج از کشور از کل کمک ها 6 درصد است!

از کل مبلغ 1266/4 میلیارد ریال درآمدهای اختصاصی در سال 82، 23/8 درصد از درآمد صندوق های صدقات، 0/7 درصد کمک های مردمی جهت اطعام و افطاریه، 0/9 درصد کمک مردمی جهت تامین جهیزیه و 3/5 درصد سایر کمک های مردمی و سازمان ها بوده است. ⁽³⁾ به بیان دیگر کل کمک ها برحسب هر خانوار 24353 ریال و هر نفر 5218 ریال بوده و سهم هر نفر از پرداخت فقط صدقات 4304 ریال است.

باقی درآمدها از قرار 727 میلیارد ریال نیز از محل وجوهای امانی و شرعی بوده است که از این مبلغ یک درصد کفاره ی عمد و غیر عمد، یک درصد زکات فطره، سه دهم درصد سهم السادات، 9 درصد ایتم، 50 درصد کمک های مردمی به خسارت دیدگان ناشی از حوادث طبیعی، 7 درصد درآمد جشن نیکوکاری و عاطفه ها و 32 درصد سایر وجوهای امانی است. در پایان سال 82 تعداد 2245083 عدد صندوق صدقات بین مردم، نهادهای انقلابی، سازمان ها و دوایر دولتی توزیع یا مراکز عمومی و پرتردد نصب شده است.

تعداد صندوق های صدقات توزیع شده در سال های مختلف (هزار صندوق)

۷۸	۷۸	۷۹	۷۹	۸۰	۸۰	۸۱	۸۱	۸۲	۸۲
تعداد	%تغییر	تعداد	%تغییر	تعداد	%تغییر	تعداد	%تغییر	تعداد	%تغییر
۱۲۹۰	۶	۱۳۲۶	۲.۸	۱۵۲۹	۱۵.۱	۱۸۸۸	۲۳.۵	۲۲۴۵	۱۸.۹

در پایان سال 82 درآمد حاصل از صندوق های صدقات معادل 301/3 میلیارد ریال بوده که توزیع درصد آن به شرح ذیر است:

درآمد حاصل از صندوق های صدقات طی سال های مختلف (میلیارد ریال)

۷۸	۷۸	۷۹	۷۹	۸۰	۸۰	۸۱	۸۱	۸۲	۸۲
تعداد	%تغییر	تعداد	%تغییر	تعداد	%تغییر	تعداد	%تغییر	تعداد	%تغییر
۱۳۱.۶	۲۹.۴	۱۶۶.۲	۲۶.۳	۱۹۹.۵	۲۰	۲۴۴.۵	۲۲.۶	۳۰۱.۳	۲۳.۲

در سال 82 به طور متوسط از هر صندوق صدقات اعم از بزرگ، متوسط یا کوچک مبلغ 134192 ریال حاصل شده است که نسبت به رقم سال قبل 3/6 درصد افزایش داشته است. از سال 78 تا 82 به طور متوسط سالانه متوسط درآمد هر صندوق نیز افزایش یافته است که برای کل صندوق های صدقات 7/1 درصد افزایش نشان می دهد. در این راستا در سال 82 معادل 10/2 میلیارد ریال فطریه در اختیار این نهاد قرار گرفته است که نسبت مشارکت هر ایرانی از 70 میلیون نفر برحسب 1500 ریال عبارت از 6800 هزار نفر است.

رقم کل زکات های جمع آوری شده طی سال های 68 تا 82 افزون بر 76 میلیارد ریال بوده است. باتوجه به آمار مذکور مشاهده می شود که طی سال های 68 تا 82 به طور متوسط سالانه 31/7 درصد بر مبلغ انواع زکات (زکات، زکات فطریه ی عام و فطریه ی سادات) افزوده شده است. طی سال 1382 استان تهران با مبلغ 2069 میلیون ریال بیشترین درآمد و استان کهگیلویه و بویراحمد با مبلغ 36/5 میلیون ریال کمترین درآمد حاصل از زکات را به خود اختصاص داده اند. در سال 82 سهم درآمد حاصل از زکات، از کل درآمدهای امداد یک درصد است که نسبت به سال 81 حدود 54/5 درصد کاهش داشته است. رقم سال 82 نسبت به سال 81 از رشد منفی معادل 15/5 درصدی برخوردار است. نتیجه گیری: با این که صدقه از ابتدای پیدایش خ و د چه بسا دارای کارکردهای اولیه ای برای ایجاد تعادل نسبی در جامعه و تقویت حس همدلی و عدالت طلبی بوده است، اما امروزه با پیچیده تر شدن ساختار اقتصادی و سازوکارهای شکل گیری و رشد شکاف طبقاتی و دگرگونی شکل بندی اقتصادی و اجتماعی، دیگر برنامه های ابتدایی مانند صدقه و خمس و زکات چاره جوی فقر و

نابرابری طبقاتی مردم نیست. شواهد مربوط به سیمای فقر در جامعه ی ایران نشان می دهد بر پایه ی آمار رسمی بانک مرکزی در زمینه ی تعیین خط فقر، قریب بیش از 50 درصد و بر پایه ی آمار غیر رسمی و اظهار نظر کارشناسان اقتصادی قریب بیش از 70 درصد مردم زیر خط فقر نسبی قرار دارند. د. به بیان دیگر بر همین اساس می توان اذعان کرد بیش از 30 درصد مردم و اقشار فقیر و تهیدست حاشیه ی شهری زیر خط بقا یا به اصطلاح فقر مطلق زندگی می کنند.

از این رو علی رغم بودجه های هنگفت اختصاص یافته به کمیته ی امداد که درآمد حاصل از صدقات و صندوق های آهنی هر کوی و برزن حداکثر زیر 5 درصد بودجه آن را تشکیل می دهد، عملکرد این کمیته نشان می دهد که در پاسخ به پرسش نخست، نظام عدالت خواهی مبتنی بر صدقه ، پاسخگوی مسایل امروز جامعه ی ایران نیست. امروزه مشارکت مردمی در قالب پرداخت مالیات جهت افزایش توان دولت برای ارائه خدمات اجتماعی در چهارچوب دولت مدرن در نظر گرفته شده است و چنین فریضه های دینی که تحت اعمال واجب از آن یاد می شود در این سیستم معنایی پیدا نمی کند.

چنان که شواهد فوق نشان می دهد از اواخر دهه ی 70 به تدریج به دلیل بهبود نسبی وضعیت مالی مردم و یا تردید های ناشی از نقد و نظر های مطرح پیرامون عملکرد دولت اسلامی، میل به پرداخت صدقه و زکات کاهش می یابد. به طوری که از بین کل مردم ایران با فرض روزه داری در ماه رمضان و الزام پرداخت فطریه برای همه ی روزه داران مشمول و بالای سن بلوغ فقط قریب 7 میلیون نفر (حدود ده درصد کل جمعیت) به این کار اهتمام کرده اند! همچنین با وجود افزایش تعداد صندوق ها، درآمد حاصل از پرداخت صدقات نیز از سال 78 تاکنون همواره روند کاهشی داشته است. این تنزل شامل پرداخت زکات نیز می شود که در آخرین سال آماری، این رقم حتی رشد منفی داشته و با بیش از 20 درصد افت درآمد مواجه بوده است.

علاوه بر این با وجود مشارکت نسبی مردم در پرداخت وجوهات فریضه‌ی دینی خود که ناشی از ناامنی مالی و جانی روزافزون حیات اقتصادی و اجتماعی و انسانی در جامعه‌ی امروز است، این سازوکار به هیچ وجه نتوانسته است حتی باورهای ذهنی مردم را برای ایمن سازی در برابر حوادث و بلایای اجتماعی و طبیعی تامین کند. به طوری که آمار کشته شدگان ناشی از تصادف های رانندگی با رتبه‌ی نخست در دنیا (که بی‌تردید برخی از آنان قبلاً به پرداخت صدقه برای رفع بلا اقدام کرده بودند!)، سکنه های قلبی ناشی از آلودگی هوا با رتبه‌ی نخست در دنیا، بیماری های مختلف ایدز و هپاتیت و وبا، زلزله و سیل های بنیان کن اقصاد نقاط کشور که از هزاران تا ده ها هزار انسان را به یکباره به هلاکت می‌رساند از زمره دلایل عدم توفیق توجیهات آسمانی و ذهنی تامین اجتماعی و امنیت جانی حاصل از صدقه و سایر وجوهات شرعی است.

با این حال لایه هایی از مردم به دلیل ناامیدی از مدیریت انسانی پیشگیری از بلایا، دست به دامان توجیهات ذهنی شده و حداقل با پرداخت این وجوهات از جمله صدقات و نذورات، امنیت ذهنی و نه عینی را برای خود مهیا می‌سازند. این حرکت دیگر نه از سر میل به کاهش فاصله‌ی طبقاتی و رفع یا کاهش فقر، بلکه برای بیمه‌ی شخصی در برابر حوادث احتمالی پرداخته می‌شود که دولت در تامین آن ناتوان بوده است. طرفه آن که اغلب کسانی که به پرداخت این وجوهات نیز می‌پردازند، خود از آسیب‌پذیرترین و فقیرترین اقشار مردمی محسوب می‌شوند.

در پایان اشاره به این موضوع مهم به نظر می‌رسد که این وجوهات جمع آوری شده در سیستم کمیته‌ی امداد نه برای فقر زدایی بلکه با اهداف سیاسی توزیع می‌شود. به بیان دیگر بخشی از بازار سنتی- مذهبی به ویژه سران هیئت های م و تلفه در زیر لوای این سیستم به حفظ حوزه‌ی نفوذ و قدرت خود در نظام سیاسی و هم چنین در میان لایه هایی از مردم فقیر می‌پردازند. در این میان

اشاره به مقاومت های سرسختانه ی کمیته ی امداد در اجرای طرح اصلاح نظ ام تامین اجتماعی که درصدد سیاست گذاری، نظارت و عملکرد واحد و هماهنگی برای پوشش احاد مردم بود، نشانه های همین تمامیت خواهی هاست.

منبع:

1. آمار کمیته امداد: <http://www.emdad.ir>

2- همان

3- همان

تأمین اجتماعی در ایران

بخش تامین اجتماعی در کشور علی رغم قدمت خود در قریب نیم قرن اخیر، به دلیل وارداتی بودن ساختار و ساز و کارهایش از یکسو و برونزا بودن فرایند شکل گیری و رشد و توسعه ی آن در کشور از سوی دیگر ، ناهمگون و ناموزون است؛ به طوری که موجودی «ناقص الخلقه» تحویل جامعه داده است . از همین روی علاوه بر چالش های خاص درون سازمانی و یا درون بخشی تامین اجتماعی در کشور، این بخش با بحران های جدی مواجه است. در صورت عدم مهار این بحران ها در سطح کلان و کاهش اثرگذاری منفی آن ها بر این بخش، در آینده وضعیت نامناسب تری در پیش روی برنامه ریزان اجتماعی، سیاسی و اقتصادی کشور و به تبع آن مدیریت های ذی ربط در سطح کلان قرار خواهد گرفت . اهم بحران های مذکور عبارتند از:

۱. همان طوری که روزگاری در حدود ۷۰ سال پیش با آغ از فرایند نوسازی جامعه و ورود تاسیسات و نهادهای مدنی در کشور، تامین اجتماعی به مفهوم و روش نوین آن متاثر از فرایند تحولات جهانی وارد کشور شد، امروزه نیز تحت تاثیر فرایند و الزامات جهانی شدن و نظم نوین بین المللی و پیروزی

بلامنازع راه رشد سرمایه داری در سطوح فرا امپریالیستی، تامین اجتماعی با بحران جدی روبه‌رو است. توسعه‌ی زیر ساخت‌های تولیدی و گسترش بازارهای بین‌المللی و افزایش غیر قابل تصور سودآوری و ثروت اندوزی برخی دولت‌های سرمایه‌داری و یا به تعبیر دقیق‌تر شرکت‌های چندملیتی و صاحبان آن‌ها، و گسترش عرصه‌ی میدان نفوذ و اثرگذاری آن‌ها در سراسر گیتی، ضرورت‌های بازپردازش تقسیم کار جهانی در قالب نظم نوین اقتصادی و سیاسی مطرح شده است.

در طول دهه‌ی گذشته ی اخیر با ورود سرمایه‌داری جهانی به مراحل جدیدی از تحول و رشد خود که امروزه از آن تحت عناوینی چون موج چهارم و فراامپریالیسم یاد می‌شود، روند تحولات در شکاف ملل جهان به گونه‌ای شده است که جهان اول و جهان دوم به دو جهان صاحب و یا فاقد ثروت، قدرت و منزلت تبدیل شده‌اند. در چنین جغرافیای جدیدی با اهمیت یابی برخی صنایع و علوم بزرگ و جدی‌تر شدن روزافزون نقش سرمایه‌ی انسانی در تولید ثروت و ارزش، غارت سلول‌های خاکستری یا شکار مغزها نیز زمینه‌ی ظهور بیشتر و فراگیری یافته است. بدین صورت که با تجمع و جذب نخبگان سراسر جهان به کشورهای معدود صنعتی و توسعه‌یافته، بحران سرمایه‌ی انسانی از یکسو و به تبع آن زمینه‌های بروز بحران‌های متوالی دیگر هم‌چون فرار سرمایه‌های مالی و افت توان و ظرفیت اشتغال‌زایی و کاهش توان تولیدی و درآمد ملی از سوی دیگر، جوامع کمتر توسعه‌یافته‌ای هم‌چون ایران را بیش‌تر در مخاطره‌ی بحران‌های بالقوه و بالفعل قرار می‌دهد.

۲. انتقال بحران‌های اقتصادی و اجتماعی کشورهای توسعه‌یافته‌ی صنعتی و سرمایه‌داری به کشورهای ضعیف‌تر و موج بحران‌های پی‌درپی منطقه‌ای به‌ویژه در خاورمیانه شرایط خاصی را به بار آورده است. جامعه‌ی ایران تحت تاثیر بحران‌های سیاسی، اقتصادی و اجتماعی کشورهای همسایه از قبیل افغانستان، پاکستان، عراق و برخی کشورهای تازه استقلال یافته‌ی شمال کشور با موج مهاجران

غیر ماهر و نیروی انسانی فقیر و ارزانی مواجه شده است. این مهاجران در طول سال‌های پس از انقلاب تاکنون، با گسترش ورود غیر قانونی و طولانی شدن طول مدت اقامت و تشکیل زندگی قاچاقی آن‌ها و فرزندزایی و همسرگزینی خود بحران جدیدی را به شرایط بحران زای جامعه ایران و بخش‌های اجتماعی ب‌ه ویژه ت‌امین اجتماعی تحمیل ساخته اند. وقوع فراگیر پدیده بی‌سرپرستی برای همسران بخش بزرگی از افغانی‌ها و عراقی‌های مقیم کشور که با آزادی کشور خود ب‌ه سرعت به کشورشان بازگشته و زن و فرزند را به دلایل قانونی رها ساخته اند، در کنار وقوع پدیده‌ی «کودکان بی‌شناسنامه» و نهایتاً «کودکان کار» در مشاغل سیاه، ناامن و غیر بهداشتی از زمره مسائل جدی است که بخش ت‌امین اجتماعی را در آینده ای نزدیک با بحران جدی‌تری روبه‌رو خواهد ساخت.

۳. رشد جمعیت و بروز پدیده‌ی «ورم جمعیتی» زاد و ولدهای بدون برنامه در طول سال‌های انقلاب و جنگ ۶۷-۱۳۵۷ و انتقال سالانه این ورم با رشد متولدین سال‌های مذکور و رسیدن این نسل جمعیتی به سن قانونی کار و ازدواج، منجر به گسترش بحران پیشی گرفتن تقاضا بر عرضه‌ی فرصت‌های اقتصادی و اجتماعی در جامعه شده است. اشتغال‌زایی ناکافی و ناکارآمد از یک سو و مدیریت آسیب‌پذیر اقتصاد غیر دولتی در کنار مدیریت آسیب‌زای اقتصاد و ب‌نگاه‌های دولتی منجر به افت بهره‌وری و تولید گرایی در کشور شده است. این روند با گسترش تقاضای اجتماعی جمعیت جوان سال حاصل «ورم جمعیتی» یا «اضافه جمعیت» پیش گفته، بحران بی‌کاری روزافزون در کنار بحران اقتصادی، تعطیلی صنایع کوچک و وابسته و خروج نیروی کار از بازار رسمی رو به گسترش نهاد. در همین مسیر توسعه‌ی مشاغل آسیب‌پذیر، ناامن، ناپایدار، غیر رسمی و زیر زمینی منجر به افزایش فقرای شهری و روستایی، کار زنان و کودکان (در قالب‌های غیر رسمی، ناامن و استثمارگرانه) شد. مجموعه‌ی این شرایط، بحران دامنگیر و فزاینده‌ای را در پیش روی

سیاست‌گزاران، برنامه ریزان و کارگزاران امور اجتماعی و اقتصادی کشور به ویژه بخش تامین اجتماعی قرار داده و خواهد داد.

۴. عقیم ماندن فرایند گذار از جامعه سنتی به مدرن که به بیش از یک صدسال به طول انجامیده، به صورت فرسایش بخش بزرگی از سرمایه‌ی انسانی، سرمایه‌ی اجتماعی، زمان و فرصت توسعه‌ی اجتماعی و اقتصادی نسل‌های اخیر تا حاضر را به هدر داده است. با تشدید این فرایند در سال‌های پس از انقلاب و عدم مدیریت صحیح و مدبرانه‌ی بحران‌های حاصل از این فرایند و شرایط خاص دوران انقلاب و عدم مدیریت صحیح و مدبرانه‌ی آن در کنار شرایط خاص دوران پس از انقلاب و جنگ و فوران رویکردهای آرمانخواهانه و ایدئولوژیک، منجر به بروز زمینه‌ها و بستر شکل‌گیری مسائل و معضلات اجتماعی متعددی شد. فساد اداری، فساد اخلاقی، بی‌سرپرستی، جرایم اجتماعی، عدم بهداشت و سلامت فردی و اجتماعی و شکاف فزاینده‌ی بین دولت، پزشکان و مردم از زمره این معضلات است. در چنین شرایطی زمینه‌ی رضایت‌مندی اجتماعی، مشروعیت و مقبولیت سیاست‌های اجتماعی و سیاسی کاهش یافته و با شیوع بحران‌های دامن‌گیر سیاسی و اجتماعی، قوای بدنه‌ی مدیریت اجتماعی در کشور را از توان ایجاد یک نظام کارآمد اجتماعی در حوزه‌ی رفاه و تامین اجتماعی وامی‌دارد.

۵. «دولتی شدن مفرط» یا بی‌رویه‌ی تمام امور اجتماعی و اقتصادی از حوزه‌های عمومی تا خصوصی از یک سو و «ایدئولوژیک شدن مفرط» این امور و حوزه‌ها و شکاف روزافزون اعتماد اجتماعی دولت و مردم در طول سال‌های پس از انقلاب از سوی دیگر منجر به تداوم ساختار متصلب، یک‌سویه و استبدادی در کشور شد. لذا فقدان نهادهای مدنی و زمینه‌های شکل‌گیری و توسعه‌ی آن از پایین به بالا به ویژه در بی‌ن‌اقشار کارگری و زحمتکش جامعه در بخش‌های صنعتی، خدماتی و کشاورزی منجر به انباشته شدن نیازها و انتظارات این طبقات اجتماعی شد. غفلت و عدم اهتمام دولت به مسائل و مشکلات این طبقات و عدم ایجاد فرصت طرح مسائل آن‌ها و

ناکارآمدی نهادهای کارگری و احزاب دولت‌ساخته م ربوط در این راستا، حجم مطالبات پاسخ نیافته ی این طبقات را متراکم کرده است؛ به طوری که در سال‌های نه چندان دور زمینه ی انفجار و بحران‌های اجتماعی حاصل از این اقدام بیش‌تر نمایان خواهد شد.

۶. فاصله ی طبقاتی و فقر روزافزون آحاد افراد جامعه و دوقطبی شدن فزاینده ی طبقات اجتماعی با اضمحلال تدریجی طبقه ی متوسط شهری در طول سال‌های پس از انقلاب از دیگر بحران‌های تهدید کننده ی سیاست‌گذاران و کارگزاران بخش ت امین اجتماعی است. توزیع نابرابر ثروت بین منسوبین و منصوبین دولتی از يك سو و امکان بهره گیری از رانت‌ها و فرصت‌های بادآورده، يك‌باره و غیر قانونمند اقتصادی و مالی برای قشر محدود و نوپدید پس از انقلاب همراه با افزایش توان مالی و ثروت اندوزی افسانه ای و غیر قابل تصور این قشر در سال‌های جنگ و پس از آن سبب‌ساز گسترش فراگیر فقر و به مخاطره افتادن معاش و آبروی افراد و خانواه های بسیاری از مردم کشور شد. وجود بخش بزرگی از جمعیت کشور در زیر خط فقر (خط حیات) و حتی زیر خط بقا (خط ممات) زمینه ی يك نارضایتی و اعتراض آشکار و نهان را پدید آورده است که طغیان های اجتماعی سال های اخیر ب ه صورت گسترده تر و فراگیرتری در سال‌های آتی در کشور بحران‌های جدید را پیش روی مدیریت امور اجتماعی و سیاسی کشور قرار خواهد داد.

عدم پاسخگویی به بسیاری از اصول جامعه نگر موجود در قانون اساسی ب ه ویژه اصل ۲۹ که ناظر بر ایجاد و گسترش يك چتر اجتماعی و فراگیر از تأمین اجتماعی برای اقشار آسیب‌پذیر در گروه های مختلف است، منجر به ناهمگونی بخش ت امین اجتماعی و ناکارآمدی آن شده است. در چنین فضایی نظام ت امین اجتماعی در کشور دیگر فاقد نظام و سیستم مشخص، هم سو و یکپارچه بوده، ت امین‌کننده ی رفع شکاف طبقاتی و فقر آحاد ملت نیست و هنوز اجتماعی و فراگیر نیز نشده و بسیاری از اقشار گروه های اجتماعی در کشور از آن

و حداقل خدماتش برخوردار نیستند . به دلیل همین عدم جامعیت، عدم فراگیری و ناموزون بودن توسعه ی این بخش و مخاطبان و خدمتگیرندگان آن از يك سو و گسترش حوزه ی نفوذ انحصارطلبی و مدیریت ناکارآمد دولتی از سوی دیگر، فقر، نارضایتی و عدم اعتماد اجتماعی آحاد م ردم به مدیریت امور سیاسی و اجتماعی کشور هم چنان رو به گسترش است. این وضع سبب شده است تا امین اجتماعی و عملکرد و ساختار آن خود به يك بحران برای بخش ت امین اجتماعی تبدیل شود. به طوری که با ادامه ی روند کنونی در ناهم سویی سازمان های کارگزار و سیاستگذار در این بخش، تشکیلات و منابع کنونی آن بحران مضاعفی خواهد بود در فراراه توسعه ی همین بخش.

به هر ترتیب به نظر می رسد با توجه به برخی از اهم بحران های مذکور، بن بست های کنونی در میان مدت و در مقابل موج بحران های پیش گفته، تنها از طریق احراز رویکردهای کلان و حرکت از اصلاح سیستم ت امین اجتماعی در وضعیت کنونی قابل رفع خواهد بود.

تشکل های کارگری: رویای تعبیر نشده!

پدیده ی شکل گیری تشکل های مدنی در جامعه ی کارگری ایران از دوران پس از انقلاب تاکنون ویژگی های دیگرگونی یافته است که نه تنها ساختار و کارکردهای این

تشکل‌ها در شرایط حال حاضر هم خوانی ندارد، بلکه با سابقه‌ی فعالیت و جایگاه نهادهای کارگری و جنبش‌های مربوط به آن در پیش از انقلاب نیز چندان هم سو نیست. تحولات پس از انقلاب و نقش آفرینی جنبش‌ها و گروه‌های سیاسی کارگری در توفیق انقلاب و پس از آن در نزاع‌های سیاسی سال‌های نخست، منجر به بروز این اندیشه شد که جهت ساماندهی هرچه بیشتر و نظارت و کنترل فعالیت‌های سیاسی و اجتماعی تشکل‌های کارگری، قانونمندی‌هایی پیش‌بینی شود. تصویب قانون تشکیل شوراهای اسلامی در کارگاه‌های بزرگ و صنوف و نمایندگان کارگری در کارگاه‌های کوچک بر پایه‌ی ایجاد تفاهم و هم‌سویی و رفع تضادهای گاه‌آشتی‌ناپذیری بود که در ماهیت و خاستگاه طبقاتی طبقه‌ی کارگر و سرمایه‌دار می‌توانست رخ نماید. عضویت نماینده‌ی کارگران، دولت و مدیریت کارگاه (نماینده‌ی کارفرما یا سرمایه‌دار) نیز اساساً با چنین رویکردی در ساختمان و ترکیب شوراها، اسلامی‌کار تعریف و تکلیف شد. در این فرصت ذکر چند نکته در این مسیر بسیار سودمند است:

۱. بر اساس آمار و شواهد حدود ۹۶ درصد کارگاه‌ها و بنگاه‌های اقتصادی کشور دارای زیر ۱۰ نفر کارکن هستند که با توجه به خرد بودن این کارگاه‌ها، شکل‌گیری طبقه‌ی کارگر در این بخش و هم‌چنین اطلاق طبقه به این قسم از کارکنان محل تردید است. هم‌چنین بر اساس قانون، این کارگاه‌ها نمی‌توانند شورای اسلامی داشته باشند و حداکثر می‌توانند نماینده‌ای از میان خود برگزینند که به دلیل تفرق و پراکنش شغلی، جغرافیایی و صنفی آن‌ها، نمی‌توانند ویژگی‌های تشکلی و یکپارچه‌ای را داشته باشند. از سوی دیگر شوراهای اسلامی کار در حدود ۴ درصد از دو میلیون کارگاه موجود در کشور امکان تشکیل و تحکیم فعالیت دارند که حدود ۸۰ هزار کارگاه را در برمی‌گیرد. این تعداد کارگاه نیز با وجود فقدان آمار دقیق، در خوش‌بینانه‌ترین وجه حدود ۲۰ درصد از کل شاغلان در کارگاه‌ها را در خود جای داده است. به همین دلیل

تشکل‌های کارگری از جمله شوراهای اسلامی کار کشور نمایندگی تام و تمام جامعه ی کارگری را بر عهده ندارند.

۲. شوراهای اسلامی کار به عنوان بزرگ‌ترین تشکل‌های کارگری در کشور بر اساس قانون و مبتنی بر عملکرد خود فاقد نمایندگی تام و تمام در احقاق مطالبات کارگران است. این نقیصه حتی در کارگاه های بزرگ و نسبت اندکی از جامعه ی کارگری که به ظاهر نمایندگی آنان را این تشکل ها برعهده

دارند، به چشم می خورد. شاهد این مدعا فرایندهای شبه دموکراتیکی است که در انتخاب هیئت مدیره و عضوگیری در این تشکل ها وجود دارد. بخش قابل توجهی از کارگران شاغل در کارگاه های بزرگ به دلای ل مختلف در این تشکل ها عضو نیستند و آن ها را فاقد مشروعیت کافی می پندارند. انتساب دولتی بودن این تشکل ها، اساسنامه، عضوگیری و شرایط آن ها و عضویت نماینده ی کارفرما از سوی دیگر، زمینه های اشاعه ی این نگرش را تقویت می کند که تشکل های کارگری ماهیت ا ساخته ی دولت هستند و به هیچ وجه خصیصه ی سندیکایی ندارند.

۳. محدودیت و محدوده ی فعالیت تشکل های موجود کارگری در کشور صرف نظر از این که اساساً خودجوش و از پایین به بالا نیستند در حوزه ی عمل نیز گویای نوعی مسامحه و فقدان استقلال عمل در احقاق حقوق اجتم اعی و سیاسی کارگران کشور هستند. عدم توانای در پیگیری حقوق صنفی، ضعف مبانی فلسفی و کارشناسی جنبش های کارگری و نحوه ی مطالبه ی آن از یک سو و وجود انحراف های گاه

گروه گرایانه و حتی فردگرایانه در بین سران آن ها برای تامین منافع گروهی و ترجیح آن بر منافع صنفی و طبقه ای از سوی دیگر و در نهایت وجود لابی های موردی در این وظیفه ی خطیر از عمده نقایص و نق ایضی است که با ماهیت تشکیلاتی و طبقاتی نهادهای مدنی به ویژه در بین طبقه ی کارگر ناهم سو است. وابستگی ساختار برخی از این تشکل ها به حاکمیت و نظارت موثر حکومت بر فعالیت و کارکردهای آن زمینه ی ایجاد و

گسترش دو الگوی تاثیرگذار بر نحوه عملکرد آنها را فراهم می‌سازد:

الف) الگوی ارباب و بر حذر داشتن از برخی تاکتیک‌ها و جهت‌گیری‌های نظری و عملی در بین برخی از سران و اعضای موثر آنها از قبیل اعتصاب و تظاهرات اجتماعی و همچنین پیگیری جدی برخی حقوق حقه همانند حداقل دستمزدها، تامین اجتماعی کارآمد و قانون کار و ...

ب) الگوی تطمیع و خرید اندیشه و عمل به‌منظور هم‌سویی بیش‌تر با سیاست‌های کلان حکومت در بخش اشتغال و دعوت به ایجاد جو آرامش‌طلبانه در جامعه‌ی کارگری که بی‌تردید عمده انتفاع آن نصیب کارفرمایان بزرگ و از همه بزرگ‌تر کارفرمایی چون دولت می‌شود.

۴. ضعف مبانی تئوریک، فقدان دستگاه منظم و نظام‌یافته‌ی نظری در زمینه‌ی نحوه‌ی تحلیل ساختار اجتماعی و اقتصادی کشور، جایگاه ایران در جهان و جهانی شدن و موقعیت آن در سرمایه‌داری ایران امروز و در نهایت تبیین نقش و جایگاه طبقه‌ی کارگر در عرصه‌ی تولید و تعامل با ساختار سرمایه‌داری در کشور منجر به بروز شرایط ویژه‌ای شده است. بدین شکل که موقعیت و موضع‌گیری این تشکله‌ها در تعامل با دولت، کارفرمایان و سرمایه‌داران (اعم از دولتی و غیردولتی) و حتی کارگران صنعتی، خدماتی و توزیعی در کشور فاقد انسجام و اهداف از پی‌ش تعیین شده و به اصطلاح ر‌ا هبردی است. راهبردهای زیر در این فرایند هم‌چنان دستخوش بی‌سامانی و ابهام است: کمک به تحول‌گذار از نظام سرمایه‌داری دل‌الی و هم‌چنین وابسته و سنتی به سرمایه‌داری ملی، مبتنی بر تولید و پیشرو در عرصه‌ی صنعت، تسری کارکرد عضوگیری و جلب مشروعیت بیش‌تر در بین آحاد کارگران کشور، دفع بحران بی‌کاری، مبارزه‌جویی و حرکت‌های اجتماعی برای قطع عوامل مد‌اخله‌جو در بخش تولید کشور و محدود ساختن واسطه‌جویی و رانت‌خواری در بخش کارفرمایی، رویارویی با پدیده‌های عضویت در تجارت جهانی و جهانی شدن و نحوه‌ی برخورد با آنها مبتنی بر جری‌ان جهانی جنبش‌های کارگری و منافع ملی و در

نهایت آینده نگری و نحوه ی حضور در ارکان سیاسی از جمله مجلس و تاثیرگذاری بر فرایند قانونگذاری و ... از جمله زمینه هایی است که اغلب به صورت موردی و حسب اقتضا مورد تصمیم گیری قرار می گیرند. بی تردید در چنین وضعیتی چنانچه دان امید به حل مشکلات جامعه ی کارگری، مسائل کلان اشتغال در کشور از جمله بی کاری، تولیدگرایی و بهره وری نیروی کار، استثمار کارگران به ویژه زنان و کودکان و آینده ی توسعه ی ملی کشور نمی توان بست. در این میان علاوه بر وظیفه ی دولت در ایجاد زمینه ی دموکراتیزه کردن و خودجوش کردن ساختار و استقلال کارکردهای این تشکلهای در تعقیب حقوق صنفی جامعه ی کارگری از قبیل حق اعتصاب و تشکیل سندیکا، وظیفه ی کارگران و اعضای فعال آنها است که فارغ از مسائل روزمره و گاه گروهی، در اندیشه ی پیریزی مبانی فکری و عملی این نهاد های مدنی و تشکلهای بخشیدن به جنبش های کارگری در کشور باشند.

بی‌شکلی کارگران ایران!

براساس قوانین موجود از بین کلیه ی افراد شاغل در بازار کار و تولید در جامعه ی ایران، قریب ۶ میلیون نفر به عنوان شاغلان تحت پوشش قانون کار و بیمه های اجتماعی شناسایی شده اند که با قدری تسامح ضمن پذیرش این عده به عنوان اعضای جامعه ی کارگری، می توان اذعان داشت با احتساب خانواده ی این افراد، کل جمعیت جامعه ی کارگری ایران ن زدیک به بیش از ۲۶ میلیون نفر باشد که قریب 37 درصد جمعیت کشور و بیش از ۶۰ درصد جامعه ی شهری کش ور را تشکیل می دهد. از سوی دیگر شواهد حاکی است که بخش بزرگی از نیروی کارگری در ایران به عنوان سرمایه ی انسانی و م و تور اصلی حرکت توسعه ای کشور مت اسفانه با دستمزدهای اندک خود در بین خط فقر و خط بقاء یا خط حیات و ممات (!) زندگی می کنند. عائله وار بودن این طبقه و سطح زندگی پایین اکثریت پ ه اتفاق آنان زمینه های آسیب پذیری و آسیب زایی اجتماعی و فرهنگی متعددی را می سازد که مهم ترین قربانیان آن جوانان و زنان هستند. از این رو ضروری است نهادهای سیاست گذاری، قانون گذاری و اجرایی در کشور و هم چنین نهادهای کارگری و جامعه ی مولد نیروی کارگری به بررسی، تحلیل و جمع بندی مهم ترین چالش های خود اهتمام ورزند. برخی از اهم این چالش ها عبارتند از:

۱. فعالیت های تشکیلاتی و صنفی یا سندیکایی یکی از مهم ترین ابزارهای تحقق مطالبات ب ه حق جامعه ی کارگری است که مت اسفانه بسیار ضعیف و عقب افتاده است. قانون تشکیل شوراهای اسلامی کار مصوب دهه ی ۶۰ امروزه دیگر نمی تواند پاسخگوی نیازهای فراگیر جامعه ی کارگری باشد و به طرح و پیگیری مطالبات اجتماعی و صنفی طبقه ی کارگر در صنوف مختلف پردازد. شوراهای اسلامی کار که براساس قانون متشکل از نمایندگان دولتی، کارفرمایی، شوراهای اسلامی و نماینده ی کارگران است، اصولاً

دارای ترکیب نامتجانسی است که حداقل بر حسب تجربه در دو دهه ی گذشته و حداکثر برپایه ی نظریه های موجود ادبیات کارگری، توانایی طرح مسائل و مشکلات اقتصادی، معیشتی، صنفی و شغلی کارگران را نداشته اند. ماهیت دولتی بودن این تشکلهای نیز مشروعیت حقوقی و صنفی این آنها را با تردیدهای جدیدی مواجه کرده است. همین امر منجر به عقب نشینی، بی عملی و فقدان حساسیت بخش بزرگ بدنه ی جامعه ی کارگری نسبت به مطالبات روزمره خود شده و سرانجام با انباشت آنها بر هم، در بحران های سیاسی و اجتماعی کشور این مطالبات به صورت سیاسی، هیجانی و رادیکال مطرح می شود که به دلایل مختلف دست آوردهای کوتاه مدت آنها را ناپایدار و غیر قابل اندازه گیری است. لذا در این برهه از شرایط کشور و اقتصاد جهان به ویژه از منظر سیاسی، ضروری است قانون شوراهای اسلامی کار اصلاح و زمینه ی مشارکت بیشتر و فراگیرتر جامعه ی کارگری در احقاق حقوق خود فراهم شود. این مهم نیز بدون یاری و مساعدت جامعه ی کارگری میسر نخواهد شد.

۲. از خودبیگانگی جامعه ی کارگری. جامعه ی کارگری ایران به اشکال مختلفی در از خودبیگانگی به سر می برد. برخی از این ابعاد با خود بیگانگی عبارتند از: نا آگاهی از وجود طبقه ی خود به عنوان نیروی کار و تولیدکننده ی ارزش در جامعه، بیگانگی نسبت به محصول تولید شده که تمام زندگی نیروی کارگر را می توان در آن مجسم و جست و جو کرد، بیگانگی نسبت به حق اجتماعی خود از منظر دستیابی به فرصت های شغلی مناسب، امنیت شغلی، بهداشت، تغذیه و معیشت مناسب، بیگانگی از حق سیاسی خود از حیث تشکیل تشکلهای صنفی، اتحادیه ها و سندیکاهای کارگری، بهره گیری از حق اعتصاب و مشارکت در مدیریت تولید. این وضعیت که منجر به تبدیل جامعه ی کارگری به کارگران «در خود» شده، این طبقه ی گسترده و مؤثر در فرایند کار و تولید را به صورت اتم های مجزا از هم درآورده و حقوق طبقاتی را به صورت پیگیری های فردی طرح و تعقیب می کند. در چنین فضایی، آگاهی سیاسی و

اجتماعی طبقه‌ی کارگر به صورت طبقاتی، صنفی و تشکیلاتی رشد نیافته و بستره‌ی مناسب جهت بهره‌گیری‌های ناصواب از این فرصت و تبدیل آن به تهدیدی برای جامعه‌ی کارگری فراهم می‌شود. بدیهی است جامعه‌ی کارگری برای خروج از بن‌بست‌های «در خود» فرورفتگی و اقدام فراگیر برای تبدیل به طبقه‌ی «برای خود» نیازمند رشد و افزایش آگاهی‌های سیاسی، اجتماعی گسترده‌ی است که نقش لایه‌های روشنفکر درون این طبقه و روشنفکران طبقه‌ی متوسط در این خصوص بسیار مؤثر خواهد بود.

۳. ضعف بنیان‌های کارشناسی، علمی و نظریه‌ای جامعه‌ی کارگری و عدم توده‌ای شدن سطح دانش اندک برخی افراد خاص در این طبقه و روشنفکران وابسته به آن از یک سو و فقدان میل و گرایش قوی و فعال روشنفکران و مطبوعات مستقل به شناسایی و چاره‌جویی‌های برنامه‌ریزی شده‌ی مسائل و نیازهای جامعه‌ی کارگری از سوی دیگر منجر به خلاء رهبری در جامعه‌ی کارگری شده است. ضرورت فعالیت بیش از پیش روشنفکران طبقه‌ی متوسط و وابسته به طبقه‌ی کارگر به منظور اطلاع‌رسانی به موقع، تحلیل و تقویت نظرات کارشناسی از وضعیت کنونی جامعه‌ی کارگری، تولید، ساختارهای اقتصادی و اجتماعی در سطح جهانی، منطقه‌ای و ملی و تبیین جایگاه کارگران در این عرصه در کنار کمک به شکل‌آفرینی و شکل‌گیری نهادهای سندیکای از یک سو و جلب مشارکت و فشار اجتماعی بر سیاستگذاران و قانونگذاران برای اصلاح قوانین کار و کارگری در کشور از اهم چالش‌های دیگری است که در فرا روی جامعه‌ی کارگری قرار دارد.

۴. با تحلیل ابعاد مختلف چالش‌های مذکور و تلاش برای اصلاح وضع موجود به نظر می‌رسد زمینه‌ی مناسبی برای طرح مسائل اصلی جامعه‌ی کارگری خواهد بود. برخی از این مطالبات کارگری عبارتند از: دستیابی به حق تشکیل اتحادیه‌ها و سندیکاها و کارگری و صنفی، استفاده از حق اعتصاب برای دستیابی به حقوق نادیده انگاشته شده‌ی آنان، تلاش برای احقاق حق ایمنی در محیط کار، بهداشت

کار، پیشگیری کارگران در مقابل بیماری ها و حوادث شغلی، بیمه ی بی‌کاری گسترده و مؤثر، بیمه ی اجتماعی مبتنی بر سطح معیشتی قابل قبول و بالاتر از حداقل های خط فقر، پرداخت حقوق و دستمزدهای معوقه کارگران شاغل و بی‌کار در صنایع بحران زده، تعیین حقوق و دستمزد مبتنی بر نرخ تورم سالانه و تامین معیشت آبرومند، پیگیری رفع تبعیض علیه زنان در محیط کار، جلوگیری از کار کودکان، تامین حقوق کارگران آسیب دیده، بی‌کار، معلول و بازماندگان آنان و ...

۵. در همین راستا مهم ترین روش‌های تامین حداقل‌های صنفی کارگران که مسئولیت آن بر عهده ی دولت است، عبارتند از:

الف) ایجاد زمینه ی شکل‌گیری نهادهای کارگری از پایین به بالا و دموکراتیزه کردن جامعه ی کارگری.

ب) اصلاح قانون شوراهای اسلامی کار برای جلوگیری از دخالت دولت در این زمینه و تامین ساز و کارهای انخاب دموکراتیک نمایندگان کارگری.

ج) پیش‌بینی ابعاد اجتماعی و سیاسی طرح ها و لوایح مختلف مربوط به جامعه ی کارگری از قبیل معافیت کارگاه های کم تر از ۵ نفر و اخیراً ۱۰ نفر، خصوصی سازی و فروش شرکت های دولتی به بخش خصوصی و تموج و فوران تعدیل نیروی انسانی گاه زائد در شرکت ها توسط خریداران جدید آنها، بی‌کاری کارگران شاغل در صنایع بحران زده از جمله نساجی، لوازم خانگی و ده ها صنعت دیگر که در آستانه ی فروپاشی، ورشکستگی و اخراج کارگران خود قرار دارند، لایحه ی نوسازی صنایع و تبعات انسانی - اجتماعی آن و در نهایت نظام جامع تامین جهت ایجاد حداقل چترهای حمایتی و بیمه ای مؤثر و کارآمد برای جامعه ی کارگران آسیب‌پذیر و فقیر و جامعه ی ایران.

این سازوکار باید به گونه ای عمل کند که ضمن ایجاد فرصت‌های عملی برای سرمایه داران و صاحبان کارگاه ها و کارخانه ها، از تحمیل فشار مضاعف بر پیکر ناتوان قانون جامعه ی کارگری کشور نیز احتراز کند. بدیهی است پیش‌بینی بخشی از درآمدهای حاصل از فروش

شرکت‌های دولتی و یا اجرای لوایح اصلاحی و ساختاری در بخش صنعتی و قوانین مرتبط، به عنوان صندوق ذخیره ی کمک به آسیب‌دیدگان این رویه های اصلاحی در بین کارگران می‌تواند در کوتاه مدت از تبدیل فشارهای مضاعف بر جامعه ی کارگری کاسته و از تبدیل فرصت‌های توسعه ی ملی کشور به تهدید های انسانی، اجتماعی و سیاسی جلوگیری کند.

ایران تنها و سرمایه‌های گریزیا!

امروزه در جامعه ی پرالتهاب ایران به دلایل مختلف سیاسی، اقتصادی و اجتماعی چنان بحرانی دامنگیر ساختار های کلان کشور شده است که بستر مناسبی برای ماندگاری و دوام سرمایه‌های توسعه‌ای فراهم نیست. در سال‌های اخیر سه گونه سرمایه ی توسعه‌ای که با بی‌تدبیری از دست داده و می‌دهیم عبارتند از: 1. سرمایه‌های مالی در طول بیش از دو دهه ی پس از انقلاب به دلایل مختلفی فضای عمومی کشور را مناسب سرمایه‌گذاری ندیده و فرار را بر قرار ترجیح دادند. برخی از این دلایل عبارتند از: گریز صاحبان سرمایه های وابسته به رژیم پهلوی (هم‌زمان با وقوع انقلاب)، گریز صاحبان سرمایه های سرگردان دوران انقلاب و جنگ، و صاحبان سرمایه‌های رانت‌خوار که از قبل رانت‌ها و فرصت‌های منحصر در دست‌های منسوبین و منصوبین دولتی به انباشت ثروت پرداخته بودند. در اثر خروج این سرمایه ها، فرصت‌های توسعه‌ی اجتماعی و اقتصادی متعددی از کشور و مردم ستمدیده و غارت‌شده ی آن گرفته و در جغرافیای دیگر منتقل کردند. بی‌سبب نیست

که برآورد اولیه ی سرمایه‌های ایرانیان مهاجر مقیم در امریکای شمالی برابر با درآمدهای ارزی کشور در 25 سال پس از انقلاب است. نشانه‌ی دیگر این ضایعه در حال حاضر این است که براساس برآوردهای نه چندان دقیق قریب چهار میلی‌ون ایرانی در سراسر جهان پراکنده‌اند. اگر همت و قدری تدبیر وجود داشته باشد می‌توان فقط با ایجاد سالانه یک سفر برای آنان و با کم‌ترین هزینه، میلیاردها دلار درآمد ارزی به دست آورد و با استقراض از موسسات مالی جهانی مردم امروز و آینده ی ایران را مقروض نساخت. (این نکته جای تأمل دارد)

2. بنا بر همین دلایل ساختاری، سرمایه‌های انسانی نیز که سوخت اصلی موتور توسعه به‌شمار می‌روند، دستخوش بی‌سامانی و بی‌قراری شده و زحمت مهاجرت را بر عزت ملی ترجیح داده و جلاي وطن کردند. صرف نظر از سرمایه‌های گران‌قدری که در آتش انقلاب و جنگ بر اثر سوء مدیریت جان خود را از دست دادند. ملت رنج دیده ی ایران که پس از سالیان بسیار رنج و مشقت توانسته بود جوانان اندیشمند، آگاه، مسئولیت‌پذیر و آزادیخواهی را تربیت کند، این فرصت توسعه‌ای را نیز از دست داد. بسیاری از دانش‌آموختگان و متفکران کشور بر سر تضادها و ستیزه‌های ایدئولوژیک و سیاسی ابتدای انقلاب و سپس بر اثر ناامنی‌های سال‌های جنگ، تصفیه‌ی سیاسی، گزینش‌های عقیدتی و سیاسی، فقر روزافزون، بی‌کاری، فقدان امنیت اجتماعی و آزادی‌های فردی و فرهنگی و در نهایت ناامنی فکری و جانی متفکرین و دگران‌دیشان با تخییر جغرافیا، رنج مهاجرت را پذیرفتند. از همین رو است که شمار استادهای دارای کرسی استادی در دانشگاه‌های ایالات متحده بیش از اس‌تادهای کل کشور ایران است و متوسط تحصیلات، درآمد و کارآفرینی ایرانیان مهاجر در آن کشور بیش از متوسط امریکایی‌های بومی است. شواهد نشان می‌دهد میزان مشارکت علمی ایرانیان خارج از کشور در نشریات، همایش‌ها و مؤسسات علمی بیش از

مشارکت ایرانیان داخل کشور است و اگر هویت و آبرویی هم برای ایرانی هنوز در دنیا باقی مانده در سایه ی اهتمام درخش علمی و فرهنگی ایرانیان مهاجر است.⁽¹⁾

3. علاوه بر سرمای ه های مالی و انسانی از دسترفته ایران که ب ه نوبه ی خود لطمات جبران ناپذیری بر ساختارها و نظام های اقتصادی و اجتماعی کشور نهاده است و جبران این مافات با شکاف های شتابان علمی و فناوری ایران با دنیای پیشرفته چندان سهل و امکان پذیر نیست، در سال های اخیر پدیده ی جدیدی نمایان شده است که از آن به سرمایه ی اجتماعی یاد می کنند. سرمایه ی اجتماعی مربوط به کنش هایی است که کنش جمعی را تقویت می کند. تعریف دقیق تر عبارت است از مجموعه ای از موسسات افقی میان مردم که مرکب از شبکه های اجتماعی و هنجارهای مرتبط است که کنش جمعی را تقویت می کند و افراد را از فردیت خود خارج و ب ه هم پیوند می زند. این سرمایه در اجتماعات سنتی دیرپا و جان سخت تر است و در روابط ارگانیك منجر به تقویت همبستگی اجتماعی می شود. هرچه مناسبات اجتماعی پیچیده تر و ترکیب آن فزونی یابد، از قوت این سرمایه کاسته می شود و در روابط مکانیکی رو به اضمحلال می نهد.

جوامع پیشرفته ی امروزی برای حفظ این سرمایه ی توسعه ای و بهره گیری از آن برای ارتقای مشارکت سیاسی و اجتماعی، ارتقای بهره وری و در نهایت بهبود سطح زندگی و امنیت اجتماعی از تدابیر مختلفی استفاده می کنند تا شبکه های فرهنگی و اجتماعی را در بین مردم و نهادها و شبکه های غیر دولتی تقویت کنند. برخلاف آن در کشورهای کم تر توسعه یافته از سر عقل یا جهل چنان عمل می شود که روابط اجتماعی بیش از پیش منفصل شده و بتوان با تبدیل «ما» به «من» های تجزیه شده، مجمع الجزایری ساخته و پرداخته شود که در آن نشا نه هایی از مشارکت های ناهم سو با منافع حاکمیت پدیدار نشود! و البته همین امر پاشنه ی آشیل سیاست گزاران بی تدبیر و نقطه ی پایان طومار حکومت هایی از این دست نیز هست.

در ایران نیز بازبانی نشان ه های این پدیده بین این است که سرمایه ی اجتماعی متبلور شده در ابتدای انقلاب و در طول سال های جنگ، به تدریج رو به تحلیل گذاشته و باشکاف بیش از پیش فرهنگ رسمی و غیر رسمی در مناسبات انسانی و اجتماعی، به ویژه در جوامع شهری، گسیختگی اجتماعی جایگزین همبستگی و اعتماد اجتماعی شده است. در این جا ضمن برشماری م تغییرهای اصلی موثر بر سرمایه ی اجتماعی به بررسی وضعیت کنونی آن ها نیز اتمام می شود:

زنان و سرمایه ی اجتماعی: زنان نه تنها به عنوان نیمی از جمعیت انسانی بلکه به عنوان اصلی ترین کنشگران تربیت و آموزش ابتدایی در فرایند جامعه پذیری افراد جامعه و همچنین کنشگران پرورش مهر و عطوفت، حس نوع دوستی، احترام متقابل و اعتماد اجتماعی دارای جایگاه موثری در ایجاد، حفظ و تقویت سرمایه ی اجتماعی هستند. در جامعه ی ایران به دلایل مختلفی زنان از کارآمدی لازم برای ایفای نقش های پیشگفته بازمانده اند. سطح پایین تحصیلات و عدم انطباق و روزآمدی بینش و شناخت آن ها با شرایط نوین اجتماعی و فرهنگی کشور و درجاءدن بسیاری از آن ها در ساختارهای کهنه و واپسگرایی سنت ها از یک سو و شکاف بین نسلی میان زنان و فرزندان به دلیل تحولات شتابان اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی در قلمرو نوگرایی از سوی دیگر منجر به افت نقش آفرینی زنان در تولید مستمر و روزآمد سرمایه ی اجتماعی شده است.

دولت و سرمایه ی اجتماعی: یکی دیگر از مهم ترین نموده ها و شاخص های اندازه گیری سرمایه ی اجتماعی، فضای سیاسی و اجتماعی است که ساختار اجتماعی را شکل می دهد و هنجارها را برای توسعه تقویت می سازد. پارامترهایی چون نوع حکومت، رژیم سیاسی، قانون و نظام قانون گذاری، دستگاه قضایی و آزادی های سیاسی و مدنی از عمده عوامل مؤثر بر تقویت یا تضعیف سرمایه ی اجتماعی است. نیمنگاهی به وضعیت، ساختار و کارکرد عوامل پیشگفته در ایران حاکی است که تا ساختاری نظام و حکومت دمکراتیک فراگیر

در ایران فاصله‌ی زیادی وجود داشته و به دلیل فقدان ساختارهای مردم گرایانه و برابرخواه، نظام سیاسی ایران برای گروه‌ها و اقشار محدود دارای امتیاز قدرت، ثروت و منزلت، به ابزاری برای قانون‌گریزی یا قانون برای خواص مبتلا شده است.

اعتماد اجتماعی : از دیگر عوامل تعیین‌کننده در تقویت سرمایه‌ی اجتماعی، اعتماد اجتماعی است. با این که در سال‌های نخست انقلاب این خصیصه در بین توده‌های مردم موج می‌زد و از آن برای بسیج نیروهای اجتماعی استفاده می‌شد و می‌توانست سرمایه‌ی بنیادین توسعه‌ی مستقل و آزادانه کشور باشد، از سال‌های واپسین جنگ و پس از آن به‌ویژه با عملکرد دولت در طول دهه‌ی هفتاد این شاخص رو به قهقرا نهاد و به تدریج به تهدیدی جدی برای جامعه تبدیل شد. در سال‌های اخیر با روی کار آمدن دولت نهم نیز این روند رو به تشدید نهاد به گونه‌ای که بسیاری از آن نیروها یا به افراد منفعلی پیوستند که هیچ کنشی در فرایند توسعه‌ی کشور ندارند، یا به افراد بی‌هویت و تاریخ گسیخته‌ای ملحق شدند که حمیت ملی ندارند و یا به نیروهای ستیزه‌گری که شرایط کنونی را بر نمی‌تابند و در حرمان و رنج روزگار می‌گذرانند.

مسلم است در چنین آشفتگی‌ای، نه فضای مہیایی برای بازگشت سرمایه‌های گریزپا باقی خواهد ماند و نه فرصتی نوین و دیگرگون برای پی‌ریزی ساختارهای توسعه‌ای در کشور ایجاد می‌شود. بیم آن می‌رود که در آینده با همه‌ی مخاطرات دشمنان سوگند خورده‌ی ملت (خیلی کلی است و معلوم نیست منظور آن کیست؟) در درون و برون کشور و با بی‌سری و سروری این مرز و بوم از منظر فرهنگ و سجایای انسانی، برابری و آزادی، امنیت انسانی و ملی کشور با مخاطرات جدی روبه‌رو شود.

منبع: نگاه کنید به جامعه‌شناسی فرار معزها، علی طایفی، نشر فروغ، 1387

مهاجرت یا فرار مسلمانان !

تاریخچه‌ی مهاجرت مسلمانان از خاورمیانه به آمریکا به یک صدسال می‌رسد. در دهه‌ی ۱۸۰۰م مسیحیان لبنانی و سایر اقلیت‌های دینی از سلطه‌ی امپراتوری عثمانی به آمریکا پناه بردند. در سال ۱۹۷۰ کمتر از ۲۰۰ هزار نفر مهاجر خاور میانه‌ای در آمریکا زندگی می‌کردند که با ۶۵۰ درصد افزایش این رقم به ۱۵۰ میلیون در سال ۲۰۰۰ رسید. این افزایش از ۱۹۹۰ تاکنون ۸۰ درصد رشد داشته است. (۱، ص ۳) در سال ۱۹۷۰ حدود ۱۵ درصد از مهاجران خاورمیانه به آمریکا مسلمان بودند (۲۹۰ هزار نفر) و سایر افراد، عمدتاً مسیحی‌های لبنانی یا اقلیت‌های دیگر بودند. در سال ۲۰۰۰ حدود ۷۳ درصد (1/100 هزار نفر) از مهاجران خاورمیانه به آمریکا مسلمان بودند ! حتی پس از ۱۱ سپتامبر نیز از میزان علاقمندی برای ورود به آمریکا کاسته نشد. به‌طوری‌که 1/5 میلیون نفر فرم تقاضای کارت سبز از خاورمیانه واصل شده است درحالی‌که کل سهم کارت سبز آمریکا برای همه‌ی کشورهای دنیا ۵۰ هزار عدد است!

مهاجران خاورمیانه یکی از تحصیلکرده‌ترین گروه‌های مهاجران در آمریکا هستند. در سال ۲۰۰۰ حدود ۴۹ درصد مهاجران خاورمیانه حداقل دارای مدرک لیسانس بوده‌اند که در مقایسه با نرخ ۲۸ درصدی لیسانس‌ده‌ها در بین بومیان آمریکا، نسبت قابل توجهی است. این ارقام در جای خود بیانگر میزان کمی و کیفی خسارت‌های انسانی، مالی، فرهنگی و توسعه‌ای است که ارمغان خروج متخصصان از این کشورها است. از سوی دیگر ۵۵ درصد مهاجران خاورمیانه‌ای در آمریکا شهرنشین

بوده‌اند که در م قایسه با نسبت ۳۸ درصدی امریکایی‌های بومی، گویای تضاد بیش تر طبقات نوین و متوسط شهری با اسلام گرای افراطی است.

از بین کشور های دارای بیشترین مهاجر در خاورمیانه به امریکا، پنج کشور عربی زبان نیستند (ایران، پاکستان، اسرائیل، بنگلادش و ترکیه). با این که ۴۰ درصد مهاجران خاورمیانه را اعراب تشکیل می دهند ولی هیچ کشور عربی زبانی، به اندازه ی ایران، پاکستان و اسرائیل به ایالات متحده مهاجر نمی‌فرستند.^(۱، ص ۷۷) با وجود مهاجرت و سکونت

میلیون‌ها مسلمان در امریکای شمالی و اروپای غربی، دیگر دسته بندی دوگانه ی اسلام و غرب کم تر به چشم می خورد. امروزه تعداد مسلمانان مقیم امریکا حدود ۳ میلیون نفر است، یعنی «دوسوم تا سه چهارم مهاجران در امریکا و یک درصد کل جمعیت امریکا». بزرگترین حجم مهاجران از سه منطقه ی اصلی وارد امریکا می شوند: آسیای جنوبی، ایران و کشورهای عربی زبان. آسیای جنوبی شامل بنگلادش، هند و پاکستان؛ ایران با ۳۰۰ هزار نفر (که البته رقم غیر رسمی نزدیک به چهار برابر بزرگ تر است) و ممالک عربی با ۶۰۰ هزار نفر. مسلمانان شیعه حدود ده درصد کل مسلمانان مهاجر را تشکیل می دهند. عمده دلایل مهاجرت سیل آسای مسلمانان در دو دهه ی اخیر به خارج از خاورمیانه و به ویژه امریکا عبارتند از:

1- تبعید و فرار ناشی از سلطه ی حکومت‌های دیکتاتوری، ظلم، فقر، خشونت و جنگ که سال‌های متمادی است علی‌رغم شعارهای معنوی گریبانگیر ممالک اسلامی بوده و هست.

2- شکافهای قومی و قبیله‌ای در ممالک اسلامی مثل نبرد نیروهای صدام حسین علیه کردها در سال‌های ۱۹۸۹، ۱۹۹۱ و ۱۹۹۶.

3- اسلام‌گرایی افراطی با تسلط فرقه ی احمدی‌ها در پاکستان، حزب‌الله در جمهوری اسلامی ایران، ظهور طالبانی‌ها در افغانستان، و تشعشعات اسلامی امثال بن لادن!

4- اسلام‌ستیزی برخی دول علیه مسلمانان الجزایر، مصر، لبنان و هند.

- 5- شکاف‌های مذهبی هم چون نزاع مسلمانان و هندوها در کشمیر و هند، و تندروهای فلسطینی‌ها و لبنانی با صهیونیست‌ها در اسرائیل.
 - 6- جنگ‌های شهری مثل سودان، پاکستان در ۱۹۷۱، لبنان در ۱۹۷۵ و ۹۰، سومالی در ۱۹۹۰.
 - 7- جنگ‌های برون‌مرزی مانند حملات اسرائیل به مسلمانان، شوروی سابق به افغانستان، عراق به ایران، عراق به کویت و تهاجم امریکا به افغانستان و عراق.
 - 8- فقدان آزادی اندیشه، بیان و انتشار آن و سرکوب آزادی‌های اجتماعی، قومی، مذهبی و سیاسی به‌ویژه اجبار حجاب برای زنان و نسل وابسته به طبقه‌ی متوسط شهری.
 - 9- وجود فرصت مناسب تحصیلی در دانشگاه‌های امریکا به‌ویژه برای زنان به‌طوری‌که در دهه‌ی ۹۰ دانشگاه‌های امریکا بیش از نیم میلیون نفر دانشجوی مهاجر پذیرفته‌اند.
 - 10- جاه‌طلبی اسلامی و فعالیت مسلمانان برای تغییر شرایط سیاسی کشور خود در فضای آزاد و ارتباطات بهتر امریکا. در سال‌های اخیر قریب یک‌سوم مسلمانان مهاجر در امریکا به دلایل فرهنگی و اخلاقی، مذهبی‌تر شده‌اند! (۲، ص ۱۳)
 - 11- مسلمانان مهاجر در سال‌های اخیر از تحصیلات بالاتری برخوردار شده‌اند. در ۱۹۹۹ حدود ۵۲ درصد مسلمانان مهاجر در امریکا دارای یک مدرک تحصیلی بوده‌اند. در سال ۱۹۸۰ بیش از ۵۴ درصد ایرانیان مهاجر در سنین ۶۴-۲۵ ساله از این طریق دانشگاه رفته و ۶۳ درصد دارای مدرک لیسانس بوده‌اند. (۳، ص ۱۳۹)
- به‌نظر می‌رسد با توجه به این شواهد می‌توان نقل قول آن نویسنده‌ی عرب‌زبان را به شهادت گرفت که می‌گفت: «در ممالک اسلامی انسان مرده است و فقط خدا زنده است!»

منبع:

1. scitsitatS noitargiM A,neve.2001
2. 2002,ASU eht ni stnargimi milsuM; .K ,naruD & .D ,sepiP
3. Iranian Americans: Residents Immigrants; Modarresi, A., 2000

ایران و ایرانی، بزرگترین بدهکاران دنیا!

گزارش‌های منتشر شده در خصوص مقایسه ی اقتصاد دولت های جهانی دارای وضعیت دوگانه‌ای است. از سویی چه بسا مبتنی بر داده‌های قابل اطمینان، جامع و به‌هنگامی نبوده و قابل بررسی و مذاقه بیش‌تری است. از طرف دیگر با توجه به هم‌سانی شاخص‌های مورد بررسی و در دسترس بودن آن‌ها از یک‌سو و اطلاعات واقعاً موجود و علمی در ارائه سیمای جهانی شاخص‌هایی از این دست از سوی دیگر، می‌تواند دستمایه ی تأمل و تحقیق و در عین حال هشدارهای جدی برای منتقدان و کارشناسان امور اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی باشد.

گزارش حاضر برگرف‌ته از منبع برترین ملت‌ها⁽¹⁾ درصدد است نیم‌نگاهی به بخش دیگری از شاخص‌های اقتصادی و اشتغال در ایران در مقیاسی جهانی بی‌افکند تا ترسیم وضعیت کمبود یا بهبودهای موجود هرچه و واقعی‌تر باشد. بی‌تردید بدون شناخت مقیاس‌هایی از این دست، تلاش برای هرگونه برنامه و سیاست تحلیلی و اجرایی به نتیجه نخواهد رسید.

1- از نظر بودجه ی کل کشور، ازجمله هزینه‌های سرمایه‌ای در سال 2002 و از بین 226 دولت و

سرزمین موجود و بررسی شده، ایران با 31/6 (سی و یک و شش دهم) میلیارد دلار رتبه ی 30 را احراز کرده است. از منظری دیگر این شاخص برحسب تولید ناخالص داخلی (جی.دی.پی) از بین 218 کشور مورد بررسی به رتبه 163 تنزل می یابد. همچنین همین شاخص برحسب سرانه ی آن در بین 226 کشور، با 462 دلار برای هر نفر، جایگاه 141 را اشغال می کند. روی دیگر اندازه گیری شاخص بودجه، بررسی آن از منظر درآمدهاست. به طوری که داده ها نشان می دهد ایران با 29/5 (بیست و نه و نیم) میلیارد دلار در همان سال، از بین 226 دولت در دنیا رتبه ی 33 را به دست آورده است. این رتبه برحسب تولید ناخالص داخلی برابر با 157 از 218 سرزمین و از نظر شاخص سرانه با 432 دلار در سال، رتبه ی 137 از 226 دولت را احراز کرده است. چنین مقایسه ای در بدو امر گویای نقش اندک ایرانیان در تولید و هم چنین بهره مندی از عواید یک اقتصاد پویا و پررونق است. اقتصاد رانتی ناشی از اتکا به درآمدهای نفت، وابستگی علمی و فن آوری کشور، فقر بودن زیرساخت های تولید، ناامنی سرمایه و سرمایه گذار، سیطره ی گرایش واسطه گری و تولید گریزی در بخش های اقتصاد دولتی و خصوصی، دولتی بودن ساختار های اقتصادی، جوان سالی و مهارت اندک و ناکافی و نبود امکان ایجاد ظرفیتهای جدید شغلی و رشد روز افزون اقتصاد غیر رسمی و زیرزمینی در پیوند با مافیاهای اقتصادی در کشور از اهم دلایل پدید آمدن این وضعیت است.

2- شاخص دیگر به بررسی میزان بدهی های خارجی کشور می پردازد که در جای خود به میزان وابستگی اقتصادی و فقر مضاعف دلالت دارد. به استناد داده های موجود، در سال 2002 ایران با 8/7 (هشت و هفت دهم) میلیارد دلار بدهی در میان 198 کشور دارای بدهی خارجی، رتبه ی 66 را احراز کرده است. از سوی دیگر میزان بدهی ایران بر حسب تولید ناخالص داخلی با حدود 2 از 100 دلار، رتبه ی 188 را در بین 195 کشور اشغال کرده است. این میزان برحسب سرانه ی بدهی خارجی معادل 127/41 (یکصد و بیست و هفت

دلار و 41 سنت) دلار بدهی برای هر نفر در بین 198 کشور دنیا دارای رتبه ی 174 است. به بیان دیگر ایران و ایرانی امروز در فهرست بزرگترین بدهکاران دنیا قرار دارند!

3- شاخص آزادی اقتصادی نیز که گویای میزان دخالت یا عدم دخالت دولت و نهادها و مؤسسات دولتی در فعالیتهای اقتصادی است، نشان می‌دهد که از بین 161 کشور مورد بررسی در سال 2003، ایران دارای رتبه ی 147 است. به بیان دیگر ساختار دولتی و قدرت چنان سایه ی سنگین و مسلط خود را بر ساختار اقتصاد کشور انداخته و آن را به گر و گان گرفته است که می‌توان اذعان داشت ساختار اقتصادی کشور در ایران با بدترین وضعیت مشارکت سرمایه‌های مردمی، عمدتاً در انحصار کارفرما و بنگاه دار اقتصادی بزرگی به نام دولت است. این فقط بخش رسمی و اعلام شده‌ای است که بر پایه ی آن می‌توان چنین تحلیلی داد و نشانگر سیمای غیر رسمی و مافیایی اقتصاد دولتی و به تعبیری دقیق اقتصاد حکومتی در همه ی بخش‌های فردی تا نهادی و لایه‌های مختلف حکومتی نیست که اگر چنین بود وضع از این هم اسفناک‌تر می‌نمود. بی‌سبب نیست که سالانه سرمایه‌های بس‌ی‌اری خواه از سوی صاحبان سرمایه‌های سرگردان و دلال غیر دولتی و سرمایه‌های ناپاک و سیاه دولتی از کشور خارج و در اولین خاکریز همسایه، یعنی دبی سرریز می‌شود.

4- شاخص صادرات در سال 2002 حاکی است که از میان 225 دولت مورد بررسی در دنیا، ایران با 24/8 (بیست و چهار و هشت‌دهم) میلیارد دلار صادرات، دارای رتبه ی 44 است. این رتبه زمانی که با تولید نخالص داخلی مورد مقایسه قرار می‌گیرد به شدت سقوط کرده و با 5/4 در هر 100 دلار، رتبه ی 160 از 221 دولت را کسب و جایگاه واقعی را به خود اختصاص می‌دهد. شاخص سرانه ی صادرات نیز نشانگر این است که با 363/2 (سیصد و شصت و سه و دودهم) دلار، از بین 225 دولت مورد بررسی، دارای رتبه ی 121 است. به بیان دیگر با وجود این که رقم مطلق صادرات کشور در بین یک‌سوم نخست کشورهای دنیا قرار دارد، ولی این شاخص برحسب جی.دی.پی و سرانه ی آن، در

يكسوم آخر دنيا جاي مي گيرد. همچنين شواهد حاكي است ايران در سال 2000 با صادرات کالا و خدمات برابر با 35 درصد از توليد ناخالص داخلي، در ميان 163 کشور دنيا، رتبه ی 84 را احراز کرده است. از نظر صادرات فن اوري برتر نيز با حدود 2 درصد از کل صادرات توليد کارخانه اي، ايران در بين 111 کشور رتبه ی 84 را اشغال کرده است که در يك سوم آخر صادرکنندگان جاي مي گيرد. همچنين از بين صادرات محصولات کارخانه اي نيز اين شاخص در بين 130 کشور، با فقط 7 درصد، رتبه ی 110 را به خود اختصاص مي دهد. با اين وصف از نظر صادرات مواد اوليه، ايران در بين 122 کشور داراي رتبه ی 9 است! فروش مواد اوليه تنها ارقام بالا و قابل توجه اير ان در شاخص هاي اقتصادي است که عمدتاً جزو انفال يا اموال عمومي و بين نسلي محسوب مي شوند و ب ه نوبه ی خود در دراز مدت زيان ملي را ب ه دنبال دارد. شاخص ديگر در زير بخش صادرات، نشان مي دهد که ميزان صادرات ايران به امريکا با همه ی تحريم اقتصادي معادل 44/3 ميليون دلار در سال 2003 بوده است که از اين نظر رتبه ی ايران را در بين 246 کشور به 106 مي رساند.

5- توليد ناخالص داخلي ايران در سال 2002 برابر با 458/3 ميليارد دلار است که در بين 229 دولت مورد بررسي، داراي رتبه ی 18 است. محاسبه ی اين رقم برحسب جمعيت يا سرانه ی آن با رقمي معادل 6712/2 دلار، اين رتبه را در بين 136 سرزمين/دولت مورد بررسي به 98 تنزل مي دهد. سهم بخش هاي مختلف اقتصادي در توليد ناخالص داخلي گوياي اين است که ايران از نظر سهم کشاورزي با 19 درصد داراي رتبه ی 76 از 206 کشور، از نظر سهم صنعت با 26 درصد داراي رتبه ی 101 از 205 کشور، و از نظر پخش خدمات در توليد ناخالص داخلي با 55 درصد سهم، داراي رتبه ی 114 از 206 کشور است. ارقام فوق در عين حال گوياي اين است که ن رخ رشد توليد ناخالص داخلي ايران در طول سال هاي 1980 تا 2000 برابر با 17 درصد رشد سالانه است که در

مقایسه با 110 کشور مورد بررسی، دارای رتبه ی 61 است.

6- شاخص واردات کشور نیز نشان می دهد که ایران با $21/8$ (بیستویک و هشت دهم) میلیارد دلار در بین 225 سرزمین مورد بررسی دارای رتبه ی 43 است. این رتبه در مقایسه با تولید ناخالص داخلی با $4/75$ در هر 100 دلار، به رتبه ی 196 سقوط می کند. همچنین برحسب سرانه نیز این رتبه با $319/27$ دلار، به 149 فرو می نشیند. عمده شرکای ایران در واردات نیز عبارتند از آلمان با $10/9$ درصد، ایتالیا با 9 درصد، فرانسه $7/9$ درصد، چین با $7/4$ درصد، کره جنوبی با $6/5$ درصد، امارات متحده عربی با $4/4$ درصد، ژاپن با $4/1$ درصد، و روسیه با 2 درصد بزرگ ترین صادرکننده کالا، خدمات و محصولات به ایران هستند. نرخ رشد صنعت در کشور نیز با $5/5$ درصد بدون محاسبه ی نفت، به گونه ای است که از بین 162 کشور دنیا، ایران دارای رتبه ی 47 است. نرخ تورم نیز حاکی است که بین سالهای 1990 تا 2000 با 26 درصد تغییر سالانه، ایران در بین 158 کشور دارای رتبه ی 34 است.

7- شاخص ثبت اختراعات و ابتکارات علمی و فنی یا پتنت در کشور نیز نشان می دهد که با یک اختراع در هر یک میلیون نفر ایرانی، کشور ایران در بین 63 کشور دنیا در مقام 56 قرار دارد. این رتبه با وجود ایجاد سازمان های ثبت و ضبط یافته ها و نوآوری های علمی و فنی، نشانگر فقر علمی و سرمایه گذاری در تحقیق و توسعه در کشور است. به طوری که شواهد حاکی است ایران با 590 کارکن بخش تحقیق و توسعه در ازای هر یک میلیون نفر جمعیت، در بین 91 کشور جهان دارای رتبه ی 46 است. این شاخص برحسب سرانه، به رتبه ی 64 از 88 کشور دنیا فرو می گاهد. همچنین بودجه ی تحقیق و توسعه معادل $0/5$ (نیم) درصد بوده و در بین 71 کشور دنیا مقام 45 را به خود اختصاص می دهد. سرانه ی بودجه ی تحقیقاتی نیز رتبه ی ایران را در بین 69 کشور به 59 فرو می کشاند.

8- شاخص خط فقر نیز نشان می دهد که ایران با 40 درصد جمعیت در زیر خط فقر در بین 117 کشور دنیا دارای رتبه ی 51 و براساس شاخص سرانه ی افراد زیر خط فقر با 0/58 نفر در هر يك ميليون نفر، دارای رتبه ی 96 است. توسعه ی انساني نیز با روش شناسي ثابت، گويای اين است که ایران با ضريب 0/721 (721 هزارم) در بين 173 کشور دنیا دارای رتبه ی 94 است. از نظر ورود جهانگرد و توريست به کشور نیز شواهد حاکی است در سال 1997 با 740 هزار نفر توريست، در بين 153 کشور دنیا دارای رتبه ی 60 است. مقایسه ی سرانه ی اين شاخص با 10/83 نفر در ازاي هر هزار نفر جمعیت کشور، این رتبه به 126 فرو می غلّتد. ناامني اجتماعي، اقتصادي و سياسي براي رشد صنعت توري زم در ایران با وجود جذابیت هاي توريستي فراوان تاريخي، طبيعي و انساني- اجتماعي آن زمینه ساز آفت در آمدهاي ارزي ایران از این منظر نیز هست.

منبع :

برترین ملتها <http://www.nationmaster.com/country/ir/eco>

بهداشت در ایران: يك رتبه‌ی میانی در دنیا!

- بررسی‌های مقایسه‌ای بین ملت‌ها، گزارش برخی شاخص‌های بهداشتی ایران را با سایر کشورها به نمایش می‌گذارد که مهم‌ترین این شاخص‌های بهداشتی عبارتند از:
- 1- از نظر شاخص دسترسی به امکانات بهداشتی ایران با 99 درصد دسترسی در میان 137 کشور رتبه‌ی 26 را احراز کرده است.
 - 2- در کنار این موقعیت نسبتاً مطلوب، از نظر شاخص میزان کودکان کم وزن، 2 درصد کودکان در بدو تولد دارای کم وزنی هستند که در مقیاس جهانی از بین 96 کشور، جایگاه ایران را به 67 کاهش داده است.
 - 3- برپایه‌ی آمار سال 1995-2000 میزان جلوگیری از بارداری در بین زنان ازدواج کرده واقع در سنین 15-49 سالگی نشان می‌دهد 73 درصد دارای این امکان هستند که از این نظر ایران در بین 91 کشور رتبه‌ی 12 را احراز کرده است.
 - 4- دسترسی به آب آشامیدنی نیز در ایران معادل 92 درصد است که از بین 150 کشور مورد بررسی رتبه‌ی 51 را به‌خود اختصاص داده است.
 - 5- دسترسی به داروهای اساسی نیز دیگر شاخص بهداشتی مهمی است که از این نظر نیز 80 تا 94 درصد از جمعیت ایران دارای این امکان هستند که از این نظر نیز در بین 170 کشور دنیا، رتبه‌ی 73 را اشغال کرده است.
 - 6- از نظر نسبت مبتلایان به اچ‌آی‌وی و ایدز حدود یک‌دهم درصد افراد واقع در سنین 15-49 سالگی دارای این بیماری‌ها هستند که از این میان در سال 2001 حدود 290 نفر بر اثر همین بیماری جان باخته‌اند. از این نظر ایران در بین 143 کشور دنیا دارای رتبه‌ی 90 است. همچنین نسبت مرگ و میر مبتلایان این نوع بیماری‌ها به کل جمعیت نیز حاکی است که سرانه‌ی آن برحسب هر هزار نفر رتبه‌ی ایران را به 102 تقلیل داده است که وضعیت ناخوشانیدی است.

- 7- نرخ مرگ و میر اطفال زیر يك سال نیز برابر با 28 نفر در هر هزار نفر است. از این نظر ایران در بین 224 دولت مورد بررسی دارای رتبه‌ی 98 است.
- 8- شاخص مرگ‌ومیر ناشی از بیماری روده‌ای نشان می‌دهد که ایران با حدود 16 نفر از هر یک‌صد هزار نفر، در میان 74 کشور مقام 59 را کسب کرده است.
- 9- شاخص امید به زندگی در بدو تولد در بین کل جمعیت ایرانی برابر با 69 سال است که در بین 225 دولت دارای رتبه‌ی 129 است. این شاخص برای زنان ایرانی معادل 71 سال و با رتبه‌ی 140 است. همین شاخص برای مردان معادل 68 سال است که در مقیاس جهانی دارای رتبه‌ی 111 است.
- 10- مرگ و میر مادران در هر یک‌صد هزار نفر تولد در طول سال‌های 1985-1999 نشان می‌دهد که میزان این شاخص در ایران 37 نفر است. از این منظر در بین 140 کشور دنیا نیز دارای رتبه 93 است.
- 11- شاخص مصونیت در برابر سرخک برای اطفال یک‌ساله در ایران برابر 99 درصد است که از این نظر در بین 170 کشور دارای رتبه‌ی 13 است که موقعیت مناسبی است.
- 12- نسبت احتمال مرگ کودکان دختر زیر 5 سال در ایران 47 نفر در هر هزار نفر است. این شاخص در مقیاس جهانی در بین 192 کشور به‌گونه‌ای است که موقعیت ایران را در رتبه‌ی 77 قرار می‌دهد.
- 13- شاخص احتمال نرسیدن به سن چهل سالگی در بدو تولد در ایران 9/3 درصد است که از این نظر در بین 116 کشور مقام 74 را احراز کرده است.
- 14- همچنین شاخص احتمال رسیدن به سن 65 سالگی در بدو تولد نیز گویای این است که در بین دختران 74 درصد و بین پسران 69 درصد این احتمال وجود دارد. این شاخص در کنار 166 کشور دنیا، برای دختران ایرانی رتبه‌ی 91 و برای پسران رتبه‌ی 63 است.

15- شاخص مرگ و میر ناشی از بیماری های تنفسی در بین کودکان نیز نشان می دهد از هر يك صد نفر جمعیت بین 14 سال، 36/84 نفر می میرند.

16- از بین 137 کشور مورد بررسی، ایران با 128 دلار هزینه ی بهداشتی بر حسب هر نفر در سال 1998 رتبه ی 63 را اتخاذ کرده است . همچنین از نظر هزینه ی بهداشتی بخش خصوصی به عنوان درصدی از تولید ناخالص داخلی، این نسبت در ایران برابر با 2/5 درصد بوده و حائز رتبه ی 56 از 147 کشور دنیا است. هزینه ی بهداشتی بخش عمومی به جی دی پی نیز در ایران با 1/7 (يك و هفت) درصد در جایگاه 113 قرار گرفته است.

17- در سال 2002 در بین 48 کشور جهان، پیوند کلیه در ایران برابر با 228 مورد بوده است که دارای مقام 20 است. از سوي دیگر این تعداد بر حسب هر يك میلیون نفر نیز نشان می دهد ایران با 3/3 نفر در مقام 35 قرار دارد.

18- شاخص بیماری سل نیز حاکی است در بین 175 کشور، ایران با 32 مورد بیمار در رتبه ی 97 قرار دارد . همچنین نسبت این تعداد به هر يك صد هزار نفر نیز با 4/7 (چهار و هفت دهم)، ایران را در بین 165 کشور دنیا در جایگاه 148 قرار می دهد. هرچند که از نظر مصون سازی در مقابل بیماری سل، ایران با 99 درصد مصون سازی در بین 140 کشور مقام 15 را به خود اختصاص داده است.⁽¹⁾

این ارقام البته حاوی اطلاعات مربوط به سوء تغذیه و آثار آن بر کوتاهی قامت و فقر مغذی ها در اندام نسل جدید، بهداشت در محیط زیست شهری با آلودگی های کشنده و بیماری های قلبی و تنفسی، فقر بهداشت روانی و شیوع بیماری های روحی و روانی، فقر بهداشت شغلی در کارگاه های رسمی و غیررسمی و ... نیست.

منبع :

برترین ملتهای دنیا
<http://www.nationmaster.com/country/ir/eco>

فهرست منابع

منابع فارسی:

- رضاقلی، علی (1380)؛ جامعه‌شناسی خودکامگی؛ تهران؛ نشر نی
- ورهرام، غلامرضا (1362)؛ **نظام اجتماعی و سازمان‌های سیاسی در ایران؛ تهران؛ نشر معین**
- انصافی‌پور، غلامرضا (1364)؛ ایران و ایرانی، تهران؛ نشر امیرکبیر
- ترنر، ج. کرامبی، آ. (1367)؛ فرهنگ جامعه‌شناسی؛ ترجمه حسین پویان؛ تهران؛ نشر چاپخش
- آراسته‌خو، محمد (1368)؛ نقدی بر اصطلاحات اجتماعی؛ تهران؛ نشر مرکز
- کسروی، احمد (1357)؛ کار، پیشه و پول؛ بی‌جا؛ بن‌الفاخوری، حنا (1358)؛ تاریخ فلسفه اسلامی؛ ترجمه آیتی‌زمان؛ **تهران؛ نشر علمی و فرهنگی**
- توکل، محمد (1365)؛ جامعه‌شناسی علم؛ قم؛ نشر آموزش انقلاب اسلامی
- مرکز آمار ایران (1375)؛ سرشماری عمومی نفوس و مسکن؛ تهران؛ نشر مرکز آمار ایران
- مرکز آمار ایران (1382)؛ سالنامه آماری؛ تهران؛ نشر مرکز آمار ایران
- مرکز آمار ایران (1380)؛ گزارش آماری زنان سرپرست خانوار؛ تهران؛ نشر مرکز آمار ایران
- کاتوزیان، همایون (1366)؛ اقتصاد سیاسی ایران؛ ترجمه حمیدرضا نفیسی؛ تهران؛ **نشر مرکز**
- سوداگر، محمد (1358)؛ نظام ارباب رعیتی در ایران؛ تهران؛ **نشر پازند**
- بشیریه، حسین (1364)؛ توسعه سیاسی؛ تهران؛ کتاب توسعه؛ سال 2، شماره 4
- سازمان برنامه و بودجه (1377)؛ بررسی و تحلیل نقادانه و پیشنهادهای اصلاحی بخش پژوهش؛ تهران؛ دفتر امور پژوهشی معاونت امور فرهنگی
- طایفی، علی (1376)؛ تحول فرهنگی در آموزش منابع انسانی؛ نشریه فرهنگ و توسعه، شماره ۱۷
- طایفی، علی (۱۳۷۱)؛ موانع فرهنگی توسعه در ایران، تهران؛ وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی
- محسنی، منوچهر (۱۳۷۵)؛ مبانی جامعه‌شناسی علم؛ تهران؛ نشر طه‌وری
- سازمان ملل (2005)؛ گزارش سربازان کودک در ایران، http://soldiers-child.org/document_get.php?id=943/
- سازمان مدارس شاهد و ایثارگر (2001)؛ گزارش شهادی دانش‌آموزی؛ <http://dmsh.ir/htm/naghsh.htm>
- آبراهیمیان، اروند (1377)؛ ایران در بین دو انقلاب، ترجمه‌ی مدیر شانه‌چی؛ تهران؛ نشر نی
- استمپل، جان (1373)؛ درون انقلاب ایران، ترجمه ی.ع. شجاعی، تهران، نشر مرکز

طایفی، علی (1380)؛ موانع فرهنگی توسعه تحقیق در ایران، تهران، نشر آزاداندیشان

مرکز آمار ایران (1376) آمارگیری از اماکن مذهبی؛ تهران؛ نشر مرکز آمار ایران

مرکز آمار ایران (1382)؛ سالنامه آماری 1381؛ تهران؛ نشر مرکز آمار ایران

انجمن جامعه‌شناسی ایران (1384)؛ گزارش جرایم در ایران؛ تهران، انجمن جامعه‌شناسی ایران؛ <http://isa.org.ir/framework.DIS?jsp=82>

حسینی، سیدرضا (1384)؛ گزارش جرایم در ایران؛ تهران، انجمن جامعه‌شناسی ایران؛ <http://isa.org.ir/framework.DIS?jsp=111>

سایت عصر نو (1384)؛ گزارش آماری کشته‌شدگان سیاسی در سال ۶۷ <http://asre-nou.net/۱۳۸۳/khordad/۲۹/ko/m-asami-gatlha.html>

آرون، ری‌مون (1364)؛ مراحل اساسی اندیشه در جامعه‌شناسی؛ ترجمه باقر پرهام؛ تهران؛ نشر امیرکبیر (عدد 5 مربوط به چیست؟)

طایفی، علی (1384)؛ کودکان بسیجی و بسیج کودکان، نشریه اینترنتی ایران امروز

سازمان زندان‌های کشور (1384)؛ گزارش زندانیان کشور، سایت رسمی سازمان زندان‌ها؛ <http://www.iran-emrooz.net/index.php?URL=http://www.prisons.ir/farsi/kanoon.html>

طایفی، علی (1383)؛ آموزش رسمی، آموزش واپسگرا، نشریه اینترنتی ایران امروز

کمیتة امداد (1384)؛ گزارش عملکرد کمیته امداد در سال 1382؛ سایت رسمی کمیته امداد؛ <http://www.emdad.ir>

میلانی، عباس (1367)؛ تجدد و تجددستیزی در ایران؛ تهران؛ نشر اختران

طایفی، علی (1384)؛ یک‌ونیم قرن بر مدار بسته استبداد ایرانی، نشریه اینترنتی ایران امروز

دیبا، فرح (2004)؛ کهن دیارا: خاطرات فرح پهلوی؛ امریکا؛ نشر بینام

بازرگان، مهدی (1376)؛ زندگی مهندس مهدی بازرگان از زبان خودش، تهران؛ نشر با پیشگامان آزادی

سایت زنان ایران (1384)؛ گزارش ختنه زنان در بندر کنگ؛ <http://www.irwomen.com/first.php?id=54>

روزنامه شرق (1384)؛ <http://sharghnewspaper.com/831203/html/ppez.htm>

طایفی، علی (1384)؛ از چهارده قرن تضاد تا چهارده دهه: تضاد نواندیشی و نوگرایی؛ نشریه اینترنتی اخبار روز

طایفی، علی (1383)؛ الگوهای سنت و مدرنیسم: میانه‌روها الگوی میانی

ثروتی، مژگان (1384)؛ آسیب‌شناسی گذار به دولت دمکراتیک توسعه‌گرا، با تأکید بر اندیشه‌های گنجی؛ سایت اینترنتی جامعه‌شناسی ایران <http://ptth-rabhka.www>

2149=dIyasse?psj.elcitra/moc.zoor

طایفی، علی (1383)؛ پسر کو ندارد نشان از پدر: گسست بین نسلی در ایران؛ سایت جامعه‌شناسی ایران -nari.laicos//:ptth M_0_19_0_4018=di?php.erom/ed.zoorme

طایفی، علی (1383)؛ خانواده ایرانی، خانواده مقدس؛ سایت جامعه‌شناسی ایران

کازینو، ژان (1364)؛ قدرت تلویزیون، ترجمه اسدی؛ تهران؛ نشر سروش

ادیبی، حسین و انصاری، ع. (1357)؛ نظریه های جامعه‌شناسی، تهران؛ نشر

طایفی، علی، و احمدی، ا. ع. (1368)؛ سیر جامعه‌شناسی در ایران، گزارش پژوهشی، بی‌جا؛ بی‌نا

ترابی، ع. ا. (1357)؛ مکاتب جامعه‌شناسی در ایران، تبریز؛ **نشر بینام**

ترابی، ع. ا. (1357)؛ جامعه‌شناسی در ایران، تبریز، **نشر بینام**

سازمان سیاسی (1359)؛ کتاب شناسی مارکسیسم و امپریالیسم، تهران، بی‌نا

اشرف‌الکتابی (1366)؛ کتاب‌شناسی جامعه‌شناسی، مرکز اطلاعات و مدارک علمی، تهران، نشر آموزش عالی

طایفی، علی (1382)؛ رانتهای تحصیلی و پدیده شبه‌نخبگان، سایت جامعه‌شناسی ایران

مهدی، علی اکبر و لهسایی زاده (1379)؛ سیر جامعه‌شناسی در ایران، ترجمه نوشین احمدی خراسانی، تهران، نشر توسعه

کواکبی، ع. (1364)؛ طبایع الاستبداد؛ ترجمه کرمانی، بی‌جا؛ بی‌نا

وبر، ماکس (1374)؛ اخلاق پروتستان و روحیه سرمایه‌داری؛ ترجمه عبدالمعبود انصاری؛ برای مطالعه‌ی منبع اصلی به نشانی زیرمراجعه کنید: http://www.ne.jp/asahi/moriyuki/abukuwa/world/ethnic/pro_eth_frame.html

سروش، عبدالکریم (1375)؛ دین و توسعه، فرهنگ توسعه، ش. 25 (این 2 مربوط به چیست؟)

امام جواد (1384)؛ احادیث نبوی و امامان شیعه، بنگرید به نشانی زیر: <http://www.imamjawad.net/htm/far/library/akhlagh/ensan%20bamohet/ghlo.html>

بابا صفری، ع. (1384)؛ آزادی و آزادی در شعر شیعی، مندرج در خبرگزاری فارس: <http://www.farsnews.com/newstext.php?nn=8502050023>

آدمیت، فریدون و ناطق، هما (1356)؛ افکار سیاسی و اجتماعی عصر قاجار، تهران؛ نشر آگاه

آربری، ا. (1346)؛ میراث ایرانی، ترجمه احمد بیرشک

فشاهی، محمدرضا (1358)؛ سیرفلسفه در قرون وسطی، تهران؛ نشر گوتنبرگ

طباطبایی، جواد (1371)؛ توسعه فرایند تجدد، نشریه فرهنگ توسعه

طایفی، علی (1382)؛ پایان عصر پادشاهی و اقتدارگرایی؛ سایت جامعه‌شناسی ایران <http://sociology.mihanblog.com/?More=113>

آخرین وضعیت شاخص‌های فساد دولتی در ایران و جهان (1385)؛ سایت روشنگری:
<http://www.roshangari.net/as/ds.cgi?art=20051018125456.html>
 طایفی، علی (1385)؛ شاخص‌های آزادی در ایران، سایت جامعه‌شناسی ایران <http://sociology.mihanblog.com/?More=115>
 طایفی، علی (1385)؛ ایران و ایرانی در فهرست بزرگترین بدهکاران دنیا، سایت جامعه‌شناسی ایران: <http://sociology.mihanblog.com/More-142.ASPX>
 طایفی، علی (1384)؛ تضادهای فرهنگ اسلامی، ملی و غربی:
<http://news.g00ya.com/politics/archives/041551.php>
 طایفی، علی (1384)؛ آموزش رسمی، آموزش واپسگرا:
<http://social.iran-emrooz.de/more.php?id=4018> 0 19 0 M
 طایفی، علی (1384)؛ پارادوکس معاش و معاد:
http://think.iran-emrooz.de/more.php?id=4835_0_12_0_M
 طایفی، علی (1383)؛ خلق را تقلیدشان برباد داد:
<http://www.iran-emrooz.de/archiv/maqal/1382/tayefi820225.html>
 طایفی، علی (1382)؛ آدم، آدم است؛ آدم، مرد!
<http://www.iran-emrooz.de/archiv/maqal/1382/tayefi820211.html>
 مژگان ثروتی (1385)؛ آسیب‌شناسی گذار به دو لیت دمکراتیک؛ بخش ۴
<http://news.gooya.com/politics/archives/048569.php>
 سیاح، حمید (1363)؛ خ اطرات حاج سیاح، تهران، امیرکبیر
 علاقبند، مهدی (1385)؛ مهم‌ترین بحران‌های اجتماعی ایران:
<http://www.akhbar-rooz.com/article.jsp?essayId=4664>
 حسینی، حسن و صدیقیان، آمنه (1385)، جامعه‌شناسی مسائل اجتماعی کودکان: کودکان خیابانی؛ تهران؛ دانشگاه علوم بهزیستی و توانبخشی
 عبداللهی، محمد (1384)؛ طرح مسائل اجتماعی در ایران؛ مجله‌ی انجمن جامعه‌شناسی ایران
 طایفی، علی (1372)؛ جامعه‌شناسی سیستمی، نشریه‌ی رشد علوم اجتماعی، شماره‌ی 37/36
 منابع انگلیسی

Mostashar, Ali/Khodamohseni, Ali (2000); An overview of socioeconomic characteristics of the Iranian-american community based on the 2000 census; Iranian studies group at MIT
 Abootalebi, Ali (2004); Iran struggle for democracy continues; Middle east review of international affairs; vol8, no 2, June
 Giddens, Anthony (1994); Sociology; London; MacGrawhill
 Hocklin, Liza (1996); Managing of cultural differences; USA,
 Hofstede, G. (1992); Culture & Organization; USA;
 Smelser, Neil (1985); Structural Differentiation in Relation to Educational Change; within Neo-Functionalism; ed. By Jeffrey Alexander;
 Pipes, D, & Duran, K. (2000); Immigrants in Muslims; USA;
 Even, A (2001); Migration statistic; USA Consensus 2001; USA,
 Modarresi, Ali (2000); Iranian Americans: Residents, Immigrants and Citizens; USA;
 Le Point (2003); Persia Dilemma: On The Basiji in Iran;
<http://lepoint.fr/edito/document.html?did=165148>
 Ritzer, G., (2004) Modern Sociological Theory; USA; McGrawhill
 Profile of Iran (2005); Reports on the Iran in comparison of the other countries;

<http://nationmaster.com>
 Castles, & Mills(2003); Age of Migration; USA; Poglen co.
 Unicef(2004); On The Soldiers Children In the World; Unicef Site:
http://unicef.org/publications/files/FGM-final_10c_October.pdf
 Macions K & lummer, J (2005); A global Introduction: Sociology; USA; Pearson
 Taagepera, Rein(2003); Prospects of Democracy in Islamic countries:
<http://repositories.cdlib.org/cgi/viewcontent.cgi?article=1026>
 Ingelhart,Ronald(2006); world views of Islamic Publics in Global Perspective;
<http://repositories.cdlib.org/cgi/viewcontent.cgi?article=1074>
 World Values Survey(2002); USA;
<http://www.worldvaluessurvey.org>4. World Values Survey,2002
 Ingelhart,R(2003); Gender Equality and Democracy., et al,
http://www.worldvaluessurvey.org/Upload/5_gendemoc.pdf
 Pettersson, Th.(2003);Islam and global governance orientation toward the UN and
 Human rights among four Islamic Countries and four western
http://www.worldvaluessurvey.org/Upload/5_Thorleif%20Pettersson%20FN%20Cairo%20definitiv.pdf
 & http://www.worldvaluessurvey.org/Upload/5_Iran.pdf

Ingelhart, R & , . Welzel, C.(2003): Political culture and democracy: Analyzing
 cross-level linkages,
http://www.worldvaluessurvey.org/Upload/5_Ecolfal3.pdf
 Braizat, F (2003); Muslims and Democracy: an empirical critique of Fukuyama`s
 culturalist approach,
http://www.worldvaluessurvey.org/Upload/5_Islamdem_2.pdf

Moaddel,M & , . Azadarmaki, T.,(2003); Worldviews of Islamic Publics: The case
 of Egypt; Iran & Jordan
http://www.worldvaluessurvey.org/Upload/5_Iran.pdf
 see also about pools on Islam and democrac
http://www.iranian.ws/poll/poll-7.php?action=results&poll_id=7
 ?action=results&poll_id= Y and
 see too about separation of religion from state
http://www.iranian.ws/poll/poll-Δ.php?action=results&poll_id= Δ

and about priority on Islam or Iran see :
http://www.iranian.ws/poll/poll-13.php?action=results&poll_id=13
 and about Good or bad assessment of Islam see
<http://www.iranian.ws/poll/poll-4.php>

Qasem, I.,(2003); Religiosity & support for democracy: A comparative study
 between west & Muslim world,
http://www.upf.edu/dcpis/activitats/forum/islam_qasem.pdf

Katouzian, H . (2005); Problems of Democracy & the public sphere in modern Iran
<http://www.cssaame.ilstu.edu/issues/V18-2/Katouzian.pdf>

Taagepera,R.(2003); Prospects of Democracy in Islamic Countries ,
<http://repositories.cdlib.org/cgi/viewcontent.cgi?article=1026&context=csd>
 Diamond,L.(2003): Can the Whole World Become Democratic? Democracy,
 Development and International Policies,
<http://repositories.cdlib.org/cgi/viewcontent.cgi?article=1022&context=csd>
 Schmid, P.D.,(2003); A religious democracy in Iran.
<http://www.quranalone.com/articles/Schmid.pdf>

Stolly ,Kathy(2005); The basics of sociology; doow , usa ,

George Ritzer(1998); Contemporary sociological theories, MaCgrawhil,

Smigel, Erwin O.(1971); The sociology of social problems: An introduction, withinn Handbook on The Study of Social Problems, Ed, by Smigel, E. O.,

Vincent N. Parrillo,(2004); Contemporary Social Problems: Sixth Edition

Vincent N. Parrillo (2003); Sociology of Social Problems, by,
<http://www.safarix.com/0205420761/ch01>

What is a social problem?(2005);
<http://www.maxwell.syr.edu/plegal/TIPS/sp.html>

Wikipedia (2006); Social issues, the free encyclopedia,
http://en.wikipedia.org/wiki/Social_issues

Ritzer,G. ed.(2004); Handbook of social problems; A Comparative International Perspective,USA; Sage Pub.,

